احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو

(و نظری در افکار وی)

تألیف

دکتر سلطان الطاف علی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۳۸۱ ه‍ ش / ۲۰۰۳ م.

احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو

(و نظری در افکار وی)

تألیف

دکتر سلطان الطاف علی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۳۸۱ ھ ش/ ۲۰۰۳ م.

سلطان الطاف علی ،(دکتر)، ۱۹۴۰ م.
احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو (و نظری در افکار وی)،
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد. ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۴ ق/ ۲۰۰۳ م
۴۰۵ ص.
ص. ع. به انگلیسی
Life & Works of
Hazrat Sultan Bahoo
ISBN 969 - 498-027-5
۱ - فارسی. ۲ - تصوف و عرفان، ۳ - فرهنگ و ادب فارسی.
الف. مؤلف - سلطان الطاف علی. ب. عنوان
کتابخانه ملی پاکستان

فهرستنویسی پیش از انتشار

نام کتاب : احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو
(و نظری در افکار وی)
نویسنده : دکتر سلطان الطاف علی
سخن مدیر : دکتر محمد مهدی توسلی
ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
چاپخانه : ایس. تی. پرنترز اینڈ پابلیکیشن
چاپ اول : اسفند ۱۳۸۱ش / محرم‌الحرام ۱۴۲۴ق / مارچ ۲۰۰۳م
شمارگان : ۳۰۰ نسخه
بها : ۶۵۰ روپیه

شابک ۵-۰۲۷-۴۹۸-۹۶۹
ISBN 969-498-027-5
کتابخانه ملی پاکستان

مسجد و دربار حضرت سلطان باہو (۱۰۳۹ھ - ۱۱۰۲ھ)

فهرست مطالب

موضوع **صفحه**

ضمایم

فهرست اختصاصات

رک .... رجوع کنید
ش .... شماره
ص .... صفحه
(ص) .... صلی اللّه علیه و آله و سلم
ع .... علیه السّلام
م .... میلادی، مرگ یا شهادت
ه ش .... هجری شمسی
ه ق .... هجری قمری
* .... نشانِ ضمیمه - ۱، که شامل متن گردیده شد.
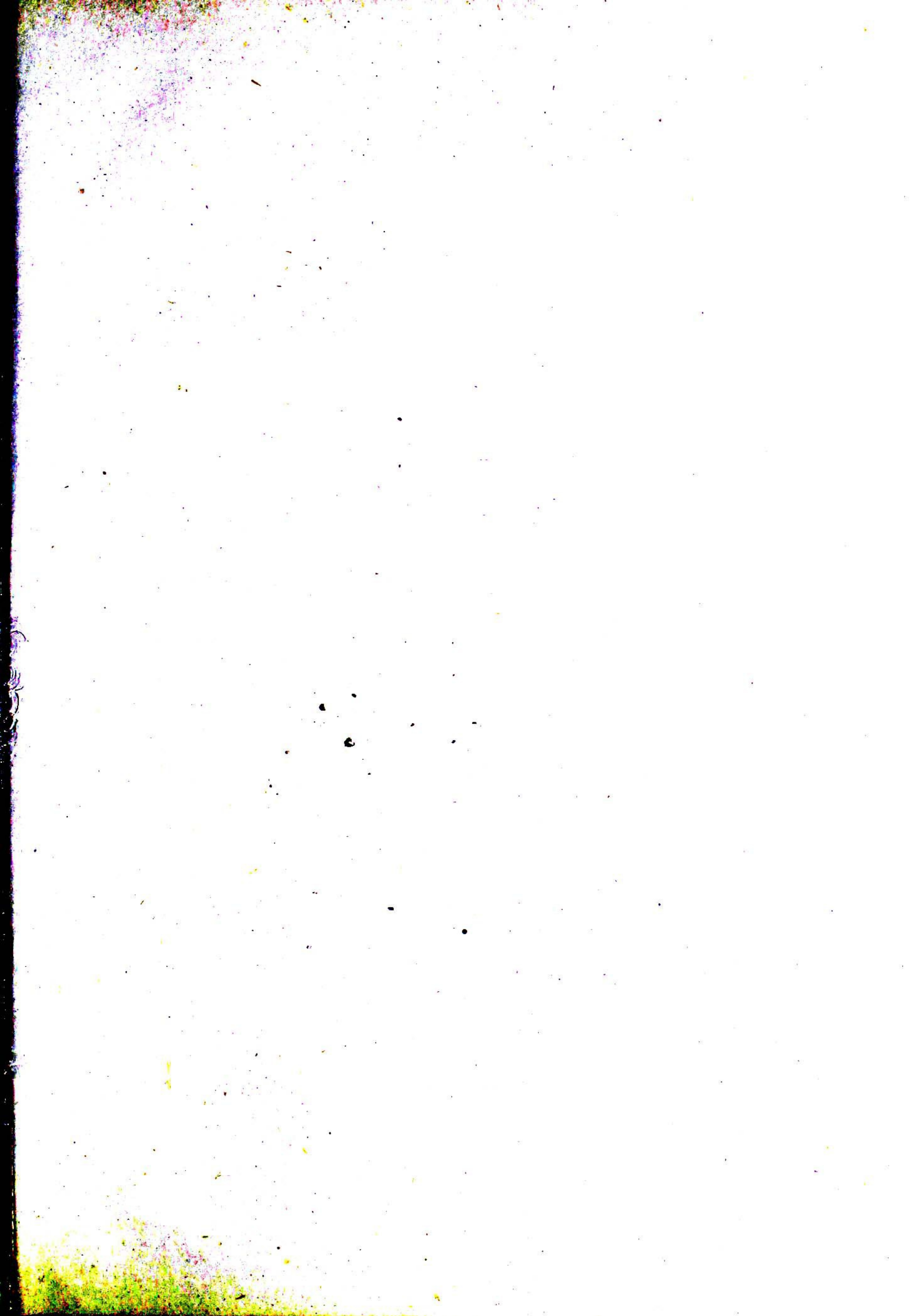
بسم الله الرحمن الرحیم
مفتاح گلستان نبی کریم

سخن مدیر

استاد دکتر سلطان الطاف علی درمیان فرهیختگان و دانشگاهیان استان بلوچستان - و حتی سرتاسر پاکستان - چهره ای برجسته و شناخته شده است و سالیان درازی است که بازبان و ادب فارسی انس و الفتی خاص دارد.

کارنامهٔ زندگی پربار و تلاش‌های درخشان بیشمار این اندیشمند جهان فارسی در سرزمین مادریش - پاکستان - برکسی پوشیده نیست. وی از نوادگان سلطان العارفین، حضرت سلطان باهو (۱۰۳۹ - ۱۱۰۲ هـ)، از عرفا و مشایخ کرام و بزرگ شبه قاره در سدهٔ ۱۱ هجری، است. دکتر الطاف علی سالها درکرسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه بلوچستان منشأ خدمات شایان بوده و به تدریس و تحقیق اشتغال داشته واکنون به افتخار باز نشستگی نایل آمده است. وی مؤلف دهها مقاله وکتاب درزمینه‌های ادبی و فرهنگی است و در حال حاضر، خدمت به نیاکانش را در رأس امور قرارداده است.

کتاب احوال و آثار حضرت سلطان باهو، گرچه به ظاهر آخرین و تازه‌ترین اثری است که از دکتر الطاف علی به چاپ می‌رسد، ولی در واقع رسالهٔ دکتری وی در زبان و ادبیات فارسی است که در سال ۱۳۶۱ شمسی برابر با ۱۹۸۲ میلادی، به دانشگاه پنجاب لاهور ارایه شده است. این اثر، حاصل سالها تحقیق و تتبع مؤلف محترم می‌باشد و همچنانکه در مقدمه آمده است، به کشورهای مختلف برای به دست آوردن متنابع موثق سفر نموده تا بتواند اثری بی عیب وکامل تألیف نماید.

*

در اینجا ذکر دو نکته بسیار ضروری است:

۱ - قرار بود متن کتاب حاضر توسط این مرکز کاملاً بازخوانی، اصلاح، ویرایش، حروف

ینی و منتشر می‌شد. در آن صورت، باعنایت به کارهای زیادی که دردست اجراست، حداقل به
سال وقت نیاز بود. در حالی که مؤلف محترم اصرار داشتند که کار چاپ در سال جاری و پیش
مراسم عرس حضرت سلطان باهو - که همه ساله در ماه جمادی الثانی برگزار می‌شود - به
جام برسد. قطعاً با این همه کثرت کار، اجابت این خواسته برای مرکز امکان پذیر نبود. از این
هت مؤلف محترم همت نمود و با مسؤولیت خویش و با تجدید نظر مجدد در رساله، شخصاً
دام به حروف چینی و آماده کردن متن برای چاپ شد.

۲ - متن آماده شده، متأسفانه خارج از قطع متعارف انتشارات مرکز حروف چینی شده
رد. به همین دلیل با موافقت مؤلف محترم، این مرکز فقط در تغییر صفحه بندی اقدام نمود. اما در
ن تغییر، فهرست اعلام نیز می‌بایستی مجدداً تهیه می‌شد؛ و این کار حداقل سه ماه وقت نیاز
شت. بنا بر این، بازهم بخاطر تعجیل درکار، با موافقت مؤلف محترم، ناگزیر در این نوبت نشر،
هرست اعلام حذف گردید.

در هر حال، امید است به عون عنایت قادر حی سبحان، بخش از نارسایی‌های آشکار این
بع، در چاپهای بعدی به صورت مطلوب‌تر و بهتری اصلاح پذیرد. بی شک هر اثری در
حصوص ادبیات عرفانی شبه قاره، باهمه نارسایی‌ها، از منابع غنی ادبیات فارسی شبه قاره
حسوب می‌شود و بی تردید به عنوان اسناد و مدارک مقتضی در راستای هویت نزدیک و
شترک ساکنان حوزهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی و جهان فارسی به شمار می‌روند.

وما توفیقی الله بالله علیه توکلت و الیه انیب

دکتر محمد مهدی توسلی
سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

اسفند ۱۳۸۱ هـ ش / محرم ۱۴۲۴
مارس ۲۰۰۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی حبیبه الکریم

پیشگفتار

از خدای بزرگ و برتر سپاسگزارم که مرا توفیقی عنایت فرمود رسالهٔ دکتری خودم راتحت عنوان «تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو و نظری در افکار وی» رابتکمیل رساندم. اگر توفیق خداوندی و توجه باطنی حضرت سلطان باهو سلطان العارفین (رح)شامل حال نمی‌شد، باختتام رساندن این کار عظیم برای این بندهٔ ناچیز خیلی دشوار می‌شد.

اگرچه سعادت افتخار یکی از اخلاف حضرت سلطان باهو بودن را دارم و علاقه مفرطی باین موضوع داشتم، باوجودی که بسیاری از آثار نامعلوم ایشان را به ارث برده بودم و بعضی‌ها را توسط اعضای خانوادهٔ خودم بدست آورده بودم، معهذا بادشواریهای گوناگون در راه تدوین و ترتیب این رساله مواجه شدم.

ارزش معنوی این کار ظاهر و آشکار است؛ برای اینکه حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در شبه قاره پاکستان و هند یکی از صوفیان و مفکران بزرگ بودند و در حدود یکصد و چهل رساله در تصوف و عرفان بزبان فارسی بوجود آورده و تاکنون کتابی جامع و تحقیقی در احوال و آثار و افکار ایشان نوشته نشده بود.

در زمان سلاطین دهلی و تیموریان، زبان دولتی شبه قاره فارسی بود و بدینجهت همه کتب تاریخی، ادبی و علمی به فارسی نوشته شده، ولی بعد از انقراض دولت اسلامی شبه قاره، فرمانروایان انگلیسی بتدریج زبان فارسی را از بین بردند و سیستم آموزش لرد میکالی (Lord Macaullay) را در شبه قاره رواج دادند[1]. در نتیجهٔ آن سیستم تعلیمی کارهای اسلاف و اکابرین ما کم کم به بوته فراموشی سپرده شد. در نتیجهٔ این عدم توجه به فارسی کسی بپانخواست که درباره احوال و آثار بزرگانی مثل حضرت سلطان العارفین به تحقیق و تدقیق بپردازد. خدارا شکر می‌کنم که به بنده توفیق ارزانی نمود که شمه‌ای از دین بزرگان را ادا کنم و به تحقیق و تدقیق دربارهٔ حضرت سلطان باهو بپردازم و رساله‌ای پیرامون احوال و افکار و آثار آن حضرت تهیه نمایم.

---

۱. مراد از سیستم آموزش میکالی محرر و منشی پیدا کردن است.

از شیراز و همدان تا هرات و بلخ در ایران و افغانستان گشتم تا آثار مربوط به علویان و اعوانان راپیدا کنم. از کتابخانه‌های دولتی هر دو کشور در ۱۹۷۵م و ۱۹۷۸م باز دید کردم تا بدانم که اهلبیت مطهرین و اعضای خانواده علویان چرا و چطور و در چه زمان از سرزمین عرب به ایران آمدند و وارد خراسان شدند و چرا مجبور شدند از هرات هم مهاجرت کرده وارد پنجاب بشوند و نیز اینکه چرا علویان را اعوان هم می‌گویند.

خود احوال زندگانی حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرہ‌العزیز هم تاکنون در پرده استتار مانده بود. همهٔ اینگونه اطلاعات رابدقت تمام جمع آوری کردم و اطلاعات حاصله رابترتیب تاریخی مرتب ساختم. در سراسر پاکستان هم به کتابخانه‌های معروف و مهم دولتی و شخصی نیز،برای این منظور، مراجعه کردم.

برای آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرہ‌العزیز بسیاری از کتابخانه‌های شخصی و دولتی راگشتم و در اینمورد مطالعات پی گیر کردم. بیش از سه هزار و پانصد صفحه از نسخه‌های خطی را فتوکپی کردم تا مطالعه دقیق و مربوط بعمل آید. در ضمن همین تفّحص و جستجو سه اثر منثور حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرہ‌العزیز را که تاکنون هیچکس اطلاعی ازآنهانداشت، کشف کردم .تعداد آثار فارسی شان که تاچند سال پیش بیست و هفت گفته میشد، الان به فضل تعالٰی به سعی و تلاش بنده به سی جلد رسیده است. بطور مجموعی درین کار تحقیقی و تاریخی و ادبی و عرفانی هشت سال از عمر مستعار را صرف نمودم.

نسخه‌ای خطی موسوم به "تواریخ حضرت سلطان باهو" مکتوبه سال ۱۲۹۱ھ را که دارای دستخط سلطان حامد قادری می‌باشد و از سالهای دراز در پرده اخفا مانده بود، به عنایت حق تعالٰی جل شانه از کتابخانه عمومی پنجاب، لاهور بدست آوردم. ناگفته نماند که این نسخهٔ مهم در احوال حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرہ‌العزیز بعد از مناقب سلطانی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. و دانشمندی مثل دکتر لاجونتی را ماکرشنا آن را اشتباهاً تالیف فقیر سلطان بخش قادری قرار داده است.

در ضمن احوال حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرہ‌العزیز علاوه برآن با چند کتاب مهم عربی، فارسی و تاریخی برخورد کردم که بینهایت مورد استفاده قرارگرفت. این کتاب‌ها عبارتند از:

یکی، فتاوای غیاثی (خطی) مصنفه علی بن ابراهیم، قرن هشتم یا قرن نهم هجری

دوم، انیس الواعظین، مصنفه ابوبکر سندی، بمبئی ۱۳۰۲ھ

سوم، تاریخ مخزن پنجاب، مصنفه مفتی غلام سرور،لکهنو ۱۸۷۷م

چهارم، تاریخ الآئمه، مصنفه سیّد وزیر حسین، لکهنو ۱۹۱۳م

مطالب این رساله بصورت یک مقدمه و هشت باب تنظیم شده است. هر یک ازین باب‌ها مربوط به بررسی تاریخی دربارهٔ مساکن حضرت قدس‌الله سره العزیز، احوال، معاصران، خدمات، انتقال مزار، آثار، سنجش کلام و افکار و تعلیمات حضرت سلطان العارفین است. هر یکی ازین ابواب به فصول مختلف منقسم گردیده است.

مقدمه مربوط به تذکره صوفیای متقدمین و متاخرین در شبه قاره هندو پاکستان است. سلسله‌های تصوف در آن کاملاً معرفی شده است.

درباب اوّل برای بررسی تاریخی زمان حضرت سلطان العارفین پنج فصل نوشته شده است. چهار فصل بترتیب در معرفی و تاریخ شورکوت، مولتان، جهنگ وگرماراج و فصل پنجم در زمان و محیط حضرت سلطان العارفین آورده شده است. درآن محل تولد و سکونت حضرت ممدوح رامشخص کرده به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره اختصاص داده‌ام.

باب دوم در احوال حضرت سلطان العارفین است و آن به هفده فصل منفصل گردیده است. شجره نسبی حضرت رابتفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و تحقیق درباره اعوانان بعمل آورده‌ام و نیزاوضاع سیاسی از دوره امیّه تا حمله چنگیز خان مورد مطالعه قرارداده و براثر آن احوال مهاجرت نیاکان حضرت را از عرب و ایران و خراسان به پنجاب بیان نمودم، که کسی بآن در اینمورد دقت ننموده است. درباره حج و زیارات و سیاحت حضرت هم تحقیق بعمل آورده‌ام. بیشتر از احوال حضرت و خوارق عادات راهم بترتیب تاریخی ذکر نموده‌ام. شجره طریقت حضرت کار مهمی بوده است، و شجره خانواده حضرت قدس‌الله سره العزیز تاحال حاضر بتکمیل رسانده‌ام. دربارهٔ محل خانقاه مادر و پدر حضرت تحقیق نموده‌ام و هیچگونه جای شک و تردیدی باقی نمانده است.

باب سوم در معاصران حضرت بسه فصل تقسیم نموده‌ام و بترتیب تاریخی به ذکر صوفیای معاصر، خلفای معاصر وادبای معاصر پرداخته‌ام ودرین ضمن مباحث مربوط به ملاقات داراشکوه باآن حضرت اطلاعات دقیق وقاطعی آورده‌ام.

باب چهارم تحت عنوان خدمات علمی و دینی حضرت قدس‌الله سره العزیز از زمان خود ایشان تاحال به ذکر چهل وچهار خانقاه و بیست وپنج مدرسه دینی پرداخته‌ام که مراکز مهم فیوضات و علوم از فیضان توجه و از طریقه مسلک حضرت بوجود آمده‌اند.

باب پنجم در انتقال مزار حضرت قدس‌الله سره العزیز است و درآن بادلائلی باثبات رسانده‌ام که انتقال مزار بار سوم هم‌بعمل آمده است.

باب ششم درباره محتویات و معرفی سی کتاب فارسی حضرت ممدوح است و درآن

مخصوصاً درباره سه کتاب که تاکنون نامشخص وناشناخته بود و بنده افتخار دریافت نمودن آنها رادارم، معرفی کامل بعمل آورده‌ام. بعلاوه دربارهٔ نسخ خطی سایرآثار حضرت سلطان باهو(رح) اطلاعات دقیق فراهم آورده‌ام.

باب هفتم دارای پنج فصل است و درسنجش کلام حضرت قدس‌الله‌سره‌العزیز خیلی پراطلاع می‌باشد. در تعیین ارزش معنوی شخصیت حضرت قدس‌الله‌سره‌العزیز بسیار پرارزش است و دربارهٔ مسلک و ارشادات ایشان اطلاعات ذیقیمتی بدست می‌دهد. ارزش ادبی آثار حضرت خاطره آثار پیر هرات، عبدالله انصاری (رح) و شیخ سعدی شیرازی را تازه می‌سازد. بنظر نگارنده مهمترین ارزش علمی کلام حضرت سلطان باهو(رح) در اینست که آثار شان حاوی اطلاعات گرانبهائی در زمینهٔ فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی نیز می‌باشد. ارزش تاریخی و دینی و فرهنگ اسلامی آثار شان که حدو حسابی ندارد و دارای اطلاعاتی هنگفت است.

باب هشتم در شانزده فصل است و تحت عناوین مختلف درباره تعلیمات و افکار حضرت قدس‌الله‌سره‌العزیز اختصاص دارند.

ناگفته نماند زبان و بیان و املائی که درین رساله بکار برده‌ام ممزوجی از سبک ایرانی معاصر و سبک سنتی شبه قاره می‌باشد تا دانشمندان ایران و شبه قاره هندو پاکستان بتوانند آنرا مورد استفاده قرار بدهند.

در پایان از آقای دکتر محمد بشیر حسین رئیس سابق قسمت فارسی و رئیس کرسی حضرت علی هجویری (رح)، دانشگاه پنجاب لاهور نهایت امتنان دارم که به راهنمائی دانشمندانه ایشان این کارعظیم رابانجام رسانیدم.

از استاذ گرانقدر قسمت فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور جناب آقای دکتر آفتاب اصغر صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم که باوجود گرفتاریهای گوناگون خود از هیچگونه مساعدت و معاضدت دریغ نفرمودند.

ونیز هدیه سپاس خود را خدمت احباب گرامی و بزرگان عالیقدر مانند:

جناب حضرت سلطان محمد عزیز(مرحوم)،دربار شریف حضرت سلطان باهو(رح)،

جناب حضرت سلطان غلام باهو، سجاده نشین درگاه جمعه شریف، دیره اسمعیل خان ،

جناب حضرت سلطان غلام دستگیر،سجاده نشین درگاه سلطان نورمحمد و سلطان محمد نواز دربار شریف حضرت سلطان باهو(رح)،

جناب سیّد گل شاه همدانی پسر سیّد محمد حسین شاه همدانی، تپه پیران، کوت شاکر، جهنگ

جناب خلیفه سیّد سلطان شاه، جیکب آباد(سند)،

جناب سائین محمد مشتاق، سجاده نشین درگاه محمد دین برهانی و حضرت جی برهان تقدیم می‌دارم، «رح»، که نه تنهانسخه‌های گرانبهای خطی خود رابااختیار بنده گذاشتند بلکه در کتابخانه‌های شخصی خودشان نیز هرگونه همکاری فرمودند و بدینطریق فرصتی بدست آوردم که تحقیقات خود را دربارهٔ احوال و آثار و افکار حضرت سلطان العارفین بحضور علاقه‌مندان تصوف و عرفان تقدیم کنم؛ که همین مقصود حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره بوده است.

کاشکی از قرب او واقف شوی — تـــانگردی گــرد دنـــیا در بـــدر

وادی‌ای طی کن زخود نزدیک آ — مـــنزل جـــانان بـجان خـــود نگـــر

(حضرت سلطان باهورح)

دکتر سلطان الطاف علی

پروفسور و رئیس دانشکده دولتی اوسته محمد

بلوچستان

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

مقدمه

ملاحظات عمومی دربارهٔ تصوف :

تصوف کلید عرفان است چنانکه در یکی از مقاله‌های مجله وحید آمده است :

«عرفان پی بردن به حقیقت از راه اشراق و الهام، این کاوش و تجسس مابین تمام‌ملل جهان وتمام مذاهب و تمام نژادها از دورترین زمان‌ها وجود داشته و طرز فکری مشترک است.»[(۱)]

به گفتهٔ خاورشناس نکته شناس و پاکباز عصر حاضر آناماری شمیل (Annemarie Schimmel) آلمانی:

«تصوف که بمنزله یک موج بزرگ معنوی است در سایرادیان جریان دارد. بمفهوم وسیع‌تری میتوان آنرا از شعور حقیقت مطلق تعبیر کرد. ولی اگر بخواهید میتوانید آنرا دانش، نور، عشق یا هیچ چیز بنامید.»[۲]

اصلاً از آفرینش هستی هجر و فراق میان خالق و مخلوق پیدا شد که عارف رومی رح (۶۰۴ھ - ۶۷۲ ھ) بآن هجر و نالهٔ فراق نشان میدهد.

بش نوازنی چون حکایت می‌کند   و ز جدائیها شکایت می‌کند[۳]

این ناله و فریاد روح انسانی برای وصال حق تعالی ست و همین را در اصطلاح تصوف عشق می‌گویند. وصال حق را حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره العزیز (۱۰۳۹ھ - ۱۱۰۲ھ) مقام فقر می‌گوید: «ابتدای فقر علم است و انتهای فقر برسیدن[(۲)].» این جمله معرفی کامل تصوف است.

امام ابوبکر محمد بن اسحق الکلابازی (م :۳۹۵ھ) دراین باره حدیثی از رسول صلی الله علیه وآله وسلم را می آورد که --فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از جبرائیل علیه السلام پرسیدم درباره

---

۱. ماهنامه‌ی وحید، ش ژوئن ۱۹۷۶، ص ۱۳۸

۲. "Mysticism has been called the great spiritual current which goes through all religions. In its widest sense it may be defined as the consciousness of the one reality be it called wisdom, light, love or nothing".

Mystical Dimensions of Islam, P. 4

۳. مثنوی معنوی، ص ۴

۲. عین الفقر (خطی) ۱۲۹۲ھ ۱۶۴ الف. مملوکه نگارنده رساله

علم باطن و جواب آمد که این سرّیست از اسرار من که در دل بندهٔ خود می‌نهم و دگر از مخلوق کسی را در آن علم اطلاع نمی‌شود[۱].

گوئی تاریخ تصوف از خلق کاینات شروع میشود. شیخ محمد لاهیجی در مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، اظهار می‌نمایند که چون مقصود از ایجاد موجودات کاینات معرفت و شناخت موجد است تعالی و تقدس چنانچه در حدیث قدسی آمده که داؤد پیغمبر علیه‌السلام از حضرت عزت سوال نمود: لماذا خلقت الخلق فاوحی اللّٰه تعالٰی الی داؤد «کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق.[۲]» یعنی اللّٰه تعالٰی داؤد علیه‌السلام را وحی فرمود: «من خزانه‌ای مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس مخلوق را خلق کردم.»

قرآن کریم ـ منشای تصوف: در کتاب کریم جلت عظمته میفرماید: «ونیا فریدم جن و انس را مگربرای آنکه بپرستند مرا یا بشناسند مرا[۳].» سلطان المفسرین ابن عباس لیعبدون به لیعرفون فرموده است یعنی طبق حدیث قدسی مزبور باید میتوان استنباط کرد که ارادهٔ لیعرفون برای شناخته شدن خود بود. پس وجود تصوف یعنی عشق و علاقه‌ی آدم به معرفت رویت حق تعالٰی از تخلیق کاینات کاملاً مشهود است. شرح مسافرت موسٰی علیه‌السلام برای ملاقات با خضر علیه‌السلام که در قرآن کریم نیز آمده نزد اهل تحقیق حاکی از معرفت یا بعبارت دیگر تصوف است. در قرآن کریم آمده است: «وهنگامیکه گفت موسٰی مر جوانمردش را پیوسته خواهم رفت تا برسم بمحلّ جمع شدن دو دریا یا بروم روزگاری[۴].» همین طور در آیهٔ دیگری میفرماید: «پس یافتند بندهٔ از بندگان ماراکه داده بودیم او را رحمتی از نزدما و آموخته بودیم او را از نزد ما علمی[۵].» همه این دوندگی و تکاپوی موسٰی علیه‌السلام برای ملاقات با بندهٔ خدا تعالٰی بمنظور کسب علم و حکمت و معرفت حق تعالٰی بوده چنانکه در قرآن مجید آمده است: «آنکه بیا موزی مرا ز آنچه آموخته شدهٔ برای رسیدن بحق[۶].» چون حق تعالٰی با موسٰی علیه‌السلام همکلام شد، موسٰی علیه‌السلام عرض نمود: «گفت

---

۱. سئالت جبریل عن العلم الباطن فقال سئلت اللّٰه عزوجل عن العلم باطن فقال: هو سرّ من سرّی اجعله فی قلب عبدی لایقف علیه احد من خلقی ـ کتاب التعرف لمذهب‌اهل التصوف، مصر، ۱۳۵۲هـ/۱۹۳۳م، ص ۵۹

۲. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، ۱۳۳۷هـ ص ۷ ۳. و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدن (الذٰریٰت ۵۲:۵۷)

۴. و از قال موسیٰ لفته لاابرح حتّی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا. (الکهف ۱۸:۶۰)

۵. فوجدا عبداً مّن عباد نآ آتینه رحمة مّن عندنا و علّمنه من لدنّا علماً (الکهف ۱۸:۶۵)

۶. ان تعلّمن ممّا عّلمت رشداً (الکهف ۱۸:۶۶)

ای پروردگار من بنما مرا که بنگرم بتو[1].» این هم یکی از مقامات تصوف است که زیرا یکنفر صوفی همواره طالب دیدار خداوندی ست جای دیگر در قرآن کریم وارد شده است:«و همچنین می‌نمودیم ابراهیم(ع) را عجایب آسمانها و زمین تابوده باشد از یقین کنندگان [2].» این آیة نیز تحقیق و جستجو در حق تعالی را آشکار میسازد و بنوعی تصوف است. و چون طبق قرآن ابراهیم علیه‌السلام میفرمایند: «دوست ندارم فروروندگانرا[3].» در واقعه ایشان در جستجوی محبوب حقیقی میباشند و چون آمد: «بدرستیکه من متوجه گردانیدم و جهم را از برای آنکه بدید آورد آسمانها و زمین را حق گرای و نیستم من از شرک آورندگان[4].»گوئی جستجو و معرفت و خواهش رویت حق از مبادیات تصوف است و در ضمن آن اشاراتی بلیغ در قرآن حکیم بچشم میخورد.

در تاریخ اسلام نخستین کسی از صوفیای کرام معناً خود حضرت محمد مصطفٰی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (وصال :۱۱ه) بودند که بخاطر معرفت خداتعالٰی در غار حرا به تفکر می‌پرداختند. حضرت محمد مصطفٰی صلی اللّٰه علیه و آله وسلمبارزترین نمونۂ خلق عظیم بودند بنابرین میتوان گفت که اخلاق نیز جزو مهمی از تصوف می باشد.

فیلسوف انگلیسی برتریندرسل (Bertrand Russell) گفته است: «دانش ماورای طبیعت یا تلاش همه جانبه برای تفهیم کاینات بوسیلۂ تفکر و تعمق اساساً در نتیجۂ اتحاد و تضاد دو انگیزۂ ناگهانی انسانی که یکی از آنها بسوی دانش مادی و دیگری بسوی دانش معنوی میکشاند، تکامل یافته است. بعضی از مردم تنها بوسیلۂ یکی و بعضی دیگر فقط توسط یکی دیگر ازین انگیزه‌ها به بزرگی رسیده‌اند.[5] » ولی حقیقت اینست که اهل تصوف نه فقط خلقت کاینات را بلکه خالق را میشناسند. برتریندرسل (Bertrand Russell) قائلست که: «در اینچنین کاینات ما اتحاد حقیقی یکنفر صوفی و مردی دانشمند -بالاترین درجۂ رفعت -- چنانکه من می‌پندارم، این بلندترین مقام را

---

۱. قال ربّ ارنی انظر الیک (الاعراف ۱۴۰:۷)

۲. و کذالک نری ابراهیم ملکوت السمّوت والارض و لیکون من الموقنین (الانعام ۷۶:۶)

۳. لا احبّ الافلین (الانعام ۷۷:۶)

۴. انّی و جّهت و جهی للّذی فطر السمّوات والارض حنیفاوّ ماّ انا من المشرکین (الانعام ۷۹:۶)

5 - Metaphysics, or the attempt to conceive the world as a whole by means ofthought,has been developed,from the first,by the union and conflict of two very diffrent human impulses,the one urging men towards mysticism,the other urging them towards science.Some men have achieved greatness through one of these impulses alone,other through the other alone."(Mysticism and logic and Other Essays, London 1921,p.1)

میتوان در جهان فکر و خیال بدست آورد.[1]»

ولی نزد ما تصوف از علم طبیعت و غیرهم لطیف‌تر است زیرا که آن به وجدان کار دارد و علم طبیعت بآن هیچ سروکاری ندارد.

چون آنحضرت صلی اللّه علیه وآله وسلم نمونه کاملی از تصوف اسلامی بودند در زندگانی و فرمودات شان هیچ علامت رهبانیت را نمی‌بینیم. حقیقت هم همین ست که تصوف حقیقی اسلامی بهزیستی و حسن معاشرت انسان را مورد نظر قرار میدهد. بدینجهت تصوف اسلامی از رهبانیت مسیحی و از تصوف ویدانتی و غیر اسلامی کاملا سواست . اصحاب صفه و خلفای راشدین و سائر اصحاب کرام در زمره نخستین صوفیای اسلام بشمار میروند. پس ازان وقتی خلافت اسلامی مبدل به امارت شد بدعات دنیا بتدریج وارد جامعهٔ اسلامی گشت و در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان رخنه کرد.

صاحب رساله قشیریه ابو القاسم قشیری (م:۴۶۵ھ)می نویسد که چون ظهور بدعات زور گرفت بسیاری از فرقه‌ها بظهور رسید. در همین موقعه یکی از طبقات اهلسنت که همیشه در ذکر الٰهی اشتغال داشتند برای خود اصطلاح «اهل تصوف» ابداع نمودند. و این زمان پیش از پایان قرن دوم هجری بود[2]. پس روشن شد که تازمان خلفای راشدین تصوف معناً بوده ولی نزدیک به قرن دوم هجری اصطلاحاً هم وارد جامعه شد.

شیخ ابو نصر سراج طوسی (رح)(م: ۳۷۸ھ)قائلست که در قرآن الفاظ مقربون سارعین الی الخیرات، صادقین، قانتین، متوکلین، مخلصین، اولیاء، ابرار و شاهدین در حق صوفیه بکار رفته است[3].

طبق تحقیق مولانا عبدالرحمن جامی رح (م: ۸۹۸ھ/۱۴۹۲م) اولین کسی که لقب صوفی باو داده شد. ابوالهاشم (م:۱۵۰ھ/۷۶۷م)بود[4]. دکتر آر-ای-نکلسن (R.A.Nicholson) هم اعتقاد دارد که نخستین کسیکه برایش نام صوفی بکار رفت ابوالهاشم بود[5].

---

1 ."In such a nature we see the true union of the mystic and the man of world The highest eminence, as I think,that it is possible to achieve in the word of thought." (Mysticism and logic and Other Essays,p.4)

۲. فی هذه الظرفیة.....مفایرة و فرقا اذا لحقیقة هی اسرار الشریعة (القشیریه، مصر، ۱۳:۱)

۳. کتاب اللمع، مصر ۱۳۲۶ھ ص ۱۶

۴. نفحات الانس، لکهنو ۱۳۳۳ھ ص ۳۱

5 The selected poems Cambridge, 1952, P.XXii from Diwan Shams

حضرت علی هجویری رح (م:بعد ۴۸۱ه) میگویند:

«من صفاه الحّب فهو صاف و من صفاه الحبیب فهو صافی آنکه بمحبت مصفّا شود صافی بود وآنکه مستغرق دوست شود و از غیر دوست بری شود صوفی بود و بر مقتضی لغت اشتقاق این اسم را درست نگردد از هیچ چیزیازانکه معنی عظیم‌تر از آن ست - پس صفا معنی متلالی و ظاهرست.[1]»

زیراکه درلفظ صوفی هم اوصاف صوفی نمی‌گنجد. حضرت علی هجویری(رح)می افزایند:

«پس صوفی آن بود که از خود فانی بود و بحق باقی و از قبضهٔ طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته[2].»

امام ابوبکر بن ابو اسحاق درکتاب تعرف میگوید که چون ایشان (صوفیه) باصفات به اهل صفه متصف بودند.لباس و وضع ظاهری شان هم مثل اصحاب صفه بود، پس صفیه (صوفیه) گفته شدند[3].

آقای طارق سلطان در پایان نامه خود میگویند که نزد حضرت باهو(رح)آنانکه بعد از مشاهده ذات حق تعالی باشعورکامله درس عرفان می‌دهند صوفیای کبار هستند و ایشان (حضرت باهورح) در هم آهنگی جذبه و عقل قائلند[4].بنظرش اصلاً طریق حضرت سلطان باهو(رح) در تصوف به مسلک «صحو» گفته آید، کاملاً درست است.

حضرت سلطان باهو قدس‌الله‌سره‌العزیز (۱۰۳۹هـ-۱۱۰۲ه) میگویند:

«در تصوف چهار حرف است، ت ـ ص ـ و ـ ف ـ از حرف «ت» تصرف کند خود را براه مولی جان و مال خود را، تصرف کند بارواح حضرت محمد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. و از حرف «ص» صراط المستقیم، و از حرف «و» وعده خلافی نکند، و از حرف «ف» فتح القلوب فناء نفس، هرکه

---

۱. کشف المحجوب (روی نسخه منقول بهاء الدین زکریا رح)،لاهور ۱۲۸۷هص ۳۵

۲.همان، کشف المحجوب

۳. «فلماکانت هذه الطائفة بصفة اهل الصفة فیما ذکرنا و لبسهم و زیهم زمی اهلها سموا صفیة صوفیة» کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف، مصر ۱۳۵۲ه/۱۹۳۳م،ص ۷

4. "These people who retain their discourse with normal conscious after mystic exprience are higher sufis. He is in favour of 'healthy Union' of emotion and intellect." (Relations of individual with GOD in Sultan Bahoo, thesis, University of Punjab, Lahore 1972, P.86)

بدین صفتها موصوف نگردد آنرا صاحب تصوف نتوان گفت[1].»

تمام دنیای اسلام باصوفیای متقدمین همچو:

حضرت خواجه حسن بصری (رح) (م: ۱۱۰ھ/۷۲۸م)
حضرت حبیب عجمی(رح) (م:۱۲۰ھ/۷۳۸م)
حضرت داوءد طائی (رح) (م:۱۶۵ھ/۷۸۱م)
حضرت رابعه بصری (رح) (م:۱۸۵ھ/۸۰۱م)
حضرت معروف کرخی (رح) (م:۲۰۰ھ/۸۱۵م)
حضرت حارث محاسبی (رح) (م:۲۴۳ھ/۸۵۷م)
حضرت ذوالنون مصری (رح) (م:۲۴۵ھ۸۵۹م)
حضرت سرّی سقطی (رح) (م:۲۴۹ھ/۸۶۳م)
حضرت بایزید بسطامی (رح) (م:۲۶۱ھ/۸۷۴م)
حضرت حمدون قصار (رح) (م:۲۷۱ھ/۸۸۴م)
حضرت سهیل بن عبدالله تستری (رح) (م:۲۸۳ھ/۸۹۶م)
حضرت ابو سعید خزاز (رح) (م:۲۸۶ھ/۸۹۹م)
حضرت جنید بغدادی (رح) (م:۲۹۷ھ/۹۰۹م)
حضرت شیخ علی رودباری (رح) (م:۳۲۲ھ/۹۳۳م)
حضرت ابو بکر شبلی (رح) (م:۳۳۴ھ/۹۴۵م) وغیره

و باصوفیای متأخرین در همهٔ دنیای اسلام که اسمهای شانٔ درج زیراست بیشتر معروف اند:

شیخ محمد بن یحیٰی ابو نصر سراج طوسی (رح) (م:۳۷۸ھ/۹۸۸م)
شیخ ابو طالب مکّی (رح) (م:۳۸۶ھ/۹۹۶م)
شیخ ابو عبدالرحمن السلمی (رح) (م:۴۱۲ھ/۱۰۲۱م)
شیخ ابو نعیم اصفهانی (رح) (م:۴۳۰ھ/۱۰۳۸م)
شیخ ابو سعید ابی الخیر (رح) (م:۴۴۱ھ/۱۰۴۹م)
شیخ الاسلام شیخ عبدالله انصاری (رح) (م:۴۸۱ھ/۱۰۸۸م)
حجة‌الاسلام امام محمد بن محمد ابو حامد غزالی (رح) (م:۵۰۵ھ/۱۱۱۱م)
حکیم سنائی غزنوی (رح) (م:۵۴۴ھ/۱۱۵۰م)

---

۱. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ: ۴۱ الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

شیخ سید عبدالقادر جیلانی (رح)غوث الاعظم (م:۵۶۱ھ/۱۱۶۶م)
شیخ فرید الدین عطار (رح) (م:۶۱۸ھ/۱۲۲۱م)
شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) (م:۶۳۲ھ/۱۲۳۴م)
شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (رح) (م:۶۳۸ھ/۱۲۴۰م)
مولانا جلال الدین رومی (رح) (م:۶۷۲ھ/۱۲۷۳م)

در شبه قارهٔ هند و پاکستان وجود صوفیه را نشان داریم که به یمن برکت ایشان درین شبه قاره هند وپاکستان اسلام نفوذ کرد و بنیان اخلاق و زکاوت راه یافت.

صوفیای متقدمین در شبه قاره:

درین باره شکی نیست که قبل از ورود مسلمانان در شبه قاره هندو پاکستان مردمان از تمدن شایسته محروم بودند. امتیاز نسلی و گروهی بین هندوان اغلب باشندگان هند را بر مقام اسفل السافلین آورده بود.

وقتی صوفیای کرام از بلاد اسلامیه آمدند و تبلیغ دین مبین اسلام نمودند، اسلام طبقات پست و ستمدیده را مژده نجات و بهزیستی داد.

پروفسور محمد ایوب قادری خیلی راست گفته است که صوفیای کرام مبلغ محبت و اتحاد بودند و ایشان عملاً در زندگانی خود توحید و اصول انسانیت را در پیش گرفتند. بدینجهت کنار هند گروه گروه آمدند و مسلمان شدند(۱).

آقای قاضی جاوید میگوید که در شبه قاره هندو پاکستان نشرواشاعت تهذیب اسلامی توسط تصوف بعمل آمد و درین هیچ جای تعجب نیست که در شبه قاره بیشتر اشاعت اسلام بوسیلهٔ صوفیای کرام بوده است. (۲)

آقای فلپ کی هیتی (Philip K.Hitti) هم در کتاب خود قبول می‌کند که صوفیای کرام دین اسلام را به آسیای جنوب شرقی وبه افریقه‌ی مرکزی گسترش نمودند.(۳)

---

۱. حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت، کراچی ۱۹۷۵م،ص ۴۰

۲. برصغیر مین مسلم فکر کا ارتقاء،لاهور ۱۹۷۷م،ص ۴

۳ "They are the main carriers of Islam into south -eastern Asia and central Africa."

Islam and the West,Canada,1962,p.56.

شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م:۱۰۵۲ھ) نیز باین امر اشاره می نمایند که «دیار هندوستان (هند و پاکستان) که مقام خاص عرفا و محبان و دوستان ست.[۱]»

این امر خیلی شگفت آورد است که از همان آغاز طلوع اسلام در عرب اشعهٔ نور اسلام فوری سرزمین هندو پاکستان را هم منورکرد. صوفیا و دراویش مسلمان در ابتدای قرن اول هجری در شبه قاره هند و پاکستان آمدن گرفتند. بعضی در همین جا متولد شدند و بعضی ها ازکشورهای دیگر اسلامی آمدند و درینجا رحل اقامت افگندند. در زیر بر سبیل مثال ذکری از ایشان بعمل می آوریم.

حضرت مغیره بن ابی العاص (رض):

در سال ۱۵ هجری در زمان خلافت حضرت عمر(رض)آن صحابی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مجاهدین صحابه لشکر کشی کردند و شبه قاره هند و پاکستان را در سند شرف قدوم بخشیدند[۲].

حضرت مغیره بن شعبه (رض):

طبق شاه محمد کبیر داناپوری در سال ۲۷ هجری، زمان خلافت حضرت عثمان (رض) بطور سردار قافله براه آب بهند فرستاده شدند.در مالابار شرق دکن رسید. درآن نواح در شهر کالیکت راجه زمورن بردست این طایفه اسلام آورد.راجه زمورن اقرار کرد که او خود بادیگر اهالیان شهر واقعه معجزه شق القمر را مشاهده کرده بود[۳].

حضرت تاعر بن دعر (رض)

در زمان خلافت حضرت علی کرم‌الله‌وجهه بسال ۳۸ هجری درین برصغیر آمدند و جهاد کردند[۴].

---

۱. اخبار الاخیار معه مکتوبات، لاهور ۱۹۵۷م،ص ۷
۲. فتوح البلدان، قاضی اطهر مبارکپوری، لاهور، ص ۶۱۲
۳. تذکرة الکرام تاریخ خلفای عرب و اسلام، نولکشور لکهنو ۱۳۴۳هص ۲۴۲
۴. فتوح البلدان، قاضی اطهر مبارکپوری (مترجمه اردو) کراچی، ص ۶۱۳

حضرت حارث بن مره (رض)

در زمان خلافت حضرت علی کرم‌الله‌وجهه بسال ۳۹ هجری جهاد کردند و از خراسان تا مکران (وادی هلمند) ملک را فتح کرده آن را بانور اسلام منور ساختند[۱].

حضرت رقیه بنت امیرالمومنین حضرت علی کرم‌الله‌وجهه (ورود هند و پاکستان سال ۶۱هـ)

حضرت رقیه المعروف بی بی حاج زوج حضرت مسلم بهمراهی بنات حضرت عقیل (برادر حضرت علی کرم‌الله‌وجهه) موسوم به حضرت‌بی بی تاج، حضرت بی بی حور، حضرت بی بی نور،حضرت بی بی گوهرو حضرت بی بی شهباز حسب فرمان حضرت امام عالی مقام حسین‌علیه‌السلام از کوفه مسافرت نموده به هندو پاکستان در لاهور ورود کردند. ایشان به «بیبیان پاکدامنان» مشهور هستند. راجگان هندو ازکرامات حضرت بی بی رقیه مسلمان شدند و در لاهور (خیابان ایمپرس کنونی) خانقاه فیض و عرفان درس رشد و هدایت بازشد. هزارها هندو مسلمان شدند و صدها مسلمان حافظ قرآن گشتند[۲]. سیّد محمد لطیف مورخ لاهور درین باره هیچ شکی ندارد و می‌افزاید که سلطان محمود غزنوی اطاقها زیبا و تالارها گرد آن خانقاه پاکدامن بنا کرد[۳].

حضرت محمد بن قاسم بن عقیل الثقفی (رح) (م:۹۶ هجری)

این مرد مجاهد در ۹۳ هجری سند را فتح کرد و بر دیبل پرچم اسلام را نشاند[۴] طبق میر محمد معصوم (۹۴۴هـ-۱۰۱۹هـ) محمد بن قاسم در ۹۲ هجری عازم سند شده بود[۵]. در برصغیر هندو پاکستان از قدوم فیضان حضرت محمد بن قاسم مسلمانان پابرجا شدند و موقعیت آنها مستحکم گردید.

---

۱. همان

۲. تحقیقات چشتی، مولوی نور احمد چشتی، لاهور ۱۹۶۴م،ص ۱۸۰تا ۱۸۳

تاریخ بیبیان پاکدامنان، مولوی محمد بخش قریشی، لاهور ۱۹۷۹م،ص ۱۳۹تا۱۴۸

3. Lahore,Its history,Architectural Remains and Antiquities,Lahore1981,p.213.

چون این روایت در مردمان عموم تشهیر یافته است و در چندی از کتب تاریخی هم آورده شده است بیان نمودم ورنه امکان این واقعه بعید از قیاس است (نگارنده رساله)

۴. تذکرهٔ علمای هند (فارسی) مولانا رحمان علی (م ۱۳۲۵هـ)،نولکشور ۱۹۱۴م،ص ۳

۵. تاریخ معصومی (ترجمه اردو)،کراچی ۱۹۵۹م،ص ۲۹

حضرت مولانا اسلامی (رح)(قرن اول هجری)

طبق محمد عبدالعلیم ندوی ساکن دیبل بود و بردست حق پرست محمد بن قاسم ثقفی اسلام قبول کرد. این بزرگ در پیش گاه راجه داهر محاسن و خوبیهای اسلام را بیان کرد[۱].

حضرت عبدالرحمن بن العباس الهاشمی (رح) (قرن اول هجری)

آقای محمداسحق بهتی مینویسد که آن تابعی جلیل القدر بود. حضرت عبدالرحمن هاشمی تحصیل و حدیث از حضرت ابوهریره(رض) کرده بود[۲]. طبق ابن اثیر ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م: ۶۳۰ھ) این مرد پارسا و محدث از عرب هجرت کرده به سند آمد و تا پایان حیات اینجا ماند[۳]. علامه ابو جعفر محمد بن جریر (م: ۳۱۰ھ) صاحب تاریخ طبری واقعات شان را تحت سال ۸۳ هجری نوشته است[۴].

حضرت ابو شبیه جوهری (رح) (قرن اول هجری)

نام و نسب یوسف بن ابراهیم القیمی الواسطی و کنیت ابو شبیه بود. مطابق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجر العسقلانی (م:۸۵۲ھ) از فضلای تابعین و زعمای محدثین قرن اول بود. شرف تلمذ و فیضان باطنی از حضرت انس بن مالک صحابی و خادم رسول پاک صلی اللّٰه علیه وآله وسلم یافته بود[۵].از عرب وارد سند شد و در سال ۹۳ هجری شریک جهاد بود.

حضرت زائد بن عمیر طائی کوفی (رح)(قرن اول هجری)

مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای هند متفق است که حضرت زائد کوفی (رح) از قبیله طی بود و ازکبار تابعین قرن اول بود. بطور محدث تحصیل حدیث از صحابه جلیل القدر و کثیر الروایت همچو حضرت عبداللّٰه بن عباس، عبداللّٰه بن عمر، جابر بن عبداللّٰه، ابو هریره و نعمان بن بشیر رضی اللّٰه تعالیٰ عنهم کرده بود[۶]. طبق علامه عبدالحی لکهنوی این مرد بزرگ، محدث، عارف و مجاهد در جهاد مولتان در سال ۹۶هجری شهادت یافت[۷].

---

۱. پاکستان مین فروغ عربی، مقاله تذکره علمای دیبل، کراچی ۱۹۷۵م،ص ۳۱۲

۲. فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م،ص ۱: ۵۴

۳. الکامل فی التاریخ، مصر ۱۲۹۰ھ،۴:۲۳۳-۲۳۵

۴. تاریخ طبری، کراچی ، ۵:۳۶۷

۵. لسان المیزان، دکن ۱۳۳۱ھ،۶:۷۷۸

۶. فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م،۱:۴۹

۷. نزهة الخواطر، حیدرآباد سند ۱۳۷۶ھ،۱:۱۱-۱۲

(قرن دوم)

حضرت حیدان سندی

این امر برای شبه قاره هندو پاکستان مایهٔ فخر و مباهات است یک بانوی سندی موسوم به حیدان را باحضرت سیدنا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب (رضی اللہ تعالٰی عنهم) بسلک ازدواج منسلک گردید.بنا بگفته علامه ابو جعفر محمد بن جریرالطبری (م:۲۳۰ھ)، قاضی اطهر مبارکپوری-و علامه ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م:۶۳۰ھ) صاحب الکامل فی التاریخ از بطن مبارک این بانوی سندی دو پسر از سیدناعلی (زین العابدین) موسوم به سیدنا امام زید و سیدنا عمر بدنیا آمدند[1]. علامه ابن عساکر (م:۴۹۹ھ) نیز متفق است سیدنا زید بن علی و سیدناعمر(رضی اللہ تعالٰی عنهما) در قرن دوم هجری از جانب مادر سندی النسل بودند[2].

حضرت عمرو بن مسلم الباهلی (رح)

طبق مولانا عبدالحی ابن فخرالدین الحسینی (م:۱۳۴۱ھ) حضرت عمرو تبع تابعی و ثقه رواة الحدیث بود. حضرت عمر بن عبدالعزیز(رض)این مرد نکوکار و متقی و پرهیزگار را بعد از محمد بن قاسم فرمانفرمای سند کرده بود[3]. از تبلیغ و ارشاد آن بزرگ راجه‌های هندووان مسلمان شدند و تمدن اسلامی را اختیار کردند.

حضرت عبداللّه بن محمد (بن عبداللّه بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب)

طبق علامه ابو جعفر محمد بن جریر(م:۳۱۰ھ) حضرت عبداللّه چون در حق خلافت پدر خود با خلیفه منصور از در مخالفت درآمد و وارد سند شدند در حضور آن عالیمقام چهار صد مشائخ و علمای زیدیه[4] جمع شدند[5].

۱.تاریخ طبری، کراچی ۱۹۷۱م،ص۲۶۳، رجال السند والهند،بمبئی ۱۳۷۷ھ،ص۱۰۹،الکامل فی التاریخ، مصر ۱۲۹۰ھ،۵: ۱۰۱

۲. تاریخ ابن عساکر،دمشق ۱۳۴۹ھ،۶: ۱۶ ۳. نزهة الخواطر،حیدراباد دکن ۱۹۴۷م،۱: ۳۸

۴. سیّدنا زید بن علی (م:۱۲۲ھ)در علوم دین و فنون شرع متین بر مدارج اجتهاد فائز بودند.بربنای اجتهاد خود مسلک "زیدیه" را آغاز کردندکه فرقه معروفی از اهل تشیع است. این مذهب از عراق تابه یمن اشاعت یافت. البته بخلاف شیعان اثنا عشریه این فرقه زیدیه برمسلک معتدل مبنی میشود زیراکه این فرقه به خلفای ثلاثه (حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذوالنورین رضی اللّه تعالٰی عنهم) احترام میگذارد.مقلدین این مسلک درین زمان در یمن بتعداد زیادی وجود دارند.(صاحبزاده عبدالرسول، تاریخ‌اسلام، ص۳۱۵)

۵. تاریخ طبری، کراچی، ۷: ۳۲۹،۳۳۳

السندی بن شماس (رح)

طبق تحقیق دکتر مولوی محمد قاسم عینی السندی بن شماس از قدماء محدثین سند بشمار می آید. پدرانش از سند هجرت نموده در بصره مسکن گرفتند. تحصیل وسماعت حدیث از حضرت عطاء بن ابی ریاح و از حضرت امام محمد بن سیرین (م:۱۱۰ه) کرده بود و تازیست خلق خداتعالی را فیضیاب کرد[۱].

حضرت اسرائیل بن موسٰی

مطابق علامه عبدالحی الحسنی (م:۱۳۴۱ه) حضرت اسرائیل اهل بصره بود و بیشتر در شبه قاره هندو پاکستان می‌آمد و بدین سبب «الهندی» نامیده شد مسافرت به هندو پاکستان بغرض تجارت بود. تحصیل و سماعت علم حدیث از آئمه حدیث و ثقه تابعین جلیل القدر همچو حضرت امام حسن البصری (م:۱۱۰ه) امام محمد بن سیرین (م:۱۱۰)و وهب بن منبه (م:۱۱۴ه) کرده بود. امام سفیان بن سعید الثوری (م:۱۶۰ه)، امام سفیان بن عینیه هلالی (م:۱۹۸ه)، حسین بن علی الجعفی (م:۲۰۳ه)و یحیٰی بن قطعان (م:۱۹۸ه) از این عالم و عارف و محدث فیض و رواة حاصل کرد[۲] بلکه طبق امام ابو عبداللّه محمد بن اسماعیل البخاری (م:۲۵۶ه)درکتاب جامع بخاری و طبق امام ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (م:۳۰۳ه)در سنن نسائی حضرت اسرائپل‌بن‌موسٰی بدو وسیله بمقام و مدارج شیخ و استاذ شان بشمار می آید[۳]. شیخ ابو عبداللّه محمد بن سعد (م:۲۱۰ه)سال وفات آن را ۱۳۰ه مینویسد[۴].

حضرت شیخ ابو حفص ربیع بن صبیح (م:۱۶۰ه)

طبق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجر العسقلانی (م:۸۵۲ه)کنیت ابو حفص و نام و نسب ربیع بن صبیح البصری السندی است .کنیتش ابوبکر هم بود.به قبیله بنی سعد تعلق موالاة میداشت[۵]

مولانا رحمن علی صاحب تذکره علمای هند،مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای

---

۱. علم حدیث مین سندھ کا حصه (پابان نامه) دانشگاه حیدرآباد سند جامشورو۱۴۰۲ه مقدمه، ص۱۹

۲. نزهة الخواطر، حیدرآباد دکن ۱۹۴۷م،۱:۲۳-۲۴

۳. جامع بخاری، کراچی ۱۳۸۱ه،۱:۱۴:۵۳۰ سنن نسائی ،کراچی ۱،:۲۰۸

۴. طبقات ابن سعد،کراچی ۱۹۷۱م، ۶:۴۲۰

۵. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ه،۳:۲۴۷

هند،علامه عبدالحی الحسینی صاحب نزهة الخواطر و مولانا غلام علی آزاد بلگرامی صاحب کتاب ماثرالکرام متفق هستند که شیخ ابو حفص از مشائخ شبه قاره هندو پاکستان بشمار می آید زیراکه آن بزرگ از بصره هجرت نموده به سند وارد شد و در نواحی یکی از جزائر سند که تاهنوز مشخص نشده است فوت و مدفون گشت[1].ابن الحجر عسقلانی مینویسد که علمای اصول و آئمه حدیث بر صداقت، عدالت، ثقاهت، صالحیت و تقوٰی ابو حفص ثناخوان هستند[2].

قرن سوم

شیخ سندی بن عدویه الرازی

بقول علامه ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م:۳۲۷ھ)نامش سهل بن عبدالرحمن است. کنیت ابوالهیشم کلبی ـ در همدان و قزوین بر عهدهٔ قضا هم مانده بود[3]. شیخ سندی در تحصیل علوم الحدیث از مشائخ عراق و مدینه منوره استفاده برد. مطابق دکتر محمد اسحاق شیخ سندی را مورخین از محدثین و ثقات روات متقدمین بشمار آورده‌اند[4].دکتر محمد قاسم عینی در مقاله خود سال وفات شیخ سندی را ۲۱۵ھ تا ۲۲۵ھ قرارداده است[5].

شیخ عباس بن السندی

قاضی ابوالمعالی اطهر مبارکپوری شیخ را از میان رجال سند شمرده است[6]. بسیاری از احادیث بیان کرده شیخ موصوف درکتب تراجم موجود است.

شیخ ابو حامد رجاء السندی (م:۲۲۱ھ)

طبق دکتر محمد اسحق شیخ رجاء یکی از راویان حدیث قرن سوم بود و فرزند غلامی بنام

---

۱. تذکره علمای هند(فارسی)، نولکشور لکهنو۱۳۳۲ھص ۳ فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م،۱:۷۲ نزهة الخواطر،حیدرآباد دکن ۱۳۵۰ھ۱:۳۲، ماثرالکرام، لاهور ۱۹۷۱م،ص ۷۶

۲. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ھ۳:۲۴۷ـ۲۴۸

۳. کتاب الجرح والتعدیل، حیدرآباد دکن ۱۳۶۰ھ۲:۱:۳۱۸

4 India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.212.

۵. علم الحدیث مین سندھ کا حصه ،باب الثالث، ص ۱۹۸(پایان نامه دانشگاه حیدرآباد سند۱۴۰۲ھ)

۶. رجال السند والهند،بمبی ۱۳۷۷ھص۱۶۵

بنو حنظل بود. پدران وی با اسیران جنگی ولایت سند به عربستان برده شدند[1]. بهرطور شیخ امام وقت و استاد حدیث بود. حافظ ابن الحجر عسقلانی (م:۸۵۳ه) می‌نویسد که مطابق امام ابو حاتم رازی شیخ رجاء راستباز بود علامه ابن حبان وی را در زمرهٔ ثقات شمرده است. بقول امام حاکم محمد بن عبداللّٰه (م:۴۰۵ه) «رجاء یکی از اراکین استوار حدیث بوده است و از پسماندگان وی حفاظ و محدثین می آیند»[2].

شیخ خلف بن سالم الحافظ (۱۶۱ه-۲۳۱ه)

از لحاظ اصل و نسل سندی ست و بلحاظ مسکنت بغدادی مخرمی است. طبق دکتر محمد اسحاق مخرمی محله‌ای از شهر بغداد است که در آن شیخ موصوف زندگی می‌کرد[3]. حافظ ابن حجر عسقلانی (م:۸۵۲ه) یک کتاب حدیث بنام «مسند» باو نسبت داده است[4]. علامه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی چندتا حدیث که ازو مروی شده نقل نموده‌است[5].

شیخ ابو عبدالملک محمد بن ابی معشر (۱۶۵ه-۲۴۷ه)

طبق محمد اسحق بهتی وی پسر ابو معشر نجیع بن عبدالرحمن المدنی التابعی السندی بود که خیلی استاذ معروف حدیث در سند بود[6]. مطابق امام ابو عیسٰی محمد بن عیسٰی ترمذی (م:۲۷۹ه) و علامه ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (م:۴۶۳ه) احادیث بسیار ازو مروی‌ست[7].

شیخ ابو حمزه (رح) (زمان: ۲۲۰ه)

وی از سند بود و در اصفهان مسکن گزید. قاضی اطهر مبارکپوری

---

1 .India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.209.

۲. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۰ه:۳:۱۵۴

3 .India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.207.

۴. تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن ۱۳۲۰ه:۳:۱۵۴

۵. تاریخ بغداد، قاهره (مصر) ۱۳۴۹ه:۸:۳۲۸

۶. فقهای هند،لاهور۱۹۷۴م،۱:۹۲

۷. جامع ترمذی، کراچی ۱۳۸۰ه:۱:۷۰ تاریخ بغداد، قاهره(مصر) ۱۳۴۹ه:۳:۳۲۷

وی را درمیان رجال سند شمرده است [۱]. در اصفهان درس حدیث میداده است [۲].

شیخ ابو نصر السندی (م:۲۷۵ھ)

طبق امام ابو سعید بن ابو بکر محمد السمعانی (م:۵۶۲ھ) کنیت آن بزرگ ابوالنصر بوده است. نام و نسبش فتح بن عبدالله السندی بود و غلام آزادکرده‌ای از آل اخلاف حسن بن حکم بود [۳]. علمای تاریخ و تراجم آن را از محدثین سند قرار داده است [۴].

شیخ احمد بن السندی (م:۲۷۵ھ)

قاضی اطهر مبارکپوری و علامه ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی نام و نسب آن مرد عالم شیخ احمد بن السندی بن فروح المطرز البغدادی نوشته اند [۵]. مصنف کتاب «رجال السند والهند» و مصنف کتاب «اندیازکنتری بیوشن تو حدیث» و مصنف کتاب «تاریخ الحدیث» شیخ را در طبقه محدثین سند شمرده‌اند [۶]. طبق دکتر محمد اسحق چون جامه دوزی پیشهٔ آن بزرگ بود بنابرین بنام المطرز معروف بود [۷].

شیخ القاسم بن العباس (م:۲۷۸ھ)

طبق دکتر محمد اسحق شیخ قاسم پسر خالهٔ حضرت ابو معشر نجیح بن عبدالرحمن بود که در سند بنام امام حدیث مشهور بود [۸]. امام بوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م:۴۶۳ھ) مینویسد که شیخ موصوف در ثقاهت، زهدو فقه خیلی بر مدارج عالی فائز بود [۹]. دکتر

---

۱. هندوستان مین عربون کی حکومتین، کراچی ۱۳۸۷ھ ص ۷۳ ۲. همان

۳. کتاب الانساب، لیدن ۱۹۱۲م، ص ۷۷-۷۸

۴. رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھ ص ۱۹۱ هندوستان مین عربون کی حکومتین، کراچی ۱۳۸۷ھ ص ۱۵۵

۵. رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھ ص ۵۹ هندوستان مین عربون کی حکومتین، کراچی ۱۹۷۲م، ص ۱۵۳

۶. رجال السندوالهند، قاضی اطهر مبارکپوری، بمبی ۱۳۷۷ھ ص ۵۹

India's Contribution to Hadith, Dr.M.Ishaq.Dacca,1955.p.213

تاریخ الحدیث، پروفسور عبدالصمد صارم الازهری، لاهور ۱۹۶۳م

7. India's Contribution to Hadith.Dacca,1955,p.213 ۸.India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.207.

۹. تاریخ بغداد، قاهره (مصر) ۱۳۴۹ھ ص ۴۳۶

محمد اسحاق اتفاق دارد که آن صوفی صافی راوی حدیث، فقیه وعالم تصوف بود[۱].

شیخ داؤد بن محمد (م:۲۸۰ھ)

مطابق امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م:۴۶۳ھ) شیخ موصوف پسر شیخ بن ابی معشر نجیح بن عبدالرحمن السندی بود[۲]. دکتر محمد اسحاق و مولانا امیر احمد مخدوم العباسی هر دو متفق اند که آن شیخ عالی مقام از فقهای محدثین سند بشمار می آید[۳].

شیخ جیش بن السندی (م:۲۸۰ھ)

طبق دکتر محمد اسحاق آن مرد عارف از مشائخ سند شمرده میشود[۴].

شیخ ابو موسٰی الدیبلی (رح)

طبق علامه ابوالفرج بن علی ابن الجوزی (م:۵۹۷ھ) آن شیخ عارف خواهرزادۂ شیخ المشایخ سیّدنا سلطان ابو یزید طیفور بن عیسٰی البسطامی (رح)(م:۲۶۱ھ)بود[۵].علامه عبدالعلیم ندوی تحقیق نموده است که خانوادۂ آن بزرگ عالی صفات از دیبل (سند) به بغداد انتقال نموده بود[۶].

شیخ ابن ابی الشوارب (رح)(م:۲۸۳ھ)

طبق قاضی اطهر مبارکپوری شیخ ابن ابی الشوارب موسوم به شیخ محمد بن عبدالملک یکی از آن فضلاء و آئمه حدیث اهل عرب بوّد که در سند سکونت ورزیدند[۷].

---

1 . India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.205

۲. تاریخ بغداد،قاهره (مصر)۱۳۴۹ھ۸:۳۷۶

3 . India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.205 ۴.India's Contribution to Hadith,Dacca,1955,p.213

۵. صفة الصفوه، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶ھ۴:۹۲

۶. تذکره علمای دیبل، پاکستان مین فروغ عربی، دانشگاه کراچی ۱۹۷۵م،ص۳۱۳

۷. رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھص ۱۸۸

رک: برای توضیحات درین باب علم حدیث مین سندھکاحصه، مولوی محمد قاسم‌عینی پایان نامه دانشگاه حیدرآبادسند ۱۴۰۲ھ

قرن چهارم

شیخ ابوجعفر محمد بن ابراهیم (م:۳۲۲ھ)

مخدوم امیر احمد العباسی می‌گوید که تولد آن شیخ در شهر دیبل (سند) اتفاق افتاد[۱]. «جزو دیبلی» یکی از تصانیف اوست. مولانا عبدالشهید نعمانی می‌نویسد که درین کتاب مرویات حضرت عمرو بن حزم صحابی جمع کرده‌اند. بیست و پنج مکتوب و یک هدایت نامه آنحضور صلی الله علیه وآله وسلم بنام حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است. آن هدایت نامه به حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است. آن هدایت نامه به حضرت عمرو بن حزم (رض) موقعه‌ای فرستاده شده بود که حاکم یمن بود[۲]. طبق قاضی اطهر مبارکپوری سراسر زندگانی شیخ ابوجعفر در مجاورت مکة المکرمه گذشت[۳].

شیخ ابو العباس احمد بن عبدالله (رح) (م:۳۴۳ھ)

طبق آقای عبدالعلیم ندوی و محمد اسحاق بهتی و قاضی اطهر مبارکپوری آن عارف باصفا در زمرهٔ زهاد و محدثین کاملین می‌آید. تارک الدنیا، طالب المولی، خداترس و خدا رسیده بود. زندگانی را کاملاً در فقر و عبادت و زهدو ریاضت می‌گزراند. طبعاً ساده رو، پشمینه پوش و اکثر برهنه پا می‌ماند. بنابرین به لقب «الزاهد» ملقب گشت[۴]. طبق امام ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد اسمعانی (م:۵۶۲ھ) آن شیخ با کمال از بلاد سند مهاجرت نموده به نیشاپور سکنی گزید و مزارش در حیره است[۵].

شیخ علی بن موسٰی الدیبلی

مولانا عبدالعلیم ندوی صاحب تذکره علمای دیبل، قاضی اطهر مبارکپوری مصنف «رجال السند والهند، و حکومتهای اعراب در هند»، و پروفسور محمد اسلم نگارندهٔ کتاب «سرمایه عمر»

باب الثالث، ص ۲۶۵تاص ۲۶۸

۱. سرزمین سندھ مین علم حدیث، مجله الرّحیم، حیدرآباد سند ژولیه ۱۹۶۳م

۲. پاکستان مین فروغ عربی، مقاله، ابوجعفر دیبلی اور تدوین مکاتیب نبوی صلی الله علیه وسلم، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۳۷-۳۳۸

۳. رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھ ص ۲۰۵

۴. تذکره علمای دیبل، پاکستان مین فروغ عربی، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۱۴-۳۱۵

۵. فقهای هند، لاهور ۱۹۷۴م، ۱:۹۴-۹۵ رجال السند والهند، بمبی ۱۳۷۷ھ ص ۵۶-۵۷ کتاب الانساب، لیدن ۱۹۱۲م، ص ۲۳۷

متفقند که آن شیخ عالیمقام در قرن چهارم از مشاهیر و مشائخ دیبل (سند)بود[۱].

شیخ ابوجعفر عبدالله ابن بویه (م:۳۵۰ھ)

طبق شاه عبدالعزیز محدث دهلوی (م:۱۲۳۹ھ) شیخ ابوجعفر در شهر منصوره (سند) زندگی میکرد و خطیب جامع مسجد بود[۲]. بنا بگفتهٔ پروفسور محمد اسلم آن شیخ یکی از محدثین ثقه و مشاهیر سند بود[۳].

شیخ ابوالعباس محمد الدیبلی الوراق (م:۳۵۴ھ)

مطابق قاضی اطهر مبارکپوری آن مرد عالی مقام از ثقات محدثین زهاد متقین، عالم باعمل و زاهد بیمثل بود[۴]. مولانا عبدالعلیم ندوی مینویسد که بعلت شغل تجارت وی را وراق گفتند[۵].

شیخ ابوبکر احمد بن السندی (م:۳۵۹)

امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م:۴۶۳ھ) معتقد است که آن شیخ عالم حدیث در زهد و عمل و عبادت و ریاضت معروف بود[۶].

شیخ عبدالرحیم الدیبلی (رح)

طبق دکتر مولوی محمد قاسم عینی آن شیخ باکمال از مشایخ کبارو فضلای محدثین دیبل (سند) بود[۷].

---

۱. تذکره علمای دیبل، پاکستان مین فروغ عربی، کراچی ۱۹۷۵م،ص ۳۱۶

رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھص ۱۷۸ هندوستان مین عربون کی حکومتین، کراچی ۱۹۷۴م، ص ۱۶۲ سرمایهٔ عمر، لاهور ۱۹۷۶،ص ۱۶۱

۲. بستان المحدثین (ترجمه اردو)، کراچی ۱۳۳۴ھص ۱۱۵

۳. سرمایهٔ عمر، لاهور ۱۹۷۶،ص ۱۶۷

۴. رجال السندوالهند، بمبی ۱۳۷۷ھص ۲۲۶

۵. تذکره علمای دیبل، کراچی ۱۹۶۱م،ص ۱۳۵

۶. تاریخ بغداد، قاهره ۱۳۴۹ھ ۴:۱۸۷

۷. علم الحدیث مین سندهکا حصه ، پایان نامه دانشگاه سند۱۴۰۲ھباب الرابع ،ص ۳۵۰

قرن پنجم

حضرت امیر مسعود بن سپه سالار ساهون بن امیر عطاءاللّه علوی ازنسبش‌به حضرت محمد بن حنیفه بن حضرت علی کرم‌اللّه‌وجهه میرسد. طبق شیخ عبدالرحمن چشتی مادرش ستر معالی خواهر سلطان محمود غزنوی بود در اجمیر بسال ۴۰۵ھ تولد شد. وی در همه غزوات باسلطان محمود غزنوی همرکاب بوده بلقب «بالا پیر» و بنام «مسعود غازی» هم شهرت یافت. خواجه ابو محمد چشتی (رح) (م: ۴۲۱ھ) از معاصرین حضرت امیر مسعود بود. زندگانی در جهاد اکبر و جهاد اصغر طی نمود و بآن مخلوق خدا را به علم و حقایق معرفت آگهی میداد. در ۴۲۴ھ به شهادت رسید و مدفنش بهرائچ است[1].

حضرت شیخ اسماعیل لاهوری (رح) (م: ۴۴۸ھ)

مولوی رحمان علی صاحب تذکره علمای هند می‌نویسد که شیخ اسماعیل (رح) از سادات بخارا بود و در ۳۹۵ھ/۱۰۰۴م وارد لاهور شد[2]. مولوی رحمان علی می‌افزاید که آن عالم محدث و مفسر بود. هزارها مردمان در مجلس وعظ آن شیخ مشرف باسلام شدند[3]. طبق مولوی نور احمد چشتی حضرت شیخ، ولی اللّه بود و بتاریخ ۲۷ رجب عرس او منعقد میشود[4].

حضرت شیخ ابوالحسن علی هجویری (رح) (۴۰۰ھ - بعد ۴۸۱ھ)[5]

طبق سیّد صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه حضرت علی هجویری درمسلک جنیدیه بر دست حضرت ابوالفضل محمد بن الحسن ختلی رح (م: ۴۶۰ھ) بیعت نمودند و کسب فیض فرمودند[6]. بعقیده دکتر محمد شفیع لاهوری (م: ۱۹۶۳م) ورود حضرت علی هجویری در لاهور قبل ۴۶۰ھ یا بعد آن سال درست بنظر می‌آید[7]. مزارش در لاهور مرکز تجلیات و مرجع خلائق است.

---

۱. مراة الاسرار، لاهور ۱۴۰۲ھ ص ۴۳۲

۲. تذکره علمای هند، کراجی ۱۹۶۱م. ص ۴۱۱

۳. همان، ص ۱۱۱

۴. تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴م. ص ۱۷۱

۵. بعقیده و تحقیق عبدالحی حبیبی قندهاری (کابلی) وفات حضرت علی هجویری لازماً میان ۴۸۱ھ و ۵۰۰ھ اتفاق افتاد (مقالات منتخبه مجله دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، مقاله تاریخ وفات داتا گنج بخش علی هجویری (رح) از عبدالحی حبیبی. اوریئنتل کالج میگزین، فوریه ۱۹۶۰م)

۶. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ ص ۱ تا ۹

۷. کشف المحجوب، لاهور ۱۳۹۸ھ ص ۵۶

تصانیف :

دیوان ـ این خزینه شعرمفقود است
کتاب فنا و بقا ـ در مسئله فنا و بقا
اسرار الخلق و المونات ـ در آداب
الرعایت بحقوق اللّه تعالٰی ـ در مسائل توحید
کتاب البیان لاهل العیان ـ در معنی جمع و تفرقه
نحوالقلوب ـ در مسئله جمع
منهاج الدین ـ در طریقت تصوف و مناقب اصحاب صفه و سیر منصور حلاج
ایمان ـ در اثبات اعتقاد مشایخ
شرح کلام منصور
کشف المحجوب - در تصوف و سلوک

قرن ششم

حضرت شاه بدیع الدین مدار(رح) (۴۴۲هـ ۵۲۸هـ)

آن ولی زمان و قدوهٔ کاملان در حلب متولد شد. نام پدرش سیّد علی بود. مرید حضرت طیفور شامی (رح) بود و بدستور آنحضرت صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم به هندو پاکستان آمد. سه بار حج کرد و بالآخر در هند به مکن پور سکنی گزید. ضرب المثل بزبان اردو «مرُی کو ماری شه مدار.[1]» درباره او مشهور است. اگر سالک بمقام فنا رسیده باشد شاه مدار (رح) آنرابمقام فناء در فناء میرساند[2].

حضرت سیّد احمد المعروف سخی سرور(رح) (م:۵۷۷هـ)

بقول مولوی نور احمد چشتی سید احمد پسر سیّد زین العابدین از عرب وارد برصغیر شد و نزدیک مولتان مقیم شد. مرید حضرت خواجه مودود چشتی (رح) (م:۵۳۷هـ) بود. از حضرت خواجه بهاء الدین ملتانی (رح) هم کسب فیض کرد[3]. مزارش بمقام سخی سرور نزد دیره غازی خان مرجع خلایق است.

*طبق غلام سرور لاهوری وی سلوک قادریه هم میداشت - وقتی که در بغداد بخدمت حضرت غوث الاعظم عبدالقادر گیلانی

---

۱. مرده را شاه مدار میراند.
۲. تذکره اولیای پاک و هند، شارب، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۱۸۳
۳. تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴،ص ۱۹۹

رسیده فیض کامل حاصل کرد.

(خزینة‌الاصفیاء، ۲:۲۴۶، کانپور ۱۹۱۴م)

قرن هفتم

حضرت شاه حسین زنجانی (رح) (م:۶۰۴ھ)

طبق مولوی نور احمد چشتی آن صاحب کرامت در ۵۹۷ھ بهمراه حضرت سیّد یعقوب زنجانی المشهور صدر دیوان (رح) (م:۶۰۴ھ) وارد لاهور گشت [۱]. طبق حامد بن فضل اللّٰه جمالی حضرت معین الدین چشتی (رح) (م:۶۳۲ھ) هم در لاهور با شاه حسین زنجانی (رح) ملاقات کرده بود [۲].

حضرت خواجه عثمان هارونی (رح) (م:۶۱۷ھ)

مفتی ولی محمد تونکی چنین نگاشته است که آن ولی کامل و صوفی اکمل به یازده واسطه به حضرت علی کرم‌اللّٰه‌وجهه‌میرسد. مولدش هارون (خراسان) نزد نیشاپور بود. روزانه ختم قرآن شریف مینمود. تاهفتاد سال ریاضت زیادی کرد. مرشدش حضرت خواجه حاجی شریف زندنی (رح) بود [۳]. حضرت خواجه معین الدین چشتی (رح) (م:۶۳۲ھ) را در هارون (نزد نیشاپور، خراسان) بیعت فرمود [۴]. برصغیر هندو پاکستان را شرف قدوم بخشید و در اواخر عمر به مکه معظمه رفت و همین جا جان بجان آفرین سپرد.

حضرت شیخ جلال تبریزی (رح) (م:۶۲۲ھ)

حضرت شیخ از اولین صوفیه هست که بدوران فرمانفرمائی مسلمانان در بنگال آمد. جای تولدش تبریز هست. اوّل از شیخ ابو سعید تبریزی (رح) بعداً بردست حق پرست حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) مرید شد. در زمان سلطنت سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳ھ) به دهلی آمد. طبق اعجازالحق قدوسی ملاقات او با حضرت بهاءالحق زکریا سهروردی (رح)(م:۶۶۶ھ) و با حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی (رح)(م:۶۳۴ھ) نیز باثبات می رسد. از بدایون به بنگال آمد و بنای خانقاه در دیوه محل (بنگال) نهاد. خیلی پاک باطن و

---

۱. تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴م، ص ۲۱۵

۲. سیرالعارفین (ترجمه اردو)، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۳

۳. تذکره اولیای هندو پاکستان، کراچی ۱۹۵۰م، ص ۲۱ تا ۲۴

۴. سیرالعارفین (ترجمه اردو)، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۲

صاحب کرامات بود[۱].

حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی (رح) (۵۳۴ھ- ۶۳۲ھ)

طبق حامد بن فضل اللّه جمالی (م:۹۴۲ھ) خواجه معین الملت والدین محمد محبوب اللّه در قصبه سنجر(سجز) از ولایت سجستان متولد شد[۲]. سیّد صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه می‌آورد که آن خواجه والا مقام بانی سلسله چشتیه در برصغیر هندو پاکستان گشت و بیعت و ارشاد از حضرت شیخ عثمان هارونی (رح) (م: ۶۱۷ھ) در قصبه هارون (نزد نیشاپور) یافت. در محل جیل با حضرت شیخ محی الدین سیّد عبدالقادر جیلانی (رح) (م:۵۶۱ھ) شرف ملاقات و نیاز حاصل کرد[۳]. بنابگفته شیخ عبدالحق محدث دهلوی. (م:۱۰۵۲ھ) سلطان شهاب الدین غوری (۵۶۹- ۶۰۲ھ) بدوران ورود حضرت خواجه در برصغیر هندو پاکستان در جهاد اسلام موفق و کامران گشت و تسلط کفار در هند از بین برده شد[۴]. مزار مبارک خواجه در اجمیر شریف مرکز فیوضات روحانی ست.

تصانیف[۵].

رساله در کسب نفس

رساله وجودیه

حدیث المعارف

گنج الاسرار

دیوان معین

حضرت شیخ عبداللّه کرمانی (رح) (۵۳۷- ۶۳۳ھ)

جناب اعجازالحق قدوسی نقل کرده است که آن شیخ عالی مرید خواجه معین الدین چشتی (رح) (م:۶۳۲ھ) بود. سلسله چشتیه را در بنگال فروغ داد. مزارش در ببر بهوم در بخش کهستی زیارتگاه عام است[۶].

---

۱. تذکره صوفیای بنگال، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۱۱۳-۱۳۸

۲. سیرالعارفین (ترجمه اردو)، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱-۲

۳. بزم صوفیه، اعظم گرهـ ۱۳۶۹ھ ص ۳۵

۴. اخبارالاخیار، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۵۵

۵. بزم صوفیه، اعظم گرهـ ۱۳۶۹ھ ص ۵۳

۶. تذکره صوفیای بنگال، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۲۵۷

حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی (رح) (م:۶۳۴ھ)

جای تولدش قصبه اوش در ماوراء النهر (در شمال بدخشان) است [۱].از سادات حسینی بود. شرف بیعت و تلقین از حضرت خواجه معین الدین چشتی (رح) (م:۶۳۲ھ) یافت. مسافرت به غزنین و سمرقند کرد و در بغداد باشیخ شهاب الدین عمر سهروردی (رح)(م:۶۳۲ھ) هم دید و بازدید می کرد. در معیت مرشد خود به هندو پاکستان تشریف آورد و بر ارشاد مرشد از اجمیر به دهلی رفت. سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳ھ) از صحبت آن بزرگ عالی همت استفاده میبرد. سیّد صباح الدین صاحب بزم صوفیه می‌افزاید که آن خواجه نمونه‌ای از فقر، جودوسخا، استغناء و صبر و تحمل بود [۲].

تصانیف [۳]:

دیوان

فوائدالسالکین

حضرت قاضی حمید الدین ناگوری (رح) (م:۶۴۱ھ)

اسم گرامی محمد المعروف، حمیدالدین، از بخارا بهمراهی پدر خود به دهلی آمد. صاحب کتاب بزم صوفیه نقل می کند که مرید شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (رح) (م:۶۳۲ھ) بود. تاچهارده سال مجاورت روضهٔ اطهر نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مدینه منوره کرد، پس ازان به مکه معظمه آمد و سه سـ آنجاماند. در دهلی از قرب و صحبت خواجه بختیار اوشی کاکی (رح)(م:۶۳۴ھ) هم مستفیض گشت [۴].

تصانیف [۵]:

طوالع الشموس، در شرح ۹۹ اسماء باریتعالی

راحة الارواح، در سلوک و اسرار

لوائح، در سلوک

---

۱. سیرالعارفین (ترجمه اردو)،حامد بن فضل الله جمالی (م ۹۴۲ھ)، لاهور ۱۹۷۶م،ص ۵

۲. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھص ۶۳-۷۹

۳. همان ، ص ۷۹

۴. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھص ۸۴-۸۸

۵. همان ، ص ۸۸

حضرت شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی (رح) (۵۶۶ - ۶۶۱ھ)

حضرت از قبیله قریش بود. جدش حضرت کمال الدین علی شاه از مکة مکرمه به خوارزم آمد و سپس به مولتان سکنی گزید، همین جا فرزندش مولانا وجیهه الدین متولد شد که پدر حضرت شیخ بهاء الدین بود. تولد شیخ در قلعه کوت کرور در نواح مولتان (حالا در بخش لیّه می‌باشد) اتفاق افتاد. طبق سیّد صباح الدین آن شیخ عالیمقام حافظ قرآن بود و دیگر علوم را در بخارا بتکمیل رسانده بود. تا پنج سال در جوار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مدینه منوره ماند و آنجا علم حدیث از مولاناکمال الدین محمد فراگرفت. برای زیارت بیت المقدس و بغداد هم مسافرت نمود[1]. حامد بن فضل اللّه جمالی (م:۹۴۲ھ) چنین نگاشته است که خرقه خلافت از شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی (م:۶۳۲ھ) بدست آورده بود و بفرمان مرشد به مولتان آمد و سکنی گزید[2].صاحب کتاب بزم صوفیه حضرت شیخ رادر فیاضی، بردباری، تواضع و محبت و مودت خیلی معروف می‌گرداند[3]. مفتی ولی محمد تونکی صاحب تذکرة الاولیای هندو پاکستان سال وفات آن شیخ را ۶۶۶ هجری مینویسد[4].

حضرت مخدوم لعل شهباز قلندر سیوستانی (رح) (۵۷۳ھ - ۶۷۳ھ)

اسم گرامی اش عثمان المعروف لعل شهباز قلندر بود پدرش سیّد کبیر از اولاد حضرت امام جعفر صادق[5] (۸۳ھ-۱۴۸ھ)بود.اجدادش از مروند(یکی از توابع هرات) بودند. آقای اعجازالحق قدوسی می نویسد که حضرت مخدوم در مروند متولدٌ شد و همین جا پرورش یافت و تحصیل کرد. اجازهٔ بیعت و ارشاد از حضرت باباابراهیم قدّس سره کسب نمود. در دوران سیاحت به برصغیر هندو پاکستان وارد شد و باشیخ شرف الدین بوعلی قلندر(رح) (۶۰۵ھ - ۷۲۴ھ) صحبت داشت در سیوستان (سند) سکنی گزید و در همین جا مزارش مرجع خاص و عام گشته است [6].

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گرھ ۱۳۶۹ھ‍ص ۸۹- ۱۰۴

۲. سیرالعارفین (ترجمه اردو)، لاهور ۱۹۷۶م،ص ۱۴۷-۱۴۸

۳. بزم صوفیه، اعظم گرھ ۱۳۶۹ھ‍ص ۱۰۴

۴. تذکره اولیای هندو پاک، کراچی ۱۹۵۰م، ص ۸۴ سال وصال ۶۶۱ھ مطابق اخبارالاخیار،کراچی ۱۹۶۵م،ص ۶۵

۵. شیعه در اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی، تهران ۱۳۸۹ھ ق ،ص ۱۴۰

۶. تذکره صوفیای سندھ‌کراچی ۱۹۵۹م،ص ۱۹۸-۲۰۴

حضرت شیخ صدرالدین عارف
(م: ۶۷۲ھ)

طبق سیّد صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه فرزند حضرت شیخ بهاءالدین زکریا (۵۶۶ ـ ۶۶۱ھ) بود و علوم عقلی و روحانی از پدر خود تحصیل نمود. شهزاده محمد پسر غیاث الدین بلبن (۶۶۴ ھ ـ ۶۸۶ھ) در زمان آن شیخ عالی تبار بدست منگولان در مولتان شهید شد[۱].

حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر (رح) (۵۸۴ھ/۱۱۸۸م [۲]- ۶۷۹ھ/۱۲۸۰م)

اسم گرامی مسعود، لقب فریدالدین المعروف گنج شکر بدست حضرت خواجه بختیار کاکی (رح)(م: ۶۳۲ھ) بیعت نمود. محل تولدش کهوتوال در بخش مولتان باشد. سلسله نسبش به حضرت عمر رضی‌الله‌تعالی‌عنه می‌رسد. پدرش از کابل به لاهور در عهد سلطان شهاب الدین غوری (۵۹۹ ـ ۶۰۲ھ) هجرت نمود. آن حضرت خواجه کلام پاک را حفظ کرده بود و علم فقه از مولانا منهاج الدین ترمذی فراگرفت.

طبق سید صباح الدین در بغداد با حضرت شهاب الدین سهروردی (م:۶۳۲ھ) و در بخارا باشیخ سیف الدین باخرزی (رح) ملاقات کرد. در غزنی با امام حدادی (رح) و در سیوستان با شیخ اوحدالدین کرمانی (رح) صحبت نمود. در بدخشان شیخ عبدالواحد نبیره حضرت ذوالنون مصری (رح) را زیارت کرد. خیلی زیاد ریاضت می‌کرد و در فقرو فاقه می‌گزراند. مزارش در اجودهن (پاکپتن کنونی) زیارتگاه عام است [۳].

تصانیف[۴]:

راحت‌القلوب -	(ملفوظات مرتبه حضرت نظام الدین اولیاء(رح)
سیرالاولیاء -	(ملفوظات مرتبه بدر اسحاق رح)

حضرت شیخ فخرالدین عراقی (رح)
(م:۶۸۸ھ)

اسمش شیخ فخرالدین ابراهیم بود و از شیخ شهاب‌الدین سهروردی (م:۶۳۲ھ) بیعت

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھص ۱۰۶-۱۱۹.

۲. تاریخ ولادت و وفات شیخ مطابق تحقیق جدیدی آقای محمد آصف خان در تالیف«آکهیابابافرید نی »لاهور ۱۹۷۸م،ص ۱۶-۲۵

۳. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھص ۱۲۰-۱۴۲.

۴. همان ،ص ۱۴۲

بود و از فیض صحبت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی (رح)(۵۶۶-۶۶۱ھ) هم فیوضات برد. شمار آن حضرت در صوفیای برصغیر هندو پاکستان میشود زیراکه بیشتر زندگی خود را در پاکستان کنونی در مولتان بسر بود.

طبق رئیس احمد جعفری شیخ باکمال در جماعت جولقیان مسافرت و سیاحت نموده همدان به مولتان آمده بود. مزارش در صالحیه (دمشق) منبع فیوضات روحانی ست [۱].

تصانیف [۲]:

لمعات

دیوان

حضرت علاءالدین علی احمد صابر کلیری (رح) (۵۹۲-۶۹۰ھ)

سلسلهٔ نسب حضرت علی احمد صابر به سید عبدالقادرجیلانی (رح) (م: ۵۶۱ھ) می رسد. طبق رئیس احمد جعفری کلیر شریف بجهت زیارتگاه آن مخدوم شهری آباد شده است. پیر بیعت حضرت بابا فرید گنج شکر را (۵۸۴-۶۷۷ھ) میگویند [۳].

حضرت جلال سرخ بخاری (۵۹۵ھ-۶۹۰ھ) [۴]

اسم گرامی جلال الدین لقب جلال سرخ بود. سلسلهٔ نسبش ازینقرار است. سیّد جلال الدین جلال سرخ بن ابی الموید. علی بن جعفربن محمود بن احمد بن علی اصغر بن عبداللّه جعفر بن امام علی نقی. از بخارا به بهکر سند آمد. آقای اعجازالحق قدوسی گفته است که آن حضرت جلال سپس به مولتان رفت و از حضرت بهاءالدین زکریا (رح)(۵۶۶-۶۶۱ھ) خرقه خلافت یافت. بیشتر زندگانی خود را در اوچ بسر نمود و همین جا مزارش مرجع خلایق است [۵]

---

۱. انوار اولیاء (کامل)، لاهور ۱۹۶۸م،ص ۴۶۱-۴۶۷.

۲. انوار اولیاء (کامل)، لاهور ۱۹۶۸م،ص ۱۴۲.

۳. همان ،ص ۴۲۹-۴۵۱

۴. ولادت یکم رمضان ۵۹۵ھ مطابق پنجاب ستیتس گزیتیرس (بهاولپور ستیت)، ج ۳۶ الف، لاهور ۱۹۰۸،ص ۱۶۰-۱۶۱ وفات ۱۹ جمادی الاوّل ۶۹۰ھ مطابق حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت، محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۷۵،ص ۶۵

۵. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ،ص ۲۳۵-۲۵۱

قرن هشتم

حضرت شیخ بو علی قلندر پانی پتی (رح) (۶۰۵- ۷۲۴ھ)

اسم مکرم شیخ شرف الدین و لقب بو علی قلندر بود.از خانواده حضرت امام اعظم ابو حنیفه (م:۱۵۰ھ)بود.پدرش که در ۶۰۰ھ از عراق به سرزمین هندوپاکستان وارد شده بود عالم متبحر بود.طبق گفتهٔ سیّد صباح الدین به سال ۶۰۵ھ در پانی پت متولد شد.در اوائل عمر از همه علوم ظاهری بهره ورگشت و تا بیست سال در دهلی در نزدیکی قطب مینار در درس و تدریس اِشتغال داشت. وقتیکه در خمخانهٔ تصوف قدم نهاد در عالم سکرو جذب همه کتب علوم و فنون را به دریا انداخت و راه به جنگل برد[1].مرشد حضرت شیخ مشخص نیست بعضی ها میگویند که بخواجه بختیار کاکی (رح) (م:۶۳۴ھ)ارادت داشت و بعضی هامیگویند بشیخ نظام الدین اولیا (م:۷۲۵ھ)و هیچ یکی ازین دو قول بصحت نرسیده است[2].طبق صاحب بزم صوفیه سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۶ھ)و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹ھ-۶۹۵ھ)از عقیدتمنداران حضرت شیخ بودند بیشتر قبایل راجپوت بر اثر ارشاد شیخ به اسلام گرائیدند[3]. تصانیف[4]: مکتوبات بنام اختیار الدین،در معارف و حقایق توحید،ترک دنیا،طلب آخرت و محبت الٰهی.

حکم نامه شرف الدین،تحقیق نشد که واقعاً مال اوست.

مثنوی کنزالاسرار

رساله عشقیه

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء (۶۳۴ھ - ۷۲۵ھ)

اسم مبارک محمد، القاب محبوب الٰهی، سلطان المشایخ، سلطان الاولیاء، سلطان السلاطین و نظام الدین اولیاء است.

بعقیده سیّد صباح الدین آن خواجه محبوب الهی سیّد حسینی بود. خانواده‌اش از بخارا به لاهور آمد و بعد ازان ببدایون منتقل شد. مولانا علاءالدین اصولی و مولانا شمس الدین دامغانی در علوم ظاهر اساتذهٔ حضرت خواجه بودند. حضرت بابافرید الدین گنج شکر(رح)(۵۸۴-۶۷۷ھ)

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ ص ۲۳۵-۲۵۱

۲. خزینة الاصفیاء،مفتی غلام سرور لاهوری، لکهنو ۱۸۷۳م،ص ۳۲۸؛اخبارالاخیار،شیخ عبدالحق محدث دهلوی،کراچی ۱۹۶۵م،ص ۲۷۹

۳. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ،ص ۲۴۰-۲۵۰

۴. همان ،ص ۲۵۱

پیر طریقت او بود. اکثر در فقروفاقه می ماند. همه فتوحات (نذرونیاز) روزانه نزدیک غروب درمیان حاجتمندان توزیع می کرد.حضرت امیر خسرو (م:۷۲۵ھ)،مرید محب و از خواص حضرت بود. بی نیاز و مستغنی از تعلق پادشاهان بود. فیوض و برکات آن خواجه لامتناهی ست. محبت باخلق اللّه، جودوسخا، استغناو حسن سلوک به مخالفین طریق و دستور حضرت خواجه بود[1].

ملفوظات[2]:

فوائد الفواد (مرتبه حسن سنجری)

افضل الفوائد

راحت المحبین

سیرالاولیاء

حضرت امیر خسرو (رح) (م:۷۲۵ھ)

اسم گرامی ابوالحسن و مولد آن حضرت پتیالی بود. دکتر ظهورالحسن شارب می‌نویسد که پدرش امیر سیف الدین محمود از امرای هزاره و بلخ بود و در زمان چنگیز خان (۶۰۳ھ/۱۲۰۶م - ۶۲۴ھ/۱۲۲۷م) بهند هجرت نموده بدربارشاهی پیوست. حضرت امیر خسرو مرید و خلیفه حضرت نظام الدین اولیاء (۶۳۴ھ-۷۲۵ھ)بود[3].

طبق دکتر شارب خسرو (رح) انسان باکمال بود یکطرف بدربار پادشاه مقرب خاص بود و جانب دیگر هر شب بدربارمرشد حاضر می‌ماند. آن مرد خدا آگاه سپه سالار، موسیقار، صاحب درد و درفن شعر و سخن بمراتب اعلیٰ فائزبود[4].

تصانیف[5]:

راحت المحبین

تحفة الصفر

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گرھا ۱۳۶۹ھ،ص ۱۸۰-۲۲۳

۲. همان ،ص ۲۲۳

۳. دلی کی بائیس خواجه، دکتر ظهور الحسن شارب، لاهور ۱۹۶۴م،ص۱۵۸-۱۶۲

۴. همان ، ص۱۶۲-۱۶۴

۵. دلی کی بائیس خواجه، دکتر ظهور الحسن شارب، لاهور ۱۹۶۴م،ص ۱۵۸-۱۶۲

وسط الحیات	غرة الکمال
بقیه نقیة	قران السعدین
مطلع الانوار	شیرین خسرو
آئینۂ سکندری	هشت بهشت
تاج الفتوح	نه سپهر اعجاز خسروی
تغلق نامه	خزائن الفتوح
مناقب هند و	مجموعاً نودو دو کتاب ازو مشهور است [۱].

مطابق حامد بن فضل اللّه (م: ۹۴۲ھ)صاحب تالیف سیرالعارفین حضرت امیر خسرو (رح) یکصد و سیزده سال عمر داشت [۲].

سلطان حمیدالدین حاکم قریشی هنکاری (رح) (۵۷۰ ھ/۱۱۷۴م) - (۷۳۷ھ/۱۳۳۶م)

اسم آن گرامی مرتبت شیخ حمیدالدین کنیت ابو حاکم و لقب سلطان التارکین، در شعر حاکم تخلص میکرد. طبق دکتر انعام الحق کوثر ولادت سلطان حمیدالدین حاکم درکیچ مکران به وقوع پیوست. آن مرد دانا و فقیر تا بیست و یک سال درکیچ مکران (بلوچستان) باعدل و انصاف فرمانفرمائی کرد. ولی در نتیجه تحول فکری سلطنت خود را پشت پازد و دنیا را ترک گفته با خانوادۂ خود به لاهور آمد و بردست خداشناس و مرد کامل حضرت سیّد احمد توخته (رح) (م:۶۰۳ھ/۱۲۰۶م)[۳] که جدّ مادریش هم بود بیعت نمود. در سلوک صوفّیه طریقه شطاریه میداشت. شیخ شهاب الدین سهروردی (رح)(م:۶۳۲ھ)را در بغداد دید و بدستور آن شیخ به مولتان مراجعتِ کردو مرید حضرت شیخ رکن الدین سهروردی (رح)(۶۳۵ھ- ۶۹۰ھ) شده بسلسله سهروردیه پیوست. یکصد و شصت و هفت سال زندگی کرد.مدفنش بمقام مئو نزد ترنده در بخش رحیم یار خان زیارتگاه زائرین است [۴].

---

۱. دلی کی بائیس خواجه، دکتر ظهور الحسن شارب، لاهور ۱۹۶۴م،ص۱۶۵

۲. سیرالعارفین (ترجمه اردو)،لاهور۱۹۷۶م،ص۸۸

۳. دیوان قلندر شاه،غلام دستگیر نامی،لاهور ۱۹۶۹م،ص:ب

۴. تذکره صوفیای بلوچستان،لاهور ۱۹۷۶م،ص۱۲۸-۱۳۰

تصانیف [1]:

بخارا در فقه پنج گنج در صرف

گلزار دیوان فارسی

یکصد و بیست تالیف باو منسوب است ولی فقط دیوان بجای مانده است.

حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین (م:۷۳۵ھ)

طبق سید صباح الدین شیخ موصوف پسر شیخ صدرالدین عارف مولتانی (رح)(م:۶۷۴ھ) و نوۂ حضرت شیخ بهاءالدین زکریا(رح)(م:۶۶۱ھ) بود. در علوم ظاهری و باطنی از پدر بزرگ خود کسب فیض نمود. آن صاحب درد و غنا حضرت شیخ با حضرت نظام الدین اولیاء (م:۷۲۵ھ) محبت و علاقه زیادی داشت. سلطان علاؤالدین خلجی (۶۹۵ھ-۷۱۵ھ)از ارادتمندان او بوده است. سلاطین و مشایخ اکثر برای زیارت می آمدند[2].

حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی (رح) (م:۷۵۷ھ)

اسم مبارک محمود، نصیرالدین محمود گنج و چراغ دهلی القاب حضرت خواجه بود. جدش شیخ عبداللطیف یزدی از خراسان به لاهور آمد.پدرش شیخ محمود یحیٰی در شهر لاهور بجهان آمد و بسن شعور به اوده نقل مکان نمود. حضرتخواجه تعلیم ظاهری را از استادانی فاضل مثل قاضی محی الدین کاشانی، مولانا عبدالکریم شیروانی و مولانا افتخار الدین گیلانی بتکمیل رساند.

طبق گفته سید صباح الدین آن خواجه در ترک و تجرید بسر برد و بردست حضرت نظام الدین اولیاء (رح)(م:۷۲۵ھ) بیعت نموده بود. دارای صفات درویشان مانند فقر، صبر و تسلیم و رضا بود[3].

ملفوظات [4]:

خیرالمجالس، مرتبه مولانا حمید قلندر

---

۱. گلزار حاکمی، سلطان حمیدالدین حاکم،مرتبه غلام دستگیر نامی،لاهور۱۹۴۶م،ص(۵)

۲. بزم صوفیه،اعظم گره ۱۳۶۹ھ،ص ۲۶۱-۲۶۶

۳. بزم صوفیه،اعظم گره،ص۳۰۹-۳۲۳

۴. بزم صوفیه،اعظم گره،ص۳۲۳

مفتاح العاشقین، مرتبه مولانا محب اللّٰه

حضرت سراج الدین (اخی سراج) (رح) (م:۷۵۸ھ)

طبق مولانا اعجازالحق قدوسی آن حضرت سلسله چشتیه نظامیه را در بنگال فروغ داد. مرید حضرت نظام الدین اولیاء (م:۷۲۵ھ)بود.لقبش «آئینه هند»بوده است. مزارش در سعداللّٰه پور زیارتگاه خاص و عام است [1].

حضرت شرف الدین منیری (رح) (۶۶۱ھ- ۷۸۲ھ)

محل تولدش آن منیر شریف در بخش پتنه است. خانواده‌اش از بیت المقدس به پتنه آمد و در آنجا سکنی گزید. سلسله نسبش بچهارده واسطه به حضرت امام جعفر صادق (م:۱۴۸ھ) می‌رسد. مرید شیخ نجیب الدین فردوسی (رح) بود. بنابگفتهٔ سید صباح الدین آن مرد عالیمقام بعد از بیعت در طریقت مدتی صحرانوردی کرد بلاآخر بموضع بهار شریف رحل اقامت افگند و تا شصت سال خلق خدارااز سر چشمه فیض خود سیراب کرد. سلطان محمد تغلق (۷۲۵ھ- ۷۵۲ھ) از ارادتمندان وی بود و سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ھ- ۷۹۰ھ) را تلقین می‌کرد. علماء و فقها و محدثین و متکلمین در دربار فیض بار آن شاه می آمدند [2].

(الف) تصانیف [3]:

مکتوبات صدی، مکتوبات دو صدی
مکتوبات بیست و هشت

(ب) ملفوظات [4]:

معدن المعانی، مخ المعانی
راحت القلوب، خوان پرنعمت
کنزالمعانی، مغزالمعانی
گنج لایغنی، مونس المریدین

۱.تذکره صوفیای بنگال،لاهور۱۹۶۵م،ص۱۶۳-۲۱۸
۲.بزم صوفیه،اعظم گره ۱۳۶۹ھ،ص ۳۵۰-۳۷۷
۳.بزم صوفیه،اعظم گره ۱۳۶۹ھ،ص ۳۷۰-۳۷۵
۴.همان ،ص ۳۷۵-۳۷۷

تحفۀ غیبی، ملفوظ الصغر
و برات المحققین.

(ج) دیگر تصانیف [1]:

فوائد دکنی، شرح آداب المریدین
عقاید شرفی، ارشادالسالکین
ارشادالطالبین، اجوبه
اوراد فواد، اوراد اوسط
فوایدالمریدین، اجوبه زاهدیه
رسالهٔ اشارات، رساله مکیه
اوراد کلان .

حضرت سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت (رح) (۷۰۷هـ - ۷۸۵هـ)[2]

سیّد جلال الدین الملقب به «مخدوم جهانیان جهانگشت» نبیرۀ سیّد جلال الدین سرخ بخاری (رح) (۵۹۵هـ - ۶۹۰هـ) بود نسبش به نه واسطه به حضرت امام علی نقی (رح) (۱۹۵هـ - ۲۲۰هـ) می‌رسد تحصیلاتش را در اوچ از سیّد محمد بخاری و قاضی علامه بهاءالدین و در مکه مکرمه و مدینه منوره از شیخ مکه عبدالله یافعی و شیخ مدینه عبدالله مطری فراگرفت .
طبق سید صباح الدین پیر طریقت آن سید، حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی (رح) (م: ۷۳۵هـ) بود. لقب شیخ الاسلام از طرف سلطان محمد تغلق (۷۲۵- ۷۵۲هـ) بوی داده شد. سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰هـ) تاثیر زیادی یافته بود[3].

---

۱. همان ،ص ۳۷۷

۲. ولادت مخدوم ۷۰۷هـ/۱۳۰۸م طبق لطایف اشرفی، نظام یمنی، دهلی ۱۲۹۹هـ ص ۳۹۲. وفات مخدوم ۷۸۵هـ/۱۳۸۴م طبق اخبارالاخیار، شیخ عبدالحق دهلوی، دهلی ۱۳۳۲هـ ص ۱۴۳. و طبق حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت، محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۱۸۱.

۳. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹هـ ص ۳۹۱-۴۳۴

ملفوظات [1]:

خزانه جلالی

سراج الهدایه

جامع العلوم

حضرت سیّد علی همدانی (رح) (۷۱۲ھ-۷۸۶ھ)

طبق دکتر سیّده اشرف ظفر نام آن سیّد علی است. در کشمیر بنام امیرکبیر، میر و بنام شاه همدان مشهور است، الملقب مرید علی ثانی. و مولدش همدان است. پدرش سیّد شهاب الدین از نسل حضرت امام علی زین العابدین (م:۹۵ھ) بوده است [2]. مقامات سلوک بفیضان صحبت حضرت علاوله سمنانی (رح)(م:۷۳۶ھ) و شیخ تقی الدین ابو البرکات علی دوستی (رح)(م:۷۳۳ یا ۷۳۴ھ) طی می‌نمود و بیعت پیر طریقت شیخ محمود مزدقانی (رح)(م:۷۶۶ھ) بمراتب خاصه فقر برساند. سیّد علی همدانی به سلسله کبرویه صوفیه منسلک بود [3]. فتوت یا جوانمردی اصل سلسله کبرویه است که منبع آن حضرت علی کرم‌الله‌وجهه (م:۴۰ھ) اند. فتوت حاوی سخا، صفا و وفا می‌باشد [4]. طبق دکتر سیّده اشرف ظفر سید همدانی از ۷۳۳ھ تا ۷۵۳ھ سیاحت در جهان و مخصوصاً در بلاد اسلامیه نمود و بیشتر مسیحیان و کفار را مشرف به اسلام فرمود [5]. مزار شاه همدان در کولاب (تاجکستان شوروی) موجود است [6]. ولی این بزرگ عالی تبار را از صوفیای هندو پاکستان می‌شمریم زیراکه دوران سیاحت بیشتر اوقات در محله علاؤالدین پوره می‌گزراند. همین جا زیارتگاه بنام خانقاه معلّی ساخته شد. این بارگاه مرکز تبلیغ اسلامی شد. سید محمد همدانی (۷۷۴ھ-۸۵۴ھ) در همین جا کنار رود جهلم تا بیست و دو سال ماند [8]. در این هیچ شکی نیست که در نتیجهٔ تبلیغ و مساعی حضرت شرف الدین بلبل شاه یا بلال شاه سهروردی (م:۷۲۷ھ) مرید حضرت سیّد نعمت الله ولی ده هزار کشمیری مسلمان شدند ولی از ورود سیّد علی همدانی (رح) همه خطهٔ کشمیر از صدای لااله الا الله محمد رسول الله معمور گشت [7]. علامه محمد اقبال لاهوری (رح)(م:۱۳۵۷ھ/۱۹۳۸م) در ضمن ادای احترام بحضور سیّد علی همدانی

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ ص ۴۳۴

۲. سید علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱-۲

۳. سید علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۲۱-۲۸

۴. همان، ص ۳۱-۳۲

۵. همان، ص ۳۸-۵۲

۶. همان، ص ۱۷

۷. سید علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱۰۴

۸. سید علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱۲۷

(رح) گفت:

سیّد السادات، سالار عجم　　　　دست او معمار تقدیر امم [1]

تصانیف [2]:

در مطالب قرآنی:

۱ ـ الناسخ والمنسوخ فی القرآن

۲ ـ احکام القرآن

۳ ـ تفسیر حروف المعجم

۴ ـ شرح اسماء الحسنٰی

۵ ـ فرهنگ در مفردات قرآن

در احادیث :

۱ ـ المودّة القربی

۲ ـ روضة الفردوس

۳ ـ اربعین امیریه

۴ ـ سبعین فی فضائل امیرالمومنین

در رسالت

۱ ـ اسناد حلیه حضرت رسول (ص)

۲ ـ اسرار وحی

۳ ـ انسان الکامل یا روح الاعظم

در اوراد و ادعیه:

۱ ـ اوراد فتیحه

۲ ـ رسالة الاوراد

۳ ـ رساله ذکریه

۴ ـ ادعیه فارسی

---

۱. جاوید نامه، لاهور ۱۹۴۷م، ص ۱۸۵

۲. سید علی همدانی رح، دکتر سیّده اشرف ظفر، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱۸۹-۱۹۳

تصوف و عرفان:

۱ ـ آداب المریدین
۲ ـ سیرالطالبین
۳ ـ منازل السالکین

فقر و فتوت:

۱ ـ رساله فقریه
۲ ـ رساله فتوتیه
۳ ـ رساله درویشیه
۴ ـ فصل الفقر و بیان حالات الفقراء
۵ ـ صفة الفقراء

اسرار و رموز:

۱ ـ اسرار النقطه
۲ ـ عقبات
۳ ـ منامیه
۴ ـ همدانیه
۵ ـ داؤدیه

اخلاقیات :

۱ ـ تلقینیه
۲ ـ منهاج العارفین
۳ ـ مکارم الاخلاق
۴ ـ ده قاعده
۵ ـ اعتقادیة
۶ ـ حقیقت ایمان

در اصطلاحات :

۱ ـ اصطلاحات الصوفیه
۲ ـ چهل مقام صوفیه
۳ ـ منازل السالکین

در صحت و طب :

۱ ـ آداب سفره

۲ ـ رساله در طب

در توبه و انابت :

۱ ـ رساله التوبه

۲ ـ مراة التائبین

واردات و خاطرات:

۱ ـ رساله خواطریه

۲ ـ مناجات

۳ ـ واردات امیریه

حکمت عملی و نظری:

۱ ـ ذخیرة الملوک

عقل و فراست :

۱ ـ فراستنامه

۲ ـ عقلیه

۳ ـ انسان نامه

گوئی شاه همدان نه فقط عابد و زاهد و مبلغ اسلام بود بلکه در بیشتر علوم و فنون صاحب تصنیف هم بود.

قرن نهم

حضرت شیخ نورالحق والدین المعروف شیخ نور قطب عالم (م: ۸۰۸ھ)

طبق تحقیق آقای اعجازالحق قدوسی آن مرد عارف در بنگال سلسلۂ چشتیه نظامیه را فوق العاده ترقی داد. تحصیلاتش پیش قاضی حمیدالدین ناگوری فراگرفت. بیعت از حضرت شیخ علاءالحق پدر خود کرده بود. راجه کینس با او مخالفت ورزید و نگذاشت که تبلیغ اسلام بکند و شیخ را بالواحقین خود بزندان انداخت .درآن قید و بند بشهادت رسید[1].

---

۱ تذکره صوفیای بنگال. لاهور ۱۹۶۵م. ص ۳۸۵

تصانیف [۱]:

ملفوظات

مکاتیب

انیس الغربا

حضرت سیّد اشرف جهانگیر سمنانی (رح) (م:۸۰۸ھ)

طبق گفته سید صباح الدین سمنان کچهوچهه موضع مولد و مدفن حضرت سمنانی بود.پدرش محمد ابراهیم بادشاه سمنان بود. علوم معقولات و منقولات رادر چهارده سالگی تمام کرد. پس از وفات پدر بزرگوار فرمانفرما شد. روزی حضرت خضرعلیه‌السلام را در خواب دید و باجازه مادر خود سلطنت را ترک گفته به سرزمین هندو پاکستان وارد شد و از فیض حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت (م:۷۸۵ھ) بهره یافت. پس به دهلی رفت و گذرش به قصبه بهار شریف افتاد، آنجا در نماز جنازه مخدوم الملک شرف الدین احمد منیری (رح)(م:۷۸۲ھ) شرکت کرده به بنگاله رفت [۲].

طبق تحقیقات سیّد صباح الدین حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی (رح) در بنگال حضرت شیخ علاؤالدین علاؤ الحق بن اسعد لاهوری بنگالی (رح) را بعنوان پیر طریقت اختیار نمود و دوازده سال در خدمت مرشد ماند. لقب جهانگیر از مرشد عطا شده بود. هزارها کافر در نتیجهٔ تبلیغ آن سیّد مشرف بااسلام شد. باری یک برهمن با پنج هزار شاگرد خود در خدمت آن سیّد والا آمد و اسلام قبول کرد[۳].

تصنیفات [۴]: بشارت المریدین، مکتوبات اشرفی

لطائف اشرفی، مرتبه نظام الدین یمنی مکتوبات

حضرت سیّد محمد گیسو دراز (رح) (۷۲۱ھ - ۸۲۵ھ)

اسم گرامی سیّد محمد، کنیت ابوالفتح، القاب صدرالدین ولی الاکبر الصادق، المعروف خواجه بنده نواز و خواجه گیسو دراز. سلسله نسبش به حضرت امام حسین علیه‌السلام (۴ھ - ۶۱ھ)

---

۱. تذکره صوفیای بنگال، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۳۸۵

۲. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ، ص ۴۴۱-۴۶۰

۳. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ، ص ۴۶۰-۴۶۹

۴. همان، ص ۴۶۹

می‌رسد. پیر طریقت آن سیّد، حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی (م: ۷۵۷ھ) بود. طبق سیّد صباح الدین مورث اعلای آن سیّد از هرات به دهلی آمدند و در همین جا آنحضرت بدنیا آمدند. پدرش سید یوسف حسینی بسال ۷۳۱ھ در دولت آباد فوت کرد. بیشتر زندگی خود را در گلبرگه (دکن) بسر برد. سلطان فیروز بهمنی (۸۰۰ھ ـ ۸۲۵ھ) برای آن سیّد می آمد. مدفن او در گلبرگه است [1].

تصانیف [2]:

ملتفظ، تفسیر کلام پاک برنگ صوفیانه
تفسیر کلام پاک، بطرز تفسیر کشافه (پنج پاره)
حواشی کشاف، شرح مشارق، ترجمه مشارق،
معارف، در شرح عوارف المعارف
ترجمه معارف، در شرح عوارف در فارسی
شرح تعرف، در شرح تعرف الکلابازی
شرح آداب المریدین (عربی) در شرح تصنیف ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی
شرح آداب المریدین (فارسی)
شرح فصوص الحکم، شرح تعبیدات عین القضاة همذانی
ترجمه رساله قشیریه (فارسی)، فطائرالقدس
رساله استقامت الشریعت بطریقیة الحقیقت
ترجمه رساله شیخ محی الدین ابن العربی
رساله سیرالنبی صلی الله علیه وسلم
شرح فقه اکبر (عربی و فارسی)
حواشی قوت القلوب مصنفه ابی طالب محمد بن ابی الحسن بن علی، اسماء الاسرار (در توحید، تجرید و تفرید)
ملفوظات مرتبه سیّد محمد کبیر پسر سید گیسودراز (رح)
دیوان (غزلیات و رباعیات)

---

۱. بزم صوفیه، اعظم گره ۱۳۶۹ھ ص ۴۸۳-۵۱۰
۲. همان، ص ۵۱۰-۵۱۲

صوفیای متاخرین در برصغیر
قرن دهم

حضرت سیّد غوث گیلانی (رح) (۸۸۷هـ-۹۲۳ھ)

مخدوم شیخ محمد غوث بن سید شمس الدین بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبدالوهاب بن سید عبدالنادر جیلانی بغدادی (رح) در حلب (شام) متولد و در ۸۸۷ھ/۱۴۸۲م به اوج شریف تشریف فرماشد. آقای محمد دین کلیم مینویسد که در شعر آن حضرت سیّد قادری تخلص می‌کرد[۱]. طبق مرزا محمد اختر سلطان سکندر لودی (۸۹۴ھ/۱۴۸۹م -۹۲۳ھ/۱۵۱۷م) مرید حضرت سیّد غوث بود[۲]. در سلله قادریه پیر طریقت معروف بوده است. در اوج مزارش زیارتگاه خاص و عام است. پسرش سیّد عبدالقادر ثانی (م: ۹۴۰ھ/۱۵۳۳م) شیخ نامور گذشته است[۳].

حضرت مولانا شیخ جمالی (رح) (۸۶۲هـ-۹۴۲ھ)

نام اصلی اش حامد بن فضل اللّٰه بود. پیر طریقت آن حضرت شیخ سماء‌الدین کبوه ملتانی (رح) (م: ۹۰۱ھ) بود. طبق پیر سیّد حسام الدین راشدی در مقدمه کتاب سیرالعارفین شیخ جمالی (رح) درگجرات فوت کردو مدفنش در دهلی بمقام خواجه قطب الدین ساخته شده است[۴] دکتر شارب مینویسد که جمالی شاعر بلند سخن عالم و جید بود و در سلوک بسلک سلسلهٔ سهروردی منسلک بود. در اغلب بلاد اسلامیه سیاحت کرد. این شعر جمالی زبان زد عام است:

موسی ز هوش رفت بیک پر تو صفات　　　تو عین ذات می‌نگری در تبسمی[۵]

تصانیف[۶]:

سیرالعارفین
مراة المعانی

---

۱. تذکره مشایخ قادریه، لاهور ۱۳۹۵ھ ص ۱۲۵
۲. تذکره اولیای هند، دهلی ۱۹۵۴ھ ص ۳۲۰-۳۲۱
۳. تذکره مشایخ قادریه، لاهور ۱۳۵۹ھ ص ۱۲۶
۴. سیرالعارفین، لاهور ۱۹۷۶م، مقدمه ص ۶۷
۵. تذکره اولیای پاک وهند، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۲۳۱-۲۳۶
۶. همان، ص ۲۳۶

حضرت شاه عبدالرزاق جهنجهانه (رح) (۸۴۲هـ۹۴۹ھ)

مرید شیخ محمد حسن (رح) (۸۳۹ھ۹۴۴ھ)و از مشائخ سلسله قادریه بود صاحب حال و کمال بود. طبق شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م: ۱۰۵۲ ھ) مریدان و خلفای حضرت جهنجهانه در لودیانه و سراسر پنجاب بسیار اند[۱]. طبق دکتر شارب وی در مجاهده و عبادت مردکامل بود و همیشه تلقین به ذکر الٰهی می کرد[۲].

حضرت سیّد بهاؤ الدین گیلانی المعروف بهاول شیر قلندر (م:۹۷۳ھ)

فرزند سیّد محمود سید علاؤالدین معروف ابن زین العابدین بن سید مسیح الدین بن سید صدرالدین بن سید ظهیرالدین بن سید شمس العارفین بن سید مومن بن سید مشتاق بن سید علی بن سید صالح بن سید عبدالرزاق بن حضرت پیران پیر سید عبدالقادر جیلانی (رح) بود[۳].

طبق مرزا محمد اختر دهلوی آن سیّد در علوم ظاهر و باطن باکمال بود و در محبت خداوندی مستغرق می ماند. پدرش از بغداد به بدایون (هند) آمد. بعد از وفات پدر زیاد ریاضت و چله کشی کرد و از بدایون به حجره کنونی (ساهیوال، پاکستان) منتقل گردید. وصالش در زمان اکبر اعظم (۹۶۳ھ/۱۵۵۶م -۱۰۱۴ھ/۱۶۰۵م) اتفاق افتاد و مزارش در حجره شاه مقیم (رح) (۱۰۰۸ هـ۱۰۵۵ھ) مرجع خلایق است[۴]. حضرت محمد مقیم محکم الدین فرزند حضرت سیّد ابوالمعالی ابن سیّد محمد ابن سیّد بهاؤالدین بهاول شنیر گیلانی بود که در سلسله عالیه قادریه زیاد خدمت نموده است [۵]. بعلت مدفن بودن حضرت محمد مقیم اینجا به حجره شاه مقیم مشهور ومعروف گردیده است.

حضرت شیخ سلیم چشتی (رح) (۸۹۷هـ۹۷۹ھ)

طبق دکتر شارب نام آن حضرت شیخ سلیم و تولدش در دهلی اتفاق افتاد. پدرش شیخ بهاؤالدین بود در سلسله نسبش به حضرت شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر (۵۸۴هـ۶۷۷ھ)میرسد. شیخ ابراهیم چشتی (رح) پیر طریقت او بود. شاهنشاه اکبر

---

۱. اخبارالاخیار، کراچی ۱۹۶۵م، ص۴۸۸-۴۸۹

۲. تذکره اولیای پاک وهند، لاهور ۱۹۶۵م، ص۲۴۲-۲۴۳

۳. حدیقته الاسرار فی اخبارالابرار، ص ۱ -۴

۴. تذکره اولیای هند، دهلی ۱۹۵۴م، ص ۳۲۴-۳۲۵

۵. حدیقته الاسرار فی اخبارالابرار، ص۵۰

(۹۶۳هـ-۱۰۱۴هـ) اعتقاد زیادی به آن حضرت داشت [۱].

حضرت شاه کمال کیتهلی قادری (رح) (۸۹۵هـ-۹۸۱هـ)

اسم مبارک شاه کمال الدین حسن، کنیت ابوالبرکات و القاب سلطان الاوتاد، قطب ارشاد، قطب زمن، سید الاکابر، ملک العشاق است. شجره نسبی حضرت شاه کمال کیتهلی (رح) به دوازده واسطه به حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی (رح)(م: ۵۶۱هـ)می رسد. پدرش حافظ سیّد عمر در بغداد به شغل طبابت اشتغال داشت. طبق سیّد خورشید حسن مولف کتاب الکمال، مرشدو پیر طریقت حضرت شاه کمال، حضرت شاه فضیل قادری المعروف زنده پیر بود [۲].در شبه قارهٔ هند و پاکستان بمقام کیتهل (پنجاب شرقی) آن حضرت شاه کمال در اواخر ایام پادشاهی ظهیرالدین بابر(۹۳۲هـ/۱۵۲۶م -۹۳۷هـ/۱۵۳۰م) از عراق آمد و در آنجا اقامت گزید. حضرت شاه کمال در بلوچستان، سنده و در مولتان هم در اشاعت اسلام مشغول ماند.حضرت شیخ عبدالاحد سرهندی (م:۱۰۰۷هـ/۱۵۹۹م)پدر امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی (رح)بردست حضرت شاه کمال بیعت نمود و خرقه خلافت یافت.بوساطت او فیضان سلسله قادریه عالیه به خانواده حضرت شاه ولی اللّٰه (۱۱۱۴هـ-۱۱۷۶هـ)رسید [۳].بتحقیق سید خورشید حسن حضرت شاه سکندر کیتهلی (۹۶۳هـ/۱۵۵۶م -۱۰۲۳هـ/۱۶۱۴م)نبیره حضرت شاه کمال در سلوک قادریه حضرت مجدد الف ثانی (رح)(۹۷۱هـ-۱۰۳۴هـ)را بیعت فرمود [۴].

حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری (رح) (۸۹۴هـ-۹۸۹هـ)

طبق دکتر شارب در بلخ متولد شد.بهمراهی پدر قاضی محمود در تهانیسر (هند)ورود فرمود پیر طریقت آن حضرت عبدالقدوس گنگوهی (رح)(۸۶۰هـ-۹۴۴هـ)بود.مردنی عبادتگزار و در ورد سلطان الاذکار مشغول می ماند [۵].

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند،لاهور،۱۹۷۱م،دوم:۱۸۶ اخبارالاخبار،شیخ عبدالحق محدث دهلوی، [illegible]
ص۴-۴۷۳

۲. مولدش بغداد ۸۷۱هـ/۱۴۴۶م،مدفن تهتهه، سند ۹۳۴هـ/۱۵۲۷م

۳. الکمال،لاهور ۱۹۷۶م،ص۱۷ -۱۴۳

۴. تذکره حضرت شاه سکندر کیتهلی رح، لاهور۱۹۷۶م،ص۲۲۵-۲۲۶

۵. تذکره اولیای پاک وهند،لاهور۱۹۶۵م،ص ۲۵۱-۲۵۵

حضرت شیخ خضر سیوستانی (رح) (م:۹۹۴ھ)

طبق عبدالحق قدوسی شیخ در بلده سنده فیوضات و برکات سلسله عالیه قادریه را به اهالی سند رسانده است.میان میر لاهوری (رح)(م:۱۰۴۵ھ)از مریدان حضرت شیخ بود.تارک دنیابود صرفاً با آب وگیاه می ساخت[1].

قرن یازدهم

حضرت مادهولال حسین (رح)[2] (۹۴۵ ھ- ۱۰۰۸ھ) مدفن : لاهور

حضرت شاه ابوالمعالی (رح)[3] (۹۶۰ ھ- ۱۰۲۲ھ) مدفن : لاهور

حضرت مجدد الف ثانی (رح)[4] (۹۷۱ ھ- ۱۰۳۴ ھ) مدفن : سرهند شریف

حضرت میان میر (رح)[5] (۹۳۸ھ- ۱۰۴۵ ھ) مدفن : لاهور

حضرت شاه بلال (رح)[6] (۹۷۶ھ- ۱۰۴۶ ھ) مدفن : نواح لاهور

حضرت سیدنا شاه امیر ابوالعلی (رح)[7] (۹۹۰ ھ- ۱۰۶۱ ھ) مدفن : اورنگ آباد

حضرت شیخ رحمکار (رح)[8] (۸۹۳ ھ- ۱۰۶۳ ھ) مدفن : نواح نوشهره استان سرحد

---

۱. تذکره صوفیای سندھ،کراچی ۱۹۵۹م،ص ۱۶

۲. رک:باب سوم رساله حاضر تحت عنوان:معاصرین حضرت سلطان باهو رح

۳. همان

۴.همان

۵.همان

۶. همان

۷. رک:باب سوم رساله حاضر تحت عنوان:معاصرین حضرت سلطان باهو رح

۸. همان

حضرت سرمد شهید (رح)[1] (م: ۱۰۷۱ ھ) مدفن : دهلی

سلسله های تصوف

اللّه جل شانه بمنظور عرفان ذات خود انبیاء علیهم السلام را مبعوث فرمود و درمیان همه انبیاء علیهم السلام امتیاز خاصی به ختم المرسلین حضرت محمدرسول اللّه صلی الله علیه وسلم بخشید. عرفان خداوندی بوسیله آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم به صوفیای کرام مربوط به سلسله های مختلفه رسید. آنحضرت محمدمصطفٰی صلی الله علیه وسلم راز درویشی و عشق و محبت خداوند حقیقی را به جهانیان برملا ساختند وبرای خلق خداتعالٰی برای وصول الی اللّه اسباب و وسائل تهیه نمودند. پس این سلسله پشت به پشت و سینه به سینه از خلفای مهدیین تابه یوم‌الدین ادامه خواهد داشت. خلفای انام آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه کرام و بمخصوصاً خلفای راشدین رضوان الله علیهم بودند و در دامن نبوت تربیت یافتند. بعد از پیغمبر نخستین دسته‌ای صوفیان عبارت بودند از: حضرت ابوبکر صدیق (رض) (م: ۱۳ھ/۶۳۴ھ)، حضرت عمر بن الخطاب (رض) (م:۲۳ھ/۶۴۴م) حضرت عثمان بن عفان (رض) (م:۳۵ھ/۶۵۶م) و حضرت علی المرتضٰی (رض) (م:۴۰ھ/۶۶۱ھ).

سلسلۀ نقشبندیه به حضرت صدیق اکبر (رض) و همۀ سلاسل دیگر به امیرالمومنین حضرت علی المرتضٰی منتهی میشوند.

چهار پیر ارشاد در صوفیای کرام:

طبق تحقیق [2]ابوالفیض قلندر سهروردی از حضرت علی مرتضٰی کرم الله وجهه چهار کس از اصحاب اولوالعزم را خرقه خلافت اعطا گردیده است و این چهار کس چهار خلیفۀ طریقت و چهار پیر نامیده میشوند:

اول سیّدنا حضرت امام حسن علیه السلام (م: ۵۰ھ/۶۷۰م)

دوم سیّدالشهدا حضرت امام حسین علیه السلام (م: ۶۱ھ/۶۸۰م)

سوم حضرت خواجه حسن بصری رضی الله عنه (م: ۱۱۰ھ/۷۲۸م)

چهارم حضرت خواجه کمیل بن زیاد رضی الله عنه (م: ۸۲ھ/۷۰۱م)[3]

---

۱. رک: باب سوم رساله حاضر تحت عنوان: معاصرین حضرت سلطان باهو رح

۲. الفقر فخری، لاهور ۱۳۷۰ھ(؟)، ص ۱۹۴

۳. مولوی خدابخش ایمن آبادی تاریخ وصالش ۱۱۰ھ/۷۲۸م نوشته است که درست بنظر نمی‌آید (شجره حضرات چشت اهل

طبق خیرالدین الزرکلی کمیل بن زیاد بن نهیک النخفی تابعی بود و از اصحاب ثقه حضرت علی کرم‌الله‌وجهه معروف بود. در قبیله خود معزز و ذیمرتبت بود. در معرکه صفین با حضرت علی کرم‌الله‌وجهه ماند. وی ساکن کوفه و راوی حدیث بود، بدست حجاج (بن یوسف) بقتل رسید[1]. طبق شیخ عبدالرحمن چشتی امیرالمومنین علی کرم‌الله‌وجهه کمیل بن زیاد را از اسرار و رموز معرفت آگهی میدادند[2].

چهارده خانواده در سلسله تصوف:

طبق صاحب کتاب کشف المحجوب و مطابق ابوالفیض قلندر سهروردی و بگفته بلال زبیری چهارده خانواده تصوف از دو خلیفهٔ نامدار حضرت خواجه حسن بصری (رض) (م: ۱۱۰ھ/۷۲۸م) منشعب گردید. نخستین خلیفه حضرت عبدالواحد بن زید (رض) (م: ۱۷۰ھ/۷۸۶م) بود که پنج خانواده زیدیه ازو بوجود آمد و دومین خلیفه حضرت حبیب عجمی (رح) (م: ۱۲۰ھ/۷۳۸م) بود که نه خانواده حبیبیه ازو بظهور رسید. این چهارده خانواده عبارت اند از:

خانواده زیدیه

۱ - زیدیه، پیروان حضرت عبدالواحد بن زید (رض) (م: ۱۷۰ھ/۷۸۶م)
۲ - عیاضیه، ارادتمندان حضرت فضیل بن عیاض (رض) (م: ۱۸۷ھ/۸۰۲م)
۳ - ادهمیه، وابستگان حضرت ابراهیم اِدهم (رض) (م: ۱۶۱ھ/۷۷۷م)
۴ - هبریه، مریدان حضرت خواجه امین الدّین هبیرةالبصْری (رح) (م: ۲۷۱ھ/۸۹۲م)
۵ - چشتیه، سالکان سلک حضرت ابو الاسحاق [3] شامی چشتی (رض) (م: ۳۴۳ھ/۹۵۴م)

بهشت، لاهور ۱۳۱۶ھ ص ۴)

۱. «کمیل بن زیاد بن نهیک النخفی (۱۲-۸۲ھ) تابعی من اصحاب علی بن ابی طالب - کان شریفاً مطلعاً فی قومه - شهد صفین مع علی، وسکن الکوفة، وروی الحدیث - قتله الحجاج صبراً.» (الاعلام، خیرالدین الزرکلی، دمشق، ص ۹۳)

۲. مراة الاسرار، لاهور ۱۴۰۲ھ ص ۲۲۶

۳. ابواسحاق شامی را مرشدش خواجه ممشاد علو دینوری (م: ۲۹۹ھ) بچشت (خراسان) فرستاد و ازان چشتی معروف شد (شجره حضرات چشت، مولوی خدابخش، لاهور ۱۳۱۶ھ ص ۶-۷)

خانواده حبیبیه

۶ ـ حبیبیه، دنباله روان حضرت خواجه حبیب عجمی (رض) (م: ۱۲۰ھ/۷۳۸م)

۷ ـ طیفوریه، متعلق به سلسلهٔ سلوک حضرت خواجه طیفور بایزید بسطامی (م: ۲۶۱ھ/۸۷۴م)

۸ ـ کرخیه، به طریقه حضرت خواجه معروف کرخی (رح) (م: ۲۰۰ھ/۸۱۵م)

۹ ـ سقطیه، سلسلهٔ حضرت خواجه ابوالحسن سرّی سقطی (رح) (م: ۲۴۹ھ/۸۶۳م)

۱۰ ـ جنیدیه، پیروان حضرت جنید بغدادی (رح)(م: ۲۹۷ھ/۹۰۹م)

۱۱ ـ گازرونیه، ارادتمندان حضرت ابو اسحاق گازرونی (رح) (م: ۴۲۶ھ/۱۰۳۴م)

۱۲ ـ طرطوسیه، مریدان حضرت خواجه ابوالفرح طرطوسی (رح) (م: ۴۴۷ھ/۱۰۵۵م)

برای اینکه در همین خانواده حضرت سیدنا غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی (رح) (م: ۵۶۱ھ/۱۱۶۶م) سلک سلوک دارند. میتوان گفت که خانواده قادریه ازین خانواده سرچشمه گرفته است.

۱۳ ـ فردوسیه، پیروان حضرت خواجه نجم الدین کبری فردوسی (رح)

۱۴ ـ سهروردیه، مریدان حضرت شیخ شهاب‌الدین سهروردی (رح)[1].

بسیاری از خانواده‌های دیگر ازین چهارده خانواده الهام گرفته‌اند. مثلاً از خانواده ادهمیه خانواده خضرویه (متعلق به حضرت احمد خضرویه، م: ۲۴۰ھ)، از خانواده چشتیه، خانواده صابریه (متعلق به حضرت مخدوم علاؤالدین صابر، م: ۶۹۰ھ)، خانواده قلندریه (متعلق به حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر،م: ۷۲۴ھ)،نظامیه (متعلق به حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء،م: ۷۲۵ھ)،از خانواده طیفوریه، خانواده شطاریه (متعلق به حضرت خواجه عبدالله شطاری (رح)م: ۸۶۳ھ)، از خانواده طرطوسیه، علاوه بر خانواده قادریه (متعلق به سیّد عبدالقادر جیلانی (رح)م: ۵۶۱ھ)،وهابیه، (متعلق به سید عبدالوهاب م: ۵۹۳ھ)،پسر سیّدنا غوث الاعظم، رزاقیه (متعلق به سیّد عبدالرزاق، م: ۶۰۳ھ)پسر غوث الاعظم، نوشاهی (متعلق به خواجه فضل نوشاهی قادری (رح) وغیرهم.

در شبه قارهٔ هندوپاکستان چهار سلسله تصوف زیاد گسترش یافته است. اوّل، سلسلهٔ عالیه قادریه منسوب به شاه محی الدین سیّد عبدالقادر جیلانی الحسنی الحسینی الحنبلی (رض) (۴۷۰ھ/۱۰۷۷م) ـ (۵۶۱ھ/۱۱۶۵م) است. پیروان این سلسله مقدس را «قادریه» می‌گویند.

دوم، سلسله شریفهٔ چشتیه در شبه قارهٔ هندو پاکستان منسوب به حضرت معین الدین

---

۱. کشف المحجوب، لاهور ۱۳۹۸ھ ص ۲۳۸-۴۵۰

چشتی قدس‌الله‌سره (۵۲۴ھ/۱۱۲۹م)ـ(۶۳۲ھ/۱۲۳۴م) است. مریدان این سلسله را «چشتی» می گویند.

سوم، سلسله مکرمهٔ سهروردیه به شیخ المشایخ حضرت شهاب الدین سهروردی (رح) (۵۵۶ھ/۱۱۶۰م)ـ(۶۳۲ھ/۱۲۳۴م) منسوب میشود و مریدان این سلسله را «سهروردی» میگویند.

چهارم، سلسله معظمهٔ نقشبندیه که نسبت آن به حضرت بهاءالدین نقشبند قدس‌الله‌سره (۷۱۸ھ/۱۳۱۸م)ـ(۷۹۱ھ/۱۳۸۸م) میباشد. پیروان این سلسله را «نقشبندی» میگویند.

لازم بنظر می‌آید که اینجا شجره‌های طریقت هر چهار سلسله تصوف را بیاوریم تا هیچگونه اشکال نماند.

شجره عالیه قادریه[1]

امیرالمومنین سیّدنا علی ابن ابی طالب (رض) (م: ۴۰ ھ)

(طریق اوّل)	(طریق دوم)
حضرت سیدناامام حسین علیه‌السلام (م: ۶۱ھ)	حضرت شیخ حسن بصری (رح) (م: ۱۱۰ھ)
حضرت سیدنازین‌العابدین علی علیه‌السلام (م: ۹۵ھ)	حضرت شیخ حبیب عجمی (رح) (م: ۱۵۶ھ
حضرت سیدنامحمد باقرعلیه‌السلام (م: ۱۱۴ھ یا ۱۱۷ھ)	حضرت شیخ داوٗد طائی (رح) (م: ۱۶۲ھ)
حضرت سیدناجعفر صادق علیه‌السلام (م: ۱۴۸ھ)	
حضرت سیدناموسٰی کاظم علیه‌السلام (م: ۱۸۳ھ)	
حضرت سیدناعلی بن موسٰی رضا علیه‌السلام (م: ۲۰۳ھ)	

---

۱. مطابق تذکره مشایخ قادریه، محمد دین کلیم، لاهور ۱۹۷۵م، ص ۶۱-۹۲
مطابق شجره قادریه مرتبه سلطان غلام دستگیر، لاهور ۱۹۶۰م
مطابق شجره قادریه مرتبه پیر علی حیدرالقادری، بغداد ۱۹۵۳م

به معروف کرخی (رح)

حضرت خواجه معروف کرخی (رحمة اللہ علیه) (م:۲۰۰ھ یا ۲۰۶ھ)

حضرت شیخ سرّی سقطی (رحمة اللہ علیه) (م:۲۵۰ھ)

حضرت شیخ جنید بغدادی (رحمة اللہ علیه) (م:۲۹۷ھ)

حضرت شیخ ابی بکر شبلی (رحمة اللہ علیه) (م:۳۳۴ھ)

حضرت شیخ عبدالواحد تمیمی (رحمة اللہ علیه) (م:۴۲۵ھ)

حضرت شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی (رحمة اللہ علیه) (م:۴۴۷ھ)

حضرت شیخ ابی الحسن هنکاری (رحمة اللہ علیه) (م:۴۸۶ھ)

حضرت شیخ سعید مبارک المخزومی (رحمة اللہ علیه) (م:۵۱۷ھ)

حضرت شیخ محی الدین سیّدنا عبدالقادر جیلانی (رحمة اللہ علیه) (م:۵۶۱ھ)

شجره سلسله شریفۀ چشتیه [1]

امیرالمومنین سیّد علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجهه (م:۴۰ھ)

حضرت خواجه حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۱۱۰ھ)

حضرت خواجه عبدالواحد بن زید رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۱۷۷ھ)

حضرت خواجه فضیل بن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۱۸۷ھ)

حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۱۶۲ھ)

حضرت خواجه سدیدالدین خذیفه مرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۲۵۲ھ)

حضرت خواجه امین الدین ابی هبیره بصری رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۲۱۰ھ)

حضرت خواجه ممشاد علّو دینوری رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۲۹۹ھ)

حضرت خواجه ابی اسحاق شامی چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۲۴۲ھ)

حضرت خواجه ابی احمدبن فرسنافه چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۳۵۵ھ)

حضرت خواجه ابی محمد بن احمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۴۲۱ھ)

حضرت شیخ المشایخ خواجه ابویوسف چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۴۵۹ھ)

حضرت خواجه قطب الدین شیخ مودود چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنه (م:۵۲۷ھ)

---

۱. طبق کتاب شجره حضرات چشت اهل بهشت، مولوی خدا بخش ایمن آبادی، لاهور ۱۳۱۶ھ، ص ۱-۱۰

حضرت خواجه مخدوم حاجی شریف زندانی رضی‌اللہ‌تعالیٰ‌عنہ (م: ۶۰۰ھ)
حضرت خواجه عثمان هارونی رضی‌اللہ‌تعالیٰ‌عنہ (م: ۶۰۳ھ)
حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی رضی‌اللہ‌تعالیٰ‌عنہ (م: ۶۳۲ھ)

شجره سلسله مکرمهٔ سهروردیه [1]

امیرالمومنین حضرت علی کرم‌اللہ‌وجہه (م: ۴۰ھ)
حضرت امام حسن (رض)(م: ۵۰ھ) بعضی‌ها حضرت خواجه حسن بصری (رض) (م: ۱۱ھ)
حضرت خواجه حبیب عجمی (رح) (م: ۱۵۶ھ)
حضرت خواجه داؤد طائی (رح) (م: ۱۶۲ھ)
حضرت خواجه معروف کرخی (رح) (م: ۲۰۰ھ یا ۲۰۶ھ)
حضرت خواجه سرّی سقطی (رح) (م: ۲۵۰ھ)
حضرت خواجه جنید بغدادی (رح) (م: ۲۹۷ھ)
حضرت شیخ ممشاد علو دینوری (رح) (م: ۲۹۹ھ)
حضرت شیخ اسود احمد دینوری (رح) (م: ۳۶۶ھ)
حضرت شیخ ابو محمدبن عبداللّه (رح)
حضرت شیخ وجیه الدین عبدالقاهر سهروردی (رح) (م: ۵۶۱ھ)
حضرت شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی (رح) (م: ۵۶۳ھ)
حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) (م: ۶۳۲ھ)

شجره سلسله معظمهٔ نقشبندیه [2]

حضرت ابوبکر صدیق رضی‌اللہ‌تعالیٰ‌عنہ (م: ۱۳ھ)
حضرت سلمان فارسی رضی‌اللہ‌تعالیٰ‌عنہ (م: ۲۶ھ)
حضرت قاسم بن محمد (رح) (م: ۱۰۱ھ)
حضرت امام جعفر صادق (رح) (م: ۱۴۸ھ)

۱.مطابق،احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی،بانو دکتر شمیم محمود زیدی راولپندی ۱۹۷۲م،ص ۱۰
خزینة الاصفیاء،غلام سرور لاهوری،کانپور ۱۳۳۲ھ ج اول،ج دوم

۲.مطابق نور اسلام، اولیای نقشبند نمبر مرتبه میان جمیل احمد شرقپوری، لاهور ۱۹۷۹م، ص ۱۱۳

حضرت سلطان بایزید بسطامی(رح) (م:۲۶۲ھ)
حضرت ابوالحسن خرقانی(رح) (م:۴۴۸ھ)
حضرت ابوالقاسم گرگانی(رح) (م:۴۵۰ھ)
حضرت بو علی فارمیدی(رح) (م:۵۱۱ھ)
حضرت یوسف همدانی(رح) (م:۵۳۵ھ)
حضرت عبدالخالق غنجدوانی(رح) (م:۶۱۵ھ)
حضرت خواجه ابو عارف دیوگری(رح) (م:۶۱۶ھ)
حضرت خواجه عارف انجیر فغنوی(رح) (م:۷۱۵ھ)
حضرت غریزان علی رامیتنی(رح) (م:۷۲۱ھ)
حضرت محمد باباسماسی(رح) (م:۷۱۸ھ)[1]
حضرت سیّد میر کلال(رح) (م:۷۲۲ھ)
حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند(رح) (م:۷۹۱ھ)

سلسله عالیه قادریه

طبق محمد بن یحیٰی التاد مولف کتاب قلایدالجواهر فی مناقب شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) تالیف ۹۵۰ھ مترجمه موسوم به «حیات جاودانی» باهتمام مولوی محمد عبدالستار حضرت شیخ محی الدین غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی بسال ۴۷۱ھ/۱۰۷۸م متولد شدند و بتاریخ دهم ربیع الثانی سال ۵۶۱ھ/۱۱۶۵م رحلت فرمودند[2].

نسب حضرت شیخ عبدالقادرجیلانی

محی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح جنگی دوست یا جنگا دوست موسٰی بن ابی عبدالله یحیٰی الزاهد بن داؤد بن موسٰی بن عبدالله بن موسٰی الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنٰی بن امیرالمومنین ابو محمد الحسن بن امیرالمومنین علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب [3].

---

۱. مطابق اربعه انهار،شاه ابو سعید،دهلی ۱۳۱۱ھص ۲۹

۲. قلایدالجواهر موسوم به تذکرة المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات حاودانی، لاهور۱۹۰۵م،ص ۳-۴

۳. همان ،ص۵

در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی نسب مادری خود را هم مینویسند:

السیّد شیخ عبدالقادر جیلانی ابن السیّده‌ام الخیر امة الجبار فاطمه بنت سیّد عبداللّٰه صومعی، زاهد ابن سیّد ابی جلال الدین محمد ابن سیّد محمود ابن سیّد ابی العطاءعبداللّٰه ابن سیّد کمال الدین عیسٰی ابن سیّد امام ابی علاؤالدین محمد جواد ابن سیّد امام علی رضا ابن سیّد امام موسٰی کاظم ابن سیّد امام جعفر صادق ابن سیّد امام محمد باقر ابن سیّد امام زین العابدین علی ابن سیّدنا امام همام حضرت امام حسین ابن سیّدنا امیرالمومنین حضرت علی کرم اللّٰه وجهه ابن ابی طالب رضی اللّٰه تعالی عنهم اجمعین [1].

تحصیلات علمی

طبق محمد بن یحیٰی التاد حضرت محبوب سبحانی در اوایل عمر قرآن شریف را حفظ کرد، تحصیلاتی فقه و حدیث و ادب از استاذان کامل همچو ابوالوفا علی بن عقیل حنبلی، ابوالخطاب محفوظ الکلوزانی الحنبلی (رح)، ابوالحسن محمد بن قاضی ابو یعلٰی، محمد بن الحسنین بن محمد الفراء الحنبلی (رح)، قاضی ابو سعید المبارک بن علی المخرمی، ابو ذکریا بن یحیٰی بن علی التبریزی، محمد بن الحسن الباقلانی (رح)، ابو سعید محمد بن عبدالکریم بن خشیشار (رح) و پانزده دیگر استاد باکمال و علمای تبحر درس دادند [2]. علم تصوف از شیخ ابویعقوب بن ایوب همدانی زاهدی فراگرفتند [3].

بیعت و خرقه خلافت

محمد بن یحیٰی التادمی نگارد که بیعت حضرت محبوب سبحانی (رح) بردست حق پرست حضرت ابوالخیر حمّاد بن مسلم بن دروة الدباس (رح) (م: ۵۲۵ھ/ ۱۱۳۰م) شد و خرقه خلافت از قاضی ابو سعید المبارک المخرّمی اعطا شد [4]. پس از تحصیلاتی ظاهری و روحانی حضرت محبوب سبحانی درس وعظ را آغاز فرمود و از خانقاه آن شیخ صدها علمای تبحر و مشایخ کامل

---

۱. سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۵۹م، ص ۴

۲. قلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵م، ص ۱۰

۳. همان، ص ۱۰

۴. قلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵م، ص ۱۰

فیضیاب شدند[۱].

بسیاری از یهود و نصاری در مجلس وعظ محبوب سبحانی اسلام را پزیرفتند[۲].تابحدیکه روزی فرمودند پنج هزار یهود و نصاریٰ بر دست من مشرف با اسلام گشته‌اند و زیاد از لک مفسدین و قطاع الطریق پیش من توبه کرده‌اند[۳].طبق محمد بن یحییٰ التاد حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی صاحب کرامات بوده و طّی الارض هم بوده‌اند.در درس حضرت شیخ جنّات و رجال غیب هم می آمدند و تابع فرمان بودند[۴].حضرت شیخ در استفسار علماء از بلاد اسلامیه در مذاهب حضرت امام شافعی (رح)و حضرت امام احمد بن حنبل (رح)فتاوی مینوشتند[۵].

اولاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی :

مطابق تحقیق محمد یحییٰ التاد اینست :

۱ - شیخ عبداللّه (رح) (تولد:۵۰۸ھ/۱۱۱۲م)

۲ - شیخ عبدالوهاب (رح) (۵۲۲ھ/۱۱۲۸م)-(۵۹۳ھ/۱۱۹۶م)

۳ - شیخ عبدالرزاق (رح) (۵۲۸ھ/۱۱۳۳م)-(۶۰۳ھ/۱۲۰۶م)

۴ - شیخ ابوبکر عبدالعزیز (رح) (۵۳۲ھ/۱۱۳۷م)-(۶۰۲ھ/۱۲۰۵م)

۵ - شیخ موسیٰ (رح) (۵۳۵ھ/۱۱۴۰م)-(۶۱۸ھ/۱۲۲۱م)[۶]

۶ - شیخ عبدالجبار (رح) (م:۵۷۵ھ/۱۱۷۹م)

۷ - شیخ محمد (رح) (م:۶۰۰ھ/۱۲۰۳م)

۸ - شیخ یحییٰ (رح) (۵۵۰ھ/۱۱۱۵م)-(۶۰۰ھ/۱۲۰۳م)

۹ - شیخ ابراهیم (رح) (م:۵۹۲ھ/۱۱۹۵م)

---

۱. همان ،ص۱۳-۱۴

۲. قلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی،لاهور۱۹۰۵م،ص ۴۵

۳. همان ،ص۴۷

۴. همان ،ص۸-۸۱-۱۳۸

۵. همان ،ص۱۰۱

۶. قلایدالجواهر ملقب به حیات جاودانی،لاهور۱۹۰۵م،ص۱۰۸-۱۱۳

تصانیف حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح)

السفینة القادریه[1]، مجموع یشتمل علی الصلات الکبری، فی شرح الصلاة الصفوی و معدن السلوک والحقیقة.

مکاتیب

غنیة الطالبین، در فقه
سرّالاسرار فیمایحتاج الیه الابرار، در تصوف
فتح ربانی، در خطبات
فیض سبحانی، در خطبات حکمت و موعظت
فتوح الغیب، در مقالات حکمت الٰهیه
دیوان غوثیه، غزلیات فارسی

طبق فهرست در کتابخانه باب الشیخ بغداد (عراق) این تالیفات شیخ سیّد عبدالقادر جیلانی (رح) موجود دارد:

۱ ـ سرّالاسرار فیمایحتاج الیه الابرار
۲ ـ الغنیة الطالبی طریق الحق
۳ ـ الفتح الربانی
۴ ـ الدلایل القادریه
۵ ـ فتوح الغیب
۶ ـ الحدیقة البطفویة
۷ ـ الحبة البیضاء
۸ ـ عمدة الصالحین فی ترجمة غنیة الصالحین
۹ ـ ورد الشیخ عبدالقادر الگیلانی
۱۰ ـ ردالروافض
۱۱ ـ الرسالة الغوثیه
۱۲ ـ حزب الابتهال
۱۳ ـ تبنیه الغبی فی رؤیة النبی
۱۴ ـ المختصر فی علم‌الدین
۱۵ ـ تفسیرالقرآن الکریم
۱۶ ـ کیمیاءالسعادت لمن ارادالحسنٰی وزیادة
۱۷ ـ تذکرة الشفیق الجامعة لمعرفة الطریق ـ منسوب الی الشیخ
۱۸ ـ جلاء الخاطر من کلام الشیخ عبدالقادر
۱۹ ـ مجموعة خطب
۲۰ ـ قطعه من کتاب فی التصرف منسوبه للشیخ عبدالقادر
۲۱ ـ قصیدة صوفیة

---

۱. السفینة القادریه طبع طرابلس، لیبیا ۱۳۰۲هـ(مملوکه کتابخانه عموم پنجاب،لاهور)

۲۲ ـ رسالة فی خواص فاتحةالکتاب

مرشد ما سیّدنا طاهر علاءالدین گیلانی (رح)نوشته‌اند که از تصانیف حضرت شیخ حزب نشاء الخیرات و علم ریاضی (کتاب نامکمل) هم موجود است. (تذکرهٔ قادریه، کویته ۱۹۸۴م، ص ۲۶۰) سلطان طریقت، برهان شریعت، بحر حقیقت، گنج معرفت و هادی اهل اللّه ابو محمد حضرت شاه محی‌الدین سیّد عبدالقادر جیلانی (رح)(۴۷۱ه/۱۰۷۸م)ـ(۵۶۱ه/۱۱۶۵م) صاحب سلوک عالیه قادریه در بلاد اسلامیه و مخصوصاً برصغیر هندو پاکستان صوفی و رهبر اوّل طریقه قادریه‌اند. چنانکه گفته شده است حضرت معین الدین چشتی (رح)(۵۲۴ه/۱۱۲۹م) ـ (۶۳۲ه/۱۲۳۴م) صاحب طریقه چشتیه در برصغیر و حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی(رح) (۵۵۶ه/۱۱۶۰م) ـ(۶۳۲ه/۱۲۳۴م) صاحب طریقه سهروردیه در برصغیر وحضرت بهاءالدین نقشبند (رح) (۷۱۸ه/۱۳۱۸م) ـ(۷۹۱ه/۱۳۸۸م) صاحب طریقه نقشبندیه در شبه قاره از لحاظ عمر و از لحاظ مکتب فکری از حضرت غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی (رح) بشمار متاخرین مشایخ می‌آیند.

این اصحاب هر چهار سلسله اصلاً در تصوف به منبع و سرچشمه واحد مبذول میشود. می‌بینیم که قادریه از خانواده طرطوسیه جنیدیه و ازان حبیبیه و ازان به حضرت خواجه حسن بصری می‌رسد، چشتیه از خانواده ادهمیه به زیدیه و ازان به حضرت خواجه حسن بصری می‌رسد، سهروردیه از خانواده جنیدیه به حضرت خواجه حسن بصری می‌رسد و نقشبندیه از خانواده طیفوریه نسبت به خانواده جنیدیه هم میدارد. پس نقشبندیه را بیعت، امام قاسم بن محمد به حضرت ابوبکر صدیق (رض)و بیعت حضرت بایزید بسطامی بطریق اویسی به حسن بصری میرساند. همچنین قادریه رابیعت حضرت امام باقر (رض) به حضرت علی کرم‌اللّٰه‌وجهه میرساند و بیعت حضرت خواجه حسن بصری هم به حضرت علی کرم‌اللّٰه‌وجهه میرساند. پس از تجزیه و تحلیل نظریات سلسله‌های تصوف نزد نگارنده هیچگونه اختلافی میان هر چهار سلسله نیست.

فضیلت سلسله عالیه قادریه

هر چهار سلسله تصوف درمیان مسلمانان خیلی محبوبیت دارند و هر کسی به آنها ارادت ورزند. جمله مشایخ شبه قاره هندو پاکستان ازین چهار سلسله بیرون نیستند. مقتدای این چهار سلسله همه کامل، عارف، واصل و نمایندگان راه حقیقت اند البته یکی بر دیگری حتماً رجحان دارد.طبق داراشکوه(رح) (۱۰۲۴ه/۱۶۱۵م)ـ(۱۰۷۰ه/۱۶۵۹م) حق سبحانه و تعالی میان انبیاء واولیاء بعضی را بر بعضی فضیلت داده است چنانکه درکلام مجید آمده است: «افزونی دادیم برخی ازایشانرابر

برخی از ایشان »[1]. چون حضرت حق تعالی قلب حضرت شیخ را متجلی فرمود و حضرت سرور عالم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مجلس ملائکهٔ مقربین و اولیای متقدمین از لحاظ جسمانی و از لحاظ روحانی حضرت محبوب سبحانی راخلعت مجدو شرف پوشانید، فرشتگان در بیان آن مجلس جمع بودند و همه اولیای روی زمین در برابرآنحضرت سرتعظیم فرود آورند[2].همین موقعه بود که حضرت حق سبحانه شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی رافضیلت بخشیده قول زیر بزبانشان آوردند:«قدمی هذه علی رقبة کلّ ولی اللّه»[3]. داراشکوه میگوید که نزد حضرت شیخ میانمیر(رح) (۹۳۸ه/۱۵۳۱م) ـ(۱۰۴۵ه/۱۶۳۵م) مراد از «قدمی هذه علی رقبة کلّ ولی اللّه» این است که طریقه من از برهمه طریقه‌ها بالاتر است [4]. طبق محمد بن یحیٰی التاد قدم بمعنی حقیقی نمی‌آید معنی مجازاً مراد است مراد از قدم مجازاً طریقه است[5].

این امر هم مسلمه است که اصحاب هر طریقه مشهور نقشبندیه، چشتیه، سهروردیه و کبرویه هم از سلسله سیّد عبدالقادر جیلانی کسب فیض نموده‌اند و فضیلت آن شیخ راقبول داشته.

تسلیم خواجه چشتیه:

طبق داراشکوه (رح) حضرت خواجه معین‌الدین چشتی (رح) بانی سلسله چشتیه در شبه قاره هندو پاکستان در بغداد بخدمت حضرت غوث الثقلین عبدالقادر جیلانی آمدند، حضرت شیخ خواجه رادر حجره خود جای دادند و به حال ایشان توجه فرمودند[6].بقرار گفته حافظ برکت علی لاهوری (م: ۱۹۶۳م) حضرت خواجه معین‌الدین چشتی(رح) خود اقرارمی‌نمایند:

چون پای نبی شد تاج سرت تاج همه عالم شد قدمت
اقطاب جهان در پیش درت افتاده چوپیش شاه گدا[4]

---

۱. فضلنا بعضهم علی بعض (البقرة ۳:۲۵۵)

۲. سکینة الاولیاء،لاهور ۱۳۹۱ه‌ص۲۳

۳. «این قدم من بر گردن همه اولیای ست»

۴. سکینة الاولیاء،لاهور ۱۳۹۱ه‌ص۲۳

۵. قلاید الجواهر موسوم به تذکرة المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی،لاهور ۱۹۰۵ه‌ص۵۷

۶. سکینة الاولیاء،لاهور ۱۳۹۱ه‌ص۲۷

۴. کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء،لاهور۱۹۵۹م،ص۱۶ زبدة الآثار،شیخ عبدالحق محدث،لاهور۱۹۷۵،ص۲۱

تسلیم شیخ سهروردیه

طبق محمد بن یحیٰی التاد شیخ ابوالنجیب سهروردی (رح) عمّ شیخ شهاب‌الدین سهروردی (رح) بیشتر وقت در مجلس وعظ حضرت سیّد عبدالقادرجیلانی می‌گزرانـد. روزی نـجم‌الدیـن نقلیسی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی (رح)را مشاهده آمد که مرشدش برسر کوهی نشسته است و صاع جواهرات را پرکرده توزیع می‌کند و آن جواهرات هرگزکم نمیشود. چون نجم‌الدین از چله گاه بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) آمد آن شیخ از خود فرمود: تـو هـر چـه دیده‌ای‌درست‌است واین همه از فیوضات و برکات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی(رح)است [۱].
و شیخ عبدالقادرجیلانی روزی فرمود ای عمر (شیخ شهاب الدین سهروردی (رح)) شما از آخرین مشاهیر عراق خواهید شد[۲]. و روزیکه در مجلس وعظ حضرت شیخ عبدالقـادرجـیلانی (رح) فرمود «قدمی هذه علی رقبة کل ولی اللّه » حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی (رح)هم میان چهل مشایخ عراق نشسته بود سر تسلیم خم کرد[۳].

تسلیم خواجگان نقشبندیه:

طبق سیّد مقبول محی‌الدین گیلانی بحواله عبداللّه بلخی در خوارق الاحباب فی معرفة الاقطاب در پیشگفتار کتاب تذکرةالمشایخ قادریه مینویسد که سیّد عـبدالقـادر جـیلانی روزی بشارت داد که یکصد و پنجاه و هفت سال بعد از وفات شیخ جانب بـخارامـرد کـاملی بـظهور خواهد رسید. چون حضرت شیخ بهاءالدین نقشبند(رح)رو به درویشی نهاد حضرت خضر علیه‌السلام رادر جنگل دید که تلقین به بارگاه حضرت غوث الاعظم رامی کنند.پس شاه نقشبند در خواب حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رادید و تحت توجهات حضرت محبوب سبحانی در باطن شاه نقشبند (رح) اسم اعظم منقش شد. این شعر مال حضرت شیخ بهاءالدین نقشبند است که در محبت حضرت شیخ سیّد عبدالقادرجیلانی (رح) سروده است:

پادشاه‌هر دو عـالم شـاه‌عبدالقـادراست   سرور اولاد آدم شاه عبدالقادر است [۴]

درین ضمن طبق آقای محمد حسن نقشبندی شیخ مـجدّد الف ثـانی فـرموده است:«د.

---

۱. قلاید الجواهر موسوم به تذکرةالمآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی.لاهور ۱۹۰۵ه‌ص ۲۴۹

۲. همان ،ص ۲۴۹

۳. قلاید الجواهر موسوم به تذکرةالمآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی،لاهور ،ص ۵۵

۴. تذکره مشایخ قادریه، لاهور ۱۳۹۵ه‌ص ۱۰

طریقه نقشبندیه اضمحلال و ربودگی زیاد است و در طریقه قادریه لمعان انوار است »[1].
داراشکوه می‌نویسد که در مجلس غوث صمدانی (رح) شیخ علی هیبتی و شیخ ابوالنجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی میر سلسله خواجگان نقشبند و قریب صدتن دیگر مشایخ نشسته بودند که در اثنای سخن فرمودند، قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله برآن فرموده بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود راپست کرد[2].

حضرت سیّد احمد سرهندی مجدّد الف ثانی (رح) درکتاب مبداو معاد می‌نویسد:«بعد ازان باز عنایت خداوندی جل شانه و عم احسانه شامل حلل او گشت و ازان جا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا باصل ممتزج برد و فنا در آنجا میّسر شد چنانکه در مقامات سابقه و ازانجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده به اصل الاصل رسانیددرین عروج اخیرکه عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث الاعظم محی الدین شیخ عبدالقادر بود قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده باصل الاصل واصل گردانیدند»[3].

تعلیم شیخ کبرویه:

در سلسلهٔ کبرویه همین شیخ ابوالنجیب سهروردی که دربارهٔ آن به نسبت حضرت غوث الاعظم (رح) سخنی آورده شده است پیر شیخ عمار یاسر بود و شیخ عمار پیر شیخ نجم الدین کبری بود پس هر چهار سلسله مشایخ راازحضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی بهرهٔ فراوان از خوان نعمت رسیده است. شاهزاده داراشکوه می نویسد که بروز جمعه ۸۔ رجب المرجب ۱۰۵۵ هجری این فقیر را آواز غیب آمد که «از سلاسل اولیای خداتعالی بهترین سلسله علیه و عمده‌ترین طریقه قادریه است »[4].

حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز
(۱۰۳۹ھ/۱۶۲۹م)۔(۱۱۰۲ھ/۱۶۹۰م)

آن قبله متاخرین، آن خو کردهٔ فتوت، آن کعبهٔ عمل و علم، آن روح ورع وحلم، آن پیشوای راستین و آن مقتدی راه دین، سلطان الفقر،سیّد الکونین، شاه جاودانی، شاهباز لامکانی نور آفتاب

---

۱. حالات مشایخ مجددیه نقشبندیه،مرادآباد ۱۳۲۳ھص ۲۰۶
۲. سفینة الاولیاء،نولکشور کانپور ۱۸۸۲م،ص۴۸-۴۹
۳. مبدا و معاد،دهلی ۱۳۱۱ھص۳
۴. رساله حق نما،لاهور۱۳۲۲ھص۴

قادریه حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رحمة الله تعالیٰ علیه الملقب به «حق باهو» علوی هاشمی از اولاد امجاد امیر زبیر ابن امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه می باشند[1].نیاگان شان بعد از معرکه کربلا وارد ایران شدند و در خراسان متمکن گشتند حتی یکی از پدران شان تا چهار پشت (تاقطب شاه) در هرات در ناحیه‌ای امارت داشت[2].پس ازحمله تاتار در قرن هفتم هجری محمد پیدا یا محمد مغلا از نیاگان‌شان وارد پنجاب شد و بالآخر در شهر انگه، سون سکیسر کوهستان غربی ساکن گشتند.

پدرشان شیخ بازید محمد مردی متشرع، حافظ قرآن و منصبدار دولت هند بود. شیخ بازید محمد در آخر عمر باحضرت بی بی راستی ولیّه کامله ازدواج کرد[3]. چون شاهجهان بادشاه مغول هند بازید محمد را در شورکوت بعنوان مدد معاش املاک اعطاکرد[4]. این خانواده به شورکوت منتقل شد و همین آفتاب فقر مصطفوی و فخر سلسله عالیه قادریه در شبه قارهٔ هندو پاکستان طلوع کرد یعنی در ۱۰۳۹ه/۱۶۲۹م حضرت سلطان باهو(رح) چشم بجهان کشودند. آن زمان شاهجهان [5](۱۰۳۷ه/۱۶۲۸م)-(۱۰۶۸ه/۱۶۵۸م) فرمانفرمای سراسر شبه قاره بود. رشید خان سیال (۱۰۲۸ه/۱۶۱۸م) - (۱۰۶۷ه/۱۶۵۶م) حاکم جهنگ بود. ابتدای عمر حضرت سلطان‌العارفین در محیط امن و آشتی بنظر می‌رسد ولی در پایان عمر بعلت جنگ میان اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۸ه/۱۶۵۸م) -(۱۱۱۸ه/۱۷۰۷م) و خانوادهٔ شاهی فتنه و فساد ایجاد شد. در منطقه جهنگ هم وضع سیاسی ابترگشت. حاکم شورکوت میرک سیال و حاکم رجوعه و بهروانه ها همواره در حال جنگ بودند. میان بلوچان ماری شاه سخیرا و سیالان جنگ ادامه داد. پسران رشید خان حاکم جهنگ جنگهای برادرکشی را آغاز کردند. اوضاع جامعه سخت و خیم بود

---

۱. انیس الواعظین،شیخ ابوبکر سندی،بمبی ۱۳۰۲ه،ص۱۵۷-۱۵۸.فتاویٰ غیاثیه (خطی).قرن هشتم یاقرن نهم هجری.فصل انساب،مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب مخطوطه ۴۷۵۰ تاریخ الآئمه، سید وزیر حسین،نولکشور بمبی ۱۲۹[illegible]ه،ص۴۳.
تواریخ حضرت سلطان باهو رح (خطی)،۱۲۹۱ه،مملوکه کتابخانه عمومی پنجاب لاهور،مخطوطه ۱۴۵ [illegible] (خطی)،۱۳۳۰ه،مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب و فهرست مخطوطات شیرانی لاهور۱۹۶۸م،ص ۱-۱۳
مناقب سلطانی (خطی)۱۳۱۹ه،مملوکه نگارنده رساله شجره (خطی) مکتوبه محمد دین پسر جیلانی بخش مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵ه،ص ۶

۳. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵ه،ص۱۰

۴. همان ،ص۱۵

۵. مناقب سلطانی (خطی)۱۳۱۹ه،۱۵:الف،مملوکه نگارنده رساله تواریخ حضرت سلطان باهو رح (خطی)،۱۲۹۱ه،۸:ب مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور مجموعه کلام، لاهور۱۹۶۲م،ص۵۳

بهرطور حضرت سلطان باهو(رح) ایام بچگی را در شورکوت گذراند و در خدمت خلق مشغول ماندند. با چهار زن یکی بعد از دیگری ازدواج کردند. درین ایام بوسیله حضرت امیرالمومنین علی کرم‌الله‌وجهه و بکمال قوت روحانی علی المرتضٰی کرم‌الله‌وجهه بمجلس محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جا یافتند ودست بیعت شدند[1].

شاهزاده اورنگزیب در قلعه گرماراج نزد شورکوت در سال ۱۰۵۹ه/۱۶۴۹م و در سال ۱۰۶۲ه/۱۶۵۱م با حضرت سلطان العارفین ملاقات کرد. اورنگزیب عالمگیر بار سوم در ۱۰۷۸ه/۱۶۶۷م در دهلی بایشان ملاقات کرد[2]. سه نوبت ملاقات ظاهر میکند که اورنگ زیب عالمگیر را چقدر علاقه مفرطی با فرهنگ و ادب و عرفان دیار خود بوده. آقای دکتر آفتاب اصغر در پایان نامه خود درین ضمن مینویسند: «اورنگ زیب عالمگیر شایسته ترین وارث میراث ادبی و فرهنگی امپراطوران تیموری شبه قاره هندوپاکستان بود»[3].

طبق صاحب مناقب سلطانی ایشان از سید عبدالرحمن گیلانی القادری دردهلی تلقین گرفتند و قبل از بیعت ظاهری حضرت قدس‌الله‌سره به درگاه لنگر مخدوم (نزد چنیوت) و به درگاه حجره شاه مقیم رفته بودند. در حجره شاه مقیم با سیّد محمد امیر حجروی ملاقات کردند وبایشان اظهار عقیدت نموده‌اند. حضرت سلطان العارفین با مخدوم موسٰی شاه جیلانی در مولتان و باحبیب شاه قادری بر کناره راوی ملاقات کردند و مدتی در خدمت آن بزرگان نشستند[4].

حضرت سلطان العارفین در اواخر عمر سیاحت زیادی در ممالک اسلامیه همچو عرب و شام و عراق نمودند و هزارها خلق خدا را بیعت و تلقین کردند. خوارق شان خیلی زیاد است و اصلاً ولی مادرزاد بودند. سلسله قادریه بوسیله خلفای معروف شان در استان پنجاب، سند، سرحد، بلوچستان و کشمیر گسترش یافته تابه افغانستان توسعه کرده است. خلفای معروف در

---

۱. مجالسته النبی (خطی)، ۱۹۳۵م، ۲۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر؛ عقل بیدار (خطی)، ۱۳۴۰ه، ۳:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ه، ۴۶:الف تا ۴۸الف، مملوکه نگارنده رساله

۳. تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هند و پاکستان (از بابر تا اورنگ زیب) دانشگاه تهران، ۵۱-۱۳۵۰، ص ۵۲۶

۴. مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ه، ۴۶:الف تا ۴۸ الف، مملوکه نگارنده رساله گنج الاسرار (خطی)، ۱۳۲۳ه، ۲:الف، مملوکه سلطان غلام باهو - شمس العارفین، لاهور ۱۹۵۸م، ص ۹۵ تاریخ ملتان، نور احمد فریدی ملتان ۱۹۷۱م، ۲:۳۳-۷۴؛ مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ه، ۴۲:الف، ۴۳:ب، ۴۶:الف، ۱۳۵:ب مملوکه نگارنده؛ رساله سی حرفی، محمد زکریا (پنجابی)، سرگودا ۱۳۰۲ه

زندگانی حضرت سلطان العارفین همچو ملّا معالی، نورنگ کهیتران، سید موسن شاه‌گیلانی، شیخ کالو وبانو فاطمه مستوئن در بلوچستان و دیره جات و سند وپنجاب نفوذ کردند. بعد از وفات حضرت سلطان العارفین سلسله سجادگی در خانواده شان موجود است. بسیاری از اولاد و خلفای شان صاحب حال و دراویش خدا مست و عرفای نامور بوده‌اند[1].

حضرت سلطان العارفین در مردمان پاکستان عموم چه در پنجاب و چه در سند، بلوچستان و سرحد و کشمیر، در افغانستان و هندوستان هم بحیث مردکاملی باافکار عارفانه معروف اند. حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالی علیه در شریعت بمقام صحو جنیدی و در طریقت بمقام اویس قرنی و در معرفت و حقیقت بمنتهای فقر همچو حضرت خاتون جنت فاطمة الزهرا و حضرت خواجه حسن بصری (رح)بودند. مسلک شان در پیروی حضرت غوث الاعظم سیّد عبدالقادرجیلانی (رح) و در مذهب امام ابو حنیفه (رح) دیده میشوند. کلامشان همه فضیلت و عظمت امام غزالی (رح) را یاد بخاطر می‌آورد. در لطافت کلام همنوای عبدالله انصاری (رح) و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (رح)

بنظر می آیند. در علم (ساینس) عالم علم حیاتیات، طبیعات و شیمی و ریاضی بنظر می رسند. اصلاً خود ایشان چه خوب فرموده‌اند که «فقر همه‌آموز است»[2].

تصانیف[3]:

یکصد و چهل رسالهٔ حضرت سلطان العارفین در فارسی و عربی مشهور است ولی سی کتاب در فارسی و یکی در سرائیکی که در دست است بقرار زیراند:

۱ ـ اسرار قادری، در معرفت و تصوف سلوک

۲ ـ امیرالکونین، همان

۳ ـ اورنگ شاهی، همان

۴ ـ توفیق الهدایت ،همان

۵ ـ تیغ برهنه، همان

۶ ـ جامع الاسرار،همان

---

۱. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵ه،ص۴۵ مناقب سلطانی (خطی)۱۳۱۹ه،۴۸ الف،مملوکه‌نگارنده رساله

۲. عقل بیدار(خطی)۱۳۴۰ه،۳۹:الف،مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. رک:باب ششم در آثار

۷ ـ حجت الاسرار، همان
۸ ـ دیداربخش، همان
۹ ـ دیوان باهو، غزلیات عارفانه
۱۰ ـ رساله روحی، در معرفت و تصوف و سلوک
۱۱ ـ سلطان الوهم، در معرفت و تصوف
۱۲ ـ شمس العارفین، همان، مجموع تلخیص بعضی از آثار مصنف
۱۳ ـ عقل بیدار، در معرفت و تصوف وسلوک
۱۴ ـ عین العارفین، همان
۱۵ ـ عین الفقر، همان
۱۶ ـ فضل اللقاء، همان
۱۷ ـ قرب دیدار، همان
۱۸ ـ کشف الاسرار، همان
۱۹ ـ کلیدالتوحید (صغیر)، همان
۲۰ ـ کلیدالتوحید (کبیر)، همان
۲۱ ـ کلید جنت، همان ٭
۲۲ ـ گنج الاسرار، همان
۲۳ ـ مجالسته النبی، همان
۲۴ ـ محبت الاسرار، همان
۲۵ ـ محکم الفقرا، همان
۲۶ ـ محک الفقرا (صغیر)، همان
۲۷ ـ محک الفقر (کبیر)، همان
۲۸ ـ مفتاح العارفین، همان
۲۹ ـ نورالهدیٰ (صغیر)، همان
۳۰ ـ نورالهدیٰ (کبیر)، همان

باب اوّل

بررسی تاریخی دربارۀ آن دوره

قبل ازین که در مورد ولادت و احوال حضرت سلطان باهو(رح) توضیحاتی داده شود باید که تحقیقاتی دربارۀ جای مسکنشان ناحیه و حوضه‌های آن، با توجه به اوضاع عصر خودش، به عمل آید. جای ولادت[١] و مسکن حضرت سلطان باهو(رح) شورکوت است که از لحاظ جغرافیائی و سیاسی همیشه باملتان و جهنگ ملحق بوده است. لذا درضمن معرفی شورکوت بررسی مختصری دربارۀ ملتان و جهنگ بی مورد نخواهد بود. همینگونه معرفی قصبه نواحی قلعه قهرگان موسوم به گرمهاراجه که برای پی بردن اوضاع تاریخی آنزمان و حالات حضرت سلطان باهو(رح) اهمیت بسزا دارد، ضرور است.

فصل اوّل

شورکوت

شورکوت تحت رهبری فرعون مصر موسوم به سیاستریس (قریباً ٩٠٠ق‌م) آمده بود. ملتان و بیره و منکیره وکوت کرور و تریمو شهر شورکوت را به کنار شرقی رود چنبل (یعنی چناب) آباد کردند[٢]. صاحب کتاب تاریخ جهنگ می‌افزاید که قوم آشوری پس از مصریان مدتی فرمانفرمای مولتان بوده‌اند ممکن است ایشان نام ایشورکوت را بعدا آشورکوت تلفظ کرده باشند. بازهم در سال ۶۳۹ ق‌م تسلط آنها بر شورکوت دارای حقیقت بود[٣]. سکندر یونانی پس از دو ماه محاصره در سال ٣٢۴ ق‌م شورکوت را تسخیر کرد[۴]. محمد بن قاسم در سال نود و سه هجری اولاً ملتان و

---

١. باشندگان ده انگه در وادی سون سکیسرمی گویند که ولادت باهورح بهمین ده بمقام «دل شریف» شده. در زبان آن ناحیه توده سنگی را "دل" گویند که آنجا معروف شده است. ولی این روایت درست بنظر نمی‌آید. من زیارت "دل شریف" خود کرده‌ام که جای باکرامت و مقدس است. دل شریف جای تخلیه و عبادت آن نفوس قدسیه می‌باشد.

٢. از ٩۴۵تا٧١٢ق م بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارمین خانواده فراعنه برمصرفرمانفرمانی کردند. تاریخ تهذیب، دکتر گرین برنتن (ترجمه)لاهور١٩۶۵م، ص ۴١-۴٢

3. Shorkot flourished under the Greek Kings of Ariana and the Punjab as well as under the Indo-Scythian Dynasties upto A.D.250.(Imperial Gazeteer of India (Punjab)LHR,1979,P.218)

۴. سکندر پنجاب را فتح کرد و ملک میان جهلم و چناب را تسخیر کرد (تمدن هند، دکتر گستاولی بان (ترجمه)لاهور ١٩۶٢م، ص١٨٢) و دربار آصف، غلام صمدانی گوهر، حیدرآباد ١٣٢۵هـ ص٢٢: تاریخ ملتان، نور احمد فریدی، ج٢، ص ۶۴

بعداً بقلعه شورکوت از تسلط راجه دهر آزاد کرد و محمد بن قاسم جلال الدین محمود غازی را عامل شورکوت تعیین کرد[1]. درکتب تاریخ و سیر آمده است که سپس امیر داوٗد طائی تا دو سال استاندار مانده و بعراق مراجعت کرد و جنید بن عبدالرحمن بجای او استانداری کرد و سپس در عصر عباسیان عمر بن حفص وقتیکه استاندار در شورکوت تعیین گردید او بطور محرمانه موافقت با تحریک فاطمیه کرد که بعلت آن درین سرزمین نهضت فرقه باطنیه آغاز گردید. در همین زمان بود که عقاید شیعه کم کم شیوع پیدا کرد[2]. جعفر بن محمد بن عبداللّه بن محمد بن عمرالاطراف بن حضرت علی در ملتان مقبولیت را بدست آورد. لذا شورکوت نیز تحت تسلط شان آمد ولی در عهدش فرقه قرامطیه بانفوذ گردید و با خلافت فاطمیه روابط استوارکرده بر آن نواحی نفوذ یافت. در همین عصر بود که امیر سبکتگین پادشاه غزنی بر پنجاب حمله برد و موفق شد[3]. محمود غزنوی در سال ۳۹۶ھ شورکوت را فتح کرد وقتیکه ملک ایاز استاندار غزنی در لاهور تعیین گردید شورکوت هم تحت تصرف او آمد و نواحی ملتان و سند تحت تسلط شیخ سومره قرارگرفت[4]. پس از نفوذ غزنویان راجپوت بر شورکوت غلبه یافت. محمد غوری در سال ۱۱۹۳ میلادی قرامطیان رااز بین برده زما مدارگردید[5]. مدتی قباچه هم فرمانفرمائی کرد ولی در سال، ۱۲۱۸ میلادی سلطان شمس الدین التمش شورکوت را ضمیمه دولت خود کرد. در آن زمان ژانرال طرطای چنگیزی پس از رسیدن کمک از طرف کوکران به جلال الدین خوارزم شاه عصبانی گردیده از خوشاب تا شورکوت تاخت و تازکرد[6]. امیر خسرو نیز بهمراهی شاهزاده محمد بلبن در سال ۱۲۸۰ میلادی به شورکوت آمد و اینجا بر مقبره نخستین استاندار جلال الدین محمود غازی بمنظور فاتحه حضور بهمرسانید و با مشاورت سلطان محمد تغلق اولین بنیان ساختمان بر

Cohningham Identified Shorkot with one of the towns of the malli attacked and taken by Alexander(Imperial gazetteer of India, LHR 1979,"Punjab" p.218.

۱.عهد اسلامی کا هندوستان، ریاست علی ندوی، پتنه، ۱۹۵۰م،ص ۴۷،غازی پیر وتسلط اودرشورکوت (طبق مثل حقیقت بندوبست شورکوت سال ۱۸۸۰م)

۲. آب کوثر،محمد اکرام، لاهور ۱۹۶۵،ص۲۷،۳۳۸

۳. آب کوثر،محمد اکرام، لاهور ۱۹۶۵،ص۳۰-۳۹-۵۵ هندوستان مین عربون کی حکومتین، اطهرمبارکپوری، دهلی ۱۹۶۷م، ص ۲۲۴-۲۲۸

۴. آب کوثر، ص۳۳۸؛ هندوستان مین عربون کی حکومتین،ص۲۲۹؛ عرب و هندکی تعلقات،سلیمان ندوی، کراچی ۱۹۷۶م،ص ۳۶۴

۵. آب کوثر،ص ۳۳۹ تاریخ مختصرافغانستان، عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳۴۶،۱:۱۶۲

۶.تاریخ مبارکشاهی، یحیٰی بن احمد سرهندی، کلکته ۱۹۳۱،ص۱۷،۱۸

مزارش راگذاشت[۱].در سال ۱۲۸۴ میلادی مطابق ۶۸۴ هجری تیمور خان شورکوت و ملتان را تباه کرد که دران جنگ شاهزاده سلطان محمد بلبن بشهادت رسید و امیرخسرو زندانی گردید[۲].تیمور در شورکوت مسجدی بناکرد و بعد ازان به هرات و غزنی مراجعت کرد. در حدود سالهای هشت صد هجری ارتش تیمور لنگ بار دیگر حمله کرد و آنقدر تاخت و تاراج کرد که در ملتان و شورکوت قحط پدید آمد[۳]. درسال ۸۳۶ هجری بین مغل علی مرزا سردار ملتان و مبارک شاه والی دهلی در شورکوت جنگی صعب در گرفت که در آن سلطان مبارک فیروز گردید[۴]. مورخ شهیر هندو شاه مینویسد که پس ازان جام با یزید سردار سند را حسین خان لنگاه عامل شورکوت متعین کرد که در زمان او این ناحیه مرکز علم و فضل گردید[۵]. صاحب تاریخ جهنگ درین ضمن می‌افزاید که در سال ۹۱۰ هجری بین بایزید عامل شورکوت و مل سیال عامل جهنگ پیمان دفاعی به امضاء رسید. در آن عصر سکندر لودی فرمانفرمای دهلی بوده[۶]. سردار ناحیه سبی میر چاکرخان رند بلوچ از آشوب ناحیه خود بتنگ آمده به پنجاب آمد. جام بایزید نزدیک کمالیه املاک ست گره باو تفویض کرد[۷]. در سال ۱۵۲۶ میلادی بابر در میدان پانی پت ابراهیم لودی راشکست داد و شورکوت نیز در تصرف او درآمد[۸]. تاج الدین سوری که در عصر شیرشاه استاندار بود شهر کنونی شورکوت راآباد کرد. او خیلی نکوکار پارسا وکارهای رفاهی می‌کرد. مزارش اکنون نیز بر بهر[۹](قلعه کهنه) شورکوت زیارتگاه عموم مردم است. او در سال یکهزار و هفت هجری در گذشت[۱۰].

۱.همان، ص ۴۳

۲.تحقیقات چشتی، نوراحمد چشتی، لاهور۱۹۶۴م،ص۷۲، تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، پونه ۱۸۳۲م، ۱۴۰:۱ تاریخ سندهاعجازالحق قدوسی، لاهور۱۹۷۲م،ص۳۵۹،

۳.تاریخ سندھ ص۴۱۰ - ۴۱۱؛ تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، پونه ۱۸۳۲م، ۲۸۲:۱ تحقیقات چشتی.ص ۱۰۱ تاریخ معصومی، ص ۵۹-۶۰

۴.تاریخ مبارکشاهی، ص ۲۳۱

۵. تاریخ فرشته، ۲:۶۳۰

۶. معاشرتی و علمی تاریخ، دکترمعین الحق، کراچی ۱۹۶۵م،ص۶۳

۷. بلوچستان تاریخ کی آئینی مین، جستس خدابخش مری (ترجمه)لاهور۱۹۸۰،۲۹۸:۱ بلوچستان، میرگل خان نصیر، کوئته ۱۹۸۲م، ص۲۷۱

۸.معاشرتی وعلمی تاریخ، ص ۶۴

۹. بزبان این ناحیه (شورکوت) تپه بلندوبزرگ خاک همچو کوه را "بر"میگویندکه عموماً شامل آثار قدیمه باشد.

۱۰. من زیارت این مزار بربالای بر (قلعه کهنه) کرده‌ام.

فصل دوم

مولتان:

طبق تالیف نور احمد فریدی، بزبان سانسکرت معنی لغوی «مولا»اصل است واستهان جا رامی گویند. لفظ متبادل مولا «وردنا» است که یکی از نامهای آفتاب است. چون اصل روشنی از قرص آفتاب است لذا باین نسبت نامگزاری «مول ستهان» قرین قیاس است. البیرونی می‌نویسد که این شهر قدیم دارای نامهای زیاد است نام آخرین مول ستهان است و سپس ازکثرت استعمال مولتان گردید.

درین[1] مقاله بررسی دقیقی دربارهٔ ملتان مستقیماً مربوط بوظیفه مانیست. البته واقعات مهم تاریخی را تحت نظر داشتن خالی از دلچسپی نیست. حبیبی درکتاب تاریخ خود مینویسد که دریکی از جنگهائیکه بر زمین ملتان بوقوع پیوست اسکندر را مجروح ساختند[۲]. در ۹۳ هجری محمد بن قاسم مولتان یا ملتان رافتح کرد. در ۳۸۱[۳] هجری /۶۹۱م ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفه معروفست از افغانان[۴] در ۳۹۶ه/۱۰۰۵م چون محمود اولین بار بر ملتان حمله کرد ابوالفتوح داؤد بن نصر حاکم ملتان بود[۵]. حبیبی درکتاب تاریخ خود می‌افزاید که در زمان سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی ملتان از تصرف لودیان افتاد و در تسلط غرنویان آمد. سپس[۶] تسلط خاندان غلامان و خاندان تغلق و لودیان هم از ۶۲۳هجری تا ۹۲۳هجری بر ملتان مانده وکمی تحت سلطه شیرشاه سوری ماند و بعد ازان تیموریان هند برآن تسلط یافتند. بعد از زوال مغول در هند ملتان تحت تسلط شاه کابل آمد و در ۱۸۱۸ء نواب تکلم خان استاندار گشت و رفته رفته نواب مظفر خان حاکم ملتان شد که در زمان رنجیت سنگھ(۱۷۹۲ء-۱۸۴۱ء) در ۱۸۲۰ء بدست کهرک سنگھ شکست یافت. دور سکها تا زمان انگلیسی ادامه یافت[۷].

۱.تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م،ص ۲۰

Alberuni's India,Dr.Adward.C.Sachau,London,1888,vol.1,p.298

۲.تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱،کابل ۱۳۴۶م،ص ۴۳ ۳.چچ نامه، محمد بن علی کوفی، بهاولپور۱۳۵۷ه‍،ص ۲۴۵

۴.تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱،کابل ۱۳۴۶م،ص ۱۲۹

۵.همان ،ص ۱۳۰ آب کوثر،محمد اکرام،لاهور(قبل از مغلیه) ۱۹۶۵م،ص ۳۰

۶.تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱،کابل ۱۳۴۶م،ص ۱۳۰

۷.تاریخ پنجاب از کنهیالال ،لاهور ۱۸۸۱م،ص ۱۲۴،۲۵۵-۲۶۶؛ طبق اولیای ملتان،مهاراجه رنجیت سنگھ در ۱۸۳۹م فوت کرد (اولیای ملتان، سیّد محمد اولادعلی،لاهور۱۳۸۳ه‍ ص ۸۱)

فصل سوم

جهنگ:

مورخین قدیم از شهری که دارای نام جهنگ باشد ذکری نکردند باز هم این ناحیه را بعلت دارای جنگل وسیع که داشت باسمهای جهانگی، جهانگ و جنگر وغیره موسوم می‌کنند. قصبه موسوم به جهنگ بعد از مدت درازی آباد گردید. در روایات مصدقه نوشته می آید که قبلاً نام این قصبه برهمن گره و اسم نواحی مذکور موسوم به جهنگی بود[۱] او می افزاید که قلعه برهمن گره خیلی محکم بود که بدون جنگ بتصرف سکندر یونانی افتاد[۲] به اشاره حضرت شاه جلال بخاری (رح) [۳] رائی سیال در جنگلی موسوم به جهنگ یاجهانگ ده بنام قلعه برهمن آباد (که فعلاً آنجامقبره معروف هیرسیال است) نزدیک آن شهر جهنگ سیالان رادر سال ۱۲۸۸ میلادی آباد کرد[۴].

در سال یکهزار و چار صد و شصت میلادی بهلول لودی، حاکم جهنگ بنام مل را لقب خان اعطا نمود که قلعه برهمن گره را از ولیداد نول گرفته بود. قبل ازین خاندان رای سیال در نواحی کچی کوتله باقرآباد بود. شهرکنونی جهنگ را مل خان، آباد کرد[۵]. بخشیش سنگ تحقیق مینماید که مل خان سیال که نهم از پشت سیال بوده در سال ۱۴۶۲ میلادی بنای شهر جهنگ رانهاد [۶]. وفات خانم هیر بعمر چهل و شش سالگی در سال هشتصد و هفتاد و شش هجری

---

1 Jhang is the local dialect signifies a clump of trees.(some prominent grove gave its name to the orignal settlement.(The punjab Gazetteer.Jhang.vol.A.1980.p.18)

2 Jhang and Montgomery were the scene of Alexander's operations against the malli in 325 B.C(Imperial Gazetteer ofIndia_Punjab.p.207)

۳. سید جلال الدین معروف به سرخ بخاری (۵۵۷-۶۵۲هـ)مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی رح از بخارا بکر آمدند مزارش در اوچ شریف (اخبارالاخیار از عبدالحق محدث،ص۱۳۷). خواجه فریدالدین گنج شکر (۵۸۴هـ-۶۷۹هـ)رائی سیال و قبیله‌اش را به اسلام آورد(imp.Gazetter of India,PB.P.207)

۴.درزمان سلطنت جلال الدین فیروزشاه خلجی

(The Islamic Surveys(Dynastics).Edinburgh.P.186)

۵. زمان سلطنت بهلول لودی از ۱۴۵۱م تا ۱۴۸۹م

(------------------------DO-------------------------P.187)

۶.پنجاب اندر دی سلطانز از بخشیش سنگ،لاهور ۱۹۷۹م،ص۱۹۸

مطابق با یکهزار چهار صد و هفتادو یک میلاد مسیحی(۱۴۷۱ء) اتفاق افتاد[1].

حالا بررسی کامل تاریخی در مورد جهنگ بعمل می آریم، چون شخصیت منظور نظر مادرین مقاله (حضرت سلطان باهو) به همین ناحیه متعلق اند، نیز جهنگ در قلب پاکستان هم واقع است اهمیت جغرافیای وسیاسی این ناحیه همیشه مورد نظر بوده است. مهاجمین خارجی که از راه ایران و افغانستان وارد هند می شدند در همین ناحیه سربازخانه‌ای بنای می‌کردند. از زمان قدیم سانسکریت، جهنگ با دره‌های خیبر وگومل و بولان مربوط بوده است. سیاح معروف چین هیون سانگ، در سال شش صد و چهل و یک میلاد مسیحی پس از بازدید از نقاط مختلف هند در فصل تابستان به جهنگ آمده بود وی در سفرنامه خود محل وقوع تریموگات[2] و ذکر زرخیزی آن ناحیه و نام آن جارا جهانگ نوشته است. این ناحیه تحت فرمانفرمای چندرگپتا بود. تاسال سی صد (۳۰۰)ق‌م همه جهنگ بخش دولت خانواده چندرگپت بوده است [3].

در سال چهار صد و هفتاد مسیحی یک قبیله اروپائی بنام وائت هنز[4] براین ناحیه تسلط یافت که در پانصد و بیست و هشت مسیحی راجه‌های هند باتفاق همدیگر آن را از بین بردند[5].

Mal Khan built Jhang sial on the Chenab in 1462.(Imperial Gazetteer of India - Punjab,P.207)

۱. خانم هیر- قصه رومانی عشقیه بین هیر و رانجا در ایالت پنجاب معروف است ولی همه داستان افسانوی ست.اصلاً هیر زن عابده و زاهده بود و رانجا مرید با صفایش بوده (اولیای جهنگ لاهور ۱۹۶۸،ص۳۶۴تا۳۸۳). طبق مولوی روف احمد هیر مرید حضرت بهاءالدین زکریا ملتانی بود.حضرت بهاءالدین فرمودند که در حق تو دعای کنم که از واصلان حق گردی.(در المعارف،ملفوظات شاه غلام علی رح،بریلوی،۱۳۰۴هص۱۶۰) حضرت زکریا ملتانی به سال ۶۶۱هـفوت کردند و هیر قریب دویست سال بعد می آید.پس هیر از خانواده پسران حضرت زکریا ملتانی رح تلقین یافته باشد.

The fair held at the Tomb on the Ist MAGH (in JANUARY)is Exceedingly popular .(The Punjab Gazetteer vol.A.P.143)

۲.تریمو گات:بر آن مقام الآن جسر محکم بر رود چناب و جهلم ساخته شده است و از مقام سلطان باهو قریباً چهل کیلو میتر جانب جهنگ است.

Jhang is very strategically situated and has been the GateWay from the Gomal and Bolan passes (The Punjab Gazetteer,vol.A.P.3)

۳.چندرا گپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنارهای سند پهنای داد.در سال ۳۲۴ق م بشاهی رسید و بعد از ۲۴سال سلطنت در ۳۰۰ق م بمرد.(تاریخ مختصر افغانسان،۱:۴۵)

۴. قبیله هن از وسط ایشیاآمده (تاریخ هند- از من موهن،لاهور ۱۹۴۱م،۱:۱۱۲)

۵.تاریخ هند،۱:۱۱۲-۱۱۳

شخصی بنام هرمن بر جهانگ عامل تعیین گردید که تا زمان لشکرکشی محمد بن قاسم او همین جا ماند. طبق نوشته البیرونی درآن زمان جهنگ از درجه استقلال برخوردار بود[۱].در سال شش صدوسی‌ویک مسیحی برهمن چچ حاکم سند، هرمن رای را شکست داده از سند تاکشمیرکشور خود را وسعت داد. چچ در سال شش صد و هفتاد و یک مسیحی مرد.برادرش چندر زمام حکومت را بدست گرفت.تا هشت سال در دولت او تبلیغ مذهب بودا میکرد.دران زمان تجار مسلمانان عرب در سند رفت وآمد داشتند و قافله‌های آنها تاجهنگ، منکیره و بکر می‌آمدند چنانکه در سال هفت صد و دوازده مسیحی قشون محمد بن قاسم تا اینجا فیروزگردید[۲].این امر از خود مسلم میشود و بتحقیق میرسد که بعد از مراجعت محمد بن قاسم به عرب، جهنگ عملاً تحت خلیفه اسلام آمد.محمد بن قاسم حضرت غازی[۳] پیر را استاندار جهنگ تعیین نمود که بعد ازان نوه حاتم طائی، امیر داود طای تا دو سال استاندار ماند.سپس شخصی بنام عبداللّه تحریک قرامطیه را اداره کرد و در سند و پنجاب فرقه اسماعیلیه شیوع یافت و تا دو یست سال نواحی مولتان، جهنگ، تته، سیستان و بکر تحت تسلط اسماعیلیان ماند.دو نفر بنام حامد موسیٰ و شعبی ازین فرقه فرمانفرمای کردند.این عصر هرج و مرج و مناقشهای فرقه‌های مذهبی بشمار رفته.بالآخره محمد غوری به قدرت تمام این فرقه اسماعیلیان را خاتمه داد[۴].تا سال نه صد و هفتاد مسیحی جهنگ تحت تسلط بادشاهان سامانی ماند سپس تحت تسلط الپتگین غزنوی قرار گرفت.در سال نه صد و هفتاد و شش مسیحی در عصر سبکتگین راجه جی پال ناحیه مذکور را تحت تصوف خود آورد و حامد لودی درین استان استاندار شد. در سال نه صد و هشتاد مسیحی علم بن شعبان سردار فرقه قرامطی دوباره براین ناحیه چیرگی پیدا کرد. ظلم وتشدد ادامه داده شد علماء را بقتل رسانید و مال و متاع آنهارا به یغما برد. پس از شیخ حامد نوه او بنام ابوالفتح عامل جهنگ تعیین گردید که مذهب حنفی را ترک و مذهب اسماعیلیه را اختیار کرد. درهمین اثناء محمود غرنوی ابوالفتح رانزدیک ملتان دستگیر کرد[۵]. وقتیکه تریمو مراجعت کرد سپه سالارش مخدوم تاج الدین المعروف، اتاره هزاری (دارای منصب هژده هزاری) درگذشته برد.این

۱.اولیای جهنگ،لاهور۱۹۶۸م،ص۵۹ ۲.تاریخ فرشته، ۲:۱۵۰-۸۵۰،۸۹۰-چچ نامه،ص۲۶۵

۳. غازی پیر-شورکوت م:۱۳۲هگنبد قشنگ و قدیمی در شرق شهر شورکوت دیده میشود.

۴. آب کوثر،ص۳۳۹

۵.تاریخ فرشته، ۱:۳۲-۴۲ سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، خلیق احمد نظامی،دهلی ۱۹۵۸م،ص۴۲۴ طبقات اکبری،نظام الدین بخشی،ایشیاتک سوسائتی ۱۹۱۱م،۳:۵۲۲

واقع در سال یکهزار و ده مسیحی روی داد. محمود غزنوی عقاید اسماعیلیه را از بین برد بعد از آن نوه سلطان محمود غزنوی بر جهنگ فرمانفرما گردیدند. درسال یکهزار یکصد و هفتاد و پنج مسیحی شهاب الدین غوری درین ناحیه آمد و فرقهٔ اسماعیلی‌ها راکاملاً ریشه کن کرد.[۱] در سال یکهزار یکصد سیزده مسیحی کوکران بر جهنگ تسلط یافتند. ایشان با شهاب الدین غوری بجنگ پرداختند و باگکران متفق شده شهاب الدین غوری را بقتل رسانیدند. در سال یکهزار ودویست و هژده مسیحی برهند با تسلط خانواده غلامان ناصرالدین قباچه فرمانفرمائی جهنگ گردید. سپس این ناحیه به تصرف لودیان درآمد. لودیان فرمانفرمائی جهنگ را به سیالان سپردند. چنانکه اولین سردار محلی ملک کبیر خان سیال استاندارگردید که در عصر خود، در سال یکهزاردویست وسی و شش مسیحی کوشش موثری کرد که رضیه سلطانه به تخت دهلی برسد وموفق شد. اصلاً نزدیک سال هشت صد و پنجاه هجری حکومت جهنگ بوجود آمد که لودیان تصرف کامل به سیالان داد. چوچک سیال و برادرش مل خان و غازی خان پسر مل خان استاندارگردیدند سپس جلال خان پسر غازی خان سیال برجهنگ استاندار شد. این عصر اکبر شاهنشاه هند بوده. اما در عصر جهانگیر، کبیر خان پسر جلال خان و سپس ولی داد پسر کبیر خان معروف به سیال فرمانفرما گردید. ولی داد خان در سال یکهزار شصت و سه هجری مرد. در صده چهاردهم مسیحی در نتیجه تاخت وتاراج مغولان جهنگ نشانه ظلم و ستم آنها گردید و این ناحیه دیگر نتوانست پیشرفت کند[۲]. درسال یکهزارسی صدو سی و چهار مسیحی سیاح معروف ابن بطوطه که راهسپار مولتان بود، وارد تریمو گردید، درین روزها شخصی بنام مبارک خان بر جهنگ فرمانفرما بود. در سال یکهزارچار صدوسی مسیحی بر سرزمین جهنگ حمله دوم مغولان آغاز گردید که درآن شیخ علی که فرمانفرمایٔ کابل بود پس از عدم موفقیت در مولتان بر جهنگ تاخت آورد و قتل غارت زیاد کرد و تمام ناحیه رابرباد کرد. درسال یکهزارچهار صدو سی و یک مسیحی مبارک شاه فرمانفرمای دهلی بر جهنگ تسلط یافت و شخصی بنام محمد شاه رااستاندار تعیین کرد. بالآخره دولت دهلی از شورش هاوفساد زیاد بتنگ آمد. تمامی نواحی جهنگ، بیره،

---

۱. آب کوثر (قبل از عهد مغلیه)، ص ۳۸۱؛ تاریخ فرشته، ۱: ۹۰-۹۸

۲. در اوائل سلطنت محمد تغلق ترمه شیرین چغتائی از ملتان تابه دروازئی دهلی بیشتر شهرها و قصبات را به تاخت آورده بود (تاریخ فرشته، ۱: ۲۸۰-۲۸۲) تیمور هم ملتان و تلنبه را غارت کرد (فرشته، ۱: ۴۸۳) حمله ترمه شیرین در ۱۳۲۹م/۷۲۹ه‍ وحمله تیمور در ۹۹-۱۳۹۸/۸۰۱ه‍ (اسلامک سرویز، ص ۱۹۱)

بکر،شورکوت را ضمیمه استان ملتان کرد وحضرت شیخ یوسف [1] که از اولاد حضرت بهاءالدین زکریا که عارف عالیمقام عصر خود بودند،استاندار تعیین کرد.اما دیری نپائید که در سال یکهزار پانصد وبیست وهشت مسیحی قوم لنگاه تسلط یافت که قدرت آنها رامغولان شکستند [2].از سال یکهزارپانصد وبیست وهشت مسیحی تا سال یکهزارپانصد وچهل مسیحی ناحیه جهنگ بخش دولت اولین تاجدار مغول ظهیرالدین بابر ماند وبطور محلی نواب مبارک خان و نواب عزت خان فرمانفرمای کردند.سپس تحت تسلط شیرشاه سوری درآمد که برای اولین بار در جهنگ سربازخانه‌ها رابنا کرد. در جهنگ طویله‌های ارتشی و قلعه رابناکرد. بهرحال از زمان لودیان تا عصر جهانگیر عملاً بر جهنگ فرمانفرمای سیالان برقرار بود.و در عصر شاهجهان نواب وزیر خان راکه یکی از اهالی جهنگ بود استاندار لاهور تعیین کردند. بعداز [3] وفات ولی دادخان سیال در سال یکهزار یکصدو شصت وسه هجری بعلت نداشتن فرزند نرینه فرمانفرمائی به نوه هایش بنام شهادت خان و شیرخان منتقل گردید. اما بعلت نزاعی که بین آنها وجود داشت داماد وبرادرزاده‌اش عنایت الله خان درسال یکهزار یکصدوشصت وهفت هجری بدست گرفت وهمین شخص بموقعه حمله احمد شاه ابدالی فرمانفرمای جهنگ بود، واو جهنگ رااز غارت شدن نجات داد. درسال یکهزار یکصدو نوادو هشت هجری پدر امیر دوست محمد خان والی افغانستان بنام امیر جهان خان وارد جهنگ گردید و درمنزل عنایت الله خان اقامت گزید [4]. عنایت الله خان در سال یکهزار و دویست وسه هجری در گذشت. حکومت به سلطان محمود و صاحب دادپسرانش منتقل گردید پس کبیر خان و پسرش احمد خان فرمانفرما گردیدند [5]. طبق مورخ پنجاب کنهیالال، مهاراجه رنجیت سنگهه بر جهنگ حمله کرد وبعد از مقاومت بسیار حاکم جهنگ احمد خان سیال بملتان فرار کرده از مظفر خان والی ملتان پناه یافت [6]. بعد از سال یکهزار ودویست وبیست ونه هجری حکومت دیوان مولراج بر جهنگ برسمیت شناخته شد و حکومت سیالان عملاً از بین رفت. بخشیش سنگهه درکتاب تاریخ خود مینویسد که یکی لال نات

---

۱. مطابق تاریخ ملتان ـ از نور احمد فریدی،ص۲۸۸،تخت نشینی شیخ یوسف در ملتان به سال ۸۴۷هواقع شد

۲. تاریخ فرشته،۲:۶۳۹

۳. بادشاهنامه،عبدالحمید لاهوری،کلکته ۱۸۶۷ـ۱۸۶۸،۱:۴۲۵ ماثرالامراء،صمصام الدوله شاهنواز خان.لاهور۱۹۷۰،۳:۷۶۳

4 . Inayatullah met Jahan Khan,the Grand Father of Dost Mohammad khan of Kabul,While on his way back from Hindustan.(The Punjab Gazetteer,P.39)

۵.زبدةالاخبار،شیر محمد نادر،لاهور ۱۹۷۷م،ص۵۵

۶. تاریخ پنجاب،لاهور۱۸۸۱م،ص۱۶۷تا۱۷۰ زبدةالاخبار،ص ۵۴

سنیاسی در زمان اورنگزیب عالمگیر در سال ۱۶۹۸ مسیحی شهر کنونی جهنگ را فروغ داده[۱]. درسال یکهزار هشت صد چهل ونه مسیحی پنجاب تحت تسلط انگلیسی ها درآمد بر جهنگ مرتباً، ومتوالیاً علیه انگلیس‌ها بمساعی آزادی خواهی مشغول بودند ودر جنگ استقلال بهر نحوی که ممکن بود سهیم وشریک بودند و هزارن هزار نفر بشهادت رسیدند بالآخره در سال یکهزارو نه صد چهل و هفت مسیحی مملکت مستقل پاکستان بوجود آمد. از نسل نهم حضرت سلطان باهو(رح) سلطان غلام دستگیر القادری[۲] فرزند سلطان محمد نواز در جنگ کشمیر در سال یکهزار نه صد و چهل و هفت تا یکهزار ونه صد و چهل ونه مسیحی سر لشکر قبایل مستقل بود و تا سرینگر پیشقدمی فوقیت آمیزی کرد.*در قبایل معروف به «حضرت صاحب» بوده، در شهر کویته، بلوچستان به تاریخ ۹ـ محرم الحرام ۱۴۰۶ه/۱۴ ستامبر ۱۹۸۶م بعد از علالت یکماه فوت کردند و در خانقاه پدران خود(حضرت سلطان نور محمد و حضرت سلطان محمد نواز) در خاک حضرت سلطان باهو به دهم محرم الحرام ۱۴۰۶ه/۱۶ ستامبر ۱۹۸۶م سپرده شدند. وی یکی پیر طریقت و باعمل بوده، صاحب تصنیف کتابهابود و در فارسی و اردو دیوان گذاشته است.

فصل چهارم

گرماراج:

چندر، برادر راجای چچ حاکم استان سند در عصر اقتدار خودش قلعهٔ محکمی درگرماراج (Garhmahraja) بنا نهاد و عبادت گاه (مندر) بزرگ مذهب بودا استوار ساخت که تا عصر مغولها برقرار بود. درسال شش صدو هفتاد نه مسیحی پس از درگذشت چندر داهر پسر فرزند چچ تخت نشین شد[۳]. در قرن شانزدهم مسیحی شیرشاه سوری درگرماراج سربازخانه بنا کرد[۴]. در عصر اکبراعظم جلال خان فرزند غازی خان سیال گرماراج رااز تسلط برادرش پهار خان گرفت در آن

---

۱. پنجاب اندر دی سلطانز،لاهور۱۹۷۹م،ص۱۹۸، District Census Report,Jhang,(P.10);

در۱۸۱۶م کهرک سنکهجهنگ را و در۱۸۱۸م ملتان را فتح کرد (تحقیقات چشتی،ص۱۶۲)

۲.ولادت:دربار سلطان باهو رح سال ۱۹۱۹ مسیحی/۱۳۳۷ه ۳. چچ نامه، ص۵۰تا۵۲

۴. در عهد شیر شاه سوری فتح جنگ خان که حاکم ملتان بود در ملک ملتان شهری آباد کرد بنام شهر گیر (تاریخ شیرشاهی،عباس خان شروانی (ترجمه)کراچی ۱۹۶۳م:ص:۱۱۹)

زمان گرماراج مشمول مظفرگر بود که بعد ازان بطور دائمی یک بخش جهنگ گردید[۱]. ولی داد خان سیال که معاصر اورنگ زیب بود و در سال یکهزار یکصدوشصت وسه هجری درگذشت او بار دیگر گرماراج را آبادان کرد و ساختمانهای جدید بنا کرد[۲].در زمان لشکرکشی احمد شاه ابدالی نواب علی محمد خان عامل گرماراج بود. این ناحیه تحت نظارت استاندار ملتان بود. نواب مذکور دو نفر بنام صورت سنگهه و عجب سنگهه رانائب خود تعیین کرده بود. وقتیکه علی محمد خان از ماری شاه سخیرا[۳] راه فرار اختیارکرد عنایت اللّه خان سیال بتعاقب او رفت درهمین اثناء رؤسای فرقه کملانه تصمیم کمک به علی محمد خان گرفتند. و قشون عنایت اللّه خان را مجبور بفرارکردند. عنایت خان به شورکوت برگشت که آنجااز کمک اقوام قریشی، جنجیانه، سرگانه و کاتیه بار دیگر گرماراج را محاصره کرد. امادر مقابل عنایت اللّه نتوانست مقاومت کند و حزیمت خورد. عنایت اللّه در سال یکهزاردویست و سه هجری در گذشت و پسرانش سلطان محمود و صاحب خان بر جهنگ حکمفرما گردیدند پس از نامبردگان کبیرخان و احمد خان پسر کبیرخان زمام اختیاررا بدست گرفتند[۴].

در سال یکهزار دویست وشش مسیحی محمد غوری وقتیکه از راه ودره گومل وارد گردید در میدان گرماراج اولین سربازخانه بنا کرد و بعد ازان آنجا شهری آباد گردید که نامش شاه نگر معروف گشت[۵] صاحب تاریخ جهنگ سینویسد که در عصر احمد خان ولد کبیر خان سیال رنجیت سنگ چندین مرتبه کوشید تابرجهنگ تسلط یابد بطوریکه قلاً ذکرگردیده، اما بین احمد خان و رنجیت سنگ معاهده صلح در قلعه گرماراج بامضاء رسید. پس از چندی درسال یکهزار دویست و بیست و نه هجری دیوان مولراج بر جهنگ غلبه یافت و حکومت سیالان عملاً بپایان رسید[۶]. در سال یکهزار شش صد و چهل وهشت مسیحی که اورنگزیب استاندار مولتان بودند

---

۱. خان بیگ خان رئیس گره مهاراجه را در ۱۸۵۹م از بخشدار مظفرگره خلعت و انعام داده شد.گوئی در آن سال هم ناحیه مزکور تحت مظفرگره بود.(بیان حقیقت بندوبست گره مهاراجه ۱۸۸۰م،ص۸)

۲. تاریخ جهنگ سیال،نور محمد چبله،۱۸۶۲م

Kauramal,Governor of Multan in the days of Wali Dad Khan Founded Garhmaharaja (The Punjab Gazetteer,vol.A.PP.38,46)

۳. ماری شاه سخیرا:نواحی ست در شورکوت

۴.The Punjab Gazetteer,vol.A.Jhang Distt.1980,P.38

۵.تاریخ [illegible] وشوانات،ص۲۰۱

۶. رک:ص ۱۵ ح ۴

در اثنای باز دید در ناحیه قهرگان [۱] درگرماراج بکنار رود چناب قلعه محکمی بنا کرد[۲]. قلعه گرماراج ازین امر روشن است که برسرنواحی بلوچان دیره غازی خان و دیره اسمعیل خان ارتش مغول تعیین شد که جائی مناسب‌تر بود. بعلاوه این جا چون مسکن و خانقاه حضرت سلطان باهو(رح) بود. اورنگزیب می‌خواست از ایشان قدردانی بکند. بلال زبیری درتاریخ جهنگ می افزاید که اورنگزیب قلعه مسمار کرده گرماراج رابار دیگر ساخت. درزمان نواب ولی خان (۱۷۳۹م - ۱۷۵۸م) کورا رام قلعه مذکور را از سر نو بتکمیل رساند. وشهری آباد کرده نامش «رامگر» گذاشت ولی بار دیگر در زمان مهر رجب خان رجبانه سیال این ناحیه بنام «گرمهررجب» معروف گردید وقتیکه سیکها این ناحیه راتصرف کردند نامش راگرماراج گذاشتند. همین نام تا امروز معروف است ودر علت آن رامی گویند که مهاراجه رنجیت سنگ درین قلعه یک دربار برگزار کرد[۳]. در سال هزار وهشتاد و چهل ونه مسیحی (۱۸۴۹م) حکومت بریطانیه در پنجاب برقرار گردید و جهنگ تحت دولت انگلیس‌ها در آمد. این جا اولین بخشدار «راجرین» تعیین گردید که او گرماراج را بخش جهنگ قرارداد، امادر سال یکهزار هشت صدو شصت مسیحی بخش گرماراج منحل کردند. قریب یک قرن بعد سلطه انگلیس‌ها پس از وجود آمدن پاکستان گرماراج بخش کوچک جهنگ در شورکوت قرارداده شد[۴].

فصل پنجم

نظری بر زمان و محیط حضرت سلطان باهو(رح):

وقتیکه ایشان چشم بجهان کشودند عنایت الله یزدی[۵] استاندار لاهور بود. وبادشاه مغول

---

۱. قلعه قهرگان در نواح شورکوت است.اصلاً قهرگان در غرب شورکوت نزد ده بنام نوشهره که امروز هم موجود است به مسافت هشت کیلومیتر بوده.جای مسکن حضرت سلطان باهو رح در شورکوت همین قلعه بوده است.

۲.تاریخ جهنگ،ص۱۴۳،(بحواله تذکره ملتان،ص۱۵۶)

۳. رک:ص ۱۷ ح ۲؛ Garhmahraja Becomes Jagir of Mehr Rajab.(The Punjab Gazetteer PP.45-6)

District Census Report Jhang 1972,P.7

۴.تحقیقات چشتی،ص۱۷۷؛

۵. عهد عنایت الله یزدی (۱۰۳۸ه/۱۶۲۹م - ۱۰۴۱ه/۱۶۳۲م)مطابق پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ - از دکتر ظهور الدین،ص۷-۸ و لاهور در املاک یمین‌الدوله آصف خان بوده و باباعنایت الله یزدی حاکم بوده ماثرالامراء،۱:۴۲۵ و نواب وزیر

شاهجهان[۱] فرمانفرمای کل هند بود. رشید خان سیال[۲] فرمانفرمای جهنگ بود.وفات حضرت سلطان باهو(رح) در عصر اقتدارجهان خان[۳] واقع گردید. دولت هند تحت تسلط تاجدار مغول اورنگزیب عالمگیر[۴]قرار گرفته بود. قریب نصف اول زندگانی حضرت سلطان باهو(رح) بعلت امن و آرامش بااطمینان گذشت اما در بخش آخر عمر شان بین اورنگزیب عالمگیر و خانواده‌اش مشاجره برقرار ماند وسپس بعلت جنگ با مرهته‌ها راجپوتها و سکهابدامنی و فتنه و فساد برپابود[۵].در منطقه جهنگ هم اوضاع سیاسی و اجماعی خیلی خراب بود. درآنجا زمام امور در دست قبیله سیال بود. رشید خان سیال نظام ریاست رابدست فرزندش فیروز خان معروف به فیروز جنگ داده بود و خودش در کچهی[۶] زندگی میکرد. امروز هم این منطقه را رشید پور میگویند[۷].آن روزها بین بلوچ‌های رند که متعلق به ست گره بودند و قبیله کهر کمالیه‌ای و سیال‌های ماهنی متعلق به منطقه جهنگ جنگ‌ها ادامه داشت. به علاوه در زمان خودایشان نیز وقتی که قریباً چهار ساله بودند، داستان معروف عشق «صاحبان» دختر کهیوه خان[۸]، رئیس کهیوه با مرزا پسر فتح بی بی زنی که از قبیله مرهل در واره سلیمان (ده سلیمان) بود،پیش آمد. فتح بی بی وکهیوه خان از پستان زنی به اسم نوربی بی از قبیله مرهل شیر خورده بودند و از اولادهای ایشان مرزا و صاحبان داستان غم‌انگیز عشق پیش آمد. بعد از عشق صاحبان بین سیالان رسم قبیه دخترکشی شروع گردید که تا دویست سال ادامه داشت. درآن ایام شورکوت تحت استان ملتان

خان،از بلال زبیری،ص۴۸

۱. عهد شاهجهان (۱۰۳۷ه/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸ه/۱۶۵۷م)اسلامک سرویز،ایدنبرگ،ص۲۱۰

۲.عهد رشید خان سیال (۱۶۱۸م - ۱۶۵۶م)تاریخ جهنگ،ص۱۴۸

۳. عهد جهان خان سیال (۱۶۸۷م - ۱۷۰۰م)تاریخ جهنگ،ص۱۴۸

۴. عهد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ه/۱۶۵۸م - ۱۱۱۸ه/۱۷۰۷م))اسلامک سرویز،ایدنبرگ،ص ۲۱۰

۵.تاریخ هند۔از من موهن و عبدالحمید خان،لاهور ۱۹۴۱م،۱:۳۰۲ تا۳۲۸

۶.کچهی: چهار کیلومیتر در غرب سلطان باهو است.

7 Rind Baloches of Satgarah fell in with the Bharwanas(of Mahni Sials) Hostilities broke out,but the Bharwanas were the stronger and drove the Baloches out off the Sandal bar,across the Chanab.(The Punjab Gazetteer, vol.A.p.47.)

8.Khewa khan who founded the village Khewa 12 miles north of Jhang Punjab.(The punjab Gazetteer,p.143)

بود همانطوریکه قبلاً هم ذکر شده، میرک سیال حاکم شورکوت بود[۱]. در آن ایام در ریاست رجوعه بین عبداللّه شاه امیر رجوعه و بهروان‌ها[۲] همیشه جنگ بود بالآخر بعد از زمان ایشان نواب ولی داد سیال باعبداللّه شاه رجوعه[۳] جنگ کرد و او راشکست داد[۴]. پیرطریقت شاه لطیف بخاری که از سادات شکرپوریه در ریاست ندها[۵] بود باحمایت مریدان کهوکر خود برعلیه سیالان کود تاکرد و از شاه جیونه[۶] تا سرگودا امراء سیالان را بیرون راند و خودش رئیس شد[۷]. همینطور بین بلوچ‌های ماری شاه سخیرا و سیالان همواره جنگ جاری[۸] بود. ونیز بین پسران رشید خان، فیروز خان و کبیرخان جنگ ادامه داشت[۹] بین جامعه اوضاع خراب وبداخلاقی بود. خود حضرت سلطان باهو(رح) نزدیک شورکوت در دهی بنام سارنگ خان[۱۰] نامی زندگی میکردند(که آن دهات بنام سردار بلوچ سارنگ خان معروف بود) چنانچه میفرمایند در مذمت سارنگ خان «سارنگ خان بلوچ بی معرفت، چشم کور تا بگور»[۱۱]. در این اوضاع و بااین محیط سیاسی و اجتماعی در این سرزمین حضرت سلطان العارفین، سلطان الفقر سلطان باهو(رحمة‌الله تعالی علیه) چشم بدنیا می‌گشایند و زندگی می کنند.

---

۱. میرک سیال: طبق مثل حقیقت بندوبست سال ۱۸۸۰م‌موضع میرک سیال ناحیه جهنگ، ص ۳-۶۲۹

۲. بهروانه قبیله است معروف در جهنگ که بر شاهراه جهنگ وشورکوت ده دارد بنام بهروانه.

۳. ده است آباد در جهنگ بر شاهراه چنیوت و فیصل آباد اینجا به مزار دولت شاه بخاری معروف شده است

۴. تاریخ جهنگ،لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۷۶ ۵. در منطقه جهنگ است.

۶. شاه جیونه در جهنگ است و بنام سیّد محبوب عالم شاه جیون از دو پشت به جلال سرخ بخاری رسد معروف است.

۷.The Punjab Gazetteer,vol.A,pp.37_38

۸. --------------------DO-----------p.39

۹.After the death of Inaayatullah Khan(1757_1797A.D) The internal feud made them even weaker and eventually in 1801 A.D Sials were completely reduced by Ranjit Singh (The Punjab Gazetteer vol.A,p.40)

۱۰. ده سارنگ خان بلوچ بر هفت کیلومیتر از شورکوت است.

۱۱. حجت الاسرار، سلطان باهو،مکتوبه ۱۳۷۴هص۴۰ عین الفقر، سلطان باهو،مکتوبه ۱۳۹۲هص۲۲۲

باب دوم

احوال حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالى عليه

حضرت سلطان باهو(رح) علوی هاشمی هستند که قبیله ایشان بنام اعوان معروف است.احوال شان با معرفی قبیله وخانواده عالی ومهاجرت آن بزرگان ونیاگان حضرت قدس سره از عرب وعجم تا ورود به خاک پنجاب بیان میشود.

فصل اول

علویان

علوی بکسانی میگویند که اولاد حضرت علی باشند اما سّید گفته نشوند. یعنی آنها که از بطن حضرت بی‌بی فاطمه الزهرا نبوده اند.ازین حیث همه فرزندان غیر سید علوی[1] بشمار می آیند. علویان را اعوان نیز می نامند. مولوی محمد بخش شاه قریشی الاسدی در تصنیف تازه و محققانه خود درین ضمن می‌افزاید که قبائل عرب وارد هند و پاکستان گشته و مسکون گردیدند ازان سادات فاطمیه، اعوان علوی، هاشمی علوی، هاشمی و قریشی هستند[2]. از توضیحات فوق روشن می‌شود که اولاد حضرت علی علیه‌السلام مشتمل بر سادات بنی فاطمه و علویان هاشمی است. می بینم که علویان هاشمی بعد از واقعه کربلا و سائر آلام و مصائب ما بعد آن سانحه چرابه لقب اعوان چگونه معروف گشتند، ذیلاً با دلائل و براهین قوی مرقوم می سازیم.

فصل دوم

اعوان:

بزبان عربی معنی اعوان[3] حمایت‌کننده است. در بیشتر کتب فارسی هم اعوان بمعنی

---

۱. علوی بفتحین، اولاد حضرت علی کرم الله وجهه و مصطلح آنست که علوی بفتحتین آنرا گویند که از اولادحضرت علی باشد مگر از اولاد حضرت فاطمه رضی الله عنها نباشد.(غیاث اللغات، نولکشور رامپور،۱۲۴۲هص ۳۰۲) آن سادات که اولاد علی باشند ولی از بطن حضرت فاطمه الزهرانباشندمانند حضرت عباس علمدار.(فرهنگ آصفیه. سیّد احمد دهلوی. لاهور۱۹۹۱م.۳.ص۲۹۵) طبق غلام حسین صاحب رساله شمس الاعوان فرزندانیکه باستثنای حسنین و اولادآنها معروف بوده‌اند اعوان وعلوی نامیده میشوند. (رساله شمس الاعوان، لاهور۱۹۵۸،ص۷)

۲.تاریخ بیبیان پاکدامنان، لاهور۱۹۸۰م.ص۲۶۲

۳. لفظ عربی ست، بمعنی بسیارمددگاران (لغات کشوری، نولکشور۱۹۲۶م)

مددگار آمده است مثلاً ضیاءالدین برنی می نویسد ارد شیر بابکان که اکاسرۂ عجم در امور جهانبانی اقتدا با قوال و افعال اوکردندی گفته است که پادشاه راستین او راتوان گفت و او راتوان دانست که با اهل مملکت خود چنان باموازین و مقاویر ایشان معاملت ورزد که همه اهل مملکت اعوان و انصار او شوند[۱]. نیز گفت«محمود چون بملک رسید، بندگان پدر را اعوان و انصار خود ساخت و اقلیمها و عرصها بدیشان داد»[۲]. سیفی در تاریخ نامه هرات می نگارد والناس اعوان من و الته دولته. و هم علیه از اعادته اعوان (ابوالفتح البستی) یعنی مردمان یاری گران آنکس اند که دوست داشت او را دولت او، و ایشان بروی چون دشمن گرفت او را دولت او یارگران اند[۳]. انور بیگ اعوان تحقیق می نماید که کلمه اعوان جمع عون است. ترجمه لغوی‌اش مددگار یا حمایت کننده[۴]. چون برادران دیگر حضرت امام حسین در جنگ کربلا بایشان کمک کردند و پس از ان نیز بغرض حمایت اهلبیت با امویان و عباسیان جنگیدند، لهذا بنام اعوان نامیده شدند سلطان حامد قادری درکتاب مناقب سلطانی در همین مطالب نوشته است که درین امر هیچ شک نیست که بلاشبه اعوان از نسل حضرت علی هستند.وقتیکه سادات بعلت حوادث و تفرقه‌ها وطن را ترک کردند و در جوانب مختلف ایران و ترکستان سکونت اختیارکردند و چون قبیله اعوان روابط نزدیکی با سادات داشتند لذا در دیار عرب و عجم در حوادث و مصائب و عسرت و غریب‌الوطنی بمنظورکمک آنها فداکاری کردند و همکار و معاون آنهاگردیدند بدین علت نسبت آنها به اعوان منتقل گردید یعنی حمایت کنندگان از سادات بنی فاطمه، لذا لقب علویت و هاشمیت به اعوان منتقل گردید[۵]. طبق روایتی وقتیکه علویان به حمایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ه/۹۹۸م - ۴۲۱ه/۱۰۳۰م)[۶] درجهاد هندوستان شمولیت ورزیده مجاهدینی که ازدیار غزنی، غور و هرات بطرف هند آمدند بنام اعوان معروف گردیدند. ملک شیر محمد اعوان در کتاب تذکره الاعوان می گوید «در سال هزار و یک مسیحی» سر زمین هند ابرهای سیاه کفر و طغیان و شرک عصیان محیط گردیده. در غزنی سلطان محمود بفکر می افتد که کفر و شرک در کفرستان هند باید از بین برده شود. او در سرزمین هند بمنظور بر افراشتن پرچم توحید عزم جهاد می کند. باشنیدن اعلام جهاد مجاهدین «سرفروشان» اسلام گروه گروه زیر پرچم اسلام جمع می

---

۱. فتاوای جهانداری ۱۳۵۰م،ص۸۳
۲. همان ، ص۸۵
۳. تاریخ نامه هرات، کلکته، ۱۳۴۲ه، ص۴۲۲
۴. دهنی ادب و ثقافت، راولپندی، ۱۹۶۸م،ص۸۴
۵. مناقب سلطانی (خطی)، مکتوبه فتح شیر،۱۳۱۹ه،ص۷،مملوکه نگارنده مقاله
۶. اسلامک سرویز،ایدنبرگ ۱۹۶۷م،ص۱۸۱

شوند. حاکم هرات میر قطب شاه علوی با همراهی قبیله‌اش بدربار سلطان عصر حاضر شده اجازه شرکت در جهاد را استدعا می کنند. سلطان محمود از فرط مسرت و خوشحالی عاجلانه می گویند که از امروز شما اعوان ما هستید[۱]. مفتی غلام سرور مورخ شهیر معتقد است که قطب شاه اعوان از عرب بغزنی آمد و اولادش در غزنین، کابل و پشاور آباد شد. ایشان معاون شاهان عرب شدند و بر هند تاخت آوردند بدینجهت اعوان مشهور شدند و پس ازان در پنجاب انتشار یافتند[۲].

نظری ایچ ای روز و غیرهم این است که اعوان اصلاً عرب هستند و از نسل قطب شاه هستند. که در مورد او گفته می شود که بر هرات حکمفرما بوده است و سپس بحمایت محمود غزنوی بر هندوستان حمله کرد. در آن‌موقعه از فرزندانش شش فرزند بهمراهش هند آمدند که اسامی آنها از قرار زیر است.

۱ - گوهر شاه یا گورا راکه نزدیک سکیسر سکونت ورزید.
۲ - کالان شاه یا کلغان که در دینکوت کالا باغ سکونت اختیار کرد.
۳ - چوهان که بکنار رود سند درکوهستان مسکون گردید.
۴ - کوکر یا محمد شاه به کنار رود چناب سکونت ورزید.
۵ - توری
۶ - جج که اولادشان در تیراه واقع در وادی کرم مسکون اند.

درکوهستان نمک فرازکاتاوی مقبره گورا موجود است که اینجا (کوهستان‌نمک) حد همه اعوانان است[3]. بنظر نگارنده ممکن است که همین گوهر شاه یا گورا را امیر شاه بوده باشد که در پاورقی آینده در شجره سلطان باهو می‌آیند.دانزیل و روز می نویسند که اصلاً کوکر و چوهان نام قبیله مادران شان بود که ازان معرف شدند[۴]. ژانرال میکمن می نویسد که اعوان نزدیک اندس «رود سند» می زیند که راجپوت نیستند بلکه اصلاً عرب گفته می شوند و زارع هستند. در کوهستان نمک مخصوصاً اعوان بهترین ارتشی هستند[۵].

حضرت سلطان باهو در ابتدای هرتصنیف خود را بنام اعوان معرفی کرده‌اند چنانکه در بخش آثار این رساله ملاحظه خواهند فرمود بی‌مناسبت نخواهند بود اگر درینجا اشاره شود که

---

۱. تذکره الاعوان، سرگودا،۱۹۷۷م،ص ۱۷ ۲. تاریخ مخزن پنجاب، لکهنو ۱۸۷۷م،ص ۵۵۱

3 - A glossary of Tribes & Castes, 1:519. 4 - -------------do----------II:26

۵. Martial Races of India,p.246-247

دوقبیله بنام اوان و اعوان وجود دارند.آوان[۱]آنهاهستند که اولاد شان قبل از ضحاک تازی وجود داشته.اصلاً این کلمه صورت تغییر یافته انوان یا اروان است.غوریان از همین نسل اوان ضحاکی می باشند[۲]. واعوان کسانی هساتند که علوی النسب اند وچهار قبیله از آنها معروف اند یکی از آنها از اولاد امام محمد بن حنفیه ابن علی‌است،دوم‌کسانیکه از احفاد عباس ابن علی هستند،سوم‌کسانیکه از اخلاف عمر الاطراف بن علی هستندوچهارم کسانیکه‌از پشت‌امیر زبیر بن علی می‌آیند.از حسن اتفاق که درشجره نسب سه خانواده از خانواده‌های علی نام قطب شاه‌بزرگ دیده میشود[۳].

۱.آدم — لاماک — نوح

کیومرث	نوح	کعبه
سیامک	سام	توه یا تواه
فراول	ارم	اروانداسپ
تازیوبرسد	عاس	بیوارسپ
زان کعبه	عاد	ضحاک
		بیوارسپ
اروانداسپ	املاک	
بیوارسپ	انوآن	
ضحاک /(ده‌اک) ضحاک		

(طبقات ناصری، ترجمه انگلیسی راورتی، کویته ۱۹۷۸م،۱:۳۰۳)

۲. رک: ص ۲۹ پاورقی

۳.

شجره (۱)	شجره (۲)	شجره (۳)
حضرت علی	حضرت علی	حضرت علیؑ
امیر عباس	امیر محمدحنفیه	امیر زبیر
امیر عبدالله	شاه عبدالمنان	حجرشاه
امیر حسن	شاه بطل	احمد شاه
امیر حمزه	شاه ملک آصف غازی	عبیق شاه
امیر جعفر	شاه عمر غازی	ادهم شاه
امیرابراهیم	شاه محمدغازی	دراب شاه

به امیر زبیر ابن‌علی می‌رسد که قطب شاه[1] شانزده پشت بالاتر از حضرت سلطان العارفین بودند.البته اسم امیر زبیرابن علی درکتب تاریخ ونسب نامه های‌مهم دیده‌نمی شود ولی

امیرعلی	شاه طیب غازی	نواب شاه
امیرقاسم	شاه طاهرغازی	فرطک شاه
امیرطیّار	شاه عطاءاللّه غازی	محمود شاه
عون لیلٰی ملقب قطب شاه	میر قطب شاه	فیروز شاه
		حسین شاه
		امان شاه
		حضرت قطب شاه

شجره (۱)(رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، ص ۱۲، زادالاعوان ـ باب الاعوان)

شجره (۲)(تاریخ الاعوان، ملک شیر محمد اعوان، ص ۷۶،و رساله شمس الاعوان ،قاضی غلام حسین ،ص۱۲)

شجره (۳)(مناقب سلطانی، سلطان حامد،خطی ۱۳۱۹،ورق ۷۱ الف /ب)

(تاریخ الآئمه، سیّد وزیرحسین، نولکشور۱۲۹۹هص۴۳)

(فتاوی غیاثی؛ علی بن ابراهیم علوی ،باب الانساب)(زمان غیاث الدین بلبن)

(رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، جهلم ،ص۱۲)

(مکتوبه به دست محمد دین ولد میان جیلانی بخش خطی ۱۲۹۸ه)

۱.قطب شاه محمد منان

امیرشاه محمد تمیم

انورشاه اللّه دته یا محمد دته

محمد هرگن شیخ فتح محمد

محمد جیمون شیخ بازیدمحمد

محمد بهاری شیخ سلطان باهو(رح)

محمد ملا

محمدانون (مناقب سلطانی، سلطان حامد،مکتوبه فتح شیر۱۳۱۹ه)

محمد شکراپاسکرا (شجره مکتوبه محمد دین ولد جیلانی بخش، ۱۲۹۸ه)

محمد پیدا

محمد مغلا (رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین ،جهلم ص۲۱)

یاد داشتهای بعضی دانشمندان در کتب خطی ومطبوعه این مطالب را باثبات میرساند.سلطان حامد قادری صاحب کتاب مناقب سلطانی کاملا یقین دارد که امیر زبیر یکی از هژده پسران حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بودند[۱]. شیخ ابوبکر سندی صاحب کتاب شهیر انیس الواعظین در وجود امیر زبیر ابن علی دلیل قوی میرساند چون می‌نگارد که از لشکر امیرالمومنین حسین رض زبیر ابن علی بیرون آمد، برابر امیرالمومنین حسین رض سه برادر دیگر بودند.زبیرعلی، طلحه علی،جعفرعلی واین زبیر از مادر تنها بوده است.چون بیرون آمد امیرالمومنین حسین رض گفت ای برادر تو ایمان مادر را مسوزکه اورا هیچ فرزندی دیگر نیست. مادر او از آنجا نعره زدگفت ای حسین این سخن مگو جان من وجان پسر من فدای خاک پای تو باد بغیر تو ما را حیات چه کار آید. حسین رض برادر(زبیررض)را در کنار گرفت و زار زار بگریست زبیررض بیرون آمد و گفت.

ان السماء مزین بکواکب

انّ السّماء مزیّن بکواکب

والارض زیّن جمله برواکب

للمرء قوه اخوه بکماله

حتی علٰی علی جمیع مناکب

وحمله کرد ومارا ازیشان بر آورد و شهید شدند[۲]. سوم ماخذ مهم درباره امیر زبیرابن علی رض فتاوی غیاثیه نسخه خطی معروف است که درکتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ملاحظه کردم. این نسخه خطی در ابتدای فهرست یک فصل النساب نامه را نشان می‌دهد و صاحب مناقب سلطانی بهمین انساب نامه مندرجه فتاوی غیاثیه را اشاره کرده میگویند که نام امیر زبیر یکی از پسران امیرالمومنین علی (رض)نوشته شده است. متاسفاً در نسخه مذکوره «از کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور» فصل انساب و حصص بعد ازان کرم خورده شده مانده است[۳]. در فهرست مخطوطات شیرانی مرتبه دکتور محمد بشیر حسین توضیح داده شده است که یک نسخه خطی

۱.مناقب سلطانی (خطی) مکتوبه بهادر شاه،۱۳۳۰ھ فهرست مخطوطات شیرانی، لاهور ۱۹۶۸م،۸۳:۱ (کتابخانه دانشگاه پنجاب،لاهور) همان (خطی)مکتوبه فتح شیر،۱۳۱۹ھ

۲.انیس الواعظین،بمبئی ۱۳۰۲هص۱۵۷-۱۵۸«فی المجلس الرابع عشر فی فضیلة یوم عاشور و شهاده الحسین»

۳. فتاوی غیاثیه (خطی) مکتوبه قرن هشتم یا نهم هجری بنام غیاث الدین بلبن (۶۲۴ھ-۶۸۴ھ)مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ۱۶۳۵-۱۶۹۷/۴۷۵۰

کامل درکتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن موجود است[1]. بهر صورت ماخذ سوم هم پیداست و نام امیر زبیر ابن علی (رض) را دارد. ماخذ چهارم از سید وزیر حسین صاحب کتاب تاریخ آلائمه در بیان امیر زبیر ابن علی (رض) کاملاً صراحت می نماید[2]. ماخذ پنجم نسخه خطی است خیلی مهم وبنام تواریخ حضرت سلطان باهو پیداست و امیر زبیر را یکی از هژده پسران حضرت علی (رض) بشمار می آورد[3]. علاوه ازان دیگر مآخذ هم درباره امیر زبیر بدست ماست[4]. بعلاوه هیچ کتاب تاریخ یا نسب نامه در مورد تعداد اولاد حضرت علی باهم سوافقت ندارد. بعضی جاها تعداد اولاد دروازده و در جاهای دیگر چهارده، شانزده، هژده یا نوزده نشان داده شده است. و بهمین اکتفا نشده بلکه هر انساب نامه با انساب نامه دیگر مراجع به تفصیل اسامی اختلاف عقیده را دارد. بنابرین[5] بیان موءلفینی که امیر زبیر ابن علی را از نیاگان حضرت سلطان نوشته‌اند، باید

۱.فهرست مخطوطات شیرانی،لاهور ۱۹۷۳م،۲:۷۹۹ فهرست مفصل(قاضی عبدالنبی کوکب).لاهور ۱۹۷۵م،۱:۱۳۸

۲. تاریخ آلائمه،نولکشور ۱۲۹۹ھ،ص۴۳

۳.تواریخ حضرت سلطان‌باهو رح(خطی)۱۲۹۱ھ،۱۰۵:ب،مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور

۴. امام حنیف مرتبه ناشران دین محمدی لاهور و پنجابی منظوم. شجره (خطی) مکتوبه محمد دین پسر میان جیلانی بخش.

۵.(۱) حسن. حسین،محمد حنفیه،عباس،عبدالله اکبر،جعفر،عثمان،محمد الاصغر،عبدالله الاصغر. عبیدالله. عون.یحیی. محمد الاوسط، عثمان الاصغر،عباس الاصغر، جعفرالاصغر، عمرالاکبر،عمرالاصغر.(۱۸پسران مطابق شرح زندگانی علی ابن ابیطالب.ج ۲،نگارش آقای محمدعلی خلیلی)

(۲)حسن،حسین،محسن،محمدحنفیه(محمداکبر)،محمداوسط،محمداصغر،ابوبکر،عمراکبر.اصغر، یحیٰی،عثمان،عباس اکبر،جعفراکبر،عبدالله‌اکبر،اصغر،عون.(۱۶پسران مطابق طبقات ناصری. قاضی‌ابوعمر بن منهاج الدین.ج ۱:۱۱۰ـ۶۵۸ھ)

(۳) حسن،حسین،محمدحنفیه،عباس اکبر،عبدالله اکبر،جعفراکبر،عثمان الاکبر،محمد الاصغر.عبدالله الاصغر.عبید الله.عوان ماهرو، یحیٰی، محمدالاوسط،عثمان الاصغر، جعفرالاصغر،عمرالاطراف،عمرالاصغر،محسن(۱۸پسران مطابق ریاض الانساب و مجمع الاعتاب معروف بحرالانساب،ص ۷۸ـ۷۹ـ افاده از کتابخانه آستانه قدس مشهد،ایران)

(۴)حسن،حسین،محسن،ابوبکر،عثمان،عقیل،عباس،زید،علاؤالدین،جعفر،محمد حنفیه،عبدالله. یحیٰی،عباس،عون،عمر،طالب.(۱۷پسران مطابق مکتوبه ۱۳۶۳ھ به دست گل محمد،به بتشکرخلیفه‌گل محمد ابن فیض محمد،اچشریف)

(۵) حسن،حسین،محمد اکبر،عبدالله،ابوبکر،عباس اکبر، عثمان، جعفراکبر، عبدالله، محمداصغر. یحیٰی، عوان، عمراکبر، محمداوسط. (۱۴پسران مطابق طبقات ابن سعد زمان دوم سوم هجری ترجمه العمادی،۳:۲۰۴)

---

(۶) حسن،حسین،عباس،جعفر،عبداللّٰہ،عثمان،عبیداللّٰہ،ابوبکر،محمدبن الاصغر،یحییٰ، عوان، محمدن الاوسط،محمدن الاکبر(ابن الحنفیہ)،عمر۔

(۱۴پسران مطابق تاریخ ابن خلدون ہفتم ہشتم صدہ ہجری ترجمہ احمد حسین الہ آبادی،ص ۴۵-۵۴۴)

(۷)حسن،حسین، محسن، عباس،، جعفر، عبداللّٰہ، عثمان، عبیداللّٰہ، ابوبکر، یحییٰ، محمدالاصغر، عون، عمر، محمدالاوسط، محمدالاکبر۔

(۱۵پسران مطابق تاریخ طبری ترجمہ نفیس اکادمی،کراچی،۵۰۹:۳)

(۸)حسن،حسین،محسن، ابوبکر، عمر، عثمان، سعد، طالب، ابراہیم، عقیل، زید، عباس، طلحہ، عبداللّٰہ، زبیر، محمدالحنفیہ، عوان، عبیداللّٰہ۔

(۱۸پسران مطابق فاران سی کربلا،بلال زبیری،جھنگ ۱۹۶۹م،ص ۱۲۶)

(۹)طلحہ، زید، محمد الاوسط، امیر زبیر،محمداصغر، امام محمد حنیف، ابوبکر،امام محسن، عثمان، امام حسن، عمر،امام حسین، عباس، عبداللّٰہ اکبر،عبیداللّٰہ،عبداللّٰہ،معون، عون، فضل، جعفر،یحییٰ ۔

(۲۱ پسران مطابق محمد ،بن ولد میاں جیلانی بخش ساکن گجرات مکتوبہ ۱۲۹۲ھ)

(۱۰) محمد حنیفہ، عمر، جعفر، عثمان، علی، عباس، عبداللّٰہ،عمرعلی، امام حسن، امام حسین، زید،عون، عثمان، محسن، یحییٰ، حسن، محمدالاکبر،محمدحنیفہ۔

(۱۸پسران مطابق نسب نامہ کلاں فقیراللّٰہ، طبع سال ۱۲۹۶ھ)

(۱۱)حسن،حسین،عبداللّٰہ،عباس،عثمان،جعفر،یحییٰ،عون،محمدالاکبر،عمر، محمدالاوسط، محمدالاصغر.(۱۲پسران مطابق نسب نامہ رسول مقبول نولکشورکانپور۱۹۵۱م)

(۱۲)امام حسن،امام حسین، امام محسن،امیرابوبکر،امیرعمر،امیرعثمان، امیرعلی، امیرسعد، امیرسعید،امیرطالب،امیرابراہیم،امیرعقیل،امیرزید،امیرعباس،امیرطلحہ، امیرعبداللّٰہ، امیرزبیر،محمدحنیفہ۔

(۱۸پسران مطابق مناقب سلطانی،سلطان حامدقادری(خطی)مکتوبہ فتح شیر۱۳۱۹ھ/چاپ لاہور۱۳۴۵ھ)

(۱۳)حسن،حسین،محسن،عباس،محمد،ابوبکر،محمداوسط،عثمان،عمراصغر،جعفر،صالح، عبداللّٰہ،عباس اصغر،جعفرالاصغر،عون،یحییٰ،عبداللّٰہ اصغر،زبیر۔

(۱۸ پسران مطابق تاریخ الآئمہ،سیّد وزیرحسین، نولکشور لکھنو،۱۲۹۹ھص ۴۳)

(۱۴)حسن،حسین،محسن،محمدحنفیہ،عبداللّٰہ،عثمان،ابوبکر،عمر،عوان،یحییٰ،جعفر،عباس، عبداللّٰہ، جعفر،محمداوسط،ابراہیم،زید،زبیر۔

دست
قبول کرد. طبق صاحب مناقب سلطانی نام مادر امیر زبیر ابن علی میمنه بوده که از اولاد رستم پهلوان معروف افسانوی بود[۱]. درین مورد میتوان افزود که ممکن است او رستم بن هرمز باشد که در زمان حضرت عمر(رض) در جنگ قادسیه سر لشکر ارتش ایران بود و از مسلمانان شکست خورده و به قتل رسید[۲]. نه آن رستم دستان رستم الاکبر، البته شجرهٔ نسب رستم بن هرمز در پشت بیست و هفتم به رستم دستان رستم الاکبر می رسد[۳].

فصل سوم

انتقال نیاگان حضرت سلطان باهو(رح) از مکه به مدینه و بغداد

بطوریکه قبلاً ذکر مختصری رفته که بعد از معرکهٔ کربلا نیز خاندان علوی هدف مخالفت

(۱۸ پسران مطابق رساله شمس الاعوان،قاضی غلام حسین، ص۱۵،بحواله بیاض خطی مولانا امیراحمدساکن کندیان،میانوالی،ص ۶۰)

(۱۵)حسن،حسین،محمد،عون،محمدمکنی بابی القاسم، عمر، عباس، جعفر، عثمان، عبدالله، محمدالاصغر،عبدالله، یحیٰی،عثمان اصغر، جعفراصغر، عباس‌اصغر،عمراصغر،محسن.

(۱۸ پسران مطابق منتهی الآمال،حاج شیخ عباس قمی،تهران ۱۳۷۱هص ۱۳۶)

(۱۶)محسن،یحیٰی،عبیدالله،حسن،حسین،محمدحنفیه،محمداکبر،ابوبکر،عمر،عثمان،عون،جعفر، عبدالله، فضل،عباس،محمدالاصغر،عمرعلی وسه پسردیگربوده.

(نوزده پسرمطابق روضة الشهداء،حسین واعظ کاشفی، بمبئی ۱۳۲۵هص۳۳۵)

(۱۷)اعوان ازامام قاسم پسرحضرت علی علیه اسلام می‌آیند(تاریخ مخزن پنجاب،مفتی غلام سرور،لکهنو ۱۸۷۷م،ص ۱۵۵۱).

۱.مناقب سلطانی،لاهور۱۳۴۵هص۵ ۲.تاریخ اسلام، غلام قادرفصیح،لاهور۱۹۳۵م،۴:۵۲

۳.رستم«زمانه یزد جردو خسرو پرویز»بن هرمزبختیاربن شاه فیروزبن بزفری بن شیراوژن بن خدایگان بن فرخ به بن ماه خدای بن فیروزبن گرد آفرین بن پهلوان بن اسپهبدبن رستم بن مهر آزاد بن رستم بن بولادبن کان آزادمرد بن رستم بن جهرآزادبن نیروسنج بن فرخ به بن دادآفرین، ابن سام بن به آفریدبن هوشنگ بن فرامرزبن رستم الاکبربن دستان بن سام بن نریمان بن کورنگ بن هوشنگ بن گرشاسب«تاریخ سیستان تالیف ۴۴۵- ۷۲۵ بتصبح بهار،ص۸» «نوت»گرشاسب چارهزارچارصد وچهل سال قبل ظهورآنحضرت (ص)بوده. تاریخ سیستان ،ص۴.

طبق روایات، «گرشاسب نامه»پدرنریمان کورنگ برادرگرشاسب است. «گرشاسب نامه، حکیم ابونصرعلی بن احمداسدی طوسی،تهران ۱۳۱۷،ص۳۲۸»

خلفای اموی و عباسی قرار گرفته، لذا علویان به مصر، شام، عراق و سایر نقاط ایران منتشر گردیدند. اما در عصر خلافت عباسیان این اوضاع بظهور آمد که افراد خانواده‌های علوی برای نجات خود اولاً به همدان و از آنجا به استانهای شمالی ایران از قبیل گیلان، طبرستان، مازندران و خراسان مهاجرت نمودند. بویژه استان خراسان که بخش بیشتر آن تا ناحیه هرات و سیستان می رسد که فعلاً شامل افغانستان است .در نواحی مزبوره خانواده های علویان یا اعوان سکنه گزیدند. بهیمن علت اغلب قبور علویان و امامزادگان عموماً در ایران و خصوصاً در خراسان وجود دارد. بتائید این سخنان اقتباسات زیر از دانشمند شهیر معاصر جناب آقاءی عبدالحیء حبیبی را نقل مینماید: "چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکاوحتی بود، بنا برآن حضرت یحیٰی بن زید «از آل علی» ازکوفه آهنگ بلخ کرد. امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن مفضل بود او را بگرفت و بزندان انداخت در ۱۰۵ه/۷۲۳م ایشان را رها کردند ودر شعبان ۱۲۵ه بعد از رهائی در گوزگان با ۷۰ نفر بجنگ گماشتگان اموی شهادت یافت [۱]".

"صاحب تاریخ شهیر ابن خلدون مینویسد که وقتیکه دولت عباسی روی کارآمد بمنظور تخفیف دادن قدرت هاشمیان مشغول گردید و ادامه به قتل یک یک از اولاد سادات و اولاد علی داد [۲]."

درین باب دانشمند ایرانی عبدالفتاح قومنی نقل می‌کند:

نخستین علوی که به دیلم پناه آورد" یحیی بن عبدالله "
نوه امام حسن بود و ازان بعد کوهستان "دیلم "

ماوی و مامن علویان شد [۳]. یحیٰی بن عبدالله بن الحسن بن علی بر "جعفر" خروج کرد ودر دیلم به قتل رسید [۴]. بعد ازگیلان ورود علویان در خراسان بزبان حافظ نور محمد کهگدائی خوانده بشود: " بباعثیکه چون اکثراً طرفداران خا: ان نبوت از طرف خراسان قیام میورزیدند، امام جعفر صادق خواست ضریح حضرت شاه ولایت مآب راکه مقتدری این سلسله جلیله وهمهٔ عالم اسلام است درآن حدود نقل بدهد، تا خراسانیان در اخلاص و متابعت خویش محکم‌تر گردیده و هر که از اهل بیت مقدس رسول (ص) دران مقامات برسند واظهار دعوت نمایند باطرفداران خود ملجاء و تکیه گاهی داشته باشند [۵]".درین بیان ابو جعفر محمد بن جریر الطبری می‌نویسد "از عصر ابو جعفر منصور دوم خلیفه عباسی ریاح عباس بن حسن بن حسن بن حسن

۱.تاریخ مختصرافغانستان، کابل ۱۹۶۷م،۹۴:۱

۲. مقدمه ابن خلدون،کراچی ۱۹۶۶م،۱۷۵:۲

۳. تاریخ گیلان،تهران ۱۳۵۳هص ۲۶، ۲۷

۴.همان پاورقی،ص ۲۶

۵. تاریخ مزارشریف، لاهور ۱۳۴۴هص ۲۷

بن‌علی بن ابی طالب را دستگیر کرده بزندان انداخت ."

"عبدالّله بن عمرو بن عثمان علوی را ابو جعفر منصور بالغ بر یکصد و پنجاه دره زده در زندان انداخت. برادرش عبدالّله بن حسن علوی قبلاً در زندان مقید بود. این واقع در عراق بوقوع آمد."ابو جعفر منصور محمد بن ابراهیم بن حسن علوی را در ستونی که از آهک ساخته شده بود سوراخی کرده ودرآن زنده دفن کرد. او سَرِ محمد بن عبدالله بن عمر و ابوجعفر علوی بریده به مردم خراسان فرستاد تا آنها عبرت حاصل کنند و شورش نکنند، نیز بنی حسن بن علی (رض) را از مدینه به عراق آورد و در تلاش پسران عبدالله بن حسن بود پدر و برادرانش را به زندان انداخت. محمد بن عمر را چهار صد دره زد پس محمد بن عبدالله را به قتل رسانید.»

«در عصر ابوجعفرابراهیم بن عبدالله از بصره اعلام خلافت خودش را پخش کرد. مردم بصره اطاعتش را پذیرفتند، بعد ازان اهواز و فارس را در تصرف کرد، امادرسال یکصدو چهل و پنج در واسط به قتل رسید.» «عبدالّله بن محمد که درسند زندگی کناره‌کشی از مردم می‌گذرانید در عصر استانداری هشام بن عمر و تغلبی به قتل رسید.» «عامل مکه بسیاری از علویان را در زندان انداخت اما به قتل نرسانید لذا خلیفه منصور برعامل مکه عصبانی گردید.»

«عبدالله بن علی از ترس منصور در بصره مخفی گردید.» «منصورمحمد بن ابی العباس را به زهر هلاک کرد.» «ابراهیم بن عبدالله را در باخمری و محمد بن عبدالله را در مدینه به قتل رسانید.» «خلیفه مهدی یعقوب بن داود را فقط به این علت به زندان انداخت که او چرا تساهل کرد که یک علوی بگریزد و او را به قتل نکرد.»

«حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در زمان هادی در جوار مدینه به قتل رسیدند[۱].»

درباره این مطلب ابوجعفر محمد بن جریرالطبری نوشته است که:

«در زمان خلافت مامون عبدالله ابوالسرایا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی‌بن ابی طالب المعروف ابن طباطبا را درسال یکصد و نود و نه هجری توسط زهر از بین برد.»

«ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در عهد مامون از مکه به یمن شورش کرد.»

۱.تاریخ‌طبری،(ترجمه اردو)،کراچی ۱۹۷۰م،۷:۱۱۷ تا۵۱۲ ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۱، ۱۹۸، ۹۱، ۲۴۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۵۴، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۶۳، ۵۱۲.

«محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب شخصی بازهد و تقوی بود او در عصر مامون از خلافت دست برداشته و از مکه به عراق رفت.»

«مامون علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را ولیعهد تعیین کرد اما درسال دویست و سه هجری امام موصوف در طوس از خوردن انگور به مرض اسهال وقی مبتلا شده واز دنیا درگذشت.» «مردمان یمن عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن علی بن ابی طالب را به خلافت پذیرفتند اما مامون آنها را مطیع ساخت.»

«محمد بن القاسم بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در زمان معتصم‌بالله در سال دویست و نوزده هجری در طالقان که شهریست از استان خراسان دستگیر گردید[1].»

صاحب تاریخ طبری می‌افزایدکه:

«خلیفه جعفر متوکل علی الله در سال دویست و سی و شش هجری قبر حضرت حسین ابن علی(ع) و منازل قرب و جوارش را از بین برد درجایی که قبر واقع بود شخم زد و تخم ریزی کرد.»

«درسال دویست و پنجاه هجری تمامی وسایل معاش بر روی یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب بستند لذا او تحت فشار شدید اقتصادی شورش کرد. بسیاری از قبایل به یحیی بن عمر علوی کمک کردند و کوفه را تصرف کردند اما به قتل رسیدند.»

«درهمین عصر بود که حسن بن زید بر آمل و ساری و طبرستان و ری تسلط یافت و مردم با او دست یک کردند.» «احمد بن عیسی بن علی بن حسین الصغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در ری ظهورکردند. درکوفه الحسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب خروج کرد این عصر المستعبن بود. اغلب افراد علویان را صوفیان تشکیل می‌دادند. اغلب علویان را به زندان انداختند که تعداد شان بالغ برسی صد بود.»

«علویان درنینوا شورش کردند تعداد آنها‌بالغ بر پنجاه بود، شکست خوردند.»

«درسال دویست و پنجاه و دو هجری الکوکبی الحسین ابن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل‌الارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب از قزوین و زنجان خروج کردند و اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب از مکه ظهورکرد.»

۱.تاریخ طبری،کراچی،۸: ۹۰ تا۴۱۸

«یعقوب بن لیث در سال دویست و شصت و یک بازید بن حسن علوی در طبرستان جنگ ادامه داد وقتی که محمد بن زید علوی در سال دویست و هشتاد و هفت از طبرستان به جرجان آمد. اسماعیل بن احمد عامل خراسان خلاف توقع با او به جنگ پرداخت و به شهادت رسید این عصر المعتصد بود.»

«درسال سی صد و یک هجری الحسن بن العلوی الاطروش بر طبرستان تسلط یافت که خیلی عادل بود[۱].» در این خصوص عبدالعزیز جواهرکلام در تاریخ طهران می‌نویسد که:

«ازین سال (۲۷۲) تا سال ۲۸۹ جنگهای متوالی در ری میان احمد بن عبدالعزیز و احمد بن رافع فرمانداران المعتصد بالله عباسی و میان محمدبن هارون و محمد بن زید علوی رخ داد[۲].» منهاج الدین در طبقات ناصری در این باب می‌نویسد که:

«سلطان علاءالدین حسین شنسبی فرمان صادر فرمود که سادات غزنی را دستگیر کنند چنانکه بعداً همه سادات را به قتل رساند.»

«چندین نسل علویان در مصر فرمانفرمایی کردند اما در سال پانصد و شصت و چهار هجری علویان مغلوب گردیدند و گوشه نشین شدند. سلطان صلاح یوسف بن ایوب الکردی خلافت علویان مصر را از بین برد که اصلاً پیروی عقیده باطنیه‌بودند[۳].»

نوراحمد فریدی در تاریخ نامه خود دراین خصوص می‌گوید که: «جمال الدین احمد بن علی داؤدی در تصنیف معروف خود موسوم به عمدة‌المطالب ذکر فرنفرمای علویان را بیان نموده است، می‌نویسد که وقتی که علویان در حجاز حس خطر کردند با همراهی سیزده نفر خانواده خود و روزی چند درخانه‌ها پنهان شدند همین که موقع یافتند بطرف ملتان راه فرار اختیارکردند. اهالیان ملتان از آمدن شان اظهار خوشحالی کردند. یک گروه بزرگی با آنها همراه شد و بر شهر تسلط یافتند و خطبه بنام ایشان خواندند.»

«نیز گفت، اولین بزرگ علویان که از حجاز مهاجرت نموده ملتان را وطن خود ساختند شخصی بنام جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمرالاطراف بن علی بن ابی طالب بود او ملتان را تصرف کرد، تا سال سی صد شصت و چهار هجری اولاد او بر ملتان فرمانفرمایی کردند. تعداد اولاد آنها خیلی زیاد بود. درسال سیصد و هفتاد و سه هجری جلم بن شیبان قرامطی شبی

---

۱. تاریخ طبری،۹-۱۰:۵۷ تا ۳۹۸

۲. تاریخ طهران، طهران ۱۳۵۷،ص ۱۹

3 . Tabqat-e-Nasri,Raverty,1:208-355

شب خون زد و درملتان حکومت علویان را از بین برد[1].»

سید ریاست علی ندوی هم در این خصوص می‌نویسد که:

«در ملتان حکومت بنوسامه (که علویان بودند) از سال دویست و نود هجری تا سال سی صد هشتاد و هفت هجری برقرار ماند که حدود آن از مکران تا منصوره (بکرکنونی در سند) بود. این خانواده بنو منبه نیز گفته شد چون بانی آن ابواللباب منبه بن اسد قریشی بود اسماعیلیان بحکومت آنها خاتمه دادند[2].»

این بود بررسی مختصرکه ازآن می‌توان قیاس کرد که اوضاع علویان یا اعوانان تا قرن چهارم هجری چگونه بود که به علت آن‌ها از مغرب بطرف مشرق و از شمال بطرف جنوب انتقال یافتند. به نظر مؤلف مناقب سلطانی در اوضاع مذکور وقتی که نیاگان حضرت سلطان باهو(رح) وارد خراسان شدند فردی از خاندان مذکور بنام حسین شاه بفرمانفرمایی هرات نایل گردید و تا چهار پشت فرمانفرمایی درخانوادهٔ او باقی ماند،تاوقتیکه قطب شاه در هرات درگذشت[3].حسین شاه از نوزده پشت جدامجد حضرت سلطان باهو(رح) شناخته شده. طبق اندازه‌گیری کلی بایستی سلطان حسین شاه هفتصد سال پیشتر از حضرت سلطان باهو(رح) در هرات میزیسته باشد یعنی در حدود قرن چهارم .اما موءرخین تاریخ قرن هفتم هرات و مورخین تاریخ قرن پنجم تا هفتم صده هجری سیستان از ذکر نام آنها سکوت ورزیدند. گمان میرود که حسین شاه تا امیر شاه در نواحی هرات، غزنین و غور غالباً تا سمت امرا میزیسته باشند. مخصوصاً در غزنه و غور ولایات زیر اثر آنها در وادی سپین غرکه تاکنون بنام اعوان قار معروف است و آنجا قبیله اعوان نیز زندگی میکنا. بنظر ما وادی مذکورکه تحت تسلط غور و هرات بوده ممکن است اینگونه امارت باشد که طبق بررسی‌های ما، زیر تسلط نیاگان جضرت سلطان باهو اعوان بوده باشد در ضمن اعوان قار مورخ انگلیسی ایچ جی راورتی مینویسد که «در شانوزان (Shanuzan) یا شالوزان(Shaluzan) در سلسله جبال سپین غر یا طبق طبقات ناصری، ص ۳۷۴ تا ۳۷۶ در سانگوران (Shanuzan) علاوه قبیله توری بعضی از قبایل اعوان می‌زیند»

اغلب آنها اکنون در دوابه سند ساگر پنجاب سکونت می‌ورزند. رود پیاوار (Piawar) نیز از همین جا می‌گذرد. درهٔ (Zeran) در شرق دره شانوزان است. آنجا نیز بعضی از قبایل اعوان قار بسر می‌برند. درکارمان (Karman) که تا شمال سپین غر ادامه دارد آنجا بعضی از جوها در رود کرم سرازیر

۱.بنقل تاریخ ملتان، ۱۹۷۱م،ص۹۹ تا ۱۰۸

۲. عهد اسلامی کا هندوستان،لکهنو ۱۹۵۰م،ص ۲۷-۲۸

۳. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵هص ۶

می‌شود. باشندگان اینجا بنام اعوان قار (Awan Kars) معروف اند[1].

منهاج‌الدین صاحب کتاب طبقات ناصری دراین خصوص می‌نویسد که سپین غر بین گومل و گردیز است که در بین راه غزنین می‌آید. اینجا درهٔ بنام شانوزان وجود دارد که در آن علاوه بر قبیله توری قبیله اعوان قارجات نیز می‌زید که زیادتر از مهاجرت مشرقی افغانان بی خانمان شدند و اکنون در سند ساگر یا طرف دیگر رود سند سکونت پذیر هستند[2].

آثار روز انگلیسی وغیرهم می‌نویسند که علاوه بر کوهستان نمک در ناحیه جالندر نیز اعوان قاری وجود دارد. اعوان قار در کوهستان نمک، جالندر، هوشیارپور ومکریان (mukrian) هم می‌زیند[3]. طبق گفته سیف بن محمد یعقوب الهروی صاحب تاریخ نامه هرات این امرهم دقت طلب است که در ۶۳۴ هجری در شهر هرات عدهٔ علویان اینقدر زیاد و موثر بوده که یکی از دوستان پیر شاهزاده چغتائی بر بنای خواب مفروضه اکتای قاآن را برای تسلط کامله یافتن بر هرات مشورت داد تا علاوه بر تا چکان علویان را هم به قتل رساند[4].

ازین حقیقت تاریخ حدث نمودن کار مشکل نیست که در هرات در اوائل قرن هفتم هجری هم علویان وجود داشتند و زیاد سلطهٔ و نفوذ پیدا کرده بودند ولی بجهت از بین رفتن کتب تاریخی، شواهد فراوان بدست نمی‌آید. مسخ شدن یادداشتهای روایات امارات ازین حیث نیز نامممکن نیست که در یورش مغولان تاتار در اواخر میان قرن هفتم درین نواحی از قبیل بلخ، هرات، غور و خراسان و غیرهم تباه کاری هائی که بوقوع پیوست در نتیجهٔ آنها نه تنها کتابخانه‌ها و دیگر آثار مهم بلکه ساختمانهای بزرگ و کاخها و خانقاه‌ها هم ازبین برده شد لذا اوضاع تاریخی این نواحی پس از حمله تاتار مرتب گردید و آثار قبل از قرن هفتم تلف شد[5]. بطوریکه راورتی در فوق نوشته

---

1 . Notes on Afghanistan & Balochistan,Quetta,1976,2-81

2 . Tabqat-e-nasri,Raverty,1:9-498.

3 . A glossary of T & C, I:50,II:25.

۴.تاریخ نامه هرات، چاپ کلکته ۱۳۶۲م،ص ۹۹

۵.فیروزکوه را در ۶۱۹هـ بصورتی ویران کردکه اکنون تعیین موقع آن نیزدشواراست. همچنان چغتای ولایت‌های سندومکران وکرمان (بفتحتین در وادی کرم)رایغماو ویران نمود--- چغتائیان که درماوراءالنهرقرارداشتند ولایات افغانستان،تخارستان،بلخ،میمنه، جوزجان،غرجستان،غور،هرات،بادغیس،سیستان،زابل راتا غزنه وکابل‌بالواسطه یامستقیماً به‌پالیسی زور و تیغ اداره می‌کردند.آنهادر مدت سی سال شهرهای بزرگی که درآسیا مراکز مهم مدنیت وثقافت وعلوم اسلامیه بودند ویران کردندو نفوس آنرا بیرحمانه کشتار عام نمودند. وهزاران کتب خانه بزرگ بسوختند ازینرو بازارثقافت و مدنیت و صنائع و علوم وتجارت و ادب کساد گرفت و خراسان بمفهوم جغرافی تا سواحل دریای سند بویرانه هولناک تبدیل شد. (تاریخ

که در موقع مهاجرت افغانها از مشرق اعوان‌ها هم به وادی سند منتقل شدند. این زمان مهاجرت مداوم از یورش تاتار یعنی اواخر قرن ششم تا مرگ چنگیز خان (۶۲۴ه/ ۱۲۲۷م)[1] می‌تواند باشد. بادر نظر داشتن علم الانساب در صورتیکه یک نسل معمولاً از سی تا سی و پنج سال می‌ماند، که طبق آن در آن عصر که مصادف انتقال اعوانان به سند ساگر میباشد، در اجداد سلطان باهو محمد پیدا یا محمد مغلا زیسته باشند که آنها در وادی سون سکیسر در پنجاب تا پنج نسل زندگی کرده‌اند[2]. اگرچه قبل ازین هم در عصر اقتدار سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ه/۹۹۸م. ۴۲۱ه/ ۱۰۳۰م) نیز طبق تحقیق ریاست علی ندوی صاحب کتاب "عهد اسلامی کا هندوستان" بعضی از قبایل اعوان بمنظور جهاد وارد هندوستان شدند و بعضی از آنها در هند مستقلاً مقیم شدند و بعضی مراجعت کردند بین آنها سالاران ساهو و مسعود غازی قابل ذکر اند[3].

اماطبق یادداشتهای بابر قبل از آمدن ترکان حتی قبل از آمدن سلطان محمود قبایل مذکور (اعوان قار، گاهپ، جات، جنجوعه، کاهتار، گکهر، کوکهر وغیرهم) در سلسله جبال کوه جود در

۱.مطابق اسلامک سرویز،ایدنبرگ ۱۹۶۷م،ص ۵۶ مختصرافغانستان ،حبیبی ،کابل ۱۳۹۴،۲:۴ تا۶)

۲.وقتیکه سادات عظام ازخراسان بعلت تفرقه هجرت کرده بهند واردگردیدندقبیله اعوان نیزمستقیمابعنوان رفیق ومعاون درجبال کالا باغ کنار رود اتک یاکنارسندپنجاب واردشدند.سادات در مقامات مختلف عزلت نشینی اختیارکردندچنانکه بخاریان دراوچ، گیلانیان در بلوت، شیرازیان درچواسیدن، همدانیان دردندا شاه بلاول بمنظورفیضرسانی وهدایت خلق سجاده نشین شدند.وقبیله اعوان برکالاباغ تصرف نموده عزیمت بطرف رود اتک یا کنار شرقی سند کرد.اعوانهاتا بخشس غربی رود جهلم ناحیه شمال دنی،پوتوهار،ناحیه جنوب ریگستان یعنی چولستان در شرق کوهستان جبال‌های پکرو،سون، سکیسر تاوها، کهون راجه‌های آن جبال واقوام ختک و جنجوعه و راجه‌های هندوان را هزیمت فاش داد و خودبر آن نواحی تسلط یافت.(مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ه‌ص۷۰۶)

۳.سالار مسعود غازی علوی بود به دوازده پشت به حضرت علی می‌رسد مادرش بی بی ستر معلی خواهر محمود غزنوی بود.پدرش سالارساهودرسال چهار صد و یک هجری مطابق یکهزارو ده مسیحی ازقندهاررفته به اجمیر رسید و پیدایش شان در اجمیر درسال ۴۰۵ه مطابق ۱۰۱۴م واقع شد ودر سال ۴۲۴همطابق ۱۰۳۳م بشهادت رسید. سالار ساهوبفرمان محمودغزنوی برای سر کردن اجمیر وغیره آمده بود وهمین جا ماند.سپس درموقع حمله برسومنات سالار ساهو با پسرکمسن خود سالارمسعود غازی به جهاد شرکت جست. بعد از جنگ سومنات محمود خواهر زاده خود سالارمسعود را با خود به غزنی برد.اما در باریان محمود بر او حسد ورزیدند. لذا او باجازه محمود برای مقاصدیکه نیم آن جنبه تبلیغی و نیم آن جنبه ارتشی بهندوستان مراجعت نمود.سالار مسعود در سال ۴۲۴ه درجنگ بهرائچ بشهادت رسید.(عهد اسلامی کا هندوستان، لکهنو ۱۹۵۰م،ص۸-۷۷) سالار مسعود ابن ساهوبن عطاءالله غازی از صلب امام محمدبن حنفیه علوی بوده. (نزهته الخواطر،عبدالحی، لاهور۱۹۶۵م،ص ۱۸۰

نواحی باره «یعنی بیره کنونی» در ناحیه خوشاب می‌زیستند[1]. گوئی قبل از یورش تاتار یعنی در عصر سلطان محمود غزنوی، وارد شدن علویان و اعوان به هندوستان وسکون کردیدن آنها بپائهٔ اثبات می‌رسد. بازهم بطوریکه در صفحات قبل ذکر گردیده ورود نیاکان حضرت سلطان باهو(رح)در سون سکیسر،پس از حمله تاتار، در زمان محمد پیدا یا محمد مغلا زیاد امکان دارد.

فصل چهارم

نیاگان حضرت سلطان باهو(رح) در پنجاب

ناحیه های پنجاب که در آن جمعیت اعوانهاکثیر بود نام آن را اعوان قارگذاشتند[2]. همچنانکه در افغانستان از بودو باش آنها این نام گذاشته شد. ترجمه لغوی اعوان قار، جای سکونت اعوآنهااست. البته این هم گفته می شود که چنانکه علمای متشرع دیندار و حفاظ درین ناحیه زندگی میکنند لذا نام این ناحیه اعوان قاری یا اعوان قار معروف گردید[3]. ضمناً این امر را هم باید توضیح داد که اعوآنها که از راه بلوچستان وارد هند شدند یک طبقه ازآنهاهنوز در ناحیه کچهی دربلوچستان مسکون اند و نام آن ناحیه نیز اعوان است[4]. تا پنج پشت نیاگان سلطان باهو در وادی سون سکیسر بسر بودند بطوریکه سابقاً تذکر داده شده و در همین وادی درده انگه پدر محترم شان حضرت بازید محمد متولد گردید. بازید محمد حافظ قرآن و فقیه بود و در همان ناحیه کوهستان از طرف دولت هند صاحب منصب بودند[5]. مزار شیخ فتح محمد پدر حافظ بازید محمد پدر حضرت سلطان باهو درگورستان انگه وجود دارد. طبق گفته سلطان حامد قادری درکتاب مناقب سلطانی بازید محمد اولاد نداشتند و در اواخر عمر بازنی نیک و پارسا و ولیه خانم بی بی راستی ازدواج کردند[6]. در همین کتاب توضیح داده شده است که پس از چندی طبع

---

1. Tabqat-e Nasri,Raverty,2:1132

۲. نواحی میان خوشاب، راولپندی و جهلم موسوم به نندانه (Nandana) است که از زمان سلطنت غوریان و ترک غلامان دهلی نامبرده میشود.باشندگان این نواح اقوام کهوکر(Khokars)اعوان قار(Awan Kars) کاتار (Kathars) وگکهر (Ghakars) اند - این اقوام تا زمان اکبراعظم تحت سلطنت دهلی نیامدند.(Tabqat-e-Nasri,Raverty,1:537)

۳.رساله شمس الاعوان، قاضی غلام حسین، چکوال جهلم، چاپ لاهور،ص۱۹

۴.خشکابه درکچی به مقامات ذیل است. چندر،لند،آوان (اعوان)، توربند،مد،جندی،لونی (تاریخ بلوجستان، هبتورام، ۱۸۹۶م،ص۳۹۵)

۵.مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵هص۱۰

۶. همان ص۱۰

شان از معاملات دنیوی و از مقامات دولتی متنفر گشت، ناحیه خود، خانمان و سمت دولتی را ترک کرده به خاموشی به ملتان آمدند آنجا عمالِ دولت ایشان را شناختند و پیش استاندار ملتان بردند. ایشان استاندار ملتان را از تصمیم خود مطلع کردند و ابراز نمودند که حاضرم مسئولیت‌های دولتی را بعهده بگیرم مشروط براینکه بمن منزلی جدا داده شود وکسی بمعاملات من دخالت نورزد و نه من با هیچ یک از عاملین دولت سروکار خواهم داشت و نه خود را برکسی فضیلت می دهم . استاندار ملتان شرائط ایشانرا پذیرفته سمتی برایش تعیین کرد(۱). طبق صاحب تالیف مناقب سلطانی و درین باب مطابق اولیای جهنگ تالیف بلال زبیری در همین ایام راجه(۲) مروت بعللی بااستاندار ملتان مخاصمت و رزید. نوبت به مشاجره رسید. بازید محمد استاندار ملتان را خدماتش تقدیم کرد و تن تنها مسلح شده برمادیانی سوار شده به مروت وارد گردیدند و باشهامت فوق العاده راجه را در بارش بقتل رسانید و سرش را از تن جدا کرده باخود بملتان آوردند(۳).اطلاع این واقعه بدربار دهلی رسید و نتیجته سکونت شان در ملتان معلوم شد. اما دربار دهلی معذرت ایشان از خدمت دربار دهلی را پذیرفت. درین ایام همرش بی بی‌راستی توسط دو برادرش اطلاع فرستاد که بامرالٰهی میخواهد از ناحیه کوهستان مذکور به ناحیه ملتان بیاید، چون ایشان حامله بودند و منتظر تولد پسری بودند که ولی مادر زاد بوده و بنام سلطان باهو معروف گشت (۴). چنانکه باورود همسر شان در ملتان ایشان در شورکوت سکونت‌پذیر شدند که درآنجا شاهجهان پادشاه دهلی برای معاش ایشان املاک عطا کرد(۵).*بلال زبیری مولف تاریخ جهنگ

---

۱. همان ص ۱۰-۱۱

بازید محمد مورث اعلٰی اعوانان دیه هذا(موضع حضرت سلطان باهو(رح))ازموضع ترجهه علاقه کوهستان‌سون سکیسردربخش شاه پور زمیندارعلاقه بود ترک دنیاکرده تنهابه ملتان آمد--- تابعهدهٔ مشروط درملتان .

(مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهو۱۸۸۰م- ص۲-۷۰۲)

۲.مروت یامارو‌ت در میدان شرقی بهاولپور شهریست آباد بر فاصله شصت کیلومیتر گردآن شهر قلعه ایست خام(تاریخ مخزن پنجاب ازمفتی غلام سرور،لکهنو۱۸۷۷م،ص۳۷۸)

۳. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ه‍،ص۱۲،اولیای جهنگ، لاهور۱۹۶۸م،ص۹۷

۴. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ه‍،ص۱۴

۵.مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ه‍، ص۱۵

دیگر- بازیدمحمد پرگنه(منصب دار)شورکوت بودندکه آن در مضافات لاهوربوده.(کشف الاسرار،سلطان باهو،شرح نظام دین ملتانی) شاهجهان پادشاه چون واقعهٔمردانگئی بازیدمحمددرمروت راشنید بعوض آن خدمت ومردانگی شورکوت ودیه

می‌نویسد که روءسا و فقرای خراسان و هرات و غزنی که بدربار جهانگیر (۱۰۱۴ھ/۱۶۰۵م-۱۰۳۷ھ/۱۶۲۷م)[۱] وابسته بودند از بین ایشان سلطان بازید محمد در عصر اکبر (۹۶۳ھ/۱۵۵۶م- ۱۰۱۴ھ/۱۶۰۵م) از هرات وارد هند شدند. قبائل ایشان در کوهستان و پوتوهار مسکون بود. مدتی بازید محمد درین ناحیه به تبلیغ اشتغال داشت. در آن زمان قوم جنجوعه بر کوهستان فرمانفرما بود که اغلب افراد آنها مشرف به اسلام‌نشده بودند. جهانگیر از کوشش‌های تبلیغی بازید محمد مطلع بود. چنانکه بادشاه ایشان را به لقب میرتوزک مکرم ساخت و سرداری ناحیه کوهستانی به او تفویض کرد[۲]. اصلاً صاحب تاریخ جهنگ راکمی اشتباه آمده است: بازید محمد در عهد اکبر بادشاه از غزنین یا هرات وارد نشده بود بلکه اجدادش چهار پشت قبل او از غزنین و هرات وارد سون سکیسر (پنجاب) شدند. بقیه توضیحات از مورخ درست است. آمدن بازید محمد از ملتان تا شورکوت و سکونت اختیارکردن. ایشان را مولف تاریخ جهنگ با استفاده از مناقب سلطانی نوشته است. حضرت بازید محمد در شورکوت فوت کردند که نزد مزار طلحه قریشی در مسجد شیخ طلحه قریشی واقع است[۳]. طبق سلطان حامد قادری مولف مناقب سلطانی وقتیکه ایشان درگزشتند حضرت سلطان باهو(رح) کودکی بیش نه بودند[۴]. اما بلال زبیری مؤلف اولیای جهنگ معتقد است که وفات بازید محمد در سال ۱۰۵۶ھ واقع گردید[۵]. اگر این سال وفات را درست بشماریم به هنگام وفات پدرش عمر شان در حدود هژده سال بوده یعنی در عنفوان شباب بودند، زیراکه ولادت حضرت سلطان باهو(رح) در سال ۱۰۳۹ھ بود[۶]. بلال زبیری مؤلف کتاب اولیای جهنگ سال ولادت حضرت بازید محمد را سال ۹۹۷ھ می‌نویسد[۷]. اگرچه هر دو سنین ولادت و وفات درست بنظر می‌رسند ولی آن مصنف مراجعات خود را ننوشته است.

هذا(موضع حضرت سلطان باهورح) بطور جاگیراعطانمود(مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهورح،ص۲-۷۰۲)

۱.تاریخ مطابق اسلامک سرویز،ایدنبرگ ۱۹۶۷م،ص۴۵ ۲. تاریخ جهنگ ،۱۹۷۶م،ص۱۳۴،۵

۳. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ھ،ص۱۴۳

۴. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ھ،ص۱۴۲ تواریخ حضرت سلطان باهو(خطی)،۱۲۹۱ھ،ص۸،مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور

۵.اولیای جهنگ، لاهور۱۹۶۸م،ص۹۸

۶. در اوراق آینده می‌آید.

۷. اولیای جهنگ، لاهور۱۹۶۸م،ص۹۷

فصل پنجم

مادر شان :

آن هستی که نقوش عمیقی بزندگانی حضرت سلطان باهو(رح) گذاشت والده محترمه ایشان بود. ایشان ولیه کامله بودند و ایشان نه فقط احوال و اوضاع خانوادگی فرزند عظیم خود حضرت سلطان باهو(رح) را کنترل کردند بلکه رهبر راه سلوک هم بودند. سلطان حامد مولف مناقب سلطانی می‌نویسد که زهد و تقوای مادر شان به روحیه پدر شان انقدر تاثیر گذاشت که پس از ازدواج، بازید محمد سمت دولتی را ترک کرد و گوشه نشینی اختیار کرد[1]. چنانکه در صفحات فوق آمدن شان در ملتان و سپس مسکن شان در ملتان نوشته شده است. نام مادر محترمه شان حضرت بی بی راستی است [2].آن بانو هم از قبیله اعوان[3] بودند. حضرت باهو(رح) خود در کتاب محک الفقراء کبیر دربارهٔ مادر محترمه خود می فرمایند:

رحمت و غفران بود بر راستی

راستی از راستی آراستی [4]

در کتاب محک الفقراء کبیر خود حضرت سلطان باهو می‌نویسند که بی بی راستی (رح) در ذکر خفیه اینقدر استغراق میداشت که از چشمهایش خون می‌بارید گوئی ذکر حضور الحق حاصل را حاصل کرده بود[5].مادر شان مدتها پس از وفات همسر خود بودند بلکه طبق گفته صاحب مناقب سطانی وقتیکه حضرت سلطان باهو بعمر چهل سالگی رسیدند، والده ایشان زنده بودند[6].لذا مادر شان در سال ۱۰۷۸ھ بقید حیات بودند[7]. صاحب مناقب سلطانی درباره مدفن ایشان دو روایت نوشته است. طبق یک روایت مزار ایشان در قبرستان بی بی پور در شهر بوسن لطف آباد نزدیک ملتان است جائیکه دولت دهلی بازید محمد را املاک داده بود[8].روایت دوم این است که مزار بی بی موصوف هم در شورکوت نزدیک قبر بازید محمداست[9]. روایت

---

۱. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۵۴ھ‌ص ۱۰ — ۲. همان ص۱۴۳

۳. همان ص۱۰ — ۴. محک الفقراء کلان،ترجمه اردو،ص۱۳۳

۵. محب الفقرا(خطی)مکتوبه بهادرشاه،۱۳۴۳ھ۲۵۶:ب مملوکه سلطان محمدعزیزمرحوم

۶.مناقب سلطانی، لاهور۱۳۵۴ھ‌ص۱۴۳ — ۷ باینرو که ولادت باهو۱۰۳۹ھ‌است که درآینده اوراق می‌آید

۸. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۵۴ھ‌ص۴۴ — ۹. همان ،ص۱۴۴

دوم که صاحب کتاب مناقب سلطانی آورده است درست‌تر بنظر میرسد. که در ثبوت آن نکاتی چند در ذیل بیان می‌شود.

۱ ـ وقتیکه بی بی موصوفه پس از واقع فورت مروت که پیش سلطان بازید محمد آمدند بزودی پس از آن هر دو در شورکوت مسکون گردیدند[۱].

۲ ـ صاحب تواریخ حضرت سلطان باهو سلطان حامد قادری معتقد است که مزار سادر و پدر حضرت قدس اللّٰه سره در شورکوت است[۲].

۳ ـ مؤلف حیات سروری می نویسد که پدر و مادر حضرت سلطان باهو (رح) از زمان طفولیت او نزدیک شورکوت در ده سارنگ بلوچ مسکون گردیدند[۳].

۴ ـ بهنگام وفات بازید محمد حضرت سلطان باهو(رح) کمسن بودند و این امربه تصدیق رسیده که مزار بازید محمد در شورکوت اندرون مسجد شیخ طلحه قریشی است[۴]. پس این امر هم بتصدیق رسید که چون حضرت سلطان باهو (رح) بسن چهل سالگی رسیدند در آن وقت نیز یعنی در سال ۱۰۷۸هجری بی بی خانم بقید حیات بود[۵]. بدیهی است که بهنگام وفات بی بی خانم حضرت سلطان باهو(رح) موجود بودند و در سن بزرگ سالگی بودند. باحتمال قوی ایشان مادر مرحوم خود را به پهلوی قبر پدر خود کرده باشند نه که در جای دور.

۵ ـ بعد از وفات حضرت سلطان باهو(رح) مسلسل سینه بسینه گفته می‌آید که مزار هر دو(پدر و مادر حضرت سلطان باهو(رح)) در صحن مسجد شیخ طلحه قریشی در شورکوت است که زیارتگاه عموم مردم گردیده است. تا امروز کسی باین اختلاف نورزیده است.

دیگر اولاد بازید محمد:

طبق سلطان حامد قادری علاوه به حضرت سلطان باهو(رح)، حافظ بازید محمد (رح) دو فرزند دیگر هم داشت. یکی سلطان جان محمد که غیر مزوج از دنیا رحلت نمود و دوم مسماة بی

---

۱. رک: اوراق گذشته؛ بعد از اعطای املاک درشورکوت، بازیدمحمد متعلقین خودراازسون سکیسرخواند(مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهورح،ص۲ـ۷۰۲)

۲.تواریخ حضرت‌سلطان‌باهو(خطی)،۱۲۹۱ه‌ص۸:ب،مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور

۳.حیات سروری، فقیر عبدالحمیدکلا جوی، لاهور۱۹۶۱م،ص۵۱

۴.رک:صفحه ۵۰ از فصل چهارم همین باب

۵. رک:پاورقی ۲تا۵ (ازصفحه۵۱)

بی مهری خاتون که پسری بنام سلطان خیر محمد میداشت[1]. همین سلطان خیر محمد خواهر زادۀ حضرت سلطان العارفین قدس الله سره است که همسر رحمت خاتون دختر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره گشت[2].

مزار سلطان جان محمد برادر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در شمال غرب بهر «قلعه کهنه و تودۀ خاکی» شورکوت دیده میشود. من زیارت آن مزار کرده‌ام که زیر یک درخت "پیلو" است و با گل خام ساخته شده است.

فصل ششم

ولادت و اسم باهو و لقب:

صاحب مناقب سلطانی و صاحب تواریخ حضرت سلطان باهو در هردو تالیف متفق است که ولادت حضرت قدس الله سره به سال ۱۰۳۹ھ بوقوع می آید. حتماً ماه ولادت در اواخر شعبان المعظم بهمین سال می شود چراکه در ایام شیر خوارگی در رمضان المبارک از خوردن شیر مادر اجتناب فرمودند[3]. سلطان محمد نواز عارف صاحب[4] کتاب مجموعه کلام در رساله در المعارف تاریخ تولد حضرت قدس الله سره را بیان می کنند:

شصت و سه سال کرد در دنیا رسول
نور محمد باهو راشد این حصول
در یازده صدی دوکم . اربعین
گشت پیدا حضرت سلطان عارفین[5]

گوئی ایشان هم سال ولادت را ۱۰۳۹ھ بشمار آوردند که هیچ جای اشتباه پیدا نمی شود.

اسم باهو:

ایشان در هر کتاب خود[6] نام خود را فقط باهو نوشته‌اند. صاحب مناقب سلطانی نام

---

۱. مناقب سلطانی(خ)، ۱۳۱۹ھ ص ۲۰۱
۲. همان، ص ۲۴۵
۳. مناقب سلطانی(خطی) مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ھ ص ۹:۱۵، مملوکه نگارنده مقاله، تواریخ حضرت سلطان باهو(خطی) مکتوبه ۱۹۲۰م، ص ۸:ب، مملوکه کتابخانه عمومی پنجاب لاهور
۴. سلطان محمد نواز(ف ۱۹۳۸) مدفن دربارسلطان باهو ده سمندری
۵. مجموعه کلام، لاهور ۱۹۶۲، ص ۵۳
۶. رک: بخش آثارکه در هر تصنیف نام خودرا "باهو" نوشته‌اند.

ایشان را سلطان باهو[۱] و بلال زبیری مصنف اولیای جهنگ نامشان را "سلطان محمد باهو" نوشته است [۲]. اصلاً به سبب حصول ولایت فقر ملقب به "سلطان " شده‌اند که جزو اسم مبارکش درست شده است. "محمد " بخاطر اینکه از سیزده پشت با اسم هریک از افراد اباو اجدادش به کار میرفت [۳]. وبه سبب محبت و عقیدت با این اسم پاک روایتاً پدر و مادرش نام می برده‌اند. مهذا اصل و جزو مهم اسم مبارکشان "باهو" است که از خود حامل معنویت عمیقی می باشد. "باهو " یعنی با آن ذات مطلق، سبحان الله، وایشان اسم با مسمی "هو" برده شده‌اند. و در کتاب امیرالکونین خود می فرمایند:

باهو در هو گم شده فی الله فنا
نام باهو متصل شد با خدا[۴]

و در ابیات سرائیکی هم می‌گویند که چون ذات به آن ذات حقیقی متصل شد ازانجهت به باهو موسوم می‌شود[۵]. و درین ضمن حضرت سلطان باهو(رح) در عین الفقر چه خوب گفته‌اند:

چنان کن جسم را در اسم پنهان
که میگردد الف در بسم پنهان [۶]

یعنی جسم خود را در اسم الله تعالی باینطور پنهان کنید همچو در بسم الله شریف الف پوشیده است. در وصف و ماهیت نام خود حضرت سلطان باهو(رح) در کتاب محک الفقراء «کبیر» ذکر می‌کنند:

ازنام باهو دنیا بگریزد دوام
زانکه باهو غرق باهو هر مدام [۷]

دیگر حضرت سلطان باهو در غین العارفین می‌گویند:

هر که باهو دم کشد جان چاک چاک
از اسم باهو متصل باهو چه پاک

---

۱. مناقب سلطانی ،باب اول، فصل سوم
۲. اولیای جهنگ، لاهور۱۹۶۸م،ص ۱۱۶
۳. رک:نسب نامه باهودر همین باب فصل دوم
۴. امیرالکونین ،خطی ۱۲۳۲هـ،ص۱۲،مملوکه سلطان غلام دستگیرالقادری
۵.ع ذاتی نال جان‌ذاتی رلیاتد باهو نام سدائین هو (ابیات باهومعه ترجمه وشرح، نگارنده مقاله سلطان‌الطاف علی،لاهور۱۹۷۵م،ص۶۳۵)
۶. عین الفقر،شرح نظام الدین ،ملتان ۱۲۴۸هـ،ص ۱۰
۷. محک الفقر(کبیر)،(ترجمه اردو)،لاهور۱۹۷۴م،ص۱۳۲

باهو اب بسم الف از اسم او
هر که باشد غیر هو از دل بشو
هو هویدا میشود روشنضمیر
و او وحدت می کشد فی الله فقیر
باهو یا هو گشت تو در جسم و جان
باهوا یا هو بهر مشکل بخوان
اسم اعظم باهوا از هو بجو
هو حقیقت سرسرش با کس مگو(۱)

دیگر حضرت سلطان العارفین درکتاب محک الفقر (کبیر) درین باب توضیح نام خود را می‌کنند:

اسم اعظم را ز اسم هو بیاب
اسم باهو چیست یعنی کج وهاب(۲)

و در وجه تسمیه اسم باهو خود می‌افزایند:

هر که باهو میرود عارف خدا — هر که بی هو میرود آن سر هوا
هر که باهو هست آن را رازشد — لا تخف لا تحزن ز حق آواز شد
نام باهو مادر باهو نهاد — زانکه باهو دائمی باهو نهاد
برده باهو راز وحدت را تمام — عارفان را ختم از هو والسلام(۳)

وفرموده شد صد آفرین بر مادر او که نام او را باهو گذاشته است و باهو فرزند بی بی راستی است که از "هو" شاد گردیده:

رحمت و غفران بود بر راستی — راستی از راستی آراستی(۴)

پس، از زبان مبارک خود، مصنف بر ما تحقیق نامشان و مزید وجه تسمیه اسم "باهو" عیان می‌گردد.

لقب

لقب خود را "حق" می‌نویسند. در رساله روحی می‌پردازند که مصنف تصنیف "الملقب من

---

۱. عین العارفین، خطی، ۱۷:الف،مملوکه سلطان شاه
۲. محک الفقر(کبیر) ،لاهور۱۹۷۴م،ص ۹۱
۳.محک الفقر(کبیر) ،لاهور۱۹۷۴م،ص۹۴
۴. همان ص ۱۳۳

الحق بالحق" سر ذات هو فقیر باهو[۱]. بهمین جهت لفظ "حق" با نام ایشان بطور لقب آمد و مردمان بالعموم بنام"حق باهو" یادمی‌کنند.

فصل هفتم

ایام طفولیت و جوانی

این قدر معلوم است که ایشان ایام طفولیت خود را در شورکوت گذرانیده‌اند[۲].و در آن ایام نیز هزارها نفراز خلق خدا را به راه مستقیم هدایت نموده‌اند و هزارها کفار را در دائره اسلام داخل نموده‌اند. البته علاوه بر[۳] این خدمت خلق و تفویض توجه درین عصر ایشان دو امر مهم دیگر به نظر می آید. یکی چهار تا نکاح یکی بعد از دیگری، و دوم در تلاش پیر کامل ظاهری بودن. درباره این هر دو موضوع در صفحات آینده وضاحت خواهیم نمود. حکایتی از زمانی که در سن بلوغت بوده‌اند. خیلی عالی است."روزی در نواحی ده شورکوت ایستاده بودند که سواری با چهره نورانی و صاحب رعب و حشمت نمودار شد و دستشان را گرفته پشت سرش بر زین بنشاند و فرمود که من علی ابن ابی طالب هستم و حسب ارشاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به حضور پرنور او ترامیبرم .و در چشم زدن او را داخل مجلسی نمود که اول حضرت صدیق اکبر(رض)، دوم حضرت عمر(رض) و سوم حضرت عثمان (رض) متوجه ایشان گردیدند و بعد از ملاقات از آن مجلس شریف برخاستند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست مبارکش را به طرف او درازکرد و فرمود، دست مرا بگیر. و او را با هر دو دست مبارکش بیعت و تلقین فرمود و به نهایتی مرتبه و درجه از هو الرجوع الی البدایت، او را حاصل گردید. بعد از شرف شدن به تلقین حضرت سیده النساء فاطمة الزهرا علی ابیها و علیهاالسلام او را فرمود که تو فرزند من هستی. بعداً ایشان قدوم حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام را بوسیدند و حلقهٔ غلامی در گوش کردند. حضرت سیدالمرسلین محمد مصطفی(ص)بعد از تلقین فرمودند که با مخلوق خداوند کمک کن زیرا رتبهٔ تو روز به روز بلکه هر دقیقه‌ای بلند ترخواهد شد، بعد ازان آن حضرت او را به دست حضرت الثقلین، محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی قدس‌الله‌سره‌العزیز

۱.رساله‌روحی(خطی)مکتوبه‌مولوی‌مهرالله‌خروتی‌ساکن‌قره‌باغ‌غزنی،۱۳۶۱ه،۳،ب،مملوکه نگارنده‌مقاله

۲.رک:همین باب، فصل پنجم، بحواله مناقب سلطانی وکتاب حیات سروری

۳. مناقب سلطانی، سلطان حامدقادری، لاهور۱۳۴۵هص۳۴ هرجانیکه‌اتفاق‌سیرافتاده‌خلق‌الله‌بفیض‌عام رسید(مناقب سلطانی. خطی ۱۳۱۹هص۳۵)

سپردند. و حضرت پیر دستگیر بعد از سرفرازی ایشان را به تلقین و هدایت امر فرمودند[۱]".
طبق گفته حاجی محمد فضل حسین شاه قریشی در مجله سوانح عمری حضرت سلطان پیر عبدالرحمن مکی، اول حضرت سلطان باهو(رح) غیر معروف بودند، حتی که دربارهٔ قبرش نیز کسی خبر نداشت[۲]. و گفته ایشان به این دلیل صحیح نیست که صاحب تذکره غوثیه[۳] که احوال خود را در "زیارت مزار سلطان باهو(رح)" می‌نویسد که آن مزار خیلی مشهور خلایق بود[۴].
مفتی غلام سرور درکتاب خود می‌آورد که مقبره حضرت سلطان باهو جائیست خیلی متبرک و مردمان بزیارت از دور می‌آیند[۵].ازین اقتباسات بالا واضح میشود که مزار ایشان معروف بوده است که مردم از راه‌های دور و دراز برای زیارت می آمدند و این خبرکه مزار شان مفقودبوده نیز درست نیست.زیراکه بعد از وفات ایشان سجاده نشینی اولاد هایش به ترتیب ادامه داشت[۶].

---

۱. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵هص۱۸-۱۹،خطی مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ه ص۱۷-۱۸، مملوکه نگارنده مقاله

۲.سوانح عمری حضرت سلطان پیرعبدالرحمن مکی، ملتان ۱۳۶۹هص۷-۸

۳. مولاناشاه گل حسن قلندرقادری (مرشدش غوث علی‌شاه قلندرقادری ۱۲۱۹ه/۱۲۹۷ه) طبق تذکره غوثیه،گل حسن شاه، ۱۸۸۴م، ص۴۳۸

۴.درزمان صحرانوردی سیدگل حسن شاه قادری چون درباطن بیقراری و عدم طمانیت داشت درآن باره نوشت "بعد قطع منازل وطی مراحل به خانقاه حضرت سلطان باهورح رسیدم که در شمال غرب ملتان برسی فرسنگ واقع است. بدلم آمدکه ازین بزرگ درین معامله خود استصواب بکنم که کجابروم ومقصود ازکجاحاصل آید زیراکه این مزاردرین باب معروف بوده که اگرکسی درحل مطالب خود سائل گردد اشاره می‌یابد".(سیّد گل حسن قادری، تذکره غوثیه مرتبه ۱۸۸۴م،ص۴۶۳)

۵. تاریخ مخزن پنجاب ،لکهنو۱۸۷۷م،ص۲۵۲ حضرت سلطان باهورح بمقام شورکوت تولد شدند و روز بروز شهرهٔشان زیادمیشد (مثل حقیقت بندوبست موضع حضرت سلطان باهورح،ص۲-۷۰۲)

۶. سجاده‌نشین اول، شیخ سلطان ولی محمد (۱۱۰۲-۱۱۶۱ه)مناقب سلطانی لاهور۱۳۴۵ه سجاده‌نشین دوم ، شیخ سلطان‌محمد حسین (۱۱۶۱-۱۲۰۰ه)همان ،ص ۲۰۰،ص۱۹۶-۲۰۰

سجاده‌نشین سوم ، شیخ سلطان‌حافظ محمد (۱۲۰۲-۱۲۲۴ه)همان ،(خ)۱۳۱۹هص۲۰۵:ب

سجاده‌نشین چهارم،شیخ سلطان‌غلام باهو (۱۲۲۴-۱۲۶۳ه)همان ،ص ۲۲۴-۲۲۶

سجاده‌نشین پنجم،شیخ سلطان‌حافظ صالح محمد(۱۲۶۳-۱۲۹۹ه)،تواریخ حضرت سلطان‌باهو،ص ۱۲

سجاده‌نشین ششم ، شیخ سلطان‌نورمحمد(۰)(۱۲۸۵-۱۲۹۶ه)مناقب سلطانی ،ص ۲۳۶

همان (خ)،۱۳۱۹هص۲۴۲:ا

سجاده‌نشین هفتم ، شیخ سلطان‌نوراحمد(۱۲۹۶-۱۳۲۶ه)،تذکره صوفیای بلوچستان،‌ص ۱۱۵

البته این نکته باید گفته شود که احوال این صاحب طرز و مصنف و عارف اعظم کم‌تر میسر می‌باشد. و خودشان نیز بااینکه تصانیف متعددی دارد لکن درباره شخص خود خیلی کم نوشته‌اند و پیغام و واردات قلبی خود را ترجیح داده مرقوم نموده‌اند.

فصل هشتم

عالمگیر و حضرت سلطان العارفین در قلعه گر مهاراج:

در زمان جوانی شان دو واقعه تاریخی مهم متعلق به خودشان این بود که دو مرتبه با اورنگ زیب عالمگیر در قلعه گر مهاراجه ملاقات کردند. امکان ملاقات اول در ۱۰۵۹ھ به نظر می‌رسد وقتیکه عالمگیر شاهزاده بود و از جنگ قندهار[1] برگشته بود و شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ھ) استانداری ملتان، سند، بکر و سیوستان را به او سپرده بود. صاحب کتاب اولیای جهنگ می نویسد، وقتی اورنگزیب از معرکه قندهار برگشته چند روزی در قلعه گر مهاراجه مقیم گشت و با ایشان (باهورح) ملاقتش سرگرفت[2]. امکان‌ملاقات دوم [3] نیز در عهد اورنگزیب عالمگیر وقتی که شاهزاده بود به نظر می آید. وقتی او در ۱۰۶۲ھ برای فتح قندهار[4] رفته بود و برگشت دران مواقع او از دریای سند ودریای چناب گذشت. درین ایام از عمرشان، صحرانوردی، دعوت قبور، سیرو سیاحت و واقعه‌های دیگری به نظر می‌آید که بعداً در فصول عادات خوارق ایشان مندرج میشود.

سجاده‌نشین هشتم ، شیخ سلطان‌محمد امیر سلطان (۱۳۲۶-۱۳۵۰ھ)، دیوان امیر، لاهور ۱۳۵۰

سجاده‌نشین نهم ، شیخ سلطان‌محمد‌حبیب سلطان (۱۳۵۰-۱۳۸۰ھ)

سجاده‌نشین دهم ، شیخ سلطان‌غلام جیلانی (۱۳۸۰- زمان موجود جاری)

o درسلک سجاده نشینان ذکر صاحبزاده نورمحمدازان منسلک ومذکورشدکه ایشان ولیعهد سجاده نشین خامس بودندولی متاسفاً درحیات پدرخود، سجاده نشین خامس فوت شدندوسجادگی ازان ولیعهدکه سجاده نشین ششم بشمارآید واپس به پدروی گشت. (مناقب سلطانی (خ)، ۱۳۱۹ھ‌ص ۱:۲۳۴)

۱. سنین مهم قندهار طبق آداب عالمگیری از صادق مطلبی انبالوی ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۵ وتاریخ ملتان ازنوراحمدفریدی ، ملتان ۱۹۷۱م، ص ۱۳۰

۲. اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۱۲۴

۳. ملاقات شان با اورنگزیب درقلعه گرمهاراجه دوبارشده (تاریخ جهنگ، ص ۱۴۳)

۴. تاریخ مطابق آداب عالمگیری، ص ۱۰۱

فصل نهم

ازدواج :

حضرت سلطان باهو قدس‌الله‌سره‌العزیز چهار زن را یکی بعد از دیگری بعقد خود آوردند. یک زنشان از خانواده حضرت مخدوم برهان علیه الرحمة لنگر مخدوم بودکه یکی از خلفای صاحب ارشاد و مقامات عالی در زندگانی [۱] حضرت غوث الملک شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین [۲] محمد ابو بکر زکریا بود و بروایتی حضرت مخدوم پسر بهاء الحق زکریا(رح) بود[۳].زن دوم از قبیله اعوان بود[۴].زن سوم شان نیز از قبیله اعوان بود و از فامیل نزدیکش بود[۵].زن چهارم از قبیله ساهوکاران هندو بودکه بعد از خواندن دعوت قبور بر مزار غوث بهاءالحق زکریا ملتانی مشرف به اسلام گردید و به نکاح شان آمده بود[۶]. آن طوریکه از آثار و احوال معلوم میشود بعد از نکاح چهارم به حکم والده ماجده‌اش برای اختیارکردن مرشد ظاهری در تلاش مرشد براه افتادند و در آن وقت سن مبارک شان به چهل رسیده بود وقتیکه از ملاقات سید عبدالرحمن پیر دهلوی که بعداً ذکر شان خواهد آمد فیض یاب گردیدند. اینطور معلوم شده که تمام نکاح هایش تا سن شریف چهل سالگی بوده و بعد ازان دیگر زن نگرفتند.

فصل دهم

جاگیرها:

پدر حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره‌العزیز سلطان محمد بازید را از طرف دولت مغلیه دهلی در زمان بادشاهت شاهجهان (۱۰۳۷هـ/ ۱۶۲۸م - ۱۰۶۸هـ /۱۶۵۷م) دو جائیداد بزرگ (ده‌ها) عطا گردیده بود. درین باب سلطان حامد صاحب کتاب مناقب سلطانی مینویسد که این جائیدادها (جاگیرها) به پاس خدمتش در ارتش و به جامعه بطور انعام داده شده بود که سبب

---

۱. حضرت مخدوم برهان الدین احمد مبلغ بوده ازسلسله سهروردیه وپسرحقیقی غوث بهاؤالحق بودندو برحکم وفرمان پدرخود برجای ویران قیام فرموده طعام ولنگر عام رابرای استفاده غربا مسافرت کنندگان آغاز نموده و آنجا لنگر مخدوم معروف است. (اولیای جهنگ،ص ۱۴۲)

۲.شیخ بهاءالدین زکریاملتانی (۵۶۶هـ/۱۱۷۰م - ۶۶۱هـ/۱۲۶۲م)

۳.مناقب سلطانی، خطی مکتوبه ۱۳۱۹هـص۴۹،احوال و آثار شیخ بهاءالدین‌زکریاملتانی رح، ص۴۲

۴. همان

۵.همان

۶.همان

معاش متعلقین و لنگر طعام او گردید[۱].

طبق سلطان حامد مؤلف مناقب سلطانی جاگیر اول در بوسن نزدیک رانوان کلان و بی بی پور در نواحی ملتان بود[۲]. مقدار این زمین معلوم نیست. البته محل وقوع ذکر گردیده است. جاگیر دوم در پرگنه شورکوت قهرگان واقع است که موسوم به اراضی دهول کوت، دهورکوت یا دهول پور [۳] است این اراضی در دو حصه منقسم بود. یک حصه در قلعه شاه نگر والا [۴] و حصه دوم اش در غرب شهر شورکوت است. صاحب مناقب سلطانی می‌نویسد که از طرف بادشاه شاهجهان این اراضی بطور وجه معاش اکثرا در همین منطقه شور مقرر شد[۵]. صاحب کتاب می‌افزاید که در عصر شاهجهان برکنار دریای چناب در استان ملتان اراضی وسیعی که متعلق به پرگنه شورکوت بود و در آن قلعه‌ای از خشت پخته هم بود و چندین چاه آباد جاری بود و هزارها بیگهه «مساوی نیم ایکر می‌شود» زمین بارانی شامل بود به او «بازید محمد» داده شده بود در این اراضی بیش از پنجاه هزار بیگهه زمین بود[۶]. در این خصوص در مخطوطه موسوم به تواریخ حضرت سلطان باهو آمده است که از حضور بادشاه شاهجهان در وجه معاش بازید محمد در پرگنه مذکور که از پرگنات ملتان بود جاگیر پنجاه هزار بیگهه زمین انعام داده شد که یک ده سالم معه چند چاه آباد و کوتله خشت پخته موسوم به قهرگان از املاک شاهی عطا گردید[۷]. محصولی یا خراجی از این اراضی گرفته نمی‌شد. این ده مخصوصاً ملکیت بادشاه شاهجهان بود[۸] نیز در مقابل درکهنه شاه نگر که افتاده و برباد شده است از اراضی ایشان چند تا چاه آب بود. صاحب[۹] تواریخ حضرت سلطان باهو می‌نویسد که سلطان ولی محمد سجاده نشین اول و فرزند حضرت ممدوح قدس‌الله‌سره علاوه جاگیر سابقه پانزده روپیه یومیه در وجه معاش لنگر خانقاه مقدس از

---

۱. مناقب سلطانی، خطی ۱۳۱۹هـ ص ۱۰-۱۴۱-۱۴۴، مملوکه نگارنده

۲. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه‌فتح شیر ۱۳۱۹هـ ص ۹-۱۰-۱۴۴، مملوکه نگارنده

۳. در هفدهم سال جلوس جهانگیری شاهزاده شاهجهان را پرگنه دهول پورجاگیر داده شدو دریاخان راناظم آن جاگیرکرده شد.

(ماثرالامرا، صمصام الدوله، باهتمام ایوب قادری، ۱:۵۱-۱۵۰

۴. شاه‌نگر درآن زمان که کتاب مناقب سلطانی تالیف شده موسوم به گرمهاراجه بود، رک: باب اول

۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵هـ، ص ۱۵

۶. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ ص ۵۱

۷. تواریخ حضرت سلطان باهو (خطی) ۱۲۹۱هـ مملوکه نگارنده رساله

۸. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه‌فتح شیر ۱۳۱۹هـ ص ۱۳۶، مملوکه نگارنده رساله

۹. همان، ص ۵۲

سلطنت دهلی می‌یافت بوقت محاصره ملتان از پیشگاه جناب هربرت ادوردس صاحب بهادر انگلیسی هم اسناد بحالی معمولات سابقه و معافی و انعام‌های مذکور عطاشده ولی به سبب عدم واقعیت به آیین سرکار پیروی نشد و انعام و جاگیرات معطل ماندند و مثل مقدمه در دفتر(۱) جهنگ موجود است(۲).

فصل یازدهم

بیعت و مرشد:

در طریقت طبق سلوک اویسی، ایشان را از حضور رسالت مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مستقیماً فیضان عطا شد و بیعت و تلقین و ارشاد نیز حاصل گردید که تفصیل آن قبلاً بیان شده است(۳) و خود شان در رساله روحی می‌فرمایند:

دست بیعت کرد ما را مصطفی — فرزند خود خواندست ما را مجتبی
شد اجازت باهو را از مصطفی — خلق را تلقین بکن بهر خدا
خاکپائیم از حسین و از حسن — معرفت گشتست برمن انجمن ۴

در تمام تصنیفاتش علاوه بر سرور دو عالم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باکسی دست بیعت دادن و حصول فرمان و ارشاد و تلقین را ذکر نکرده‌اند. البته در همین مجلس حضوری ذکر بیعت با سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی شده است واجازه تلقین و ارشاد نیز داده شده (۴)

۱.مدارک محاکمه

۲. تواریخ حضرت سلطان باهو(خطی) ۱۲۹۱ه‍،ص۹،مملوکه کتابخانه عموم پنجاب ،لاهور

۳. رک:همین باب، فصل هفتم

۴.رساله روحی، خطی مکتوبه فضل کریم، ۱۳۵۴ه‍ص ۲۰،مملوکه سلطان غلام دستگیرالقادری

۴.بحضورمصطفی ارشاد دست بیعت کرده تسلیم تلقین محمدرسول الله صلعم ودست گرفته مریدحضرت شاه‌محی‌الدین ولی الله (امیرالکونین، سلطان باهو،خطی، حضرت جی ۱۳۳۳ه‍ص ۲)،

مرشد همچون باشد چنانچه این فقیر را پیغمبرصلی الله علیه وسلم دست بیعت کرد وخذ بیدی فرمود(حجت الاسرار،سلطان باهو،خطی، تبه پیران،۱۳۷۴ه‍ص۲۲)

این مصنف راتلقین وارشاداز حضرت نبی علیه الصلوةوشفیع وسیله حضرت علی رض ومریدپیر دستگیرشاه محی‌الدین قدس الله سره(عقل بیدار،سلطان باهو،خطی مکتوبه بهادرشاه، ۱۳۴۰ه‍ص۳)

پیراینچنین باشد چنانچه پیرمصنف شاه محی‌الدین سلطان عبدالقادرجیلانی قدس الله سره‌العزیز(مجالسة النبی، سلطان

این بیعت و ارشاد را ما نام بیعت باطنی داده می‌توانیم. برای بیعت ظاهری جستجوی مرشد کامل را هم نموده‌اند آن طوری که در واقعات به چشم می‌خورد. محو و مستغرق در شوق الهی چندین چله[۱] خوانی هم کرده‌اند و نیز به نحو مخصوص خودش به چندین مزارهای اولیای کرام دعوت[۲] قبور خواندند با اولیای کرام و مرشدان کاملی که در عصرش بودند با آنها هم صحبت شده بودند و در راه سلوک با آنها روابط داشتند و در این باره با افرادی که در ذیل می‌آید ملاقات هایشان قابل ذکر است. مولوی محمد دین در کتاب منظوم پنجابی خود می‌نویسد که مرشد حضرت سلطان العارفین از لاهور بودند. از نظم اینقدر حتما مترشح می‌شود که حضرت سلطان العارفین مرشد ظاهری را می‌داشتند[۳].

۱ ـ لنگر مخدوم:

مطابق سلطان حامد قادری صومعه اینجا را حضرت مخدوم برهان علیه‌الرحمه بنا کرده بود، که بزرگی از خلفای صاحب ارشاد و عالی مقام در زندگانی حضرت غوث بهاءالدین زکریا ملتانی بود[۴] چنانچه قبلاً تذکا شده طبق گفته بانو دکتر شمیم محمود زیدی در تالیف خود مخدوم برهان علیه‌الرحمه فرزند حقیقی غوث بهاءالدین زکریا ملتانی بود که پدرگرامی‌اش اورا برای قیام در ویرانه‌ای امر فرمود و در آنجا برای مساکین و مسافرین عام لنگر، یعنی طعام مجانی عمومی را بند و بست نمود. به این مناسبت این مقام به لنگر مخدوم معروف گشت در تلاش[۵] مرشد کامل در این ناحیه هم حضرت سلطان باهو (رح) در آستانه عالی آمد و رفت داشتند. همانطوری قبلا بیان شده است طبق سلطان حامد قادری زن اول را نیز ایشان در خانواده لنگر مخدوم بعقد آوردند[۶] از این حیث رابطهٔ ایشان با این صومعه به پایه ثبوت می‌رسد ـ لنگر مخدوم در بخش چنیوت جهنگ واقع گردیده است ـ

باهو،خطی، مکتوبه فضل کریم، ۱۹۳۵م،ص۲۸)

۱.درزبان عمومی چلّه، ریاضت چهل روزه رامی گویندکه دریک کنج تنهای سالک یاعابد می‌نماید.

۲. دعوت قبور مخصوص است به حضرت سلطان باهورح که درضمن آثارشرح می‌آید.

۳. باغ اولیای هند،مولوی محمد دین شاهپوری، لاهور۱۳۴۶هـ،ص ۱۰۰

۴. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه‌فتح شیر ۱۳۱۹هـ،ص۴۹ ،مملوکه نگارنده

۵. احوال وآثار شیخ بهاءالدین زکریاملتانی، ص۴۲

۶. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه‌فتح شیر ۱۳۱۹هـ،ص۴۹ ،مملوکه نگارنده

۲ ـ حجره شاه مقیم:

بااین خانقاه گیلانیه که حضرت سلطان العارفین باهو رحمة الله تعالی علیه ربط روحانی و قلبی داشتند، احوال آن در گنج الاسرار یکی از تصانیف شان دیده می‌شود [۱] که تفصیل آن بعدا در فصل معاصرین می‌آید. به هرحال صورت ملاقات ایشان با سید محمد امیر حجروی [۲] ابن حضرت سیف الرحمان جیلانی ابن محمد مقیم محکم الدین بن شاه ابوالمعالی بن سید محمد نور بن سید بهاءالدین المشهور به بهاول شیر گیلانی شده بود که حضرت سلطان العارفین با آن حضرت اظهار عقیدت خود به طور مرید کردند [۳] این صومعه اکنون در بخش ساهیوال نزدیک لاهور زیارت گاه معروف می‌باشد.

۳ ـ مخدوم موسی شاه جیلانی:

مخدوم را حضرت سلطان باهو (رح) در یک تصنیفش [۴] بنام مرشد یادکرده‌اند. نور احمد فریدی در کتاب تاریخ ملتان می‌گوید که فرزند نواب شیخ موسی گیلانی ابن حضرت مخدوم سید حامد گنج بخش ابن مخدوم سید جمال الدین موسی پاک شهید اند که با چهاردم پشت با سید عبدالقادر جیلانی می‌پیوندند در ۱۰۷۴ ﻫ از دنیا رحلت فرمودند [۵] توضیحات بیشتری در فصل معاصرین داده خواهد شد. اظهار عقیدت عارف مصنف دلیل ملاقات شان را نشان می‌دهد.

از دریافتن کتاب عمدة آلاثار فی تذکار اخبار الکتبار تالیف مولوی محمد قاسم گرهی یاسینی مطبوعه کراچی ۱۳۷۲ ﻫ به تحقیق می‌رمد که در رساله شمس العارفین آن شخصیت که به مخدوم موسی شاه جیلانی نامبرده شده است اصلافیض یافته حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس سره بوده و موسوم به سید موسی شاه جیلانی المعروف به سید موسن شاه جیلانی شده، بدین جهت تماس یا ملاقات (حضرت قدس سره) به سید موسی جیلانی «ابن نواب شیخ موسی

---

۱. گنج الاسرار، خطی، مکتوبه گل محمد سندی، ۱۳۲۳ﻫ، ص۲، مملوکه سلطان غلام باهو

۲. شرح گنج الاسرار، نظام الدین ملتانی، ملتان ۱۳۴۰ﻫ، حاشیه ص۴ وفات امیر حجروی ۱۱۰۲ﻫ مطابق حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار (درحالات حضرات قادریه ص۵۳)

۳. شدمریدازجان باهوبالیقین خاکپای شاه میران راس دین

(گنج الاسرار، خطی، مکتوبه گل محمد سندی، ۱۳۲۳ﻫ، ص۲)، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. شمس العارفین، سلطان باهو (ترجمه اردو)، لاهور ۱۹۵۸م، ص۹۵

۵. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ۲:۳۳ تا ۷۴

گیلانی ابن مخدوم سید حامد گنج بخش ابن مخدوم جمال الدین موسی پاک شهید‌رح» ملتانی به تشکیک می‌بینیم، البته از هم عصر بودن شان ملاقات را امکان دارد.

از کتاب مذکوره تذکار اخبارالکتبار معلوم می‌شود که تدوین رساله شمس العارفین از چند تا تصنیفات حضرت سلطان باهو قدس سره شده است و مرتبین آن رساله خلیفه صاحبدنه قوم لُنجار «فیض یافته مخدوم میان محمد صدیق مهیسر، محمد پور، سند» و مولوی عبدالشکور قوم شیخ بودند؛ و ایشان در مدرسه مرشد خود معروف به مخدوم مهیسر کار را سرانجام دادند و پس از آن درگهوتکی «سند» به پیر سید موسی شاه جیلانی تقدیم نمودند. پس درین رساله می‌بینیم که خلفای مذکوره حضرت مخدوم سید موسی شاه جیلانی«سید موسن شاه جیلانی» را به سردار و مرشد خطاب داده‌اند و این ویژه‌ها را حضرت سلطان باهو قدس سره‌به الفاظ خود بیان نکرده است. دانسته باشد که مرجع فیوضات خلفای مذکوره مخدوم مهیسر بوده و مخدوم مهیسر را بوسیله مستوئن، زن فیض یافته حضرت سلطان العارفین قدس سره فیضان عرفان اعطا شده بود و سید موسی شاه جیلانی «سید موسن شاه ازگهوتکی» را مستقیما فیض روحانی از حضرت سلطان العارفین قدس سره بوسیلۀ نقش اسم الله، سه روز بعد از وفات آن حضرت «سلطان العارفین قدس سره» تفویض گشته بود. سید موسن شاه درکودکی به همراهی مرد کلال چون بخدمت حضرت سلطان العارفین قدس سره باری پیش شد از ایشان رُشد و تلقین هم یافت و باز به مادر خود در گهوتکی مراجعت نمود. گویی هردو بزرگان، مخدوم مهیسر و سید موسن شاه جیلانی منبع فیوضات از حضرت سلطان باهو قدس سره دارند.

۴ ـ شاه حبیب الله قادری بغدادی:

درکنار رود راوی قصبه‌ای بنام شهر بغداد که آباد گشته است و آنجا بزرگی که از بغداد «عراق» آمده بود سکونت می‌ورزید، از مطالعه احوال معلوم می‌شود که حضرت سلطان باهو (رح) چند روزی در آنجا اقامت داشته‌اند. شاه حبیب الله قادری صاحب کرامت و معروف به پیر طریقت بود و آن بزرگ از احوال باطنی و ترک دنیا از ایشان امتحان گرفته و در آزمایش آوردند. حضرت سلطان باهو(رح) از این مراحل به کامیابی گذشتند. طبق گفته سلطان حامد با آگاه شدن از ولی بودن مادرزادی و مقامات ارفع داشتن شاه حبیب الله قادری ایشان را برای تحصیل برکات از پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی مرخصی داد[۱] که مرشد خود حبیب شاه قادری بودند[۲] مسکن

---

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه‌فتح شیر ۱۳۱۹هص۴۲-۴۳ ،مملوکه نگارنده‌مقاله

شاه حبیب قادری در بغداد کنار راوی در بین تلنبه و سرای سدّو واقع گردیده است[۳].

۵ - پیر سید عبدالرحمن گیلانی دهلوی:

طبق سلطان حامد قادری قبل از راهنمایی شاه حبیب الله قادری در تلاش مرشد کامل مادر حضرت سلطان العارفین قدس‌الله به طرف شرق اشارت کرده بود[۴]. در دهلی باسید پیر عبدالرحمن قادری گیلانی ملاقات کردند و از آنجا نصیبه فیض ازلی حاصلشان گردید و از ایشان شرف تلقین و کیمیای عرفان را یافتند[۵]. از خانواده چپهر یکی خلیفه محمد زکریا (م: ۱۳۵۵ ه) درسی حرفی در بیت پنجابی می‌نویسد که از سید عبدالقادر جیلانی (ره) «با کشف روحانی» حضرت سلطان العارفین قدس‌اللهسره را به زیارت و بیعت سید عبدالرحمن گیلانی دهلوی رهنمایی شده بود[۶]. بااینطور یکی دلیل و وثیقه قوی بدست می‌آید که حضرت سلطان العارفین به زیارت و تلقین در خدمت سید عبدالرحمن دهلوی می‌رفتند. همانطوری که پیش از این گفته شد این واقعه در سال ۱۰۷۸ هرخ داد، زمانی که سن شان به چهل رسیده بود[۷]. این امر عجیبی است که واقعه دست بیعت به مرشد ظاهری را فقط مولف مناقب سلطانی و سپس محمد زکریا از خانواده چپهر اظهار می‌نمایند و حضرت باهو (ره) در هیچ از تصانیف شانکه بدست ماast نامی از مرشد ظاهری شان نبرده‌اند.نا گفته نماندکه دکتر راما کرشنا اصرار می‌ورزد که حضرت عبدالرحمن دهلوی همین اند که نام پدرشان عبدالعزیز نقشبندی بود[۸]. این موقف دکترمذکور به کتاب معروف انگلیسی مصنفه بیلی (Beale) اشارة می‌دهد. بیلی می‌نویسد که عبدالرحمن پسر عبدالعزیز نقشبندی که دامادش سلیمان شکوه بوده و عروسی آن با دخترش بسال ۱۰۶۲ ه

---

۲. همان ،ص ۴۶

۳. همان ،ص ۱۳۵،کتاب سّرالمجیب تصنیف شاه حبیب قادری میگویند(مناقب سلطانی (خطی)۱۳۱۹هص ۱۳۵)

* بنده زیارت این درگاه کرده است و طمانیت قلبی یافت. ایشسان از اولاد سیدنا عبدالرزاق ابن سیدنا عبدالقادر گیلانی(رح) بودند.

۴. همان ،ص ۴۲ ۵. همان ،ص ۴۴

۶. سی حرفی درشان حضرت سلطان باهو،محمدزکریا(پنجابی)،سرگودها۱۳۰۲هـ

۷.بوقت مشرف شدن حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سره بخدمت مرشد مکمل خود بدهلی شریف هم حضرت والده ماجده قدس سرها حیات بودند ودرآن ایام حضرت قدس سره در سن چهل بودند.(مناقب سلطانی، خطی، ۱۳۱۹هص ۱۴۰)

8 Sultan Bahu,Sufi Poet of Punjab,L.R.Krishna & A.R.Luther,Lahore1982,p.8

بیست و پنجمین سال جلوس شاهجهان پادشاه اتفاق‌افتاد[1] ولی این قیاس دکتر را ما هیچ دلیلی نیست. اصلا پیر عبدالرحمن دهلوی مرشد حضرت سلطان باهو از سادات گیلانی بودند و ایشان از پشت در پشت در سلوک تصوف به طریقه قادریه فایز بودند، ممکن به نظر نمی‌آید که پدرشان به طریقه نقشبندی منسلک‌باشند چنانکه در اوراق آینده در فصل چهاردهم از شجره حضرت سلطان العارفین توضیح می‌شود.

فصل دوازدهم
خدمات طریقت و زیارات:

خدمت در طریقت:

طبق سلطان حامد قبل از مسافرت به دهلی درمدت سی سال از مجلس خاص حضرت محمد رسول الله صلی‌الله علیه و آله و سلم اجازه گرفته و از پیر دستگیر محی‌الدین عبدالقادر جیلانی بوسیله روحانی اذن یافته یک هزار نفر را مرید کردند و تصفیه باطنی نمودند[۲]. به گفته سلطان در مناقب سلطانی چون از دهلی بازگردانیدند، نوزده صد هزار مردان خدا را مرید درست کردند و خلافت بخشیدند که اغلب در سند[۳] بغداد «عراق» و مصر و عرب و شام و روم و کابل تقسیم شدند. خودشان نیز در این ممالک به عنوان بازدید و سفر تشریف می‌بردند[۴] در بین نوزده صد هزار مریدانش بازده صد هزارسادات و هشت صد هزار اقوام دیگر وجود داشتند[۵] سایر خلفا در منطقه‌های دیگر پنجاب و هندوستان در تعلیم دادن نفی اثبات مشغول شدند[۶].

حج و زیارات:

همانطوری که در بیان گذشته ضمن خدمات طریقت واضح می‌شود که ایشان به منظور سیر و تفریح سفر نموده علاوه براین که در هند نیز به زیارت مزارات متعدده رفتند و صاحب مناقب

---

1 Oriental Biographical Dictionary.Beale.0.8.

۲.مناقب سلطانی. لاهور۱۳۴۵هص۴۵

۳. اکنون سند استانی است در پاکستان

۴. مناقب سلطانی، خطی. مکتوبه ۱۳۱۹هص۴۸ ،مملوکه نگارنده

۵. همان ،ص۴۸

۶. همان ،ص۴۸

می‌افزاید که به کابل، شام، عرب، روم، مصر و بغداد نیز تشریف بردند[1] از این به قیاس کردن این نکته دشواری پیش نمی‌آید که مثل ایشان ولی کامل و عامل دعوات روحانی قبور یقیناً دراین منطقه‌ها رفته و بر مزارات اولیای کرام دعوات خوانده باشند، مخصوصا در بغداد بر مزار عبدالقادر جیلانی و در مدینه منوره بر روضه مبارک رسول اکرم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ظاهراً در مدینه منوره هم به زیارات مشرف گردیده باشند و از سعادت حج بیت الله شریف نیز بهره ورگردیده باشند. مگر بنا به طریق خودش در تصانیفشان در هیچ جا از اشغال و حالات ظاهری آگاه نفرموده‌اند. هر حرف ایشان برای رضای خدا و تعلیم و تلقین مذکور است. درکتاب کلیدالتوحید (کبیر) در یک مقام منظره‌ای روضهٔ اکرم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را به این طریق بیان می‌نماید، چون می‌گوید که «سبق (درس) حیاتِ النبی از اهل عرب بیاموزکه در حرم مبارک بر دروازه روضه التماس می‌کنند یا حیات النبی سیدالابرارکار مرا از درگاه اله برار[2]»

فصل سیزدهم

خوارق:

در ولی الله کرامات را نباید جستجو کرد بلکه ذات او خودش معجزه است. عارف مستغرق فی ذات‌الله گردیده از سراسر بیهوشی و مستی اجتناب می‌ورزد. وی هوشیاری را در محویت اختیار می‌کند. او در این دنیا ماند و از ماسوی‌الله بلندتر می‌رود. بنا به گفته حضرت سلطان العارفین در رساله گنج الاسرار: «نان این جهان می‌خورند. وکار آن جهان می‌کنند[3]».
و به قول حضرت عبدالله انصاری (رح) در مناجات و مقالات:

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند | فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هردو جهانش بخشی | دیوانه تو هردو جهان را چه کند[4]

زندگانی عارف و آثارش بذات خود به منزله معجزه نیز است و راهنمایی هم، خلاصه زندگی آنان به بقول سلطان‌العارفین قدس الله سره در مفتاح الغارفین این است:

کعبه را در دل بینم جان کنم بر وی فدا | در مدینه دائمی هم صحبت با مصطفی

---

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹هـ‌ص۴۸ ،مملوکه نگارنده

۲. کلیدالتوحید(کبیر)،خطی، مکتوبه ۱۳۳۳هـ‌ص۳۸،مملوکه سلطان غلام باهو

۳. گنج الاسرار،خطی ،گل محمد سندی، مکتوبه ۱۳۲۳هـ‌ص۳،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. مناجات ومقالات، طهران، مکالمه اول، ص۱۰

خلق ما را خویش داند من بباطن با رسول   عارفان را راه اینست بشنو ای اهل الوصول[1]

و خود فرمودند در رساله محبت الاسرار: «بیزار از کشف کرامات، فقیر را بس است همین کرامات که حضرت پیغامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمایند از ازل تا ابد باخبر بیدار و هوشیار باشد[2]» و درکتاب توفیق الهدایت فرمودند: «هرکه غرق شد فنا فی‌الله ذات هرگز نظر نکند به کشف کرامات، هرکه غرق شد فنا فی‌الله ذات اختیار نکند عز و جاه دنیا درجات[3]» و حضرت سلطان‌العارفین قدس الله سره در عین الفقر می‌افزاید که: «در راه فقر استقامت باید نه هوای نفس کرامت، که استقامت مرتبه خاص است و کرامت مرتبه حیض و نفاس است[4]» و فرموده:

«فقر را علم ملاقات است و اورا علم کرامات است، ملاقات چیست و کرامات چیست؟ کرامات مقام ناسوت است و ملاقات مقام لاهوت است. کرامات بازیگری تماشا نماییدن مردم و ملاقات شرف ملازم حضور پر نور شرف الانبیا محمد مجتبی احمد مصطفی صلی الله علیه و آله‌وسلم[5]» و اگر با سوانح عمومی یکی از عارفان خوارق و عادات و کرامات آنها نوشته نشود آن وقت احوال ناتمام تصور می‌گردد. از این جهت به مصداق مشتی نمونه از خرواری چند خوارق عادات «کرامات» ایشان نقل می‌گردد.

ولی مادرزاد:

حضرت سلطان باهو چون متولد شدند به مثل خارق عادات سید عبدالقادر[6] جیلانی در رمضان المبارک بروز شیر مادر نخوردند و دست نبردند چون درکودکی به کوچه و بازار می‌رفتند به مجرد دیدار و لقاء سیمای مبارکش از هنود هرکه را نظر برابر حضرت می‌شد بی اختیار کلمه شهادت وکلمه طیب بر زبانش می‌رفت و مسلمان می‌شد. هندوان شهر جمع شدند و پیش والد ماجد شان التماس بردند که گاه بیگاه بچه را بیرون نیاورند و وقت تعیین شود، حتی این طور

۱.مفتاح‌العارفین،خطی،مکتوبه گل محمد سندی ،۱۳۲۳هص ۴۴،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲.محبت‌الاسرار،خطی،مکتوبه گل محمدسندی ،۱۳۲۳هص ۱۶ ،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳.توفیق الهدایت، خطی، مکتوبه حضرت جی ،۱۳۳۴هص ۱۰۶،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴.عین الفقر،خطی، مکتوبه سلطان حامد،۱۲۹۲هص ۱۰،مملوکه نگارنده

۵.عین الفقر،خطی،مکتوبه سید عبدالله لاهوری،۱۲۰۱ه۶۳الف،مملوکه سید سلطان صاحب

۶. سید عبدالقادر جیلانی(۴۷۰هـ۵۶۱ه)در ایام شیر خوارگی چو ماه صیام آمده شیر همه روز نخوردند(حیات جاودانی،محمد عبدالستار،لاهور ۱۳۲۲هص۳تا۷)

کردند این اسرار ربانی و اعجاز محمدی بوده که از هنگام مهد تا لحد هر هندویی که به نظر مبارکش رسید به اسلام گرائید[۱].

نگاهی بر نورنگ کتران:

طبق سلطان حامد مولف مناقب سلطانی روزی در منطقه پنجاب در دامان کوه غربی که جبل اسود یا «کالا روه» یعنی کوه سیاه در زبان دامانی گفته می‌شود برای گردش می‌رفتند که بچه‌ای را دیدند که گاو ماده را می‌چرایند، ایشان آن بچه را با نظر توجه در حین نور الهی در وجود او سرایت کردند و او در عالم وارفتگی به گرد ایشان به طواف شد[۲] این نورنگ کتران بود که بعدا سی سال با ایشان ماند و خلافت یافت. مزاراو در دهات و هوا (دیره غازی خان) در دامن جبل اسود «کالا روه» قرار دارد. حضرت سلطان باهو (رح) وی را ملقب به سلطان، نیز فرموده بودند و ازین جهت او به سلطان نورنگ کتران معروف شد[۳].

واقعه آهو باهو:

طبق سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی وقتی که حضرت سلطان باهو(رح) به غرض گردش به کوه شمالی به مقام سون سکیسر رسیدند، نورنگ کتران در خدمت ایشان بود. ماه رمضان المبارک شروع گردید و ایشان به نورنگ کتران فرمودند برما ادب و تعظیم رمضان المبارک واجب گردیده است و بعدا در آنجا به غار کوهی ساکن گردیدند و یکبارگی به دریای وحدت مستغرق شدند، حتی که صدای العید العید بلند شد ایشان از حالت سکر به حالت صحو در آمدند و زار زار گریه کردند که فضیلت روزه‌های رمضان المبارک، سحر و افطار و نماز پنجگانه و تراویح از ایشان ضیاع گردیده بود. چنانچه نورنگ کتران را برای اعاده نماز و روزه امر فرمودند و خودشان از آنجا به سمت شمال در «کوه کهون» با تالاب شور که یک اسمش «کلر کهار» بود رسیدندوآنجا راجای مقدس و تنها یافتند و در آنجا به مشاهدات و تجلیات نشسته محو[۴] گردیدند که تا چند ماه در همانجا گذراندند. بالاخره نورنگ کتران العطش،العطش برآورد،

---

۱. مناقب سلطانی. خطی.مکتوبه فتح شیر.۱۳۱۹هص۱۵.مملوکه نگارنده

۲. مناقب سلطانی. خطی.مکتوبه فتح شیر.۱۳۱۹هص۳۶.مملوکه نگارنده

۳. همان .ص۳۱

۴. این دو وقائع مذبوره سکر در همه زندگانی شان امده و بالتحقیق در سائر زندگانی حضرت ممدوح قدس الله سره مستحب هم

بـاز ایشـان فـرمودند ای نـورنگ ع "بـرات عـاشقان بـرشاخ آهـو در هـمین حـین آهـوی نـری حاضرگردیدکه بر سر شاخهایش دسترخوان غذا و ظروف آب بسته بود که ازآن ایشان و نورنگ کتران‌افطار نمودند. آن آهوی نرکه یک موکل بود همانجا جان سپرد.درآن موقعه نورنگ کتران که از تاثیر صحبت و توجهات مرشد کامل حامل کشف باطنی گشته بود مصرع دوم را از خود خواند ع «عجب دیدم کرامت شیخ باهو» پس بر سر همین کوه باشنده‌های آنجا به طور کرشمهٔ الهی آن آهو را دفن کردند و دو مزار درست کردند و نام مزارها را «مزار پیر آهو باهو» مشهور گشت این مقام حالاهم زیارتگاه عاشقان مطالب‌الله می‌باشد[1] به روایتی تالابی که درکوه کهون مذکور بود و ذایقه تغییرکرده شورگشته بود و به همین جا حضرت سلطان باهو تشریف فرما شدند. اصلا در آنجا حضرت شیخ فریدالدین[2] آمده بود و به سببی رنجیده گشته دعای بد کرده بود که از آن جهت آب چشمه شیرین تغییرکرده شورگشته بود. وقتی که مردم اصرارکردندکه آن آب را دوباره شیرین کند ایشان فرمود، یک ولی الله دیگری «سلطان باهو(رح)» نامی وارد می‌شود که به یمن قدومش چشمه آب دوباره شیرین خواهدشد.چنانچه وقتی واقعه آهوباهورا مردم دیدند گردش جمع گشته اصرارکردند که آب را شیرین کنند. ایشان فرمودند این چشمه آب را فرید شور نکرده بلکه الله تعالی کرده است از این جهت این دوباره شیرین نمی‌شود، ولی از نزدیکش در همین کوه چشمهٔ گردید که شیرین بود و تاکنون جاری است[3] نیز به همین روایت در موقعه پیش آمد واقعهٔ آهو باهو به علاوه نورنگ کتران درویش دیگری نیز در آنجا بود، وقتی که آن آهوی نر، که یک موکل بود بر توجه ایشان مرد،.آن درویش فریاد زدکه او نیز مدتی در خدمت گذرانده است مگر بر او نظری نکرده بودند. ایشان به آن درویش نیز نظر توجه فرمودند و او هم جانبرده شد و در همانجا مزار او را با مزار آهو درست کردند به این نحوه این دو مزار بنام‌های «آهو، باهو» معروف گردید[4] در این ضمن سلطان غلام سرور ابن حضرت سلطان نورمحمد هم روایت بالا را توثیق نموده گویند که درویش دیگری که قبرش با آهوی موکل درست گردیده بود اسمش داؤ بود و مزارش با آهو درست شده بود آن وقت به سبب نسبت حضرت باهو این مزارات بجای «آهو داؤ»

نرفته. (مناقب سلطانی،مکتوبه فتح شیر،۱۳۱۹هـ،ص۳۷.مملوکه نگارنده‌مقاله)

۱. مناقب سلطانی، خطی،مکتوبه ۱۳۱۹هـ،ص ۳۶-۳۷

۲. شیخ فریدالدین گنج شکر (۵۸۴هـ/۱۱۸۸م - ۶۷۹هـ/۱۲۸۰م)(سنین مطابق تحقیق جدیدتی آقای محمد آصف خان در کتاب "آکهیا بابا فرید نی".لاهور ۱۹۷۸ء،ص ۴۸

۳.بشکریه سلطان عمر دراز قادری مورخه ۸ سپتامبر ۱۹۷۶م

۴. همان

به «آهو باهو» می‌گفتند[۱] از این روایات واضح میشود که یک مزار از آهوی نر است که در حقیقت یک موکل بود و مزار دیگر از یک درویش بود که بر علاوه نورنگ کتران در خدمت ایشان در منطقه سون سکیسر بود. به گفته محققی بنام انور بیگ اعوان در کتاب دهنی ادب و ثقافت حضرت سلطان باهو در کلر کهار به گوشه کوهی که عزلت گزین بودند آن از زمانه بودا[۲] چله گاه یا عبادتگاه قدیمی به شمار می‌رفت[۳]. او می افزاید که در اینجا روضه سخی هوباهو مشهور است و امروز درباره این دو مزار گفته می‌شود که در اینجا مزار نوه‌های سیدنا غوث الاعظم است مطلقا مبنی بر قیاسات غلط است[۴] با این همه اظهار خیال واضح می‌شود که آن مقام برای عبادت و گوشه نشینی جای مناسبی است و از آنجا به کلهٔ کوه «آهوی باهو» دو مزار دیده می‌شود. از روی این واقعه کلر کهار گویا بر حضرت سلطان العارفین دو مرتبه حالت سکرطاری شد که بالتحقیق بیان نموده شده است.

دعوت قبور:

به طریق مخصوص خود ایشان بر مزارات بعضی اولیای کرام دعوت فرمودند و برمزارات سوار گردیدند و با ارواح آنها گفتگو و ملاقات فرمودند. در ضمن همین واقعات برمزار پیر عبدالرحمن قریشی[۵] که از اولیای متقدمین بود و از بارگاه حضرت سلطان باهو(رح) در فاصله ده کیلومتری بود دعوت خوان و سوار مزار شدند و بر پاهای مبارک شان آبله افتاد ایشان دلخور شدند و فرمودند که بعد از این بر مزار تو حقاً از اولادهای من هیچ یک نخواهد آمد که تو یک فقیر نامراد بودی و من صاحب اولاد می‌باشم، اگر از اولاد ما کسی هم برمزار تو آمد ضرر مالی یا جانی خواهد دید و تا مدتی همینطور می‌شد. هر وقتی که از اولاد هایش کسی رفت ضرر دید[۶] همینطور ایشان در خانقاه حضرت غوث بهاءالحق زکریا ملتانی دعوت خواندند و سوار شدند. حضرت غوث الملک از مزار بیرون تشریف بردند و با ایشان ملاقات کردند و مراعاتی فرمودند و

۱.بشکریه سلطان غلام سرور ابن سلطان نور محمد،انترویو مورخه ۱۵فوریه ۱۹۷۹م.

۲. زمان بودا از مقتدر بودن کنشکا (۷۸م)بشمار می آید که فروغ مذهب بودا ازوست.

۳.دهنی ادب و ثقافت،راولپندی ۱۹۶۸م،ص۳۴ ۴. همان ،ص۳۴

۵. فضل حسین قریشی در سوانحعمری پیر عبدالرحمن قریشی ادعا می کند که وی عبدالرحمن بن عوف اند که از عشره مبشره بودند ولی این مفروضه قطعابی بنیاد است زیرا که عبدالرحمن بن عوف در جنت البقیه مدینه دفن شده‌اند.

۶.مناقب سلطانی، خطی،مکتوبه ۱۳۱۹هص ۴۰،مملوکه نگارنده‌مقاله

گفتند هر امری باشد بفرمایید تا به جا آورده شود مگر به حالت جوش ایشان فرمودند که مرا حاجتی نیست مگر غوث الملک هم اصرار ورزیدند و بالاخره ایشان فرمودند که از منطقه خود بازوی پاکیزه بمن بده، چنانچه با باطنی تصرف غوث الملک دختر یک هندوی ساهوکار (تاجر) اسلام را قبول کرد و او دختر دامن ایشان راگرفت که عقد چهارم را با ایشان بست[۱].

شاه حبیب قادری و حضرت سلطان باهو (رح):

وقتی ایشان برای تلاش مرشد ظاهری برکنار دریای راوی رسیدند در آنجا در ده بنام بغداد به خدمت شاه حبیب‌الله قادری که شیخ زمان و صاحب کرامت بود، رسیدند. این روش شاه حبیب بود که‌یک دیگ آب بر آتش بگذارد و هر که برای طلب فیض می‌آمد به او می‌گفت که برآب‌گرم دست بزنند و جناب شاه با حضرت باهو(رح) هم همین راگفت مگر در جواب باهو(رح) گفتند که کسانی در بین دیگ به آب گرم دست می‌زنند احوال و مقام آنان را من می‌دانم مگر مطلوب من از این بیشتر است یعنی بالاتر است. بعدا جناب شاه به ایشان امر کرد که به مسجد به جاهایی که لازم است آب بیاندازند. آن وقت ایشان با یک مشکیزه تمام حمام‌های مسجد را به آب پرکردند و صحن مسجد را نیز پرکردند. جناب شاه این کرامت ایشان را دید به شکل های مختلف پرواز کرد، حضرت سلطان باهو(رح) هم به آن مقام رسیدند، پرواز نموده به صورتهای مختلف درآمدند و بعداً جناب شاه نظر امتحان ترک دنیا را دستور دادند و ایشان به خانه آمده تمام اسباب خانه را بیرون انداختند. شاه حبیب الله از فراغت امور خانه به او اشاره کرد، ایشان برای طلاق دادن هر چهار زن خود دوباره به خانه تشریف آوردند. بی بی راستی مادرشان معامله را دانسته فوراً گفت، زنهای تو تصمیم گرفته‌اند که به حق تو بنشینند و تمام حقوق خودرا بخشیده‌اند. ایشان از زنهای خود این لطف و مرحمت شرعی را حاصل نمودند و بعداً برای فقر الی الله به نزد شاه حبیب رسیدند. جناب شاه فرمود ای فقیر چیزی که تومی خواهی نزد من نیست بلکه باید دهلی نزد مرشد من بروی که نام او پیر سید عبدالرحمن گیلانی می‌باشد[۲].

حضرت باهو(رح) در دهلی:

وقتی ایشان به دهلی رسیدند در آنجا سید السادات حضرت پیر عبدالرحمن دهلوی قدس‌سره را منتظر یافتند و ایشان دولت فیض ازلی را فوراً به ایشان عطا نمود. همانطوری که اول

---

۱. همان ،ص ۴۱-۴۲

۲. مناقب سلطانی، خطی،مکتوبه ۱۳۱۹هـ،ص ۴۲-۴۳

بیان گردیده است، این واقعه در ۱۰۷۸ رخ داد و طبق صاحب مناقب سلطانی روز جمعه بوده است به مجرد این که از آنجا مرخص شدند، در بازار دهلی شروع کردند به نگاه انداختن به طرف مردم، مردم از هر طرف بیخود شده رفتند و یک شور و غوغا برخاست. پیر عبدالرحمن دهلوی مطلع گردید و ایشان را پس خواست و پرسید جواب دادند که من دیدم یک پیر زن از بازار تابه می‌خرید و می‌آزمود و یک پسری را دیدم که داشت کمان می‌خرید و اوراکشیده کشیده می‌آزمود که آیاکمان درستی هست یا خیر، من که نعمت بزرگی از شما حاصل کرده بودم آیا آن را آزمایش نمی‌کردم؟ با این همه جوش فیض رسانی دوباره به پیر صاحب خدا حافظی گفته و برای نماز جمعه داخل مسجد جامع دهلی شدند. مسجد پر از نمازیان بود، در صف آخرین ایستادند. اورنگ زیب بادشاه با ارکان دولتش نیز در نماز شریک بودند. ایشان به تمام نمازی‌ها توجه فرمودند و در مسجد بر هریکی جذبات الهیه مستولی گردید و اثری این جذبات و وجدان نه برقاضی گردید و نه بر رییس کلانتری و نه بر پادشاه اورنگ زیب. آن سه نفر دست بسته خدمت ایشان آمدند و سبب محرومی خودرا پرسیدند. ایشان فرمودند من برهمه یکسان توجه داده بودم مگر قلوب شما سه نفر به سبب اقتدار و علم زیاد آلوده بود و اثری نتوانستید گرفت. بعداً این سه نفر برای فیضیابی دست بسته التماس کردند، آن وقت ایشان فرمودند که اول شرط این است که بعد از این هیچ کس از شما و اولاد شما نزد من و نزد اولادهای من نیاید، تا متاع دنیوی بین اولادهای من فساد پیدا نکند و آنها گمراه نشیوند. اورنگ زیب عالمگیر قول داد بعد ایشان توجه فرمودند و کمک مخصوصی عطا فرمودند. به التماس اورنگ زیب عالمگیر به طور وعظ مجلهٔ اورنگ شاهی را در همانجا تالیف فرمودند که آن را محررین‌شاهی‌استنساخ نمودند(۱).

سلطان حامد قادری سروری در تلخیص مناقب سلطانی موسوم به تواریخ حضرت سلطان باهو درین ضمن می‌گوید که: «اگرچه منجانب پادشاه عالمگیر بخدمت اوشان از حد ادب و تواضع بود اما هیچ انس پادشاه اورنگ زیب ممدوح نگرفتند شاه موصوف التماس زیارت و ملاقات به خدمت اوشان می‌ساخت که یکبار شاه اورنگزیب را زیارت و ملاقات حضرت سلطان باهو قدس‌سره حاصل گشت و هیچ نذر و نیاز و الفت دنیاوی از شاه موصوف قطعا قبول نفرمودند و به موجب استدعا شاه ممدوح یک نسخه کتاب موسومه اورنگ شاهی در باب ارشاد مقامات تصوف و سلوک تالیف فرموده تبرکانه شاه ممدوح را عطا فرمودند(۲)»

اقتباس مذکوره درست به نظر می‌آید ولی این جمله حضرت ممدوح هیچ انس با شاه

---

۱. مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹ه‍، ص۴۶تا۴۸

۲. تواریخ حضرت سلطان باهو رح، خطی، لاهور ۱۲۹۰ه‍، ۱۱:ب

اورنگ زیب نداشتند کاملاً درست نیست زیرا که در بیشتر تصنیف خود حضرت سلطان العارفین قدس سره نام پادشاه اورنگ زیب را با تمامی آداب و پاسداری نوشته‌اند که در بخش آثار می آید و ملاقات ممدوح هم باشاه موصوف سه بار باثبات رسیده است.دکترراماکرشنا نوشته است که حضرت سلطان العارفین قدس سره به حیث قادری با دارا شکوه زیاد رغبت و الفت داشتند و بدین علت از اورنگ زیب اجتناب ورزیدند و از او خائف بودند،[1] کاملا لغو است زیرا که ملاقات داراشکوه با حضرت ممدوح هرگز باثبات نمی‌رسد و این باره در بخش رساله در معاصرین حضرت باهو راجع به داراشکوه توضیحات لازم‌می آید.

همانطوری که اول تذکره داده شد از این قبل هم در قلعه گرمهاراج حضرت باهو(رح) با اورنگ زیب در زمانی که اورنگ زیب شاهزاده بود دوبار ملاقات کرده بودند. این ملاقات سومی به دهلی روی داد وقتی که اورنگزیب بادشاه هند بود معلوم است که به سبب دو ملاقات در قلعه گر مهاراج اورنگزیب عالمگیر در مسجد حضرت سلطان باهو(رح) را شناخته باشد. از این جهت این موقعه برای حصول فیوضات ملاقات طولانی شد. مگر ملاقات با اورنگ زیب آخرین بود. وقتی از دهلی روانه گردیدند به یک جانب شاهراهی برای استراحت کردن خوابیدند، در همین اثنا گروه سیناسیون هندو از آنجا گذرکرد و آنان ایشان را از خواب بیدار کرد و راه را پرسیدند و ایشان فرمود که راه راست لااله الاالله محمد رسول الله می‌باشد. به مجرد شنیدن این گروه سیناسیون همه شروع کردند به خواندن کلمه طیبه و مسلمان شدند و بلکه به مقام ابدال رسیدند[2].

شخصی سفید پوش و حضرت باهو(رح):

طبق روایتی از سلطان حامد مولف مناقب سلطانی در روزهایی که حضرت سلطان باهو(رح) در جوار شورکوت بدست خود شخم‌کاری می‌کردند. از خاندان بزرگ سادات، سیدی در تلاش یکی از بزرگان کامل دین بود که با او از فقر و سفید پوشی یعنی «عزت و آبروی» خود سخن بگوید. زندگانی این سید خیلی با فقر و مسکنت می‌گذشت و روزگار بر او تنگ گردیده بود. به جستجوی او مردم نشان دادند که در شورکوت به کنار دریای چناب یک درویش کامل حضرت سلطان باهوست که با همت باطنی مشکل کشایی می‌توان بکند. جناب سید وقتی بر سمان

1 . Sultan Bahu,Sufi poet of Punjab,Lahore,1982,P.9.

۲.مناقب سلطانی،مکتوبه ۱۳۱۹هـ،ص۴۸

شورکوت رسید، دیده که ایشان دارند زمین را شخم می‌زنند پس فکر کرد که شخصی که خودش به مشقت و افلاس مبتلاست مرا چه دستگیری خواهد کرد؟ و می‌خواست برگردد. در عین وقت حضرت سلطان باهو صدا کردند و فرمودند: ای فلان جناب سیّد از وطن که بیرون آمده‌ای اینقدر سفر طولانی را هم طی کرده‌ای و می‌خواهی بدون سخن و حرف برگردی. جناب سیّد این را شنیده مطمئن شد و مقصود و حالش را بیان کرد. بعد ایشان فرموده شخم مرا بگیر من برمی‌گردم و ایشان کمی دور رفته رفع حاجت فرموده و باخشتی خاکی بول خودرا خشک کرده باز درانداخت، درجایی که کلوخ به زمین خورد همان جا«زمین» طلا شده رفت و بعد فرمودند جناب سیّد حالا متاع دنیا را بردارید. جناب سیّد به خرمی خشت‌های طلا را برداشت و این بیت هندی سرود:

نظر جنهاندی کیمیا هووی سونا کردی وت ذاتین ذاتیان رب‌دیان کیا سیّد کیا جت [۱]

یعنی نگاه آن کسانی که کیمیا است خاک را به یک نظر زر خالص می‌گردانند و این فیضان از عطای الهی‌ست چه سیّد و چه از «قبیله» جات[۲].

حضرت باهو(رح) در چولستان:

روزی در نواحی بکر با خلیفه خودشان موسوم به سلطان[۳] حمید سیر می‌فرمودند. رفته رفته در بیرون قصبه به سمت مشرق در میدان چولِ به تپهٔ ویرانی رسیدند وقتی می‌خواستند بنشینند فوراً برخاستند و فرمودند، حمید از این تپه بزودی پایین شو، این منزل شخص ظالمی بوده است. معلوم شد که درجای همان تپه منزل یک هندو بوده که به غایت ظالم بود [۴]. دیگر بعد از آن سلطان حامد قادری می‌افزاید که آن حضرت قدس الله سره درجای دیگی در میدان ریگ خوابیدند و سرمبارک خودرا بر زانوی خلیفه سلطان حمید گذاشتند به فکر سلطان حمید رسید که کاش دولت و ثروتی می‌داشت تا برای مرشد و هادی خود بستر اطلس و مخمل درست می‌کرد. با خطور این خیال برخلیفهٔ مذکور حالت غنودگی طاری گردید و درخواب رفت و دید که در باغی ست که یک پارچه از فرش دیبا آراسته است و در آن یک زن خوب رو لباس ابریشمی و

---

۱. مناقب سلطانی،خطی،مکتوبه ۱۳۱۹هص۵۳-۵۴،مملوکه نگارنده‌مقاله

۲. جت معمولاً در پنجاب دهقانان و کاشتکاران زراعت پیشه‌اند و اصلاً جت نیستند زیرا که جات قومی است جداگانه که از نسل حام است و راجپوت بشمار آیند.

۳.رک:معاصرین حضرت باهو رح.

۴. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵هص۳۳

طلا در بردارد و با سلطان حمید رغبت نشان می‌دهد و می‌گوید که با من نکاح «ازدواج» کنی سلطان حمید فورا انکار کرد که این جای ادب و احترام است و او در خدمت پیشوای خود می‌باشد. درهمین حین چشمش بازشد و دید که حضرت سلطان العارفین می‌فرمایند همین دنیاست که شما آرزو می‌داشتید، چرا قبول نکردی اگر قبول می‌کردی مال و دولت هیچ وقت از خانه تو تمام نمی‌شده، سلطان حمید عرض کردیامرشدکامل من از خداوند نور ذاتش را می‌خواهم بعد فرمودند که تاثیر فقر محمدی از خانواده تو نمی‌رود[1]. دیگر روزی در سیر چولستان مذکور بودند که از دور نگاهش به شخصی افتاد که در جنگل پشتاره چوب می‌بست. با نگاه ایشان او را رتبه کمال حاصل گردید و در همانجا بیهوش شد. روز دیگر وقتی از آنجا گذشتند و دست مبارک خودرا برسر او گذاشتند و بعد از چند دقیقه او به هوش آمد، از او پرسیدند: حالت چطور است عرض کرد حضرت شاید شما بودید که دیروز از اینجا می‌گذشتید که من شما را دیدم و بعد از آن از خود خبری ندارم. آن حضرت قدس‌سره او را از نوبه لامکان رسانیدند[2].

فصل چهاردهم

شجره طریقت حضرت باهو قدس الله سره:

طبق روایات گذشته شجره طریقت ایشان در دو سلسله با حضرت علی کرم‌الله وجهه یکجا می‌شود. از این جهت یک سلسله با پیر طریقت حضرت شیخ[3] معروف کرخی می‌باشد که رابطهٔ روحانیتش به یک وقت با حضرت امام علی بن موسیٰ الرضا[4] و حضرت داؤد طائی[5]

---

۱. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵ھ،ص ۳۳-۳۴ ۲. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵ھ،همان ،ص ۳۴

۳. معروف بن فیروز الکرخی از مشائخ کبار بودند و در جوانمردی ورع تقوٰی معروف (کشف المحجوب،علی هجویری،در تبع تابعین) شیخ معروف کرخی،مدفن کرخ،م ۲۰۰ھ (تذکرة الکرام،تاریخ خلفای عرب و اسلام،شاه محمد کبیر داناپوری)

۴.علی بن موسٰی (رضا)،امام هشتم،فرزند امام هفتم امام موسی بن جعفر (کاظم) که (بنابا شهر تاریخ) سال صد و چهل و هشت هجری متولد و سال دویست و سه هجری درگذشته (شیعه در اسلام،سید محمد حسین طباطبائی،۱۳۸۹ھق،تهران،ص ۱۴۲)، ولادت مدینه ۱۵۳ھ،فوت طوس ۲۰۸ھ(روضة الشهدا،حسین واعظ کاشفی،بمبئی ۱۳۲۵ھ،ص ۳۵۰)

۵.ابو سلیمان داؤد بن نصر طائی،از مشائخ کبار بودند و سید السادات در تصوف شاگرد امام اعظم،المشهور فقیه الفقها مرید حبیب ابن سلیم الراعی (کشف المحجوب علی هجویری،در تبع تابعین) مدفن کوفه،م:۱۶۴ھ(تذکره الکرام،شاه محمد کبیر داناپوری)

می پیوندد(۱).

سلسله اول : :

شیخ سلطان باهو عن شیخ سیدالسادات سید عبدالرحمن[۱] دهلوی عن شیخ سید عبدالجلیل[۲] عن سید عبدالبقا[۳] عن سید الستار[۴] عن سیدالفتاح[۵] عن شیخ نجم الدین[۶] برهان پوری عن شیخ محمدصادق[۷] یحیی عن سید[۸] عبدالجبار عن سید عبدالرزاق[۹] عن سید غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی[۱۰] عن شیخ المشایخ خواجه ابوسعید[۱۱] مبارک الخضرمی مخزومی عن شیخ ابوالحسن[۱۲] قریشی الهنکاری عن شیخ ابوالفرح[۱۳] یوسف طرطوسی عن شیخ خواجه عبدالواحد[۱۴] تمیمی بن خواجه عبدالعزیز تمیمی عن خواجه شیخ ابابکر[۱۵] شبلی عن خواجه شیخ جنید[۱۶] بغدادي عن شیخ عبدالله سری[۱۷] سقطی عن شیخ معروف[۱۸] کرخی عن شیخ ابوالحسن علی بن موسی رضا[۱۹] عن ابی موسی[۲۰] کاظم عن ابی جعفر صادق[۲۱] عن ابی محمدالباقر[۲۲] عن ابی زین العابدین[۲۳] عن ابی عبدالله الحسین[۲۴] عن ابی اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی المرتضی[۲۵] ابن ابی طالب علیهم‌السلام(۲) سلسله طریقت دوم بعد از شیخ معروف کرخی این طور است ـ عن خواجه شیخ داود طای ـ عن خواجه شیخ حبیب عجمی عن خواجه شیخ الشیوخ حسن بصری عن اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب (۳) گویا طبق سلسله طریقت اول بعد از بیست و پنج وسیله و طبق سلسله طریقت دوم بعد ازبیست و دو وسیله‌بیعت ایشان به امیرالمومنین علی ابن ابی طالب می‌رسد. غلام سرور لاهوری در کتاب حدیقةالاولیا نیز شجره مندرجه بالا را همین طور نشان داده است(۴). البته چنانکه در مناقب سلطانی سهو آمده است و نگارنده این رساله تصحیح رسانده است که بعد از حضرت سلطان باهو(رح) هفتمین شیخ محمد صادق یمنی است درست نیست و به‌جای او محمد صادق یحیٰی نام درست است. همین طور چهاردهمین پیر طریقت عبدالواحد ابن نغمی نوشته شده، حالانکه نام صحیح عبدالواحد تمیمی است. نام مکمل شیخ محمد صادق یحیی بعداً در شجره منظوم

---

۱. معروف رفت و بر دست علی بن موسی الرضارح مسلمان شد---آنگاه بداؤد طائی افتاد وبسیار ریاضت کشید و عبادت تمام بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشارالیه گشت(تذکرة الاولیاء،عطار،لاهور،۱۳۱۷هص۱۷۰)

۲.مناقب سلطانی،مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هص۱۱ ۳. همان ،ص۱۲-۱۳

۴. حدیقة الاولیاء،لاهور ۱۹۷۶م،ص۲۵۳؛بحواله یاداشت در کلید التوحید خطی ذخیره مولاناغلام محی الدین قصوری مخزونه کتابخانه گنج بخش راولپندی.

شیخ محمدیار[1] بیان خواهد شد. نیز عبدالواحد تمیمی که کنیتش ابوالفضل بود و پدرش عبدالعزیز بن حرث بن اسد بود ایشان از شیخ ابوبکر شبلی خلافت گرفتند و مرید باصفای او بود[2] شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین مذکوره شجره طریقت را به نظم آورده است که ملاحظه بشود:

پس از حمد خداوند نعت احمد ‌‌ ‌ نثار آل و اصحاب محمد
نظم آرم عجب این شجره پاک ‌ ‌ که بیخش در زمین شاخش بر افلاک
زختم انبیا ان شاه لولاک ‌ ‌ لباس فقر پوشیده علی پاک
حسن بصری ز دست شاه پوشید ‌ ‌ لباس فقر تاشد چون مه عید
حبیب عجمی آن مقبول درگاه ‌ ‌ حسن کردش زراه فقرآگاه
ازآنِ پس میشود داود طای ‌ ‌ از ان معروف‌کرخی بیریای
ازان پس سری سقطی بارشاد ‌ ‌ مرید اوبود جنیدبغداد
ازان پس شیخ شبلی پیر دین است ‌ ‌ فنای ذات حق او بالیقین است
ازان پس عبد واحد دان توایدل ‌ ‌ ازان پس یوسف طرطوس کامل
علی هنگاری یوسف را مرید است ‌ ‌ ازان پس پیر کامل بوسعید است
ازان پس پیر پیران شیخ مطلق ‌ ‌ محی‌الدین بدان مقبول برحق
به عبدالقادر است آن پیر مشهور ‌ ‌ ثنای پاک و درلوح مسطور
خداکرده شه عالی لوایش ‌ ‌ سرهراولیاء در زیر پایش
ازان پس عبد رزاق است ایدل ‌ ‌ ازان پس عبد جبار است کامل
ازان پس صادق یحیی محمد ‌ ‌ ازان پس نجم دین شیخ امجد
ازان پس سید عبدفتاح است بیدار ‌ ‌ ازان پس پیرکامل عبدستار
ازان پس سید عبدالبقا دان ‌ ‌ بود او رهبر هر جن و انسان
ازان پس سید عبدالجلیل است ‌ ‌ ازان پس عبد رحمن بس نبیل است
ازان پس واقف سرّ الهی ‌ ‌ مکمل کامل و عارف کماهی
سوی ذات خدا کرد از همه او ‌ ‌ سراج الواصلین سلطان باهو
ازان نور محمد پیر بیشک ‌ ‌ که نقش غیر کرد از لوح دل پاک

---

[1] شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین ابن شیخ حافظ غلام محمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باهو رح

[2] خزینة الاصفیاء، ۱:۸۹

غلام شاه محمد اهل دل بود — دل او پاک از هر غش و غل بود
ازان پس کامل الایمان والدین — چراغ العاشقین سلطان یسین
بحمدالله کنون نظم تمام است — محمد یار نام این غلام است[1]

سلطان محمدنواز[2] ابن سلطان نورمحمد شجرهٔ طریقت را این طور نظم ساخته است که تا پدر بزرگش می‌رسد

الهی خالقا فریاد ما رس — طفیل احمد فریاد مارس
طفیل حیدر حسن بصری — حبیب عجمی فریاد ما رس
طفیل داود کرخی و سقطی — جنید شبلی فریاد ما رس
طفیل عبد واحد و یوسف — بوالحسن بوسعید فریاد ما رس
طفیل پیر محی الدین رزاق — جبار و یحیی فریاد ما رس
طفیل پیر نجم الدین فتاح — ستار بقا جلیل فریاد ما رس
طفیل پیر رحمان پیر باهو — ولی محمد حسین فریاد ما رس
طفیل نور محمد ولی محمد — غلام میران بشو فریاد ما رس
طفیل غلام رسول نور محمد — گرفتم دامنت فریاد ما رس
سگ دربار تو مسکین نواز است — چرا در حرم تو مانده بی راز است
خداوندا طفیل عاشقان خود — بکن در عشق خود ما را تو بیخود[3]

فقیر نور محمد قادری سروری[4] هم شجره طریقت در نُظم می‌آرد و در آن آغاز نظم از مرشد خودش سلطان نوراحمد ابن سلطان صالح محمد می‌آرد و بالا می‌رود.

مرا نور محمد نور احمد می‌بود کافی — دگر صالح محمد صفحه دل را کند صافی
غلام باهو محمد هم حسینم می‌بود شافی — ولی سلطان باهو پیر رحمان بس بود کافی

---

۱. محک الفقر کبیر، سلطان باهو رح (ترجمه اردو) لاهور ۱۹۷۴م، اختتام کتاب، ص ۳۳۵-۳۳۶

۲. سلطان محمد نواز، م ۱۹۳۸/۱۳۵۷ مدفن دربار سلطان باهو چاه سمندری.

۳. مجموعه کلام، از سلطان محمد نواز، لاهور ۱۹۶۲م، ص ۱۱۳-۱۱۴

۴. نور محمد فقیر قادری سروری (۱۳۰۳هـ - ۱۳۸۰هـ) مدفن کلاچی (دیره اسمعیل خان) نسبش به حضرت سید محمد گیسودراز (م ۸۲۵، گلبرگه) باینطور می‌رسد. نور محمد ابن گل محمد ابن سمند خان ابن خان بهادر خان ابن علی محمد ابن کمال خان ابن سکندر خان ابن خوبی ابن‌تری عرف گنداپور ابن ستوری ابن سید محمد گیسودراز رح (حیات سروری، از فقیر عبدالحمید، بنون ۱۹۶۱م، ص ۱۴-۱۵)

جلیل و هم بقا ستار نجم دین یحیی　　دگر جبار رزاقم همیشه شافی و وافی
شفیعم غوث اعظم بو سعید و بوالحسن کافی　　ولی بوالفرح واحد تمیمی[۱] وشبلی مرا شافی
جنید وسقطی ومعروف داود و حبیب عجمی　　حسن هم حیدر واحمد محمد شافی ووافی[۲]

علاوه بر این سلطان غلام سرور ابن سلطان نور محمد ـ و سلطان غلام دستگیر ابن سلطان محمد نواز ـ که شجره‌ها شایع کرده‌اند شجره مذکوره بالا را توثیق می‌کنند.

فصل پانزدهم

تاریخ وفات:

طبق گفته صاحب مناقب سلطانی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سرة العزیز روز شب جمعه اول جمادی الثانی ۱۱۰۲ ھ به وقت عصر این دار فانی را وداع گفتند و نیز افزود:

اول جمادی الثانی شب جمعه بد سه پاس　　شد وصل شیخ باهو فرخنده نام را[۳]
کاشف اسرار الحق اهل دین　　گشت تاریخ وصالش بالیقین

تاریخ وصالش در «کاشف الاسرارالحق اهل دین» به چشم می‌آید[۴] دیگر

غره ماه جمادی الثانی　　بد شبی جمعه وقت نورانی

قرب حق شد نصیب باهو را قدس الله سره ابتدا ـ از سر هر سه مصرع حرف گزین تاز تاریخ او شود به یقین - از اول حروف سه مصرع به یقین تاریخ معلوم میشود. غ ـ ب ـ ق = ۱۰۰۰+۲+۱۰۰=۱۱۰۲[۵]

سلطان محمد نواز عارف (م: ۱۹۳۸) در مجموعه کلام وفات شان را این طور بیان کرده است:
دوازدهم صدی چو رفته سال یک سلطان باهو را بشد وصال حق[۶] یعنی ۱۱۰۲ ھ اخذ شد.
تدفین ـ چون فوت کردند به خاک قلعه قهرگان در نواح شورکوت سپرده شدند[۷]

---

۱. اصلاً تمیمی ست و در کتاب اشتباهاً نغمی آمده است.　　۲. حیات سروری، از فقیر عبدالحمید، بنون ۱۹۶۱م، ص ۲۵۷ـ۲۵۸
۳. مناقب سلطانی، (ترجمه اردو)، لاهور ۱۳۴۵ھ ص ۱۳۹　　۴. همان، ص ۱۴۰
۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ھ ص ۱۴۰　　۶. مجموعه کلام، سلطان محمد نواز، لاهور ۱۹۶۲م، ص ۵۳
7 . Sultan Bahu, Sufi Poet of the Punjab, L.R.Krishna, A.R.Luther, Lahore1982, P.9.

فصل شانزدهم

عرس:

همانطور که اول تذکر داده شده است که روز وصال ایشان اول جمادی الثانی در ۱۱۰۲ هجری عصر شب جمعه واقع گردید، به این طریق هر سال در جمادی الثانی شب جمعه اول عرس ایشان برگزار می‌شود که در آن شب و روز دیگ‌های نذر برای عموم پخته و تقسیم می‌شود، قرآن مجید صدها بار ختم می‌شود، هزاران افراد زایرین از گوشه و کنار مملکت در آن شرکت می‌نمایند. در این روزها به سبب آمدن زایرین زیاد این عرس سه روز طول می‌کشد.

طبق مکاشفات یا ارشادات روحانی حضرت سلطان العارفین که از بزرگان سینه به سینه می‌رسد که در عاشورای محرم بنا به فرمان حضرت سلطان العارفین همه فقیران و مریدان یکجا شوند و به نام حضرت امامین شهیدین علیهماالسلام و شهدای کربلا رضی عنهما دیگ‌های نذر پخته شود و برآن ختم خوانده شود ـ در این وقت به سبب توجهات روحانی حضرت سلطان العارفین باهو (رح)، فقیران و طالبان را برکات و فیوضات می‌رسد[1] تحت این ارشاد روحانی در عاشورا، محرم ده روز هزارها زائر آمد و رفت می‌کنند. نذر دیگ‌ها برای عموم پخته می‌شود، هزاران قرآن مجید ختم می‌شود. در آخرین سه روز عاشورا تعداد زائرین به صدها هزار نفر می‌رسد. به این طریق سالی دو اجتماع تا چند روز ادامه می‌یابد.

فصل هفدهم

شجره اولاد حضرت سلطان باهو (رح)

از درگذشت حضرت سلطان العارفین اکنون سه صد سال می‌گذرد. در این مدت خانواده شان خیلی زیاده شده‌اند. طبق تخمین عمومی حالا دویست و پنجاه افراد ذکور و اناث در خانواده وجود دارند. بین اینها از فرزند اولش سلطان نورمحمد ابن سلطان باهو همه فرزندانش در ده قاضی نزد شهر لیه آباد اند که شغل آنها طبابت و زراعت است. از فرزندان فرزند دوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت باهو» اولاد سلطان عظمت ابن سلطان محمد حسین سلسله اولاد حاجی شریف محمد و از سلسله اولاد محمد یار فرزندان غوث بخش و رب نواز نزد رحیم یارخان در احمد پور شرقیه زندگی می‌کنند این خانواده متولی و سجاده نشین خانقاه معروف سلطان عظمت هستند. عائیدات روزمره ایشان از عطیات همین درگاه و قدری هم از زراعت

۱.مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵هـ ص ۲۰۹

می‌باشد. اولاد فرزند دوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت سلطان باهو(رح)» سلطان نورمحمد ابن سلطان محمد حسین در مقام حضرت سلطان باهو (رح) «نزد دربار کهنه حضرت سلطان باهو موسوم به ده سمندری» آباد اند. بیشتر از آنها به شغل طریقت خدمت کردن و زارعت پیشه هستند و به علاوه بعضی کارهای دولتی دارند. همه فرزندان سلطان حافظ محمد ابن سلطان محمد حسین فرزند سوم سلطان ولی محمد «ابن حضرت سلطان باهو» درمقام حضرت سلطان باهو (رح) نزدیک دربار جدید زندگی می‌کنند. سلسله سجاده نشینی بین آنها در این روزها ادامه دارد. اینها صاحب زمین‌های وسیع می‌باشند و بعضی‌ها برعهده‌های دولتی فایز هستند. اولاد فرزند دوم سلطان عظمت موسوم به محمد یار برخی از اولاد او در مقام حضرت سلطان باهو (رح) هم زندگی می‌کنند. همه فرزندان سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باهو(رح) که مشتمل بر افراد کمی می‌باشند در سبزل کوت نزد بهاولپور زندگی می‌کنند. اینها به گمنامی و تهی دستی زندگی کردندو بالاخره نشان ازیشان نماند[1]. گویی از سه پسران حضرت سلطان العارفین قدس الله سره اولاد و احفاد مانده است و اکنون اولاد دو پسران حضرت سلطان العارفین موسوم به سلطان نورمحمد و سلطان ولی محمد جاری است.

بعداز معرفی مختصری درباره فرزندان حضرت سلطان باهو (رح) اکنون شجره نسب آنان درج ذیل می‌گردد.

راجع به اولاد و خانواده حضرت سلطان باهو(رح) نظری بر احوال سجادگی هم بیجا نباشد. در اصول فقه اسلامی سجاده نشین یک سربراه خانقاه است او مبلغ عقاید مذهبی و سلوک است. نیز مسئول اداره‌کردن خانقاه و ناظم عطیات است[2].

بانی خانقاه عموما سجاده نشین اول است[3] و بعد از وفات ایشان این سلسله روحانی به توسط سجاده نشینان که یکی بعد از دیگری می‌آید جاری می‌ماند[4] بطور عموم بعد از وفات سجاده نشین اول از بین مریدین و فقیران و خدام و فرزندان سجاده نشین فرزندی که از همه بزرگ باشد یا طبق وصیت آن مرحوم کسی که اهلیت یا قابلیت دارد سجاده نشین مقرر می‌گردد که این سلسله‌روحانی را پیش می‌برد بعد از[5] وصال حضرت سلطان العارفین سلطان باهو تعیین سجاده

---

۱. رک: شجره اولاد ـ د

2 . Principles of Mohammadan Law,D.F.Mulla,Lahore 1967 جزو شماره ۲۲۰،ص۱۹۷

۳.محمدن لاء،لاهور ۱۹۶۷م،پاورقی جزو (بی)،ص ۱۹۷

۴. همان ، (سی)،ص۱۹۷

۵.محمدن لاء،لاهور ۱۹۶۷م،پاورقی جزو (بی)، ص۱۹۷

نشینی طبق دستور فوق الذکر نشد. مثلاً سلطان نورمحمد[۱] فرزند بزرگش نتوانست سجاده نشین بشود و برادر کوچکش سلطان ولی محمد سجاده نشین گردید[۲]. بعد از او اگرچه فرزند بزرگ سلطان ولی محمد[۳] موسوم به سلطان محمد حسین[۴] سجاده نشین شد لکن بعد ازسلطان محمد حسین فرزندبزرگش سلطان عظمت[۵] و سلطان نورمحمد[۶] به سجادگی نرسیدند بلکه فرزند سومی خردش سلطان حافظ محمد[۷] سجاده نشین گردید[۸] سپس فرزند بزرگش سلطان غلام باهو[۹] و بعد از او فرزند بزرگش سلطان صالح [۱۰] محمد و بعد از او فرزندان سلطان نورمحمد[۱۱] و سلطان نوراحمد[۱۲] یکی بعد از دیگری سجاده [۱۳]نشین گردیدند ولی بعد از سلطان نور احمد فرزند بزرگش حافظ نور سلطان[۱۴] از سجاده نشینی محروم شد و برادر خردش محمد [۱۵] امیر سلطان سجاده نشین شد[۱۶]. لاکن فرزند بزرگ محمد امیر سلطان موسوم به سلطان نورالحسن[۱۷] از سجاده نشینی محروم گردید و برادر خردش حبیب سلطان[۱۸] سجاده نشین شد. بعد از حبیب سلطان برادر خردش سلطان غلام جیلانی[۱۹] به رضامندی برادر بزرگ خود حضرت حافظ فیض سلطان و سایر اعضای خانواده به مسند سجادگی رسیده است. به طریق اصول فقه اسلامی تصرف کلیه عائیدات خانقاه یا درگاه یا خرج وغیره به خواسته سجاده نشین انحصار نمی کند[۲۰]. اینطور افراد همه خانواده بعضی درگاه‌ها به علاوه سجاده نشین درآمدات که بیشتر از ضروریات درگاه می‌شد آنها به آن عائیدات مستحق سهم برابر شناخته شده‌اند. ضمناً این بیان مطابق عین اصول است که درگاه پیران پیرسیّد عبدالقادر جیلانی (۴۷۱هـ ۵۶۱ه) که در بغداد«عراق» واقع گردیده است ازانجا همه عائیدات از قبیل وقف و عطیات در تصرف کمیسیون

---

۱. رک:شجره الف

۲. مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵هص ۱۷۳

۳. رک: شجره ج

۴. همان

۵. همان

۶. همان

۷. همان

۸.مناقب سلطانی،لاهور ۱۳۴۵هص ۱۷۸ تا۲۰۰

۹.رک: شجره ج(iii)

۱۰. همان

۱۱. طبق مناقب سلطانی،رک:شجره ج (iii)

۱۲. همان

۱۳. نگارنده مقاله طبق مناقب سلطانی

۱۴. رک: شجره ج(iii)

۱۵. همان

۱۶. نگارنده مقاله طبق مناقب سلطانی

۱۷. رک:شجره ج(iii)

۱۸. همان

۱۹. همان

۲۰. محمدن لاء،لاهور ۱۹۷۶م،جزو شماره ۲۲۰

اهل خانوادۂ او میباشد نه در تصرف یک سجاده نشین. در آنجا سجاده نشین فقط مسئول ادامه دادن ارشاد و تلقین و بیعت سلسله روحانی است. و اوبه حیث فرد واحد در امور مالی.به کّلی لا تعلق می باشد. لاکن در این راحله اصول نیز درسلسله سجاده نشینی حضرت سلطان العارفین هیچ عمل انجام نگرفت و تا هنوز سجاده نشین صاحب و صارف تمام عائیدات آن می باشد. از احوال گذشته سلسله سجاده نشینی و اولاد حضرت سلطان باهو(رح) که کامل شجره نسبی دارد، بعد از مطالعه آن واضح میگرددکه وقتی سلطان محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باهو سجاده نشین بود آن زمان در نظام سجاده نشینی هیچ پیچیدگی به نظر نمی رسید. لاکن بعد ازان که دو فرزندانش سلطان عظمت و سلطان نور محمد پسران سلطان محمد حسین از سجاده نشینی محروم شدند و سو مین فرزند او سلطان حافظ محمد سجاده نشین گشت، اینجا اصولاً اختلاف به نظر میرسد. فرزند بزرگ سلطان محمد حسین، سلطان عظمت (که قبۂ مزار عظیم ایشان در احمد پور شرقیه میباشد)، فرزند او حاجی شریف محمد[1] با همعصر خود که ابن عمش و سجاده نشین‌بود یعنی غلام باهو ابن حافظ محمد در جنگ و جدال بود و بالآخر از دست کسی کشته شد.دو مین فرزند سلطان محمد حسین موسوم به سلطان نور محمد و فرزندانش به سبب اینکه درویش منش بودند اختلافات و تفرقه بازی‌ها را نمیپسندیدند. البته درین روزهااین شایعه وجود داشت که جمله مالی و روحانی امور که به دربار حضرت سلطان باهو می باشد تمام افراد خانواده در آن سهم مساوی دارند. مگر وقتیکه سلطان غلام میران[2] «نبیره سلطان نور محمد مذکور» زمام را بدست گرفت او همعصر سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو گردید. درآن روزها مزار حضرتِ سلطان باهو به مقام دربار قدیمی بود و تمام اولادهای سلطان باهو که متعلق به خانوادۂ او بود در نزدیکی دربار آباد بودند. جای مسکنت و ده سلطان غلام میران مذکور«که پدر بزرگ حضرات سمندری بوده» هم به سمت جنوب مزار حضرت سلطان باهو دربار قدیم واقع گردیده بود وقتیکه ده آنان به سبب طغیانی رودخانه دچار خطر گردیدآن وقت بنا به پیش نهاد سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو سه کانال «قریب نیم ایکر» قطعه اراضی سکنی واقع به خانقاه راهم ترک کرده زندگی کردن در زمین کنونی موسوم به چاه سمندری راآغازکردند. بعد از نقل کردن خانواده سلطان غلام میران به سمندری سلطان حامد زود بردرگاه حضرت سلطان باهو قابض و تسلط شد واز تمام فرزندان خانواده جداگانه زندگی کردن اختیار نمود. به این طریق در خانواده او دور سجاده نشینی کنونی آغازگردید که تا امروز جاریست. وقتی

---

۱. رک:شجره ج(i)

۲. رک:شجره ج(ii)

سلطان غلام میران از سادگی خودش آگاه گردید که او به عوض نقل وحرکت به سمندری فقط اراضی مهمی سکنی خودش را نه گذاشته است بلکه درگاه حضرت سلطان باهو(رح)را نیز ازدست داده است. طبق سلطان غلام سرور پسر حضرت سلطان نور محمد همراه سلطان غلام میران[۱] دیگر افراد فامیل اوکه از اولادهای سلطان باهو بودند بر علیه سلطان حامد قیام کردند و برای حقوق سجاده نشینی در دادگاه دعوی دائر نمودند مگر سلطان حامد در مورد آن قطعه زمین که در آن درگاه حضرت سلطان باهو واقع گردیده بود در تصرف آن اسم خودراثبت کرده بودو برای بهم رسانیدن دلیلش پیروز شده ازین حیث رای دادگاه به حق او صادر گردید.

حضرت احمد بخش پسر حضرت حافظ باهو بخش[۲]. هم توضیحات می دهد که قبل از زمان شیخ سلطان غلام باهو پسر حضرت سلطان حافظ محمد[۳]. همه درآمدات خانقاه در سه حصه برابر تقسیم می‌کردند و ناظر آن درآمدات و اموال خلیفه‌ای بود. حصه اول به حضرات سمندری یعنی فامیل سلطان نور محمد پسر سلطان محمد حسین[۴]. وغیرهم، حصه دوم حضرات احمد پور شرقیه و حضرات چاه غلام قادر والا یعنی فامیل سلطان عظمت پسر سلطان محمد حسین[۵]. وحصه سوئم به فامیل سلطان حافظ محمد پسر سلطان محمد حسین[۶]. وغیرهم راداده می شد. درآن‌زمانی گرد خانقاه حضرت سلطان العارفین دیواری خام بود. چون اولین بندوبست اراضی settlement شد بآن حین حضرت سلطان حامد پسر شیخ حضرت غلام باهو[۷]. خانقاه و آن حیاط خام رابنام خود انتقال گردانید و چنانکه قبلاً گفته شد بااینطور دور سجاده نشینی کنونی را آغاز شد. طریق تقسیم درآمدات خانقاه در سه حصه برابر از بین برده شد واختیار کلی بدست فرد واحد آمد.

---

۱. رک:شجره ج (ii)

۲. رک:شجره ج (iii)

۳. رک:شجره ج (iii)

۴. رک:شجره ج (ii)

۵. رک:شجره ج (i)

۶. رک:شجره ج (iii)

۷.رک:شجره ج (iii)

باب سوم

معاصرین حضرت سلطان باهو(رح)

وقتیکه حضرت سلطان باهو(رح) درین دنیا تشریف آوردند در هندوستان شاهجهان بادشاه اهلسنت والجماعت که عقیده حنفی داشت حکمرانی میکرد[1].در صورتیکه در مملکت همسایه ایران دوره شاه عباس اول[2] باختتام رسید و شاه صفی صفوی فرمانفرمائی میکردکه ظالمی خون آشام بوده است[3].علماء و صوفیای معاصر مثل ملا علی قاری متولد هرات (م:۱۰۱۴ه) مصنف تصانیف عدیدهٔ معروف موسوم به تفسیر قرآن شریف، مرقاة شرح مشکواة، نورالقاری شرح صحیح بخاری، شرح صحیح مسلم، حاشیه تفسیر جلالین، شرح فقه اکبر، شرح عین العلم وغیره جمعاًپنجاه و هفت کتاب ورساله در فقه و حدیث و تصوف وغیره ازیشان بیادگار مانده است.و مجدد الف ثانی متولد سرهند (۹۷۱هـ۱۰۳۵ه)،مصنف مکتوبات، رسالهٔ تهلیله و رساله اثبات النبوة و رساله المبداء والمعاد و رساله مکاشفات الغیبیه و رساله آداب المریدینٌ وغیرهم و عبدالقادر بن شیخ عبداللّٰه العیدروس متولد احمدآباد(۹۷۸هـ۱۰۳۸ه)مصنف کثیره مانند الفتوحات القدسیه فی الخرقة العبد روسیه، الحدائق الخضرة فی سیرةالنبی و اصحابه العشره وغیره مجموعاً بیست و دو رساله در تفسیر و حدیث ومعانی و حکمت بمارسیده است. معلوم است که چند سال پیش از تولد حضرت سلطان العارفین زندگی میکردهاند ومؤلفاتشان که بی نهایت عالی و پرمعانی میباشد،محیط علمی ودینی هند رافوق العاده تحت تاثیرگذاشته باشند و حضرت سلطان العارفین سلطان باهو(رح) در اوائل زندگانی خود اینگونه تصانیف بیش بها را حتماً پیش نظر داشته باشند چنانکه از رسائل تصوف شان پی میبریم.

نظری بر صوفیاء

قبل از ورود حضرت سلطان العارفین سلطان باهو(رح) (۱۰۳۹هـ۱۱۰۲ه)/(۱۶۲۹ء-۱۶۹۱ء) سلسلههای معروف در پاکستان و هند بنام چشتیه، قادریه

۱.عهد شاهجهان (۱۰۳۷ه/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸ه/۱۶۵۷م) طبق اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م، ص ۲۱۰

۲. شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ه)(هنرومردم، شماره صد و شصت وهفتم، ص ۲۸)

۳.تاریخادبیاتایران، رشید یاسمی، تهران ۱۳۲۹ش، ص ۱۰۸(از آغاز صفویه تا زمان حاضر)

و نقشبندیه در عمل بودند. سرگروهان، این مکاتب تصوف بالترتیب شیخ عبدالعزیز(رح)[۱] (م ۹۷۵ھ/۱۵۶۸ء)، ابوالمعالی قادری رح[۲](م ۱۰۲۴ھ/۱۶۱۵ء) و شیخ سرهندی رح[۳](م۱۰۳۴ھ/۱۶۲۴ء) بودند. صوفیاء نه فقط در سلوک طریقت رهنمائی نمودند بلکه با سلاطین و امرائی وقت هم تماس گرفتند. درین باره عبدالقدوس گنگوهی رح[۴](م۵۴۵ھ/۱۵۳۸ء) شیخ بایزید انصاری رح[۵](م ۹۸۰ھ/۱۵۷۲ء) و اسم گرامی شیخ احمد سرهندی رح گفته میشود که باحکام وقت برای تزکیه باطن، اصلاح و بهبود صحبت کردند و مکاتبت هم کردند.

در زمان پادشاه اکبراعظم برای اتحاد مابین مسلمانان و هندووان کاوشهای سیاسی و معاشرتی بر اشاره دولت مغلیه در عمل آمده بود. بربنای این حرکت همرنگی و یکجهتی میان تصوف و ویدانت را ظاهر کردند. محمد داراشکوه فلسفهٔ هندووان رابا فلسفهٔ تصوف آمیزش داد. در همین دوره با فلسفهٔ وحدت الوجود فلسفهٔ وحدت الشهود هم اجراء شد. صوفیای نقشبندیه در ترویج وحدت الشهود زیاد کار کردند.

در زمان انتهای عروج مغلیه سلسلهٔ سهروردیه زور نگرفته بود اما در مرور این زمان ۱۸۱ ساله سلطنت مغلیه سلسله‌های چشتیه، قادریه و نقشبندیه را بسیار فروغ حاصل آمد. مجلس ادارت کتاب معروف "تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند" معترف است که بدوران انتهای کمال دولت مغلیه اکابرین صوفیه همچو حضرت خواجه باقي باللّٰه رح، حضرت مجدد الف ثانی رح، حضرت ایشان رح، حضرت ابوالمعالی رح، حضرت میان میرٰرح و حضرت سلطان باهورح تصوف را به اوج اعلٰی و بلندتر رساندند[۶].

نظری بر خلفاء

در سلوک تصوف خلفاء باجازهٔ مرشد خود بطور مبلغین کار می کنند. ایشان در سلسلهٔ طریقت خود مردمان را بیعت هم می کنند. بدین سبب هر سلسله را ترویج و فروغ از سعیٔ خلفاء بدست می آید. این امر شگفت آور است در زندگانی حضرت سلطان العارفین رح عدهٔ خلفاء از

۱.اخبارالاخیار،شیخ عبدالحق محدث (ترجمه)، ص۷۱

۲. خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور، لاهور، ج اوّل: ۱۴۹

۳.همان ، ج اوّل: ۶۰۷-۶۱۹

۴. خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور، لاهور، ج اوّل: ۱۸-۴۱۶

۵.حالنامه (خطی)، شیخ بایزید انصاری، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور،ص۲-۳

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند،یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، دوم: ۲۳۱

یک لک تجاوز کرده بود[۱].اما مهمترین خلفاء ملّا معالی در بلوچستان، نورنگ کهتران در دیره جات، سلطان حمید و کالو شاه در پنجاب، سیّد موسن شاه و محمد صدیق «مخدوم مهیسر» در سند بودند. همه خلفاء همچو قله‌های بلند و بالای کوه‌ها بودند که مثل اشعاع نورانی از دور دیده می شدند. فرائض تبلیغ و ارشاد از دست شان بهرگوشه برصغیر و بیرون پاکستان و هند هم فروغ یافت. ایمان و عقائد عامة الناس قوی شد. یگانگت میان مردمان عموم از طبقات مختلف بنظر آمد. از محبت و شیفتگی و تبلیغ مسلسل خلفای سلطانیه «حضرت سلطان العارفین رح» خانقاه حضرت سلطان باهورح مرجع خلائق و مرکز عاشقان الٰهی گشت .

نظری بر ادباء

منظور ما از ادباء همچو ناول نگاران یا افسانه نویسان و مؤرخین نیست بلکه شعرای عرفانی و علمای ربانی اند که در شعر و نثر رسائل وکتب نوشتند و یکجهان را روشن کردند. حضرت سلطان باهورح سلطان الفقر بودند ولی در شعر ونثر بسیار رسائل در تصوف و عرفان تصنیف کردند. همین جهت بینیم پیش از آن حضرت قدس الله سره این دائره کار چگونه بود.

شاهجهان همچو سلاطین مغول پیشین علماء و شعراء را سرپرستی فرمود. در عهد شاهجهان شعرای ایرانی قدسی و کلیم خیلی زیاد شهره یافته بودند. کلیم ملک الشعراء بود بموقعه جشن نوروز دهان قدسی رابر خواندن یک قصیده هفت بار با درهای گرانبها پر کرده شد[۲].کلیم را هم بر یک قصیده دربارۂ "تخت طاؤس " انعام هنگفت داده شد[۳].بهرطور ازینگونه طبع فراخ و فیاضانۂ شاه بسیار شعرای عالیقدر همچو محمد محسن فانی و صائب تبریزی هم گرد آمدند. در ادب و انشاءپردازی انشای منیر، بهار سخن مؤلفه محمد صالح کنبوه، مکتوبات ملّا جونپوری، کارهای خوب و مرصع اند. در همین محیط شعرو سخن‌ها می بینیم که مرزا محمد علی شیرازی، عاقل خان رازی، محمد افضل سرخوش، عبدالقادربیدل، غنی کاشمیری، ناصرعلی سرهندی از شعرگویان معروف بوجود آمدند.مکاتیب و رقعات عالمگیر هم از ادب انشائیه خزینه گرانقدر دیده میشوند. جادو ناتهـ سرکار مینویسد که عدۂ رقعات عالمگیر دو هزار است و من نقول آن رقعه‌ها را می دارم. و می افزاید که عالمگیر بهمین مراتب صاحب سیف و صاحب قلم هم بود[۴].فتاوی عالمگیری یادگار عظیم آن دوره است ملّا نظام برهانپوری سربراه

---

۱. رک ـ در احوال

۲.بادشاه نامه، عبدالحمید لاهوری، ج ۲،۱: ۸۰-۸۱

۳. مآثرالامراء،شاهنوازخان ،کلکته ،۱۸۸۸ء،۱: ۴۳۲

۴. ستدیز ان مغل اندیا، جادو ناتهـ سرکار،کلکته ۱۹۱۹ء،ص ۱۶

ادارهٔ تدوین فتاوی عالمگیری متعین بود. همینطور درین محیط شاعرات و انشاء پردازان خانواده مغلیه همچو گلبدن بیگم «مصنفهٔ همایون نامه»، سلیمه سلطان بیگم مخفی، نورجهان بیگم المعروف مخفی، ممتاز محل، جهان آرابیگم «مصنفهٔ مونس الارواح» و زیب النساء بیگم «مصنفه دیوان مخفی» می‌زیستند[۱].

فصل اوّل

دراویش و صوفیای معاصر

(الف) نخست به ذکر اشخاصی می پردازیم که معاصر با حضرت ممدوح قدس سره بوده‌اند و باایشان ملاقات هم کرده‌اند، اشخاص مذکور از قرار زیر می‌باشند:

۱ ـ اورنگزیب عالمگیر

زاهد معروف، متقی، متشرع تاجدار تیموری هند و پاکستان اورنگزیب عالمگیر عملاً در ۱۰۶۷ھ/۱۶۵۸م تاجگزاری کرد لیکن طبق نوراحمد فریدی درکتاب تاریخ ملتان تاوقتیکه پدرش شاه جهان زنده بود او خودش راکفیل پدرش می دانست در ۱۰۷۶ھ بعد از وفات شاه جهان رسماً جلوس کرد.حدود سلطنت او از آسام گرفته تا بلخ و از کشمیر تا راس کماری رسیده بود. تمام عمرش را در جهاد بالسیف گذراند. خداترس، عابدوزاهد و شاهنشاه دانشمند بود. حافظ قرآن و در علم حدیث تبحر داشت. و برای شخص خودش از خزانه شاهی هیچ چیز قبول نمی کرد. در زندگانی هیچ یک از نمازهایش فوت نشد[۲]. بادشاه تیموری که دارای این چنین اوصاف حمیده بود. چنانکه در صفحات گذشته نیز ذکر گردیده است سه نوبت با حضرت سلطان باهورح ملاقات نمود. ملاقات اوّل در ۱۰۵۹ھ رویداد وقتیکه اورنگزیب شاهزاده بود و حضرت سلطان باهورح نیز جوان بیست ویک ساله‌ای بودند. مگر در همان زمان واقعات استغراق کامل، صحرانوردی، کشف و کرامات او به نظر می آید. ملاقات دوم در ۱۰۶۲ھ اتفاق افتاد. در این موقع نیز اورنگزیب شاهزاده بود. طبق بلال زبیری صاحب کتاب تاریخ جهنگ در این دو موقع اورنگزیب در قشون کشی قندهار مشغول بود. و همین مورخ اضافه می نماید که این دو ملاقات در قلعه گرمهاراجه[۳]

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند،یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱ء،ص۹۵-۹۸

۲. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م، ۲:۱۵۵ ۳. تاریخ جهنگ، ص۱۴۳

و ملاقات سوم در مسجد جامع دهلی در ۱۰۷۸ھ بعمل[1] آمد. در همین ملاقات ایشان رسالۂ اورنگ شاهی را برایش تصنیف فرمود. صاحب مناقب سلطانی می نویسد که در آینده حضرت سلطان باهو اورنگزیب را از ملاقات با خود منع فرموده بودند[2]. ایشان در بعضی از رسائل خود مانند حجت الاسرار و محبت الاسرار اورنگزیب را "مرید شاه اورنگزیب "و "تابع مرید،شاه اورنگزیب " تحریر فرموده‌اند[3]. و ازین می توان استنباط کرد که اورنگزیب بر دست ایشان بیعت کرده بود. شاه محمد کبیر صاحب تذکرة الکرام می نویسد که مرشد اورنگزیب عالمگیر حضرت عنایت اللّه نوری بودند[4]. مگر این هم معلوم است که حضرت عنایت اللّه نوری در ۱۰۶۶ھ در گذشته[5]بود. به این طریق ممکن به نظر می رسد که بعد از وفات مرشد،عالمگیر از حضرت سلطان باهورح فیضیاب گردیده تجدید بیعت کرده باشد. به این نحوۂ واقعه مرید ساختن اورنگزیب در ملاقات سوم ۱۰۷۸ھ رخ داده است. عالمگیر در ۱۱۱۸ھ درگذشت [6].گویا بعد از وفات حضرت سلطان باهورح عالمگیر تا شانزده سال دیگر زنده بود. در تصنیفات علاوه بر رساله "اورنگ شاهی " ایشان نام و اوصاف اورنگزیب را به نحوه خاصی تحریر می فرمایند مثلاً در کتاب عین الفقر مینویسند اورنگ شاه[7]. و در قرب دیدار، عبیداللّه، اورنگزیب غازی بادشاه[8]. و در رساله عین‌العارفین می آورند، اورنگزیب عادل، طریقه خاص نبوی برده و زاهد و عابد بترسد از خدا، محرم اسرار وحدت کبریا[9]. ازین معلوم میشود که ایشان به اورنگزیب زیاد مهربان و واقف حالش بوده‌اند.

۲ ـ نواب شیخ موسٰی گیلانی

آن فرزند سیّد حامد گنج بخش ابن سیّد جمال الدین موسٰی پاک شهید بود و در چهارد همین پشت با سیّد عبدالقادر جیلانی می پیوست. خیلی انسان متقی و پرهیزگار بود. در عهد استانداری داراشکوه در مولتان کفیل استاندار بود.نظر به قابلیت دینی و دنیوی اش، مخدوم سیّد

۱.رک :باب دوم ،فصل سیزدهم، خوارق درضمن "باهو در دهلی"

۲. مناقب سلطانی (اردو)، لاهور۱۹۶۱م، ص۴۳

۳. حجت الاسرار،خطی، مکتوبه ۱۳۷۴ھ تبه پیران، ص۳۶،مملوکه تبه پیران

۴.تذکرة‌الکرام ،ص۶۶۳

۵. تذکرة‌الکرام ،ص۶۶۳

۶. سیرالمتاخرین، کراچی ۱۹۶۸م،ص۱۰۰

۷. عین الفقر،مرتبه نظام دین، ۶۸:۲

۸. قرب دیدار،(خطی)، مکتوبه ۱۳۷۱ھ، مملوکه تبه پیران

۹. عین العارفین (خطی)، ۱۲۰۱ھ،ص۱۷،مملوکه سلطان شاه

حامد گنج بخش در زندگانی خودش خلافت یا سجاده نشینی رابه او تفویض کرد[۱]. به روایتی وقتیکه داراشکوه والی مولتان بود او استاندار مقرر گردید. بعد از حبس تحت نظر شاهجهان وقتیکه اورنگزیب به طرف حصول اقتدار متوجه شد، با داراشکوه جنگ کرد. بگفته شیخ اکرام الحق در ارض ملتان داراشکوه فرارکرده به ملتان آمد در آنجا نواب موسیٰ شاه گیلانی «المعروف به موسیٰ پاک دین» او را پناه داد و فرمود:"اگر حضرت اینجابمانند این فقیر ریش خود را در خون خضاب می‌کند". لکن وقتی اورنگزیب به جانب مولتان او را تعاقب کرد، داراشکوه خوف زده گردید و به طرف تتّه فرارکرد. عالمگیر از نواب موسیٰ پاک دین پرسید."آن بی شکوه کجارفت " ایشان فوراً جواب دادند."آن باشکوه این جاآمده بود ولی بی دستوری رفت،رفت".باشنیدن این جواب عالمگیر خشمگین گردید و ایشان رامعزول کرد. ایشان بقیه زندگانی را درویشانه گذراند. درکتاب[۲] شمس العارفین مرتبین آن رساله موسیٰ شاه جیلانی را مرشد گفته است که ازگهوتکی سندھ بودند[۳].البته ملاقات این هر دو بزرگوار امکان دارد. نواب موسیٰ پاک دین در ۱۰۷۴ھ در گذشت که بعد ازان به جستجوی مرشد حضرت سلطان باهورح تابه دهلی نزد سیّد عبدالرحمن گیلانی رسیدند[۴]. نوراحمد فریدی در تاریخ ملتان تاریخ وفات نواب شیخ موسیٰ گیلانی را این طور بیان کرده است[۵].

چون آن شیخ زمان کاوازقدسی بودزین دنیا بملک قدس رحلت یافت گردون کرد تقدیمش
من از پیر خرد تاریخ سال رحلتش جستم خرد ز الهام قدسی گفت
"شیخ قدس تاریخش"
۱۰۷۴ھ

بهرطور بیعت حضرت سلطان باهورح با نواب شیخ موسیٰ گیلانی به اثبات نمی رسد.

۳ـ سیّد عبدالقادر ثالث

ایشان فرزند سیّد نواب موسیٰ شاه گیلانی بودند. درملتان بر مسند پیران پیر[۶] فائز بودند.

---

۱. تاریخ ملتان، ملتان ۱۹۷۱م،۲:۱۳۳ ۲. ارض ملتان، لاهور۱۹۷۲م،ص۲۲۲

۳.شمس العارفین ،ص۹۵(اردو چنن دین لاهور). تفصیل همین تحقیق ملاحظه شود، باب دوم، فصل یازدهم، شماره ۳ درباره موسیٰ شاه جیلانی رح، ودرباب ششم شماره کتاب ۱۲،شمس العارفین هم ملاحظه شود.

۴. رک: باب دوم در "تلاش مرشد کامل"

۵. تاریخ ملتان ،۲:۱۳۳#باب دوم، فصل یازدهم شماره ۳ و باب ششم در آثار کتاب ۱۲ (شمس العارفین) هم ملاحظه شود.

۶. مسند پیرپیران درمولتان اصلاً درگاه حضرت مخدوم سیّد جمال الدین موسیٰ پاک شهید است که از دوازدهم پشت به سیّد

در ۱۰۲۶ھ/۱۶۱۶م به دنیاآمدند و در ۱۰۸۲ھ/۱۶۷۱م این جهان را به درود گفتند. طبق صاحب تاریخ ملتان ولیٔ مادرزاد بودند و مالک کشف وکرامات بودند. تمام فرزندانش در زندگانی خودش فوت گردید آن وقت نوه‌اش شیخ محمد غوث ثانی جانشین اوگردید[۱]. بنابر بیان گذشته چنانکه باپدر ایشان نواب موسٰی پاک دین تعلق حضرت سلطان باهو ظاهر می‌گردد ازین جهت بر یک مسند و یک مقام بوده ملاقاتش نیز باحضرت سلطان باهورح امر یقینی می باشد.

۴ـ حضرت سیّدمحمدامیرحجروی

ایشان فرزند حضرت سیف الرحمن جیلانی ابن سیّد محمد مقیم محکم‌الدین حجروی[۲] و سجاده نشین بودند که سلسله نسبش با حضرت بهاول شیر حجروی[۳](م:۹۷۳ھ) بود. سیّد محمد امیر جیلانی در حجرهٔ شاه مقیم به دنیا آمد تاریخ ولادتش معلوم نیست. در ۱۱۰۲ھ در گذشت. بدست پدربزرگوارش بیعت کرد. تحمل، صبر، شکروتوکل شعار خاص او بود در عبادات، مجاهدات وکرامات و ولایت مقام ارفعی را داشت[۴] از صاحب حدیقة الاسرار مزید نقل گردیده است بموقعهٔ شهر دهلی شبی که علی الصبوح یوم پیشی بدفتر شاهی بود: شخصی بقامت دراز بخدمت حضرت آمده عرض کرد که بادشاه برگشته مزاج است شاید حضور را بمقدمه ضرری رساند اگر ارشاد باشد امشب فیصله وی کنم یعنی قتل کنم فرمودند طریقه ما صبر است امید که بادشاه عدالت کند ورنه از خدا درخواست کنم که بادشاه دیگر خواهد بود. آن شخص جن بود و قدمبوس شده رخصت گردید[۵]. ایشان نزد حضرت سلطان باهورح مرشد عرفانی بودند وحضرت سلطان العارفین در رساله گنج الاسرار باین الفاظ توصیف فرموده‌اند. "این رساله را بجهت نظر ناظر مرشد عرفانی عارف ربانی شاه میران جیلانی بر پیروی تابع متابعت محمد

عبدالقادر جیلانی غوث اعظم می‌رسد.

۱. تاریخ ملتان، ۲: ۱۵۱

۲. سیّد محمد مقیم محکم‌الدین (۱۰۱۳ھ ـ ۱۰۵۵ھ) ابن سیّد ابوالمعالی رح ابن سیّد محمد نور ابن سیّد بهاءالدین بهاول شیرگیلانی. حدیقة الاسرار فی اخبارالابرار، ص ۵۰

۳. سیّدبهاول شیر بن سیّدمحمود بن سیّدعلاءالدین بن سیّدمسیح الدین بن سیّدصدرالدین بن سیّد ظهیرالدین بن سیّدشمس الدین بن سیّد مومن بن سیّد مشتاق بن سیّد علی بن سیّد صالح بن سیّدعبدارزاق بن سیّدعبدالقادرجیلانی غوث اعظم. حدیقة الاولیاء، مفتی غلام سرور، ص ۳۴

۴. حدیقةالاسرار فی اخبارالاسرار در حالات حضرات قادریه، ص۵۲

۵. حدیقةالاسرار فی اخبارالاسرار در حالات حضرات قادریه، ص۵۳

رسول اللّٰه صلی الله علیه وسلم درین زمانه محی‌الدین ثانی قدم بر قدم مقیم صفت کریم فارع از بخل رجیم. ابیات در توصیف حضرت پیر صاحب رح:

شاه میران هست ثانی شه امیر — شهسوار معرفت روشنضمیر
چون نباشد سیّد قادر قوی — چون نباشد سیّد اولاد علی
چون نباشد سیّد پاک نسل — چون نباشد سیّد واصل وصل
هرکه را پدرش بود عارف مقیم — چون نباشد سیّد ره مستقیم
شرف زان لعل بهاول باوصال — نظر بر قبرش مکن شوریده حال
تارک و فارغ ز نفس و از هوا — دائماً سرمست وحدت با خدا
اصل جیلانی ز باطن مصطفی — این مراتب قادری قدرت اله
شد مرید از جان باهو بالیقین — خاک پای شاه میران راس دین[۱].

ازین اشعار واضح میشود که حضرت سلطان باهو رح باسید محمد امیر حجروی تا چه اندازه عقیده و قرب داشت.این تعلق و قرب نتیجه چند ملاقات است.به خیال مولوی نظام دین[۲] مولتانی حضرت سلطان باهو رح این وصف را در توصیف حضرت محمد مقیم محکم الدین حجروی رح بیان نموده است که او را شاه میران نیز می‌گفتند[۳].از اعتبار تاریخی این خیال جناب مولوی موصوف کاملاً اشتباه است.طبق گفته صاحب حدیقة الاسرار محمد مقیم محکم الدین حجروی در سال ۱۰۵۵ ه درگذشت.درکتاب حدیقة الاولیاء محقق حاشیه نویس تصنیف مفتی غلام سرور لاهوری محمد اقبال مجددی می‌نویسد که وصال سید محمد مقیم محکم الدین حجروی در سال ۱۰۵۰ ه معلوم میشود.اگر در آخرین سال وصالش هم حضرت سلطان باهورح با ایشان ملاقات کرده باشند بازهم سن حضرت سلطان باهورح از دوازده یا سیزده سال بیشتر نمیتوان بود در حالیکه در این سن شریف قطعاً برای تلاش مرشد کامل و امکان تصنیف رساله گنج الاسرار به نظر نمی آید. ازین حیث ملاقات ایشان با حضرت امیر حجروی گردیده است. در اشعار مندرج بالا هم ایشان موسوم را به اسم "شه امیر" نوشته شده واضح نموده‌اند.

در شعر چهارم ع هرکرا پدرش بود عارف مقیم ـ هم واضح میشود که مقصود ایشان از حضرت سید مقیم نیست بلکه از فرزند او می‌باشد لقب یا اسم فامیل «خانوادگی» شاه میران که محی

---

۱. گنج الاسرار، (خطی)، مکتوبه محمدرضا، ۱۳۰۶ ه ۲:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر القادری

۲. مولوی نظام دین مابعد حضرت سلطان باهورح خلیفه ومرید آستانه باهوبوده وحالش درآینده اوراق می‌آید.

۳. جامع الاسرار، (شرح گنج الاسرارنظام دین حاشیه)، ص۴

الدین سیّد عبدالقادر جیلانی غوث اعظم است و به نسبت ایشان بزرگان خانوادۀ او را احتراماً و عقیدتاً شاه میران می‌گویند. اگر اولین شعر در توصیف پیر صاحب را دقت کنیم ظاهر میشود که حضرت سلطان العارفین حضرت امیر حجروی رابه لقب شاه میران یاد کرده‌اند. بهرطور تعلق وقرب وارادت حضرت سلطان باهورح با سیّد محمد امیر حجروی که بعد از ملاقات‌های حتمی و یقینی به نظر می آید در زمان تلاش مرشد کامل متعلق میگردد که قبلاً درآن باره ذکر گردیده است.

۵ـ شاه حبیب اللّه قادری

در دهی بنام بغداد درکنار رودخانه راوی مسکن داشتند ولی اللّه و عارف کامل شاه حبیب اللّه قادری آن شخصیتی بود که حضرت سلطان باهورح در تلاش مرشد کامل چندین مدت به خدمت او بود و چند مرحلۀ سلوک را بر حکم ایشان طی نمود. اگرچه ایشان به لحاظ مقام منزلشان اولٰی بود که شاه حبیب قادری بعداً آن را دانست ولی در زمان اقامت شان به منزل جناب شاه سلسله سیرو سلوک شان نوع دل پزیری دارد[1]. شاه حبیب قادری در سلوک بطور امتحان به ایشان چیزی گفت که در صوفیه به ترک ماسوا اللّه نکاتی قابل ذکر دارد. اوّل به ایشان گفته شد که در خانه اسباب دنیوی نباید باشد آنوقت ایشان به خانه رفته و هیچ چیز از مال و زر در خانه نه گذاشت و بیرون درکوچه انداختند. حتی که از دست فرزندش سلطان نور محمد انگشتر طلا را بیرون کرده دور انداختند، که در آن وقت طفل شیرخوار بود. بعداً بایشان گفته شد که برای اینکه کاملا ترک دنیاکند زوجه‌های مطهر خود را نیز طلاق دهند. ایشان به همین اراده داخل خانه شدند که والده ماجده شان که ولیه کامله بود از اراده شان با خبر گردید و فرمود که زوج های مطهر شان تصمیم گرفته اندکه به حق ایشان بنشینند یعنی طلاق نگیرند و همه حقوق شان رابخشیده اند[2]. به همین حدث میتوان زد که ملاقات شان باشاه حبیب قادری تا چه اندازه بر ایشان اثرات مرتب کرده بود.

۶ـ پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی

بطوریکه اوّل ذکر گردیده است در ۱۰۷۸ھ باایشان ملاقات نمودند. ایشان مرشد شاه حبیب قادری بودند که باهدایت و راهنمائی او حضرت سلطان باهورح وارد دهلی شدند واز پیر عبدالرحمن گیلانی رح فیض الستی حاصل نمودند.

---

۱. رک: باب دوم در تلاش مرشد وباب دوم در خوارق.
۲. مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م ،ص۳۸

طبق محمد زکریا[۱] صاحب سی حرفی معروف حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی رح با تصرف روحانی حضرت سلطان باهورح را از پیر عبدالرحمن دهلوی رح بیعت و تلقین گرفتن حکم صادر فرمودند.

پیرعبدالرحمن[۲] دهلوی رح در سلطنت دهلی صاحب منصب بودند[۳]. بلکه به روایتی گفته صاحب مناقب سلطانی امانت وکلید داری خزانه خاص شاهی بر نزد ایشان بود. که به سبب آن ساختمان محفوظ و معقول به او سپرده شده بود که بر آن چندین محافظین اسلحه داران مقرر بودند[۴].

طبق گفتهٔ مناقب سلطانی ایشان در معرفت مقام بلند بزرگواری را حامل بودند. وقتیکه برای ملاقات با مریدانش می‌آمد بر چهره خود نقاب می‌انداخت برای اینکه آن جلال و جمال الٰهی که بر چهره داشتند مردم تاب دیدن را نداشتند[۵]. گوئی ایشان بر هر دو مناصب دنیوی و لدنی فائز بودند. البته شهره دنیوی راشاید نداشتند برای اینکه مؤرخین درین باره تذکر نداده‌اند. مگر طبق گفتهٔ مناقب سلطانی حضرت سلطان باهورح از ایشان فیض یاب گردیدند و مرشد ظاهری او شدند[۶]. خود حضرت سلطان باهورح درین مورد ذکر ننموده‌اند.

۷ـ سیّد جلال بخاری

این بزرگوار که غیر از جلال الدین بخاری رح معروف (وفات ۷۸۵ھ) میباشند، همعصر ایشان بودند و صاحب جذب و سنی العقیده بودند. درمورد ایشان اطلاعاتی میّسر نه گردیده است. جز اینکه از اولادهای ایشان سیّد گل شاه بزرگ نام آوری گذشته است ایشان درمرتبه اوّل در موقع منتقلی مزار حضرت سلطان باهورح صندوق جسد مبارک را به حکم الٰهی از مزار قلعه قهرگان کشیده که باعث شرف بزرگی می باشد[۷].

(ب) آن دراویش و صوفیای معاصر که با حضرت ممدوح امکان ملاقات ندارند ذیلاً تذکار میشود.

---

۱. محمد زکریا،از خلفای متاخرین، ساکن چپرشریف

۲. سی حرفی در شان حضرت سلطان باهورح، ۱۳۰۲ھ

۳. مناقب سلطانی، لاهور۱۹۶۱م ،ص۴۲

۴.مناقب سلطانی،مکتوبه گل شیر۱۳۱۹ھ۴۴:ا

۵. مناقب سلطانی، لاهور۱۹۶۱م ،ص۴۲

۶. مناقب سلطانی، لاهور۱۹۶۱م ،ص۴۲

۷. همان ،ص ۶۷تا ۷۰

حضرت شاه ابوالمعالی(رح)

ولادت: ۹۶۰ھ

وفات: ۱۰۷۴ھ[1]

اسم گرامی المعالی است و مشهور به شاه ابوالمعالی شدند. لقب خیرالدین بود. بابیست و نه واسطه به حضرت امام محمد تقی شجره نسبی شاه میرسند.علوم متداوله از پدر بزرگ خود فراگرفتند. با حضرت غوث الاعظم رح تعلق روحی را میداشتند. باحضرت شیخ داؤد در شیرگره بیعت نمودند. بعد از وفات مرشد در ۱۱۱۰ھ لاهور سکنه گزیدند.

تصانیف:

تحفة القادریه، باغ ارم، زعفران زار، رساله مونس جان[2].

حضرت سلطان باهورح بارها در وصف سیّد عبدالقادرجیلانی رح نوشته‌اند وشیخ ابوالمعالی رح هم در محبت مرشد خودش داؤد کرمانی رح بسیار نوشته‌اند.مثلاً میگویند:

بتخت فقر بنشینم چو حاصل گشت مقصودم   سلیمانی کنم کز جان غلام شاه داؤدم[3]

حضرت مجدد الف ثانی(رح)

ولادت: ۹۷۱ھ

وفات: ۱۰۳۵ھ[4]

اسم گرامی احمد و جای ولادت سرهند است. درباره سرهند یکی ولی اللّٰه فیروز شاه تغلق را بشارت داد که در آن جا فردی باکمال و وحیدالامت قریب یکهزار هجری پیدا میشود. از یافتن این اشاره فیروز شاه تغلق بدست حضرت شاه بو علی قلندر بنیان شهر سرهند راگذشت[5]. ایشان بیشتر علوم از پدر خود تحصیل نمودند.در آگره ابوالفضل و فیضی را هم دیدند و آنها معتقد آن حضرت بودند. ایشان خلافت از حضرت شاه سکندر کیتهلی رح یافتند که یکی از بزرگان جلیله خانواده قادریه بودند. ایشان دست ارادت بدست حضرت خواجه باقی باللّٰه بانی سلسله نقشبندیه در هند را هم دارند[6].

ایشان در زمان جهانگیر در تبلیغ حق و احیاء سنت خیلی زیادکار کردند. بر موضوعات

---

۱. حدیقةالاولیاء،مفتی غلام سرور،لاهور۱۳۹۶ھ،ص ۴۶

۲. نزهة الخواطر،عبدالحی لکهنوی، حیدرآباددکن، ۱۳۷۵ھ ۵:۳۲-۳۴

۳. همان

۴.سال وفات طبق حدائق الحنفیه ،ازمولوی فقیرمحمدجهلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۲۷

۵. انواراولیاء،از رئیس جعفری، لاهور۱۹۶۸م،ص۴۶۸

۶. انواراولیاء، لاهور۱۹۶۸م،ص ۴۶۹ تا۴۷۶

توحید، رسالت، ولایت، صفائی باطن و شرک بسیار مکتوبات نوشتند و تبلیغ کردند. عمر شان ۶۳ سال بود[۱].

تصانیف:

اثبات النبوة، رساله ردروافض، شرح رباعیات باقی باللّٰه، تعلیقات عوارف، رساله علم حدیث، رساله خواجگان نقشبند، رساله تهلیله، رساله مکاشفات غیبیه، رساله آداب المریدین، مبدو معاد، معارف لدنیه، مکتوبات (۶۲۴ بتعداد)[۲].

شاه سلیمان بهلوالی (رح):

ولادت: ۹۱۴ھ[۳]
وفات: ۱۰۶۵ھ[۴]

مرید شیخ معروف چشتی رح گردیدند. در بهلوال سکونت فرمود و همین جا مدفن است. بطریقۀ چشتی قادری منسلک بودند. مفتی غلام سرور میگوید:"در جذب و عشق و محبت و سکر و حالت و کرامت شان عالی و رتبه والا داشت "[۵].
محمد نوشاه گنج بخش رح (۹۵۹ھ-۱۰۶۴ھ)[۶] خلیفۀ شان بودند. تصنیفات[۷] شان معلوم نشد. این صاحب حال صوفی در زمانیکه حضرت سلطان العارفین رح ۲۷ ساله بودند وفات کرد ولی ملاقات میان شان بتحقیق نیامده ست.

---

۱. همان ،ص۴۷۷ تا۴۸۶

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند،یونیورستی پنجاب، لاهور۱۹۷۱م،ص۴۱۶

۳. شریف التواریخ، سیّد شریف احمد شرافت نوشاهی، گجرات ۱۴۰۲ھ ۲:۲:۱۳۰۸

۴. خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور،نولکشور کانپور۱۲۸۱ھص۱۷۱

۵. خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور،نولکشور کانپور۱۲۸۱ھ ص۱۶۹

۶. محبت الاسرار،مکتوبه محمدرضا،۱۳۰۶ھص۳۳،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷.خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور،نولکشور کانپور۱۲۸۱ھص۱۷۰

محمد داراشکوه قادری رح:

ولادت: ۱۰۲۴ھ

وفات: ۱۰۶۸ھ

ایشان فرزند بزرگ پادشاه مغول هند، شاهجهان بودند.صوفی منش و عالم و فاضل بودند.بقول محمد علی لطفی در مقدمه سفینة الاولیاء مرید ملا شاه قادری[1] اهل دل و اهل نظر بودند[2].دارا شکوه در طریقت قادری بودند.در مجله حق‌نما نوشته است که "بهترین سلسله‌های اولیاء خدا سلسله عالیه و طریقه سنّیه قادریه است"[3].

داراشکوه در تلاش حقیقت مراتب اعلٰی تصوف راطی کردند. ذایقه معرفت و مئی حقیقت از اشعار شان مترشح میشود:

مستی من بود ز روز الست   مست و بیخود ز جام باده نیم[4]

داراشکوه کتب اعلی دربارهٔ تصوف و صوفیاء تصنیف نموده‌اند که بین آنها وسعت مطالعه، عقیدت باصوفیه، محبت باسلسله طریقت قادریه ایقان بر رویت و دیدار الٰهی و ترجمانی فلسفه و جودی در تصوف واقف فلسفه وجودی به نظر میرسد. این همه امورهم مسلکی راظاهر می‌نماید ونیز در یک منطقه به طور تاریخی در یک زمان زندگی کردن دلالت کند که ملاقات این دو شخصیت شده باشد. بلال زبیری در تاریخ جهنگ می‌نویسد که وقتیکه اورنگزیب برای جنگ بطرف قندهار رفت، نظام امور مولتان بدست داراشکوه سپرده شد. درین دوران دارا در منطقه جهنگ چندی مقیم گردیدند و عید قربان را در جهنگ گذرانیدند. این شواهد انسان رامجبور میکند که ممکن است ملاقات شده باشد، مگر اینطور نشده بود. ازینجهت که داراشکوه فقط چهل و چار سال عمر کردند چهارده سال بعد از ولادت داراحضرت سلطان باهورح به دنیا آمدند. وقتیکه حضرت سلطان العارفین‌رح به سن بلوغت رسیدند.حضرت میان میررح فوت کرده بودند. بلکه داراشکوه باملّا شاه بیعت کرده بودند و حتی کتاب دوم خود سکینة الاولیاء را هم نوشته بودند گوئیکه در فلسفه تصوف یک دو منزل بالا رفته بودند.در همین زمان بود که داراشکوه نائب مولتان بودند، همانطوریکه اول ذکر گردیده است و در ۱۰۵۷ھ بین فرزندان شاهجهان جنگ شروع شد.

در همین زمان داراشکوه شاید به جنگ آمده باشند بطوریکه صاحب تاریخ جهنگ می نویسد. مگر در آن سالها حضرت سلطان باهورح حد اکثر به سن نوزده رسیده باشند. هر چند که برای یک ولی مادرزاد این هم به حد کافی سن پختگی میتواند بشود لاکن دارا چطور باایشان

---

۱. ملاّ شاه مرید و خلیفه میان میر بودند.

۲. سفینة الاولیاء،کراچی ۱۹۵۹م،(مقدمه)

۳. حق نما از داراشکوه، لاهور۱۹۵۰م،ص۶

۴. دیوان داراشکوه مرتبه احمد نبی خان ،لاهور۱۹۶۹م،ص۹۳

ملاقات می توانست در حالیکه به سبب نوعمری یاکم عمری گم نام بوده باشند و حضرت سلطان العارفین رح در این سالها برای چه با داراشکوه ملاقات میکردند در حالیکه او در مملکت به عنوان یک فرد باغی و طاغی بود و به حفاظت جان و جنگ هایش مبتلا بودند.البته در سالیکه حضرت سلطان العارفین رح به دهلی رفتند و از صحبت پیر عبدالرحمن گیلانی باریاب گردیدند.آن وقت عمر مبارکش به چهل رسیده بود و داراشکوه چهل و چهار سالگی ده سال پیشین در سال ۱۰۶۸ه فوت کرده بود زیراکه در همین سال به قتل رسیده بودند ازینجهت ملاقات شان در هیچ صورت امکان پذیر نبود.

سوالی پیش می آید که هر دو شخص مسلک قادری داشتند و داراشکوه برتصوف و صوفیه کتب و مجله‌های قابل قدر هم نوشته است. پس ممکن است حضرت سلطان العارفین رح ازین نشریات متاثر نه شده باشند؟ در این باره گمان می رود که حضرت سلطان العارفین رح اگر تصانیف دارا شکوه را دیده هم باشند. اثری از آنها نگرفته باشند ازینجهت که تصنیف اول داراسفینة الاولیاء می باشد که در سال ۱۰۴۹ه نوشته شده تذکره اولیای کرام است[1]. فریدالدین عطاررح درین موضوع کار اول را در تذکرة الاولیاء انجام داده است. همانطور نیز تذکره حیثیت تاریخی دارد مگر اثرات نظریاتی یا تخیلاتی در آن کم است.

دومین تصنیف داراشکوه سکینة الاولیاء است که در ۱۰۵۲ه نوشته شده در آن درباره حضرت میان میررح تذکر داده شده. در مسلک قادریه انداز درویشی و سلوک او نزدیک به سلوک حضرت سلطان العارفین رح میباشد مثلاً نزد میان میررح خرقه تسبیح، نفل ونوافل زیادی، ورد و وظایف و وضع داری هارا زیاد حیثیت دادن قایل نیست مگر محفل سماع، نغمه و راگ «راگ یک نوع سرور مخصوص میباشد که در هند رواج دارد» در جای او برگزار می‌شد که در نزد سلطان العارفین رح که فقیر فنافی الله بودند این مسئله به کلی خارج از بحث بوده. بر هر حال این کتاب از استغنا وتصوف خوارق میان میررح و واقعات عرفانی ملّا شاه بدخشانی مملوست لاکن مقام حضرت باهورح، مقام فنافی الله و منزل، مقام وبیانشان ازین قادری خیلی جلواست.

حتماً سومین کتاب داراشکوه بنام "حق نما" که در سال ۱۰۵۶ه تالیف شده کار قبول و مربوط به نظر می رسد. در آن از تصورات عوالم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت معرفی مختصری برای خودشناسی به نظر می‌خورد. از لحاظ سبک و مفهوم مجله منفردی می‌باشد که مقصودش اثبات کلی فلسفه وحدت الوجود است. البته در آن که از تجربه حبس نفس، در عالم

---

۱. سفینة الاولیاء، داراشکوه، نولکشورکانپور، ۱۸۸۴م، ص ۲۱۶

ملکوت تذکر داده شده در نزد سلطان العارفین رح پسندیده نیست.

چهارمین تصنیف داراشکوه طریقة الحقیقت است که درآن فلسفه وجودی بیان شده مگر فکر پخته نیست و در سلوک عنصر بی حسی غالب آمده است. سلطان الفقر حضرت سلطان باهورح به سیر مقام لاهوتی میبرد. در وجود و شهود هم نوعی با یگانگی نشان میدهد ودر سلوک ایشان جوش و تحرک موجود است.

تصنیف پنجم داراشکوه حسنات العارفین است در ۱۰۶۴ھ تصنیف گردیده. این نسخه بی بها در مورد شخصیت‌های «شطحیات» اولیای کرام است. مشابهاتی که در بیان احوال توحید از اولیای کرام شنیده شده در این مجموعه علاقه‌مندی و انهماک داراشکوه در وحدت الوجود مشاهده میشود. از بیان این شطحیات اینطور می‌نماید مثل اینکه کسی مقام وحدت الوجود را دیده بیان کند.مقام حضرت سلطان العارفین رح وسیر و بیان ایشان به کّلی حالت فنافی‌اللّه و بقاباللّه راظاهرمی نماید.

تصنیف ششم دارا شکوه که خیلی معروف است مجمع البحرین است که در ۱۰۶۵ھ تصنیف شده در این کتاب در بین یوگ و تصوف اسلام مماثلت رانشان داده شده است در حالیکه تعلیمات حضرت سلطان العارفین رح این نمونه فلسفه‌ها قبول نمی تواند.ایشان می فرمایند."درهر دو جهان خراب چنانچه جوگی است کافر

نه علم ونه دانش نه حقیقت نه یقین　　　چون کافر درویش نه دنیا و نه دین"[1]

هر چند در مذهب هندو یوگ را تصوف عصر هندو میتوان گفت چراکه در آن بهر صورت تلاش حقیقت وتعلیم رابطه با ذات وحدت به نظر می آید مگر در آن جائیکه تصوف روحی خالص اسلام به چشم می خورد در آنجا آن یعنی یوگ حقیقتی نخواهد داشت. حضرت سلطان العارفین رح در هیچ صورت تصوف فلسفیانه مجمع البحرین دارا را در نزد عوام الناس نمی پسندند برای اینکه همه تصانیف ایشان با تعلیم منتهای فقر الی اللّه در پاس شریعت از احکامات و تجارب مملوست. در نتیجهٔ این همه مباحث میتوانیم اخذ کنیم که اولاً امکان ملاقات بین حضرت سلطان العارفین رح و داراشکوه خیلی کم به نظر میرسد و اگر ملاقات هم شده باشد بازهم ممکن نیست که حضرت سلطان العارفین رح بارتقاء تصوف داراشکوه متفق باشند و راجع این است که ملاقات اینها نشده است.

---

۱. محبت الاسرار،مکتوبه محمدرضا،۱۳۰۶ھ،ص۳۳،مملوکه سلطان غلام دستگیر

حضرت میان میر (رح):

ولادت: ۹۳۸ھ
وفات: ۱۰۴۵ھ

اسم گرامی میر محمد است. به القاب، میان میر، شاه میر، میان جیو، بالا پیر وغیره خوانده میشوند. سلسله نسب به بیست وهشت رشته به حضرت عمررض میرسد. اسم پدر بزرگ شان قاضی سائین دتا بود. میان تته و بهکر به نواحی موسوم به سیوستان تولد شدند. بعد از پرورش و تربیت از مادرخود به تلاش حق بیرون آمدند. در سیوستان بحلقه یکی مجذوب و محجوب ولی الله موسوم به حضرت خضررح درآمد و بیعت شدند. چون مرشد شان وفات کردند بـه لاهـور آمدند. بادشاه جهانگیر و شاهجهان هر دو باایشان زیاد عقیده میداشتند. خیلی متوکل و بر فقر و فاقه خرسند بودند. اقوال و تعلیمات ایشان خیلی عالی است[۱].

همچوحضرت سلطان العارفین رح ببینید چگونه حضرت میان‌میررح هم در ترک دنیا و ترک هر دو عالم فرموده‌اند:

شرط اوّل در طریق معرفت دانی که چیست ترک کردن هر دو عـالم راو پشت پـازدن[۲].

حضرت شاه کلیم الله جهان آبادی:[۳]

ولادت: ۱۶۵۰ء/۱۰۶۰ھ
وفات: ۱۷۲۹ء/۱۱۴۲ھ

در عصر حضرت سلطان باهورح احیاء کنندهٔ سلسلهٔ چشتیه شاه کلیم الله جهان آبادی رح بودند.مردمان دهلی وگردو نواح آن ناحیه از فیض صحبت آن بزرگ شرفیاب شده بودند. وی همین کار را سرانجام داد که در پیشین خواجهٔ بزرگ آن سلسله حضرت معین‌الدین چشتی رح اجراء کرده بودند. بیشتر کلامشان در درس و اخلاق است.خانقاهشان در دهلی یک سرچشمهٔ علم و معرفت، رموز و حکمت و احسان و سلوک بوده.

تصانیف:[۴]

قرآن القرآن، عشرهٔ کامله، سواء السبیل، کشکول، مرقع، تسنیم، الهامات کـلیمی، رسـاله تشریح الافلاک عاملی محشی بالفارسیة،شرح القانون.

۱.نزهة الخواطر،عبدالحی لکهنوی ،حیدرآباددکن،۱۳۷۵،ص۳۹۲-۳۹۳ سکینة الاولیاء،داراشکوه،لاهور۱۹۷۱م،ص۵۲

۲. نزهة الخواطر،عبدالحی لکهنوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵هص۳۹۳

۳.تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند،یونیورستی پنجاب،لاهور۱۹۷۱م، ص۱۹۹

۴. تاریخ مشائخ چشت، خلیق احمد نظامی، دهلی ۱۳۷۲هص۳۹۰

حضرت خواجه بهاری رح: وفات: ۱۰۶۰ھ

ایشان در علوم فقه و حدیث ماهر و در اسرار حقانی کامل بودند. از شهر حاجی پور آمدند و به کوده پور سکنه گذیدند. شیخ جمال‌الدین ایشان را درس میدادند و از ملا محمد فاضل لاهوری تکمیل علوم کردند. حضرت میان میرلاهوری رح ایشان رابیعت و تلقین فرمودند جای مدفن در لاهور است[۱].

خواجه ملّا بهاری رح در رموز معرفت همچو حضرت سلطان العارفین رح منازل لاهوت و جبروت رادر صحبت می‌آرند. در توضیحات وحدانیت وعشق خیلی خوب مباحث می آورند.

حضرت شیخ رحمکار (کاکا صاحب (رح)): ولادت: ۸۹۳ھ

وفات: ۱۰۶۳ھ

نام ایشان کستیرگل و پسر شیخ بهادر بابا المعروف ایبک صاحب بودند. در نسب به بیست و سومین واسطه با حضرت امام حسین میرسند[۲]. از اولیای شهر استان سرحد بشمار می‌آیند. بیعت شان به دست پدر خود باثبات می‌رسد. و دریک روایت آمده است که بامست باباسهروردی رح بیعت شده بودند. بیشتر وقت در خاموشی گذراندند. اهل علم را باوعظ و تلقین خود استفاده دادند. بادشاه اکبر در نوشهره باایشان ملاقات کرد. در هشتاد سالگی فوت کردند و در نواح نوشهره برشش فرسنگ مزار ایشان موسوم به کاکاصاحب رح مرجع خلایق است[۳].

سرمد کاشانی رح: وفات: ۱۰۷۱ھ

طبق ابوالکلام آزاد درکتاب سرمد شهید، سرمد یهودی النسل بودند و نام اسلامی سعید بود[۴]. لوئی ماسینیون درکتاب خود می‌افزاید که در عهد اورنگزیب عالمگیر مثل حلاج در ۱۰۷۱ھ به دار آویخته شدند[۵]. مطالعه دقیق در حکمت و فلسفه میداشتند. از احباب و دوستان داراشکوه بودند. در فارسی غزل هم می‌سرودند اما در رباعی مقام بلندی حاصل نمودند که

---

۱. حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴ھ،ص۴۳۲ سکینة الاولیاء،داراشکوه،لاهور۱۹۷۱م،ص۲۸۲

۲. انوار اصفیا، ادارهٔ تصنیف وتالیف، لاهور۱۹۷۸م،ص۴۸۵

۳. انواراولیاء، ازرئیس احمد جعفری، لاهور۱۹۶۸م، ص۴۸۵ تا۴۸۷

۴. سرمد شهید،لاهور ۱۹۷۳م،ص۱۰-۱۱

۵. قوس زندگی حسین بن منصورحلاج، لاهور۱۹۶۰،ص۸۳

ازوست :

خوش بالای کرده چنین پست مرا　　چشمی بدو جام برده از دست مرا
او در بغل من است و من در طلبش　　دزدی عجبی برهنه کرده است مرا[۱]

ازین توضیح ظاهر میشود که حضرت سلطان باهو رح در سن سی و سه ساله بودند که سرمد بقتل رسید. قبلاً ذکر شده که حضرت سلطان العارفین رح در ۱۰۷۸ھ دهلی رفتند و قبل ازین دلیلی درباره دهلی رفتن شان در دست نیست. ازین جهت هفت سال قبل از ورود ایشان به دهلی سرمد بشهادت رسیده بود. درکلام سرمد رح به حد کافی سوز پیدا است.

سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند　　سوز دل پروانه مگس راندهند
عمری باید که یار آید بکنار　　این دولت سرمد همه کس را ندهند[۲]

ملّا شاه قادری بدخشی رح:　　وفات: ۱۰۷۲ھ/۱۶۶۱ء[۳]

شیخ شاه محمد المشهور ملّا شاه قادری خلیفۂ حضرت میان میر، مرشد داراشکوه و جهان آرا بیگم بودند. مولدشان ارکسان از اقلیم بدخشان بود. بعد از میان میررح بر مسند خانقاه قادریه مباحث و محافل عرفان را ادامه دادند[۴]. صاحب کتاب بادشاه نامه می‌افزاید که غواص لجۂ توحید ملا شاه بدخشی همچو حضرت سلطان العارفین رح باجذبه بیباکانه اشعار موحدانه و عارفانه مهین خلیفه مصباح سبل هدایت مفتاح ابواب ولایت میان میر قادری ست نوشته‌اند، ملاحظه بشود:[۵]

روئی او در مقابل مراءت　　روئی ما بود در مقابل ما
در ره عشق آنکه ماراکشت　　غیرما کسی نبود قاتل ما

البته در بیباکی ملّا شاه رح از حد مناسبت تجاوز می‌کنند و حضرت سلطان العارفین رح در کلام خود هرگز درین معانی چیزی نگفتند و حد ادب رابرقرار داشتند. جای ملّا شاه رح می‌گویند:

پنجه در پنجۂ خدا دارم　　من چه پروائی مصطفٰی دارم[۶]

---

۱. رود کوثر، شیخ محمد اکرام، لاهور ۱۹۵۸ م، ص ۳۹۰.　　۲. سرمدشهید، از ابوالکلام آزاد، لاهور۱۹۷۳م، ص ۹۱

۳. تاریخ کشمیراعظمی، محمداعظم دیده مری، کشمیر ۱۳۵۵ھ ص ۱۶۱-۱۶۲

۴. خزینة الاصفیاء، غلام سرور، نولکشورکانپور، ۱۲۸۱ھ ج ۱، ص ۷۳-۱۷۲

۵. بادشاه نامه، ملاّ عبدالحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۸م، ۲:۲۰۷

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، لاهور ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۲۰۷

تصانیف:

جلد اوّل: تفسیر سورة‌فاتحه، سورة بقره، سورة ال عمران، سورة‌یوسف،

جلد دوم: رسالۀ بسم اللّه، رسالۀ حمد و نعت و منقبت، یوسف و زلیخا، رسالۀ دیوانه، رسالۀ مرشد، رسالۀ ولوله، رسالۀ هوش، رسالۀ تعریفات خانهاو باغات و مناظر کشمیر،رسالۀ نسبت،

جلد سوم: رساله شاهیه دیوان اول، دیوان دوم، شرح رباعیات، رقعات، قصائد عربی[۱].

شیخ محمد معصوم: وفات: ۱۰۷۹ھ

پسر شیخ احمد مجددالف ثانی رح بن عبدالاحد سرهندی بودند.تحصیل علوم از پدر خود بتکمیل رساندند. در علوم باطنی هم زیاد پیشرفت نمودند. شاهجهان عقیدت‌مند بود و گویند که اورنگزیب عالمگیر مرید شان بود[۲].ولی مرید بودن شاه عالمگیر باثبات نمی رسد. شطحات و کرامات ازو مشهور اند.

تصنیف: مجموعه مکتوبات[۳].

شیخ محمد اسماعیل معروف به میان ودا: ولادت:۹۹۵ھ

وفات: ۱۰۸۵ھ

میان ودا«ودا در زبان پنجابی بزرگ و کهن سال را می گویند یعنی پیر بزرگ» مدفنش در لاهور است. در آنجا ایشان مرکز بزرگ تدریس دینی قائم نمود.فعلاً در تصرف اداره اوقاف است. پدرشان میان فتح‌اللّه از قوم کهوکهر بود. میان ودا از درس چنیوت، جهنگ علم حاصل کرد آنجائیکه درس شیخ عبدالکریم سهروردی می شد[۴]. عبادات خوارق از او سرزد ست آنوقت شیخ سهروردی به او دستور داد که کنار رودخانه چناب سکنه گزیند که از آنجا او دوباره درکوچه گنج پور لاهور منتقل شد[۵]. بادشاه شاهجهان باوی عقیدت ورزید و اورنگزیب جاگیرها

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند،دانشگاه پنجاب، لاهور۱۹۷۱م،ص۲۰۸

۲. حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴هص۴۳۹ انوار اصفیاء،لاهور۱۹۷۸م،ص۴۸۲

۳. حدائق الحنفیه، لاهور۱۳۲۴هص۴۳۹

۴. اولیای لاهور،محمد لطیف،۱۹۶۲م،ص۳۷

۵.اولیای لاهور،محمد لطیف،۱۹۶۲م ،ص۴۰

«اراضی - ده» برایش تصویب نمود[1]. طبق مفتی غلام سرور لاهوری شیخ اسمٰعیل تادوازده سالگی عمرش در لنگر مخدوم بخدمت استاد خود بوده و پس ازان به لاهور منتقل شد[2].بدیهی ست که آن سال ۱۰۰۸ھ میشود و حضرت سلطان‌العارفین رح تولد هم نشدند.البته حضرت سلطان العارفین رح قبل از ۱۰۷۷ھ به لنگر مخدوم رفتند[3].

شاه محبوب عالم ابن سیّد عبدالوهاب: ولادت: ۱۰۱۱ھ

وفات: ۱۰۹۱ھ

مدفن شان در شورکوت شهر است[4].سلسله نسب شان به سیّد عبدالقادرجیلانی میخورد. ایشان از حیدرآباد دکن مقام اردلی در مکتبه قادریه حصول درس ابتدائی نمودند و تا ده-سال دارارتش خدمت کردند در اثر صحبت باسنیاسیان «دارو فروشان و اگردان که داروهای کوهی و صحرائی دارند» و جوگیان «تارک دنیا»سیاحت نیزکرد. گرنت «کتاب مذهبی هندوان» نیز مطالعه کردند.میگویند که در عهد عالمگیر به شورکوت آمد در آنجا در قلعه کهنه شروع به تدریس کردند وبعداً به شهر منتقل گردیدند. مسلمان و هندو هر دوبه او عقیدت داشتند. در تلمبه، مولتان و مظفرگر به نام ایشان آستانه‌ها قائم است. درعالم جذب و مستی بوده. ایشان فرزند نداشتند.

بابا داوٗد مشکوتی: وفات: ۱۰۹۷ھ

ایشان ازکشمیر بودند. در فقه و حدیث وتفسیر و معانیٔ وحکمت ید طولی داشتند. مشکوة المصابیح متناً و اسناداً یاد گرفته بودند وبدین علت ایشان به داوٗد مشکوتی معروف گشتند. از خواجه خاوند محمود نقشبندی رح[5] اکتساب فیض کردند[6].

---

۱. همان ،ص۴۱ (نوت)محمد فاضل لانگا ابن محمدافضل از قبیله کوکر(۱۰۲۵ھ ۱۱۰۳ھ)مدفن لانگی چنیوت یکی از مریدان فیض یافته‌ای شیخ محمد اسماعیل بوده(اولیای جهنگ،ص۳۰۹)مطابق تحقیقات چشتی ،ص۴۶۰

۲. خزینة‌الاصفیاء،۲:۱۰۵-۱۰۶ ۳. رک،در احوال

۴. من زیارت این مزار کرده‌ام، در شهرشورکوت زیرگنبد خیلی عالی وپر شکوه دیده میشود،فن ساختمان همچومغلیه است .

۵. خواجه خاوند محمود المشهور بحضرت ایشان نقشبندی رح(م:۱۰۵۲ھ)طبق حدیقة‌الاولیاء،ص۱۲۰-۱۲۲

۶.حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴ھص۴۴۳

تصانیف:

کتاب اسرارالابرار«درسادات کشمیر»، اسرارالاشجار،در جواب منطق الطیرعطار[۱]

عبدالرحمن المعروف بابارح:

ولادت: ۱۰۴۲ھ

وفات: ۱۱۱۸ھ

ایشان به قبیله مهمند غوری خیل فامیل بود.تولد شان درکوهات اتفاق افتاد[۲].دیوان ایشان به زبان پشتو بی نهایت معروف و مقبول است. تمامی اشعار شان عارفانه می باشد. بلحاظ معنی و مفهوم اشعارشان با اشعار حضرت سلطان العارفین رح مماثلت دارد.

البته این امر رابخیال آوره شود که حضرت سلطان العارفین رح مقام معرفت و عرفان رامیداشتند ودر نظرشان فنافی اللّٰه شدن منزل مقصود است. رحمن بابارح درویش منش و نکوکار و بااخلاق سالک بودند.بدینجهت کلام رحمن بابارح در چارچوب اخلاق و درس ادب محدود است. منزل ومقام عارفان رااحترام می نمایند. رحمن در پشتو می گویند:

که نظرکه چوک په کارد درویشانو | خ د به او وینی وقارد درویشانو
په دغه لا ره به ورشی خدائی رسول ته | که چوک یون کاندی په لارد درویشانو[۳].

یعنی، اگرکسی برکارهای درویشان نظرکند از خود به عظمت و وقار درویشان معترف بشود.اگرکسی بر راه درویشان گامزن بشود،حتماًاز آن راه تابه خدا و رسول خواهد رسید.

رحمٰن بابا در محبت و صداقت و وفاجوئی ایمان میدارد و ببینید:

په هرزره چه دیار مینه شی غالبه | بله مینهٔی هیچ نه وی مناسبه[۴]

یعنی هرکسی راکه درد عشق مسلط شود آنرا محبت به چیزی دگر مناسب نیست.

شیخ جان محمد لاهوری رح:

وفات:۱۰۸۲ھ[۵]

در شریعت و فقه و حدیث عالم کامل و در طریقت و معرفت مقتدای زمانه بودند.در صغر سنی از شیخ عبدالحمید خلیفه و شیخ اسماعیل المعروف به میان کلان لاهوری و سپس از شیخ

---

۱. همان ،ص۴۴۳

۲.تذکره صوفیای سرحد،از اعجازالحق قدوسی، لاهور۱۹۵۸م(در عبدالرحمن بابارح)

۳. رحمن بابا(منظوم ترجمه اردو)،فارع بخاری و رضا همدانی، اسلام آباد،۱۹۷۷م. ص۴۸ شاعر انسانیت رحمان بابا،میرعبدالصمد خان، پشاور،۱۹۶۳،ص۲۰۳

۴. رحمن بابا اسلام‌آباد،۱۹۷۷،ص ۱۳۶

۵. خزینةالاصفیاء،۲:۱۰۵

تیمور لاهوری اکتساب علم و فضل نمودند.در محله پرویز آباد لاهور مدفون اند. در سلسله[۱] سهروردیه جامع کمال بود[۲].

صوفی شاه عنایت اللّٰهرح:

ولادت:۱۰۶۵ھ
وفات:۱۱۳۰ھ

اسم گرامی عنایت اللّٰه ابن مخدوم فضل اللّٰه بود.اجداد شان از بغداد شریف بودند و سپس در اچ سکنه گزیدند. جداعلٰی شان مخدوم صدهو لانگاه ازاکابر اولیاء اللّٰه بشمار آیند.در برهانپور «دکن»از شیخ عبدالمالک اکتساب فیض گرفته بودند.از تته به جهوک میران پور سکنه گزیدند.ایشان برشد و هدایت محبت خدا و رسول را در مردمان عموم پیدا کردند.میان مردمان حسن برابری و رواداری را خواندند.بعلت حسد و مخاصمت سادات بلری و چندی اشتباهات با ناظم تته شاه عنایت اللّٰه را قتل رسانیدند.بعد از شهادت مزار شاه درجهوک ساخته شد که برآن قبه ایست زیباوجای مرجع خلایق است[۳].

محمدعنایت اللّٰه قادری:

ولادت:۱۰۵۶ھ
وفات:۱۱۴۱ھ

محمد عنایت اللّٰه قادری قصوری ثم اللاهوری الشطاری کنیت ابوالمعارف جامع علوم ظاهر و باطن بودند.ایشان فقیه و فاضل و صوفی کامل بودند.

تصانیف[۴]:

حواشی شرح و قایه المسمی به غایة الحواشی،شرح کنز الدقائق المسمی به ملتقط الدقائق.

مرید شاه رضا قادری شطاری رح بودند[۵].وایشان مرشد بلهی شاه قصوری رح (م ۱۱۷۱ هـ)

---

۱. حدائق الحنفیه، لاهور۱۳۲۴هص ۴۵۲ اولیای لاهور،محمد لطیف ملک ،۱۹۶۲م،ص ۴۶-۴۷

۲. خزینة‌الاصفیاء،۲:۱۰۴

۳.تذکره صوفیای سند،ازعبدالحق قدوسی ،کراچی ۱۹۵۹م،ص ۱۳۴-۱۴۸

۴. حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴هص۴۵۷

۵. خزینة الاصفیاء،مفتی غلام سرور، کانپور،۱۲۸۱هج ۱:۱۹۸

بودند.

شیخ احمد معروف باباشیخ لاهوری رح:

ولادت:۱۰۴۴ه
وفات:۱۱۸۵ه

مدفن محله شیخ لاهوری،جهنگ صدر.آن از خانواده حضرت قطب الدین مودود چشتی بن خواجه ابو یوسف چشتی بود.پدرایشان حضرت نصر محمد در لاهور سکونت داشت و از خدام حضرت میان میر بود.شیخ احمد حافظ قرآن بود و در صحبت فقرامانده.از حضرت پیر محمد بقا[1] منازل سلوک را طی نمود.حضرت محمد بقاایشان را بامرشد خویش سید عبدالقادر جیلانی رح[2] از سند به جهنگ فرستاد که در آنجا و در کلیه‌ای زندگی میکرد.تعداد زیادی از هندوان کرامات او را دیده مذهب اسلام را قبول نمودند.

شاه نعمت اللّه قادری فیروز پوری رح:

وفات:۱۰۷۵ه

ایشان پسر عطاءاللّه نارنولی بودند.میان صوفیه سلسله قادریه در بنگال فوق العاده معروف بودند.جای تولد شان نارنول است.بعد از ازدواج به فیروزپور«گور»منتقل شدند.خرقه خلافت از شیخ شمس الدین ابوالفتح گرفتند.شاه شجاع از ارادتمندان شان بود[3].
تصانیف تفسیر قرآن کریم بطرز جلالین.

حضرت میان عبدالحکیم ناناصاحب رح:

ولادت:۱۰۹۰ه
وفات:۱۱۵۳ه

دکتر انعام الحق کوثر در کتاب تذکره می‌آورند که میان عبدالحکیم ناناصاحب در قریه خانوزئی در بخش کویته.پشین میتولد شدند پدرشان سکندرشاه از قبیله سنتیاکاکر بودند.میان صاحب در پشاور و قندهار و لاهور تکمیل علوم ظاهر را نمودند.بیست و پنج سال در قندهار ماندند و بالآخر در زمان شاه حسین هوتک حجرت کرده به چوتیالی تل در قبیله‌ترین مسکون

---

۱. پیر محمدبقامرشد خانواده معروف به پگارودرسنداند
۲. سیّدعبدالقادرجیلانی (۱۱۱۰هـ ۱۱۹۰هـ)پیرکوت سدهانه در جهنگ
۳. تذکره صوفیای بنگال، از اعجازالحق قدوسی، لاهور۱۹۶۵م،ص۴۱۹

شدند[۱].در نواح دکی مزار شان که دارای قبه زیباست زیارتگاه مزدم عام و خاص است.در سلوک طریق قادریه و نقشبندیه را بعمل آوردند و مرید سید لعل جیونکر هاری رح شدند[۲].

تصانیف:

مقامات تصوف،حصن الایمان،مجموعه رسائل[۳].

باباخرواری رح(م:۱۱۵۳)مرید باصفاءناناصاحب رح بود[۴].

فصل دوم:

خلفای معاصر:

چنانکه در باب گذشته توضیحات داده شده است که حضرت سلطان العارفین در بلادهای بسیار گردیدند و هزارها جویندگان راه خدا را به نعمت تلقین و هدایت سرفراز کردند.ازان پیروان شان بسیار خلفای نامور هم بودند که سلسله قادریه شان را در هند و پاکستان کشمیر و افغانستان و سائر نقاط اسلامی فروغ دادند.حالا در ضمن آن خلفای معاصر تذکار داده میشود.

۱ ـ سیّد احمد شاه و سیّد محمود شاه:

هر دو سیّد برادران در لشکر عالمگیر بودند و فیضیافته و مرید حضرت سلطان باهو رح بودند.و وقتی که بین عالمگیر و دارا شکوه در خوشاب جنگ وقوع یافته بود آنوقت از طولانی شدن جنگ و نتائج آن عالمگیر سخت به تشویش افتاد.درین موقع با هر دو برادران سیّد در خیمه ایشان عالمگیر ملاقات نمود و به حق خود از ایشان دعا طلب کرد.هر دو سادات دعا کردند و دران جنگ عالمگیر فاتح گردید مگر بعد ازین واقعه آن دو جناب سادات نتوانستند در لشکر عالمگیر خدمت را ادامه دهند و در خوشاب آمده آباد گردیدند ودر همانجا فوت کردند و هر دو در یک روضه دفن گردیدند[۵].امروز هم خانقاه ایشان مرجع خلائق و زیارت گاه عوام است. روضهٔ عالیشان و مسجد خوبی بر مزار تعمیر گردیده است.این درگاه در خوشاب "دربار بادشاهان"

---

۱. تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور۱۹۷۶م،ص۱۶۶ من زیارت نانا صاحب در دکی کرده‌ام و مسرورشدم

۲. تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور۱۹۷۶م،ص۱۶۷ ۳. همان ،ص۱۷۰-۱۷۱

۴. همان ،ص۴۴-۴۵(من خود زیارت این مزار کرده‌ام خیلی جای متبرک است)

۵.بشکریه سلطان عمردراز قادری ،مکتوب مورخه ۸- سپتامبر۱۹۷۶م

می‌گویند. باعث تاسف است که معلومات زیادی دربارهٔ ایشان فراهم نیست تاریخ ولادت یا وفات ایشان هم معلوم نیست.

۲ ـ شیخ جنید قریشی:

ایشان در کنار رودخانهٔ راوی سمت مشرق در ده سردار پور که در نواحی مولتان است اقامت‌پذیر بود. صاحب حال و بزرگ باکرامات و شهامت بود. صاحب مناقب سلطانی مینویسد تا ملاقاتش با حضرت سلطان باهورح که در واقعه بیان شده به نظر می آید وقتیکه موخرالذکر به سردار پور یک مرتبه ازکنار رود راوی رسیدند آنوقت باشیخ جنید ملاقات نمودند. شیخ جنید به افتخار ایشان ضیافتی داد و میوه درخت جند«که آنرا به اصطلاح عام سنگری می گویند،این میوه دراز و باریک است» خواست و به درویشان حکم پختن آنرا داد. وقتی آن میوه را پختند و از دیگ بیرون کردند آن وقت از تصرف ایشان بحکم الٰهی تبدیل به رشته‌ها «سویان یک نوع خوراکی است که باریک و سخت می‌باشد و آنرا در شیرهم انداخته می‌پزند و بعداً بر روی آن شکر می‌اندازند، نرم می‌گردد باآرد درست می‌شود و در مهمانی‌ها و صبحانه استعمال می‌شود که خیلی خوشنمره است».وقتی که آن رشته رانزد حضرت سلطان باهورح آوردند ایشان خاک پاک و آب پاک طلب نمودند و بر آن رشتهٔ‌ها پاشیدند. باتصرف باطنی ایشان و حکم الٰهی خاک مبدل به شکر گردید و آب مبدل به روغن که همه گرد هم آمده آنرا خوردند[۱].

۳ ـ سلطان حمید بکری:

در مورد ایشان احوال مفصلی در دسترس نیست از حضرت سلطان العارفین کسب فیض نمود و خرقهٔ خلافت[۲] هم یافت. بعض اوقات در دوران سیاحت و تفکر همسفر مرشد خود بود. مزار ایشان در شمال بکر، دامن چول در قبرستان میان عثمان ذکر گردیده است. یک[۳]مرتبه در دوران سفر مجذوبی یک سیلی بر روی سلطان حمید زدو میخواست که سیلی دوم را بزند حضرت سلطان باهورح دست مجذوب راگرفت و فرمود ای حمید اگر این مجذوب سیلی دوم را

---

۱. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۶۷ تا۷۰

۲. از خلافت مفهوم این است که مرشد اگر مریدی را بعد ازبیعت دستار بخشد وبگوید که برای تلقین وارشاد شما راهم اجازه بیعت کردن است در طریقه مخصوص آن مرید باصفاخلیفه شد.

۳.مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۳۳

میزد از هوش میرفتی و من هم چیزی نمی‌توانستم[۱].

۴ ـ خلیفه نورنگ کیتران (م:۱۱۰۸ه):

به دست حضرت سلطان العارفین رح بیعت و خلافت حاصل نمود. این خلیفه باعث وسعت سلسلهٔ قادریه گردید[۲]. آن معروف به سلطان نورنگ شد. مزار یکی از فرزندانش سلطان الله داد خان در غرب گر جیب کورائی نزد دیره اسماعیل خان می باشد[۳]. از اولاد سلطان نورنگ هیچ یکی نماند البته از بین آنها اولاد زنها در و هوا در بخش دیره غازی خان تا هنوز موجود می باشند که با سادات ازدواج کرده‌اند و در همانجا "وهوا" مزارهای شان می باشد. فرزند ناموری از سلطان نورنگ بنام "ستهو" گذشته است. او را ستهو ازین حیث نامیده اند که شصت نفر را بایک نظر به طرف خداوند تعالی مایل ساخت، یعنی خدا رسیده کرد «ستهو در زبان پنجابی و دامانی دارنده شصت رامی گویند»[۴].مطابق سلطان حامد در مناقب سلطانی باری سلطان ستهو به سیهون شریف رفت و بر مزار لعل شهباز سوارگردید و از فیض محروم گردید مگر وقتیکه مرشد کامل حضرت سلطان باهورح رایاد کرد، حضرت لعل شهباز او را دوباره فیضیاب گردانید. مزار سلطان[۵] ستهو نزدیک قلعه دیره اسمعیل خان است و زیارت گاه معروف می باشد. از خلیفه سلطان نورنگ کیتران خلفای معروف هم گذشته‌اند مثلاً اوّل سیّد شاه مراد که بزرگواری بود صاحب کرامت و در دیره اسماعیل خان مزار ایشان در ده بنام لوندا است که مرجع خلایق می باشد. اشخاصی که از سیّد مراد شاه فیض حاصل نموده‌اند بقرار زیر می باشند. حضرت شیخ علی محمد قریشی اهل نوین دیره، حضرت مرتضٰی شاه کهریانواله، حضرت پیر خیر شاه لسکانی معروف اند. مزار موخرالذکر در جنب مزار حضرت مخذوم حامد المعروف پیر محمد راجن حسینی البخاری می باشد[۶]. حافظ موسٰی یکی از خلفای مراد شاه هم در لوندا دفن است اولادش در غلام محمد کوت موسٰی در ناحیه کلاچی موجود است. خلیفه دوم سلطان نورنگ سلطان نور محمد موچی «کفش دوز» بزرگی صاحب حال بود. مزار ایشان در دیره اسمعیل خان در شمال گورستان سلطان احمد ستهو می باشد. ایشان فاضل اجل و صاحب عیال بودند. اهل

---

۱. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م ،ص۴۲

۲. همان ،ص۵۳

۳. همان ،ص۵۳

۴. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م ،ص۵۷

۵. همان ،ص۵۷

۶. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۵۲

خاندانش تا هنوز پشت در پشت وجود دارند. در وقت موچی رح[1]، حاکم دیره جات هوت بلوچ بود که شخصی بدمستی بود. او درآن روزها بر پسری عاشق شده بود و بااو مایل به نکاح شد. از علماء فتوٰی خواست آن وقت تمام علماء برای فتوٰی به او مشورت دادند که از سلطان نورمحمد موچی رح فتوٰی بگیرد که استاد همگان بود. وقتی هوت بلوچ به ایشان استفسار کرد ایشان فرمودند از آدم گرفته تا امروز اینطور جائز نبوده است و نه در شرح محمدی اجازه داده شده. حاکم هوت بلوچ ایشان را زندانی کرد و برای اعدامشان وقت تعیین کرد. ولی قبل از روز معین از طرف بادشاه کابل برآنجا«دیره» حمله گردید. هوت بلوچ باز داشت شد و حضرت نورمحمد موچی رها گردیدند[2].

خلیفه سوم به حضرت سلطان پهریا موسوم است که مزارش در جنوب مشرق خانقاه نورمحمد موچی رح می باشد[3]. فیضیافته سلطان پهریا معروف به میان حسین روونه «روونه یعنی گریه کننده» می باشد که بزرگی صاحب کرامات بود مزار ایشان در سمت جنوب بلوت شریف درمشرق دریای سیحون «سند» برسر کوه کری خیسوران است[4].

۵ـ خلیفه ملّا معالی:

ایشان به غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین رح از دادر «دهادر» که در آن روزها به قندهار ملحق بود آمد. بیعت و تلقین حاصل نمود و صاحب خلافت گردید. ایشان در همه وقت سلطان العارفین در منطقه استان بلوچستان کنونی تبلیغ سلسلۀ قادریه را شروع کرده بود. گوئی ایشان در بلوچستان اولین خلیفه فیض یافته سلطان العارفین به شمار میرفت. مزار ایشان در شهر "کورک " نزدیک سبّی است وحالاهم مرجع خلایق می باشد[5].نژاد ایشان راکه تا هنوز موجود هستند اخوند می نامند. مزار ایشان به اسم جناب اخوند معالی یکی از زیارات معروف در سبی است [6]. حضرت سلطان باهورح فرمود:"ملّا معالی در بین درویشان مثل کل است"[7].

۱.درزبان پنجابی ودامانی کفش دوز را موچی گویند.

۲. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۵۸،۵۹

۳.همان ،ص۶۰

۴. همان ،ص۶۲

۵. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۶۲

۶. بلوچستان تهرو دی ایجز،سلیکشن فرام گورنمنت ریکارد،۲۳۲:۲ نیز ملاحظه فرمائید تذکره صوفیای بلوچستان، دکترانعام الحق کوثر،ص۱۲۶

۷.مناقب سلطانی،(ترجمه اردو)،ص۶۳

۶ ـ ملّامصری:

ایشان همراه ملّا معالی به ملاقات حضرت سلطان باهورح رفتند وفیض حاصل نمود دربارهٔ ایشان اطلاعی بیشتر نداریم. البته مزار ایشان در شهر دادر (بلوچستان) زیارت گاه خاص و عام می باشد[۱].

۷ ـ عالم شاه:

ایشان نیز با ملّا معالی رفتند و در حیات سلطان العارفین قدس اللّٰه سره از ایشان کسب فیض نمودند. همین قدر معلوم شد که مزار ایشان در نواحی قندهار است[۲].

۸ ـ سیّد موسن شاه گیلانی:

ایشان درگوتکی «گهوتکی» در منطقه سند سکونت پذیر بودند. در جائیکه حالا نزد روهری شریف بخشی به نام لو موسن شاه آباد است. ایشان کمسن بودند که بایک مرد کلال «کوزه گر» به غرض ملاقات حضرت سلطان العارفین رح به پنجاب زفتند. آن وقت پدرش فوت کرده بود ودز فقرو یتیمی بسر میبرد. حضرت سلطان العارفین رح ایشان را تلقین به حصول علم نمود و به مادر محترمه‌اش احوال فرستاده که اول علم ظاهری اش را تکمیل نمائید و بعد نزد من بفرستید وبرای ایشان نزد من نعمت موجود است حسب الحکم سیّد موسن شاه[۳] به وطن برگشت و در آنجا علم حاصل نمود و باردوم برای ملاقات با حضرت سلطان باهورح همراه همین درویش آمد، حضرت سلطان العارفین رح فوت کرده بودند مگر حضرت سلطان باهورح روز قبل از وصالشان با انگشت مبارکشان "اسم اللّٰه " رانوشته به فرزندان داده فرموده بودند که موسن شاه نامی از جنوب می آید این را به او بدهند. موسن شاه از دیدن همین "اسم اللّٰه "کامل و اکمل گردید. بعد ازان آن نوشته رابه آب ترکرد و خورد. سیّد موسن شاه رح در سند اشاعت سلسله قادریه نمود و صد هزار

---

۱. رک:تذکره صوفیای بلوچستان، دکترانعام‌الحق کوثر،ص ۱۲۶

۲. مناقب سلطانی،لاهور۱۹۶۱م،ص۶۲ نیز مطابق تذکره صوفیای بلوچستان، دکترانعام‌الحق کوثر،ص ۱۲۶

۳.سیّد ابوصالح موسٰی ابن سیّد محمد عابدابن سیّدعبدالجلیل ابن سیّد کمال الدین ابن سیّدمبارک عادل پوری ابن سیّد حسین دهلوی ابن سیّدمحمد مکی العربی ابن سیّد یونس ابن سیّد احمد ابن سیّد جعفرابن سیّدعبدالقادرابن سیّد حسین ابن ابونعمان ابن سیّدحمیدالدین ابن سیّد عبدالجلیل ابن سیّدعبدالجبارابن محی الدین سیّد عبدالقادرجیلانی رح (مناقب سلطانی، ترجمه‌اردو،ص۷۲

مردان خدا را تلقین و ارشاد فرمود بگفته سلطان حامد قادری در مناقب سلطانی به برکت علم و عرفان و جلال ایشان در سند بدعات و رسومات غلط خاتمه یافت. بعد از وفات مرشد کامل حضرت سلطان باهو رح سیّد موسن شاه بهمراه مریدین سه مرتبه از سند برای زیارت رفت[۱]. بعد از وفات حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره بافرزند اولی شان (سجاده نشین اوّل) سلطان نورمحمد بیعت ظاهری کرد[۲].

هرچند ایشان سلسله قادریه رادر سند اشاعت زیادی داده مگر یک خلیفه و مرید ایشان سلطان عبدالرحیم انبی در سکیسر منطقه پنجاب بزرگواری صاحب فیض خیلی معروف گذشته است که اول احمد داوٗد پوتره و بعد در دائرهٔ سیّد صلاح الدین شاه دین پناه بود. طبق صاحب مناقب سلطانی در کوه سکیسر به مقام انب مزارش مرجع خلایق است. خیلی عارف باکرامت بود. درعصر ایشان استاندار مولتان غازی مظفر خان سدوزئی بود[۳].

۹ ـ شیخ کالو:

ایشان فرزند شیخ جنید بودند که در سردار پور نزد ملتان سکونت داشتند. به غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین رح در شورکوت به حجرهٔ ایشان آمد. از درون حجره صدای "هو" شنید وباشوق فراوانی داخل حجره رفت ولی در آنجا کسی را ندید و بعد از بیرون حجره صدای "هو" شنید دویده بیرون آمد باز هم کسی نبود.دوباره از درون حجره صدای "هو"شنید دویده به درون حجره رفت مگر همان کشمکش جاری بود. این حالت چندین مرتبه تکرار شد وبالآخر حضرت سلطان العارفین رح چون اشتیاق او را زیاد دید و شرف ملاقات به او بخشید[۴].در آن موقع شیخ کالو بیقرار گشته شعری به زبان هندی سرود:

اندر هو باهر هو باهو کتھ لبھیندا　　　　هو داداغ محبت والا دم دم نال سریندا

یعنی هو درون است، هو بیرون است «ولی» باهو را کجا یافته شود، داغ عشق الٰهی هر لمحه می سوزاند. در جواب او حضرت سلطان باهورح فرمودند:

---

۱. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۶۷-۷۰　　　۲. همان ،ص۷۳

۳.مناقب سلطانی،(خطی)،مکتوبه ۱۳۱۹هـ،ص۱۵۱-۱۵۲ غازی مظفر سدوزئی باشیخ رانجها مریدشیخ ابراهیم انبی رح عقیدت ورزید واو مرید موسن شاه رح بوده.(بحواله مناقب سطانی)

۴. مناقب سلطانی ،لاهور۱۹۶۱م،ص۷۴

جـــتهی هـــوکری رشـــنائی چـــهور انـــدهیرا ویـــندا هـــو
مین قربان تنهان تون باهو جهرا هو نون صحی کریندا هـو[۱]

یعنی به جائیکه هو نور افروزد ظلمت می‌رود، من باهو قربان ازان شوم که هو رامی شناسد.
شیخ کالو شاه مرید با صفای حضرت سلطان العارفین رح گردید و در همان ده سردار پور نزد پدر خود شیخ جنید دفن گردید. سبحان الله[۲].

۱۰ ـ فاطمه مستوئن:

از مقام دیره غازی خان کنونی بنام چبری «نزد پیر عادل غیاث الدین بران قدس سره» حضرت سلطان العارفین رح را باری بر چند درویش گذر افتاذ و در همانجا توقف فرموده. خودش بندوبست غذا کردند. زنی دران ده که همیش خدمت درویشان میکرد میخواست کمک کند و با حضرت سلطان العارفین رح مخاطب گردیده گفت ای درویش گهوارهٔ این دخترک را بجنبان تابچه آرام کند. حضرت سلطان العارفین رح گهواره راجنبیدن گرفت و با آن اسم‌الله ذات الله الله تکرار کردن آغاز فرمود. در خیمه آن زن ازتوجه مرشد کامل بر قلب آن دخترک اسم الله جاری گردید و ولیه خدا شد. حضرت سلطان العارفین رح فرمود ای خاتون من گهواره این دختر رااینطور جنبش دادم که تا قیامت رو به ترقی خواهد بود. مزار فاطمه مستوئن در منطقه دیره غازی خان بنام "وهوا" که در ده فتح خان مقام "کاتکر" زیارت گاه معروف است[۳]. طبق دکتر کوثر در تذکره صوفیای بلوچستان نام قدیمی کاتکر "کرانک" است. مستوئن طریقه و فیض مرشد خود حضرت سلطان العارفین رح را به حد کافی وسعت داد و هزاران خلق خدا را فیضیاب کرد. ازهمان صاحب حال فاطمه مستوئن مخدوم مهیسر از بخش سکّر فیضیاب گردید که اصلاً باقوم سیهر علاقه داشت و سپس مخدوم نامیده شد. در سند وبلوچستان از سبب فیض همین جناب مخدوم مهیسر چندین نشست سلسله سجاده نشینان برقرار است که در صفحات آینده ذکر خواهد گردید[۴].

---

۱. همان، ص۷۴ نیز ابیات باهومعه ترجمه وشرح، مرتبه سلطان الطاف علی، لاهور۱۹۷۵م، ص۸۷ حاشیه

۲. مناقب سلطانی، لاهور۱۹۶۱م، ص۷۴

۳. مناقب سلطانی، (تلخیص) از حمید اختر، ص۹۷-۹۸

۴. تذکره صوفیای بلوچستان، ص۱۲۱

۱۱ ـ پسر فیروز پسر سیلاچی:

فیروز که از ناحیه بلوچستان بهمراهی میر چاکر خان رند بلوچ وارد پنجاب گشت و در املاک ست گره در پنجاب سکنه گزید پسرش که نامش معلوم نشد از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد و ذر ست گره وفات یافت و همین جا مدفون است. شجره اولاد سیلاچی را اینطور یاد می‌کنند.

سیلاچی	«مدفن راره ـ لورالائی»
شاه کتی	«مدفن راره‌شم - لورالایی»
فیروز - دهم قرن هجری	(مدفن ست گره ـ پنجاب)
شهروند	«مدفن لهری ـ کچهی ـ بلوچستان»

اولاد هر سه پسران سیلاچی در زمان سجاده نشین اول شیخ سلطان ولی محمد و سجاده نشین دوم شیخ محمد حسین منسلک به طریقه حضرت سلطان باهو گشتند و اکتساب فیض نمودند.

فصل سوم
ادبای معاصر:

نزد صوفیه ادب یا فن ادب مقصود نیست بلکه زندگی،تربیت زندگی و عرفان ذات مطلوب است.بهمین سبب صوفیه تعلیمات وپیغام خود را انتشار می دهند و در فن عروض و انشاء زیاد دقت نمی‌نمایند.بااین همه ماميبينيم که شعر و نثر و اصطلاحات و تماثیل مخصوصه شان خیلی جاذب و ادیبانه میباشد.آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌الله سره نه فقط حکیمانه بلکه ادیبانه هم است.درین باره در باب سنجش آثار این رساله مباحث آورده شده است.این جا نظری بر ادبای عرفانی معاصر شان می‌شود.

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح:

ولادت:۹۵۸هـ
وفات:۱۰۵۲هـ

شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعدالله ترک الدهلوی بخاری راکنیت ابوالمجد بود.اباو اجداد شان اصلاً از بخارا بودند.چون وارد هند شدند در دهلی سکنه گذیدند.ایشان یکی فقیه و محقق و مدقق و مورخ وقت خود بودند.در حدیث خیلی زیاد کارکردند.در طریقت از سید موسی

اولاد حضرت غوث الاعظم رح بیعت شدند[۱].و سپس بردست حضرت خواجه باقی باللّٰه مرید شدند[۲].

تصانیف:

لمعات،شرح مشکوة(عربی)، شرح سفرالسعادت، شرح اسماء الرجال بخاری، شرح فتوح الغیب،اخبارالاخیار، مدارج النبوة،جذب القلوب الی دیارالمحبوب،جامع البرکات،مرج البحرین، زبدةالآثار، فتح المنان فی مناقب النعمان،جامع البرکات،زادالمتقین،تاریخ،رساله ماثبت بالسنه، حلیه جلیله سیدالمرسلین، چهل رساله، قصیده در نعت رسول مقبول صلی اللّٰه علیه وسلم. ازو معروف اند و منجمله در تفسیر،تجوید،حدیث،فقه،عقایذ، تصوف،اوراد،سیاست،نحو،منطق و در ادبیات ۱۱۶ کتاب نوشت[۳].

جای تاسف است که حضرت محدث رح در اوائل ایام جوانی حضرت سلطان العارفین رح فوت کردند ورنه بحیث صاحب اخبار الاخیار حتماً باایشان بازدید کرده باشند.درضمن اشاعت دین خدمات محدث رح خیلی زیاد است.در اصلاح بادشاه جهانگیر رساله "نورانیه سلطانیه"نوشت.در مقام و منصب رسالت صلی اللّٰه و آله وسلم کتاب خیلی مقبول وگرانمایه موسوم با مدارج النبوه تصنیف کرد.همینطور"اخبار الاخیار"در تذکره صوفیاء زیاد مشهور و مورد استفاده گردیده است.

قدسی مشهدی: وفات: ۱۰۵۶ھ

محمد جان قدسی[۴] وابسته با دربار شاهجهان بودند.شاعر قادر الکلام و سرشارمحبت رسول صلی اللّٰه علیه وسلم بودند.این نعت به او منسوب است.

مرحباسید مکی مدنی العربی   دل وجان باد فدایت چه عجب خوش لقبی[۵]

دور شاهجهانی بلحاظ سخنوران مسلمانان هم عهد درخشان است.در آن ایام قدسی

---

۱. حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴هص ۴۳۰

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، دوم:۱۵۲

۳.تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۱۵۲-۱۵۴

4 . History of Persia,Browne Cambridge 1930, IV:251.

۵.شعرناب مرتبه غلام نظام الدین مرولوی، لاهور۱۹۶۸م،ص ۱۷۰

مشهدی با سعید ای گیلانی،ملا شیدا،منیر لاهوری،محمد قلی سلیم و ابوطالب کلیم در میدان سخنسرائی مشغول کار بودند.

ملاعبدالنبی قزوینی[1] در وصف قدسی مشهدی مینویسد:

«این بلبل گلستان خیال از مشهد مقدس است در وطن خود بسِنِ رشد و تمیز رسیده.درین جزو زمان کسی از شعرای آن بلده طیبه بفصاحت بیان و طاقت لسان او نیست.شعر را بغایت پخته و بی نهایت بمزه می‌گوید».

این همعصر حضرت سلطان العارفین رح در غزل دردو سوز و پاکیزگی خیال و اخلاق را دارد که همین ماده ذوق و شوق و عشق را درکلام حضرت سلطان العارفین رح هویداست.بطور نمونه غزل قدسی دو شعر از دو غزلیاتش را ببینید:

من لذت درد تو بدرمان نه فروشم	کفر سر زلف تو به ایمان نه فروشم
در دل زخیال گل روی تو خلیده	خاری که بصد گلشن رضوان نه فروشم
در مجلسی که احباب شرب مدام کردند	نوبت بما چو افتاد آتش بجام کردند
این جا غم محبت،آنجا سزای عصیان	آسایش دوگیتی برماحرام کردند

صائب تبریزی اصفهانی رح:

ولادت:۱۰۱۰ھ

وفات:۱۰۸۰ھ

مرزامحمد علی صائب پسر مرزا عبدالرحیم بودند.در عهد شاهجهان وارد شبه قاره هند و پاکستان شدند وکمی درکشمیر هم ماندند.دیوان ضخیم ازیشان مانده است در ۱۰۵۲ھ در عهد شاه عباس صفوی ثانی به ایران گشتند[2].امکان بازدید حضرت سلطان العارفین رح قدس سره با ایشان به نظر نمیرسد.تمثیل نگاری یکی از اسلوب خاصه صائب است.یعنی در یک مصرعه هر چه میگوید بدیگر باثبات آن می نویسد.میلان طبعش به مذهب زیادی میداشت[3]. بدینجهت در شاعری پیر و طریق اسلاف بود.

طبق تذکره سرخوش مرزا محمد علی صائب تبریزی در ملک اصفهان کوس رستمی می‌نواخت.در تمام عالم آوازه اشعار جواهر عیار خویش انداخته از زمانی که زبان سخن آشنا شده چنین معنی یاب خوش خیال بلند فکر بر روی عرصه نیامده.در حین حیات دیوانش مشهور و

---

۱. تذکرهٔ میخانه، عبدالنبی ملاّ قزوینی، تهران ۱۳۴۰،ص ۸۲۱

۲.دیوان صائب، مرتبه ممتازحسن، لاهور۱۹۷۱م، ص ۱-۳

۳. ادب نامهٔ ایران، مقبول بیگ بدخشانی، لاهور،ص ۶۶۵-۶۶۷

اشعارش عالمگیر بود.در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بهند آمد[۱].
بادشاه شاهجهان وی را لقب «مستعد خان»[۲] اعطا کرد،مدتی بعد به ایران برگشت و شاه عباس دوم (۱۶۴۲ء تا ۱۶۶۶ء/۱۰۵۲ھ تا ۱۰۷۷ھ)وی را ملک الشعراء نامزد کرد[۳].
اصلاً حضرت سلطان العارفین رح در شعر خود با درد و جوش،وصف حقیقت شناسی هم میدارند و این خوبی و معنی را در کلام صائب می‌بینم.ملاحظه کنید چند شعر صائب رح را[۴]:

زینت خود ساخت دولت هرچه را رد کرد فقر — مشعل شاه از کهن دلق گدایان روشن است
نیست هر آئینه را تاب رخ گل رنگ او — هم مگر آئینه سازند از دل چوسنگ او
بچشم کم منگر جسم خاکساران را — که این غبار بدامان یار نزدیکست
پاک طینت را کمالی نیست دانشور شدن — هیچ حاجت نیست خاک کربلا را زر شدن

مولانا عبدالحکیم سیالکوتی رح:

ولادت:۹۹۶ھ
وفات:۱۰۶۸ھ یا ۱۰۹۷ھ

مردی عالم و فاضل و فقیه و محدث بودند.در علم معقولات یگانه روزگار و شیخ مجددالف ثانی رح ایشان را لقب "آفتاب پنجاب" اعطا نمودند[۵].
ملّا در کمی مدت همچو بدر کامل درخشید و یکجهان از فیضان کسب علم وی بهره ور گشت.در عهد جهانگیر بروزینه مختصری زندگی میکرد ولی در زمان شاهجهان بدر بارشاهی مغلیه باریاب شد و صله بیش بها همی یافت.دوبار باپولهای رائجُ الوقت وزن کرده شد و آن را بطور انعام داده شد[۶].
وی پسر شمس الدین از علمای بلند پایه عهد مغول هند بودند.در شرح و توضیحات کتاب درسی متداوله مدارس اسلامی بسیار کاوش نمودند.بختاور خان[۷] در تاریخ ولادت نوشته است

---

۱. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور ۱۹۴۲م،ص ۶۲-۶۳
۲. هستری آف شاهجهان. بنارسی پرشاد سکسینه، الهآباد، ۱۹۳۲ء،ص ۲۵۲
۳. ای لتریری هستری آف پرشیا، براؤن، ای، جی ،۱۹۵۳ء،۴:۲۶۷
۴. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور ۱۹۴۲م،ص ۶۴
۵. حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ص ۴۳۵
۶. بزم تیموریه، سیّد مصباح الدین عبدالرحمن، علی گرھ ۱۳۶۷ھ ص ۲۱۴
7 . A Handlist of Persian Manuscripts_ 1685_1966, G.M.Meredith Owen British Museaum,1968.

که از لفظ "حفظ"اخذ میشود،یعنی ۹۹۸ھ ولی خود می‌نویسد که ۷۱سال زندگانی یافت.بدین حساب سال ولادت ۱۰۶۷ھ میشود.مردی عالم و فاضل و فقیه و محدث بودند.در علم معقولات یگانه روزگار و شیخ مجدد الف ثانی ایشان را لقب "آفتاب پنجاب"اعطا نمودند[۱].در عهد شاهجهان مولانا عبدالحکیم را بسیار انعام و اکرام شاهانه داده شد[۲].

تصانیف:

چند رسائل از وست که زیلا تذکار میشود:

در ثمینه در اثبات علم واجب،دلائل التجدید«در تائید دعویٰ حضرت مجدد الف ثانی رح»،سیلکوتی التصورات«علم منطق»،القول المحیط راد اللبیب فی سفر حبیب.

مزید بر آن ۱۸شروع و حواشی نوشته‌اند که ذیلاً می‌آید:

حاشیه مطول،حاشیه شریفیه،حاشیه تفسیر بیضاوی،حاشیه کتاب مشهور،حاشیه مقدمات تلویح،حاشیه شرح عقاید تفتازانی،حاشیه عقائد دوانیه،حاشیه شرح شمسیه،حاشیه شرح مطالع،حاشیه درةالثمینه فی اثبات واجب تعالی،ترجمه فارسی غینة الطالبین،حاشیه عبدالغفور،حاشیه شرح هدایةالحکمة،حاشیه خیالی،تکمله عبدالغفور،حاشیه قطبی،حواشی هوامش شرح حکمة العین، حاشیه مراح الارواح[۳].

در دیباچهٔ غنیة الطالبین خود مولانا مینویسد که این ترجمه رابطریق استخاره به اجازه نوشتند. غنیة الطالبین که تصنیف شیخ عبدالقادر جیلانی ست بر مسائل فقه وعبادات واخلاق مشتمل است ودر آخر باب فقر وتصوف و لوازم آن نوشته شده است .

بهرطور این عالم باعمل در زمان حضرت سلطان العارفین رح بسیارکار دینی ودرسی را از کاوش بسیار بتکمیل رساند.

سیّد مرتضیٰ شاه:

وفات: ۱۰۷۳ھ

طبق گفته دکتر ظهورالدین احمد در تالیفش "پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ " ولادت در بخش بالی گات «مرشدآباد» اتفاق افتاد.صاحب حال وسماع بود. شاعر صوفی منش بود. دو

۱.حدائق الحنفیه، ازمولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۳۲۴ھص۴۳۵

۲. بادشاه نامه، عبدالحمیدلاهوری، ج ۱،ص ۳۴۰،۳۴۱

۳. حدائق الحنفیه، مولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور۱۹۶۸م،ص۴۸۵تا ۴۸۷

کتاب ایشان بنام "یوک قلندر" و "پداولی " معروف است[۱]. سروده‌های آن خیلی زود مقبول گردید و حضرت سلطان باهورح نیز در بعضی از تصانیف خود از اشعارش نقل نموده‌اند. مثلاً نظم ذیل را حضرت باهورح در متعدد تصانیفش نوشته که از سیّد مرتضٰی شاه می باشد:

فارغ از سود وبی غم از ضررم　　دو جهان رابه نیم جو نخرم
از فریب جهان خبر دارم　　تانه گوئی که مرد بیخبرم[۲].

شاه مراد:

وفات: ۱۱۱۴ھ

انور بیگ اعوان در کتاب تالیف خود می‌نویسد که وی فرزند قاضی جان محمد قریشی النسب بود. در مقام خان پور بخش چکوال ولادت یافت. در مقام تکیه شاه مراد مدفون اند[۳].ایشان منسلک به طریقت قادری بودند مجموعهٔ کلام عارفانه شان مشتمل به فارسی و پنجابی است. "گلزار شاه مراد" به چاپ رسیده است[۴].

خوشحال خان ختک:

ولادت: ۱۰۲۲ھ
وفات: ۱۱۰۰ھ

ایشان در اکوره ختک موفون اند[۵]. شخص خیلی با نفوذ بود.خوشحال بیشتر کلام در پشتو میدارد ولی دیوانش بیش از چهار صد شعر در فارسی دارد که همه در صنف غزل سرائیده است.

در شعر حضرت سلطان العارفین رح محویت و یاد محبوبِ حقیقی پیداست و در شعر فارسی خوشحال[۶] می بینیم محویت و یاد دوست هم است:

شمع سان سوختن آموخته‌ام　　چهرهٔ خویش بر افروخته‌ام
میزیم خوشحال خرّم هر زمان بر یاد دوست　　گرچه از ما برده نقد وصل را هجران دوست

حضرت سلطان العارفین رح در پرواز پر شهباز را و براوج بلندی شهباز را یاد میکنند و این ذوق استعاره را در خوشحال هم بیشتر می‌بینیم:

---

۱. پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، لاهور ، ص۶۰۳ رودکوثر، شیخ محمد اکرم، لاهور۱۹۵۸ء،ص۴۷۵-۴۷۶

۲. گنج الاسرار،(خطی)،مکتوبه محمدرضا،۱۳۰۶ھ،۱۳:الف　　۳. دهنی ادب وثقافت، راولپندی، ۱۹۶۸م،ص۱۲۷

۴. همان　　۵.تذکره صوفیای سرحد، اعجازالحق قدوسی، لاهور۱۹۵۸م

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م،ج دوم،ص۴۵۱

سر فراز نه فلک پرواز ما است　　　باش تا شهباز ما پروا کند[۱].

عالی، حکیم میرزا محمد نعمت خان شیرازی:　　ولادت: ۱۶۴۰ء

وفات: ۱۷۰۹ء

وی عالم و حکیم وشاعر و نثرنگار بود، از قبیلۀ ترک بود ودر شیراز در فن طبابت شهره یافت. در اوائل عمرش بهند وارد شد[۲]. سرخوش در علم وفضل آن حکیم مینویسد:

"درفضائل وکمالات ازمستعدان زمانه است، در انواع فنون شعر و انشاءپردازی محسود اقران "[۳].

عالی در غزل تمثیل نگاری صائب رامیدارد ودر افکار تصوف هم شعر خوب نوشته است میگوید:

گر طالب معبودی، بر خیز وبگوالله　　چون بندۀ مقصودی، بر خیز وبگو الله

در خلق‌خدا می‌باش، چون گل بصفا می‌باش　　در یاد خدا می باش، بر خیزبگوالله[۴]

تصانیف[۵]:

نعمت عظمی «تفسیرقرآن در فارسی»، وقائع نعمت خان عالی، دیوان عالی، حسن وعشق، جنگ نامه، مثنوی سخن عالی، شاهنامه بهادر شاهی «نایاب»، رقعات ومضحکات وخوان نعمت.

میرزا عبدالقادر بیدل:　　تولد: ۱۰۵۴ه

وفات: ۱۱۳۳ه

ایشان ترک چغتائی النسل بودند. در عظیم آباد و پتنه[۶]متولد شدند. شاعر بیدار دل و خود شناس وخود نگر و عارف بودند. کلیات ضخیم و تالیفات نثری ازو باقی مانده است.

از صحبت فقراء همچو شاه فاضل، شاه یکه آزاد و شاه ملوک درونش ازکمالات باطنی

---

۱. همان

۲. تذکره شعرای پنجاب، عبدالرشید،کراچی ۱۹۶۷،ص۲۳۲

۳.کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور۱۹۴۲م،ص۷۹

۴.تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، دوم،ص۴۱۹

۵. همان

۶. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص۳۹۴

معمور گشت[1]. بیدل شاعر پرگو بوده. مثنوی "طور معرفت "ازومعروف است یک کلیات ودیوان هم از نولکشور طبع شده است. در چهار جلد ضخیم همه آثارش را درکابل بطبع رسانده شده است. زیادازکلام بیدل در غزلیات است. معنی آفرینی خاصهٔ کلام ویست. وجد و جوش را در غزل بیدل دیده میشود. این وجد و جوش آفرینی در دیوان باهورح هم دیده میشود. البته کلام بیدل در شعر خیلی زیاد است .دو شعر از غزلیاتش ملاحظه شود:

همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمارما
چه قیامتی که نمی رسی زکنار ما به کنار ما

وله

متو کریم مطلق و من گداچه کنی جز این که نخوانیم
در دیگری بنما که من بکجا روم چو برانیم[1]

---

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورستی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص۳۹۴

۱. همان ،ص۳۹۹

باب چهارم

خدمات حضرت سلطان باهورح

زیست فقیر کامل اعجاز رب تعالٰی میباشد که ازان همه محیط استفاده میبرد.جائیکه آن فقیر زندگی میکند بوی خلق محمدی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم را میپاشد.آن جامع صفات الٰهی هرجای که برود صداقت وحقیقت را فروغ میدهد.

خانقاه فقیر کامل مرکز درس حیات میباشد که جامعه ازان علم وعرفان و تزکیه نفس و تصفیه قلب رابدست آورد.انسان از دنیا وفریب دنیا در صدها حجاب غرق می شود و از قرب و شناخت حق تعالٰی دورتر میشود. در حلقه و خانقاه فقیر کامل تاثیر دنیا و حب دنیا از دلهاشسته میشود و قرب خداوندی بدست می آید.علم و عرفان قرآن روشن میشود.غذای روحی طالب، قرب فقیر کامل است که انقلاب درونی را سبب میباشد. گویا این خدمات فقیر یا عارف زندگی را اساس است. بدون معرفت و ذوق حقیقی دنیا ومحض حب دنیا برای انسان حکم خودکشی را دارد و بمقام اسفل السافلین می‌رساند.

خدمات حضرت سلطان باهو قدس‌اللّه‌سره برای جامعه و دین اسلام هنگفت است. ایشان در زندگی خود هرکجاکه مسکن ورزیدند آنجا را منبع رشد و هدایت می‌ساختند. مردمان رادر علوم ظاهر و باطن کمک می کردند. بدرس حق و صداقت محیط را روشن می کردند وبه تلقین صبرو توکل و عشق مردمان راگرمی و ذوق زندگانی اعطا می‌نمودند.بقول مولوی جلال الدین رومی :

کار پاکان روشنی و گرمی است

همینطور بدوران مسافرت و سیرو سیاحت هر کجا که می رفتند بطور مبلغ اسلام وعارف دین مصطفٰی اعلام دین حق همی کردند. ایشان علاوه به اندرون شبه قاره هندو پاکستان بر ایران و شام ومصر و عرب هم مسافرت نمودند[۱].وهر جائیکه رفتند بطور مبلغ عرفانی خدمت نمودند. سعی‌شان در تلاش حق قوه فکری را بیدار می‌کند چو گویند:

"سی سال در طلب مرشد گشتم و سالها باشد که در طلب طالبم، طالب اللّه بدست نمی آید[۲]".

وباز درکتاب نورالهدٰی میگویند:

---

۱. رک:باب دوم

۲. عین الفقر(خطی) مکتوبه ۱۲۸۰هـ ۲۲۳:الف مملوکه نگارنده رساله

"مدتها سالها سال شد که در طلب طالبان، طالب لایق توجه (هستم)[۱] " این کردار و عمل در اوصاف استقامت و تحقیق و عشق را رهنما و نمونه کامل است. کفار ازدیدن چهره شان و از شنیدن گفتارشان کلمه طیب لااله الاالله محمد رسول الله همی خواندند[۲]. واینگونه تاثیرشان از مهد تا لحد متوالیاً بینیم. فیوضات عرفانی شان بعد از وصال بحق شدن شان هم جاری ست که خانقاه حضرت سلطان العارفین مرکز تجلیات و محیط انوار الٰهی ست خود میگویند:

هر که طالب حق بود من حاضرم — زابتدا تا انتها یکدم برم
طالب بیا طالب بیا طالب بیا — تا رسانم روز اوّل با خدا[۳]

بهرطور خدمات شان در زمینه‌های مختلف متعدی ست. مرقوم زیر فقط خدمات علمی و دینی شان را آورده میشود.

فصل اوّل

خدمات علمی:

علم چیست؟ دانستن است. دانستن برای چه مقصد؟ دانستن برای پیشرفت دنیوی خود یا دانستن برای معرفت حق باشد. علم برای دنیا و حرص از خیلی مذموم قرار داده شده است که محض کار نفسانی میباشد وعلم لوجه الله کار رحمانی میباشد. حضرت سلطان باهو مینویسند: "علم نیز دو قسم است، علم عارفیت و علم عاریت. علم عارفیت علم ربوبیت است طالب دیدار، علم عاریت طالب دنیا (غبی)مردار (است).علمی که از بهر خدا و اعمال خواند بمرتبه محمدصلی الله تعالٰی علیه و آله وسلم رساند و علمی که بهر دنیا روزگار خواند همنشین ابوجهل نشاند[۴]."

همینطور نزد صوفیه علم در دو حصه منقسم می شود یکی علم ظاهر و دیگری علم باطن. علم ظاهر قرآن شریف، حدیث، فقه، منطق، ریاضی، شیمی، حیاتیات و علم طبیعات وغیرهم است. وعلم باطن بوسیله ذوق شوق و عشق به.لوح و قلم و کرسی و لقاء معرفت حق تعالٰی است. آن علم برای زیست کردن و این علم برای زیست و مقصود زیست یعنی عرفان حق تعالٰی است.

---

۱. نورالهدٰی (خطی) مکتوبه ۱۳۱۲ھ۹۷:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. رک: باب دوم

۳. رساله روحی (خطی)،مکتوبه ۱۳۵۴ھ۹:ب

۴. عین الفقر(خطی) مکتوبه ۱۲۹۴ھ ۶۱:الف مملوکه نگارنده رساله

حضرت سلطان العارفین میگویند:
"علم ظاهر بمنزله ابتدا است و علم باطن بمنزله انتها است بجز هردو علم رسیدن به مراتب عین ممکن نیست. علم غمخوار جان است غیر از علم زاهد بمنزله شیطان است[۱]".
بقول مولو ی :

علم چون بر دل زند یاری شود　　　　علم چون برتن زند باری شود[۲]

حضرت سلطان العارفین در مورد علم ظاهر وعلم باطن بجای دگر میگویند:
"علم ظاهر قال (و)بیان علم باطن معرفت وصال عیان است. جائیکه علم عیان است چه حاجت قال وبیان است. هرکه خبر از علم تصوف عیان دارد و نه از علم فرض، واجب، سنت، مستحب، ظاهر فقه مسائل بیان، آنرا فقیر نتوان گفت (بلکه) حیوان درقید نفس (و)شیطان[۳] حضرت سلطان العارفین علم باطن را زیاد در مباحث خود می‌آورند که بدون علم معرفت و رویت حق تعالٰی انسان همچو حیوان می ماند. درین باره ایشان همه تصانیف خود در باب علم معرفت نوشته‌اند[۴].درباره کنه علم خود میفرمایند:

"علمی که ره بدوست برد در کتاب نیست　　　　اینها که من بخواندم همه درحساب نیست [۵]"

توجه مرشد کامل، تصور اسم اللّٰه تعالٰی و دعوت موجب عرفان است [۶].در ضمن این هر سه منبع معرفت و علم باطن اقتباسات از تعلیمات حضرت سلطان باهو رانظر کنیم. در مرشد کامل میگویند که اوّل معلم و رهنمای راه معرفت میباشد:
"مرشد کامل مکمل آنرا گویند که بیک نظرش طالب اللّٰه را همچنان شناسد چنانچه محک ذهب را، چنانچه صراف زر را[۷]".
در تصور اسم اللّٰه می فرمایند:
"قرآن، توریت، انجیل، زبور وهر کتاب فقه مسائل تفسیر از اللّٰه است از کتابها نیست. وهر چهار کتاب شرح اسم اللّٰه ذات، ازکنه خواندن آن را ظاهر و باطن علم علوم واضح می گردد و احتیاج

---

۱. کلیدالتوحید(خطی)،مکتوبه　　　　۲. مثنوی رومی، نولکشور لکهنو۱۲۹۳ھ ص ۲۱۱
۳. نورالهدٰی (خطی) مکتوبه ۱۳۱۲ھ ۲۸۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۴. رک: باب ششم در آثار　　　　۵. عین الفقر(خطی) مکتوبه ۱۲۸۰ھ ۳۱:الف
۶. رک: باب هفتم در سنجش آثار
۷. عین الفقر، شرح نظام الدین، ملتان ۱۳۴۸ھص۱۹:۲، ایضاً (خطی)، ۱۲۹۴ھ ۱۲۸:ب، مملوکه نگارنده رساله

خواندن علم نماند. بهتر آنست مطالعه استغراق از مطالعه اوراق [۱]"

در ضمن دعوت می گویند:

"هر وقت که طالب میخواهد غرق بوحدانیت فی الفور وهر وقت که طالب خواهد ملازم مشرف دیدار پرانوار جان فدای تصدق هزاربار مجلس محمدی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم حضور، این راه نور و حضور میکشاید از قبر اولیاء اللّه و یا از قبر شهدا که باهر یک روحانی ملاقات کند[۲]".

حضرت سلطان العارفین در مباحث علم (علم ظاهر وعلم باطن) بالاتر مقام وجدان رامیدهند که وجدان قوة واهمهٔ کامله است و این اصلاً علم لطیف است. این علم نتیجهٔ علم مشاهده وعلم تحقیق میباشد. حضرت سلطان العارفین معتقد اند که باین قوة واهمه کامله انسان کامل بهرصورتی که خواهد خود رامی آرد. وایشان در زندگانی خود در زمان تلاش مرشد کامل همینطور کردند گویا این علم را عملاً در کردار و مشاهده آوردند[۳]. مراحله مشاهدات و کردار علمی شان باین جا قرار نمی گیرد بلکه در علم شان انسان میتواند خود رابه صورت خاک یا آب یا باد یا آتش بیارد[۴].

ظاهر میشود که این گوشه علم علمای مکینکی و شیمی و طبیعی رادعوت فکر میدهد.

در تخلیق کائنات و خلقت آدم هم نظر به بعضی احادیث انکشافات علمی شان در مورد علوم حفاری وعلوم آثار قدیمه خیلی به اطلاعات ما می‌افزایند[۵]. چنانکه میگویند:

"بسیار آدم‌ها پیش آدم ما گذشته‌اند وتاریخ آدم به صدها ملیونها سال گسترده می‌شود[۶]".

اگرچه همه علوم که مزبور بالانشان داده شده است به پیش همت عالی شان چیزی نیست زیراکه منتهای علم حضرت ممدوح قدس سره به معرفت ذات حق تعالی میرسد.

---

۱. امیر الکونین (خطی)، مکتوبه ۱۳۴۸ھ ۱۱۹:الف،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. کلیدالتوحید(خطی)،مکتوبه ۱۳۰۶ھ ۴:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. رک: باب دوم

۴. رک:باب هفتم در ارزش علمی (scientific)

شیخ ابوالمنتهی در شرح فقه اکبر همین نکته راتوضیح می‌دهد:

"عند اکثرالمتکلمین اجسام لطیفة قادره علی التشکل بالاشکال المختلفه" یعنی اکثر متکلمین متفق اند که اجسام لطیفه را به مختلف صورتها شکل کردن قدرت هست.

(ابوالمنتهی مع حواشی جدیده، دهلی ۱۳۳۲ھ ص۵)

۵. رک:باب هفتم در ارزش علمی (scientific)

۶. عین الفقر(خطی) مکتوبه ۱۲۹۲ھ ۲۱۸:الف

همین فیوضات و تعلیمات علمی شان که از زمان خودشان تا امروز متعدی از خانقاه‌های سلسله شان بوجود آمد که درس رشد و عرفان راوجود دارد. درسطور زیر چند تا از آن خانقاه‌ها را نشان میدهیم که امروز هم تعلیمات وفیوضات عرفانی حضرت ممدوح قدس‌اللّه‌سره درانجا جاری‌ست:

۱ ـ **خانقاه حافظ محمدبازیدرح و بی بی راستی‌رح** هر دو مزار پدر ومادر حضرت سلطان العارفین درشهر شورکوت از زندگانی حضرت ممدوح استقراریافته است ودر آن زمان آن خانقاه یکی مرکز درس وعرفان بود. فعلاً یک سرای و لنگر خانه برای رفاه عامه موجود است. درین ایام متولی این خانقاه معروف صاحبزاده سلطان عبدالمجید ابن حضرت سلطان نور حسن [1]می آید.

۲ ـ **خانقاه حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح** [2]که بدوران حیات خودشان منبع رشد و هدایت بوده است و پس از وصال حضرت ممدوح از ۱۱۰۲هـ تا دور حاضر سجاده نشینان درگاه سلسله رشد و هدایت را ادامه داده‌اند. فعلاً سلطان غلام جیلانی ابن حضرت امیر سلطان سجاده نشین است.

۳ ـ **ملّا معالی** [3]درکرک سبّی بلوچستان، از زندگانی حضرت سلطان العارفین (۱۰۳۹ـ۱۱۰۲هـ) و بعد مرید شدن سلسله قادریه رادر بلوچستان فروغ دادن آغاز کرد تا عصر حاضر خانواده‌اش موسوم به اخوند زادگان در خدمت طریقت کار می کنند.

۴ ـ **خانقاه مائی فاطمه مستوئن** قریباً از سال ۱۱۰۰هـ بمقام وهوا دیره غازی خان مرجع خلایق است. این زن عارفه در مهد، از حضرت سلطان باهو فیض یافته شده بود چون حضرت ممدوح قدس سره درایام زندگی خود بخانه‌اش تشریف آوردند. فیضان طریقت بتوسط این زن عارفه در سند وبلوچستان نفوذ کرد.

---

۱. رک:شجره ج(iii)

۲. رک:باب دوم در احوال

۳. رک:باب سوم در معاصرین

۵ ـ خانقاه سیّدموسن شاه (سیّد موسٰی*) قریباً از سال ۱۱۱۱ هـمرکز رشد وهدایت شده ست در لو موسن نزد روری در استان سند. حضرت سلطان باهو بروز وصال خود اسم اللّٰه رابر لوحی نوشت و فرمودند که این را به موسن شاه بدهید که از سند می آیند و از همین لوح اسم اللّٰه موسن شاه را فیضان و عرفان حاصل شد.

۶ ـ دربار سیّد احمد و سیّد محمود[1] موسوم به دربار بادشاهان در خوشاب (سرگودا) درین سلسله خانقاه معروف است و زیارتگاه خاص و عام است ایشان مستقیما از حضرت سلطان العارفین رح خلافت یافته بودند در عهد عالمگیر.

۷ ـ مزار خلیفه نورنگ کهیتران در وهوا دیره غازی خان مرجع خلایق است در زندگی حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرده‌بود[2]

۸ ـ دربار شاه مراد در لنداشریف (نزد دیره اسمعیل خان) از ۱۱۲۳ هـزیارتگاه عام است. شاه مراد مرید خلیفه نورنگ کهیتران بود اولاد شاه‌مراد در رشد و هدایت طریقت خدمت می‌نمایند.

۹ ـ خانقاه سیّد شاه حسین شیرازی این خانقاه.بفاصله سه کیلومیتر در جنوب لندا شریف از سال ۱۱۵۰ هـ در فروغ سلسله قادریه قائم است. شاه حسین هم خلیفه شاه مراد (لنداشریف) بوده‌اند.

۱۰ ـ خانقاه سلطان مرتضٰی از سال ۱۱۵۱ هـ باین سلسله متعلق است. مرتضٰی شاه مرید وخلیفه شاه مراد (لندا شریف) بوده و لقب سلطان از مرشد خود یافته.بود در شهر میرن چهل و پنج کیلومیتر در جنوب دیره اسمعیل خان مرجع.خلایق است.

۱۱ ـ خانقاه شیخ یوسف هم از سال ۱۱۵۱ هـ مرکز رشدو هدایت شده است. شیخ یوسف هم خلیفه و مرید شاه مراد (لنداشریف) بوده است. چهارکیلومیتر در شمال غرب دیره اسمعیل خان واقع است.

---

۱. همان

۲. رک:باب سوم در معاصرین

۱۲ ـ **خانقاه محرم سلطان** از سال ۱۱۵۲ه دوازده کیلومیتری از دیره اسمعیل خان، نزد قیوم نگر موجوداست. زیارتگاه معروفی است. صاحب خانقاه از شاه مراد (لنداشریف) اکتساب فیض کرده بود.

۱۳ ـ **خانقاه خلیفه محمد صدیق** مرید مائی فاطمه مستوئن (وهوا، دیره‌غازی خان) فیضیافته حضرت سلطان العارفین از قوم سیهر متوطن لیّه کمال خان از ناحیه دیره اسمعیل خان (اکنون لیه د ربخش مظفر گر است) بعد از حصول تربیت و فیض در محمد پور نزد سکهر سکنه گزیدند. اینجا خانقاهش از ۱۱۸۰ه مرجع خلایق است و خانواده‌اش به مخدومان مهیسر موسوم شده‌اند. سلسله سجادگی جاری ست فعلاً مخدوم نثار احمد سجاده نشین است. درین روزها لیّه ناحیه ایست از قسمت دیره غازی خان. این خانولده "مهیسر" در محمدپور است بر خط سکهراست.

۱۴ ـ **خانقاه میان جی مراد بهتی:** مراد بهتی مرید مخدوم مهیسر(خلیفه محمدصدیق) بوده و مزارش از ۱۲۰۰ه درمقام وداه نزد ایستگاه راه آهن برگری در بلوچستان زیارتگاه خاص وعام است و فوق العاده با برکت است.

۱۵ ـ **خانقاه میان محمد صدیق** در شهدادکوت (سند) مرجع خلایق است صاحب مزار از مخدوم مهیسر(خلیفه محمد صدیق) اکتساب فیض کرده بود. سلسله سجادگی تاکنون جاری است.

۱۶ ـ **خانقاه سلطان عظمت** (پسر سلطان محمد حسین سجاده نشین دوم) در احمدپور شرقیه مرجع خلایق است. بنای این خانقاه قریباً درسال ۱۲۰۵ه گذاشته شده بود. سلسله سجادگی در اولاد تا این دم جاری است.

۱۷ ـ **خانقاه میان علاءالدین** (پسر میان فتح دین) قریباًاز سال ۱۲۴۰ه در چپر (خوشاب، سرگودا) مشهوراست. هر فرد خانواده حافظ قرآن شریف می آید. فعلاً بیشتر افراد این خانواده در چوکندی (کامل پور) زندگی میکنند.

شجره نسبی حضرات چوکندی ملاحظه شود:
حضرات چوکندی که نزد چکوال زیست می کنند از فیض یافتگان سلسله عالیه حضرت سلطان العارفین قدس سره‌اند. ایشان ادعا می کنند که از اولاد خلیل شاه ابن زبیرابن حضرت علی کرم اللّه وجهه‌اند. شجره نسبی شان به اختصار اینطور یاد می‌شود:

شیر محمد،مورث اعلی خانواده به سی پشت به حضرت امیرالمومنین علی کرم اللّه وجهه می‌رسد.

بنا بر مخطوطه ۱۳۱۲ھ مکتوبه غلام محمد انگوی و مخطوطه ۱۳۵۴ھ مکتوبه شاه ولایت تاریخ ولادت شخصیات ناموران این خانواده نقل میشود:
پیر محمد شاه:۲۷ رمضان ۱۲۹۳ھ
پیر احمد شاه:رجب ۱۲۹۴ھ
غلام مرشد:شعبان ۱۲۹۸ھ
غلام حضرت شاه:ذوالحجه ۱۳۰۲ھ
غلام زکریا:۱۷ جمادی اوّل ۱۳۱۰ھ
تاریخ وفات از افراد ناموران اینطور یادشده است:
مزمل شاه:محرم الحرام ۱۳۱۸ھ
مائی بهاگ بهری:۱۳۰۷ھ(زوجه محمد زکریابوده)
فقیر برخوردار باواجی چوکندی:۲۴رمضان۱۳۹۸ھ

۱۸ ـ **خانقاه گل محمد سندی** از سال ۱۲۴۰ھ در ده پنجوانه در گورستان شاه نظام زیارتگاه خاص و عام است اصلاً مردی از چاچران جنوبی بوده و صاحب مزار از سلطان حافظ محمد سجاده نشین کسب فیض کرده بود.

۱۹ ـ **خانقاه میان محمد کامل** در لهری بخش کچهی بلوچستان جای معروف به کتبار شریف از سال ۱۲۳۹ھ/۱۸۲۳م مرکز فیوضات است.صاحب مزار از مخدوم مهیسر(خلیفه محمد صدیق)اکتساب فیض کرده بود سلسله سجادگی تا این روزها ادامه میدارد.

۲۰ ـ خانقاه فقیر محمود بمقام لاندی نزد ایستگاه راه آهن نوتال در بلوچستان از سال ۱۲۵۰ه ادامه میدارد.صاحب مزار از مخدوم محمد صدیق مهیسر کسب فیض کرده بود.سلسله سجادگی در خانواده شان جاری است.

۲۱ ـ خانقاه پیر خیر شاه لسکانی والا پسر سید عبدالرزاق از اولاد پیر غیاث الدین تیغ برّان (دیره غازی خان)از سال ۱۲۶۴ه نزد پیر سید حامد محمود پیر محمد راجن در بخش لیّه کنونی مرجع خلایق است.در زمان سلطان غلام باهو سجاده نشین به دربار حضرت سلطان باهو آمد و مستقیما از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض نمود.سپس به روحانیت پیر سید شاه مراد مرید نورنگ کیتران فرستاده شد و مدتی بر خانقاه شاه مراد در لندا شریف (دیره اسماعیل خان)معتکف ماند.

۲۲ ـ خانقاه سید عبدالله شاه در احمد پور شرقیه از سال ۱۲۶۳ه مرجع خلایق است صاحب مزار از مدینه منوره به دربار حضرت سلطان باهو آمد و مستقیماً از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد.پیر عبدالغفور از مد مپال(جهنگ) در حلقه ارادت وی آمد و مرید شد.

۲۳ ـ خانقاه مولوی تاج محمود از سال ۱۲۹۰ه در نواح شکارپور مرجع خلایق است.صاحب مزار از قوم مهر بوده و مرید سیّد موسن شاه گشت که فیض یافته حضرت سلطان باهو رح بود.

۲۴ ـ خانقاه بابامیان الله جوایا از سال ۱۲۹۸ه در نواح عاقل شاه،شاهپور در بخش سرگودها مرجع خلایق است.وی مرید حضرت باهو بخش بوده.مردی صاحب کرامت و از قبیله راعی بوده است.*صاحبزاده سلیم المعروف محبوب سلطان فعلاً به سجاده است.

۲۵ ـ خانقاه سلطان فتح محمد (پسر شیخ سلطان یار محمد)در جمعه گهره در ناحیه دیره اسماعیل خان از ۱۲۹۹ه مرجع خلایق است.فرزند نرینه نداشت.فعلاً سلطان غلام باهو[1] پسر

---

۱. رک:شجره ج (ii)

سلطان محمد نواز سجاده نشین است.

۲۶ ـ خانقاه سلطان سرداربخش شهیدرح (پسر سلطان شه نوازرح) قریباً از سال ۱۳۰۰هـ در بهکر (که حالا بخش مستقلی است) مرجع خلایق است. بدست حسودان در استان سرحد از زهر خورانی بشهادت رسیدند. فرزند نرینه نداشت. سلسله سجادگی در حضرات سمندری که خانواده سلطان غلام رسول [۱] پسر سلطان غلام میران میباشند، میرسد.

* عبدالحنان ناصر در ۶۵سالگی بتاریخ فوریه ماه سال ۱۹۹۷م بر استفسار بنده اطلاع داد که او ساکن شیخ اوتار (تانک ـ استان سرحد) است. پدر بزرگش بنام گل امام ناصر درشیخ اوتار جسد مبارک سلطان سردار بخش شهید را غسل داده و آن مقام غسل تاهنوز زیارتگاه است. سلطان خیر محمد(ابن سلطان نور محمد) و ضیاءسلطان (پسر سلطان عمردراز) درین روزها برین خانقاه ماموریت برای دو زوج (بیوگان) حضرت محمدمشتاق سجاده نشین دارند.

۲۷ ـ خانقاه سیّد محسن شاه نقوی قریباً از ۱۳۱۰هـ نزد سرای عالمگیر (گجرات) زیارتگاه خاص و عام است. کسب فیض از سلطان نور احمد سجاده نشین کرده بود.

۲۸ ـ خانقاه میان رحمت در اچهروال بخش شاه پور از سال ۱۳۱۹هـ مرجع خلایق است. صاحب مزار از سلطان صالح محمد سجاده نشین اکتسأب فیض کرده بود.

۲۹ ـ خانقاه صدو فقیر درکوت نوازگومل از ۱۳۲۷هـ زیارتگاه خاص وعام است. اکتساب فیض از سلطان غلام نبی پسر سلطان غلام میران کرده بود.خلیفه شریف میانی متولی این خانقاه بوده. حالا خلیفه عجب خان میانی مهتمم درگاه است.

۳۰ ـ خانقاه لعل شاه همدانی (پسر شریف همدانی از دندانشاه بلاول) در عقب دربارحضرت سلطان باهورح از ۱۳۲۸هـ مرجع خلایق است. مستقیماً از دربار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد و همین جا در حالت اعتکاف درگذشت. سلسله سجادگی دراولاد برادرانش، موسوم

---

۱. رک:شجره ج (ii)

به سیّد محمد حسین می‌آید که خود مرید این خانواده و مرد عاشقی بود.

۳۱ ـ خانقاه فقیر محمد دین برهانی از سال ۱۳۲۲ھ در شهر برهان بخش کامل پور زیارتگاه معروف است. فقیر مذکور مستقیماً از حضرت سلطان العارفین قدس سره اکتساب فیض کرد. فرزندش فقیر حضرت جی هم مستقیماً از دربار حضرت سلطان باهورح کسب معرفت کرد مزارش بامزار پدروی از سال ۱۳۵۲ھ زیر همان ساختمان است. سائین محمد مشتاق فعلاً سجاده نشین است واز اولادش می آید. سائین محمد مشتاق هم به سال ۱۹۹۰م فوت کرده است. پسرانش محمد اشتیاق و محمد اشفاق موجود اند و موخرالذکر به سجادگی ماموریت دارد.

۳۲ ـ خانقاه فقیر محمددین گجراتی از سال ۱۳۳۳ھ درگجرات مرجع خلایق است وی از اولاد حضرت جعفر طیار ابن ابوطالب بوده. حاجی الحرمین شریفین بوده. بزیارت غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی رح در بغداد رفته بود ودر سال ۱۳۰۰ھ حاکم بصره راکتاب عین الفقر (تالیف حضرت سلطان باهورح) اعطانمود.یکی از عاشقان صادق حضرت ممدوح بوده است.

۳۳ ـ خانقاه خلیفه عبدالعزیز یوسف زئی درگورستان کیچی بیگ کویته از سال ۱۳۳۴ھ زیارتگاه متبرک است. اولادش در خدمت طریقت مشغول اند.وی مرید سلطان صالح محمد سجاده نشین بوده. پسرو متولی‌اش خلیفه مولوی عبدالغفور در ۱۹۸۸م فوت کرد و خلیفه عبدالوهاب خان برادر مولوی در ژوئن ۱۹۹۶م به جهان باقی انتقال نمود. جسد هر دو درگورستان کیچی بیگ نزد صاحب خانقاه بخاک سپرده‌اند.

۳۴ ـ خانقاه پیر زمان شاه درگورستان عقبی حضرت سلطان العارفین قدس از سال ۱۳۳۵ھ مرجع خلایق است وی استاد و معاصر سلطان محمد نواز عارف [۱] پسر سلطان نورمحمد بوده است.

۳۵ ـ خانقاه جمعه شاه درگورستان عقبی حضرت سلطان العارفین از سال ۱۳۴۲ھ زیارتگاه

---

۱. رک:شجره ج (ii)

خاص و عام است.خیلی مرد قلندر بوده و اکتساب فیض مستقیماً از حضرت سلطان‌العارفین نمود.

۳۶ ـ خانقاه سلطان نورمحمد ابن سلطان غلام رسول از سال ۱۳۴۳ھ درسمندری نزد دربار قدیمی حضرت سلطان باهورح مرجع خلایق است. پسرش سلطان محمد نواز عارف در ۱۳۵۷ھ/۱۹۳۸م فوت کردند ودر ساختمان همین خانقاه به خاک سپرده شدند.

۳۷ ـ خانقاه سیّد تیمور شاه بخاری از سال ۱۳۵۰ھ درشهر گنداوه بلوچستان مرجع خلایق است. وی مرید حضرت امیر سلطان سجاده نشین بوده سجادگی در خانواده‌اش می آید.

۳۸ ـ خانقاه پیر بهادر شاه مشهدی از سال ۱۳۵۳ھ در محمود پورکاتیه، شورکوت مرجع خلایق است. وی مرید پیر عبدالغفور شاه بوده است که بتوسط سیّد عبداللّٰه شاه از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرده بود. سلطان محمد عزیز[1] پسر سلطان فتح محمد ساختمان خانقاه و مسجد راساخته است. وی بعد از وصال مرشدش سلطان محمد نواز (ابن سلطان نورمحمدرح) که عموزاده‌اش هم بود تجدید بیعت از پیر بهادر شاه مشهدی کرد. تزئین و آرائش قشنگ وعالی برین خانقاه بدست استاد لاله موجان والاگذاشته شده‌استکه در۱۹۸۳م بتکمیل رسانده‌است.

۳۹ ـ خانقاه کالودهی شریف نزدگوجره آستانهٔ طریقت است کهٔ موسس آن سیّد فقیر شاه مرید حضرت محمد امیر سلطان بوده.

۴۰ ـ خانقاه‌سلطان دوست محمد از سال ۱۳۶۸ھ درموضع حضرت سلطان باهو زیارتگاه معروفی است. پسرش سلطان خضر حیات متولی خانقاه‌بوده است و نائب سجاده نشین درگاه حضرت سلطان باهو هم بوده که درسال ۱۹۹۵م ازین جهان فانی درود کرد ودرمحوطه خانقاه مدفن دارد.

---

۱. رک:شجره ج (ii)

۴۱ - خانقاه فقیر نورمحمد کلاچوی از سال ۱۳۸۰ھ در شهرکلاچی مرجع خلایق است. وی از سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد سجاده نشینان حضرت سلطان العارفین یکی بعد از دیگر بیعت شد. صاحب تصنیف بوده. مقدمه برکتاب نورالهدٰی تصنیف حضرت سلطان العارفین نوشته است. کتاب "عرفان "ازو معروف است.❊فقیر عبدالحمید فعلاً سجاده نشین است.

۴۲ - خانقاه حضرت‌فیض سلطان [۱](پسر حضرت سلطان نور محمد) از سال ۱۳۹۳ھ در شهر اوسته محمد در بلوچستان مشهور است. پسرش سلطان ولی محمد در سن بلوغت در ۱۳۶۶ھ فوت کرده بود و اولاً در همین خانقاه سپرده خاک شده بود. سلطان غلام میران متولی خانقاه است.

۴۳ - خانقاه درویش بشیراحمد از سال ۱۳۹۷ھ در مهاجر کامپ شهرکراچی مرجع خلایق است. وی به دست سلطان غلام دستگیر[۲] پسر سلطان محمد نواز بیعت کرده بود. در اواخر بیست سال زندگی نان نمی خورد فقط چائی و شیر می نوشید.

۴۴ - خانقاه سلطان محمد عزیز پسر حضرت فتح محمد از سال ۱۴۰۱ھ در موضع حضرت سلطان باهو استقرار یافته است. مردی صاحب استقامت بوده. **از حضرت سلطان محمد نواز** بیعت نمود و تجدید بیعت با پیر بهادر شاه مشهدی کرد. پسرش سلطان صفدر علی متولی خانقاه بوده که بتاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۸۶م انتقال نمود ودر خانقاه پدرش مدفون است. ❊ **حالا سلطان اصغر علی به سجاده است.**

فصل دوم
خدمات دینی:

در ضمن علم ظاهری و دینی همچو صوفیای کبار خدمات حضرت سلطان العارفین بسیار است. هر آنچه مدرسین و واعظین در صدها کتاب میخوانند و نمی توان در سالهاسال حق تدریس

---

۱. رک:شجره ج (ii)	۲. رک:همان

اداکنند آنهمه راحضرت سلطان العارفین بوسیله قول و فعل خود به جامعه رساند.

د ر اواخر سالهای فرمانفرمائی شاهجهان پادشاه (م: ۱۰۷۴ھ) جنگ و جدال میان شاهزادگان (پسران شاهجهان) در هندوپاکستان پادشاهی اسلام را زیاد خسارت و نقصان داد. جانب دیگر هندوان و مرهته‌ها سرکشی زیاد کردند و بارها با اورنگزیب عالمگیر(م: ۱۱۱۸ھ) مقاومت نمودند. شاهزاده داراشکوه (م: ۱۰۷۸ھ) به آزاد منشی خود واز مسلک یگانگت با مذهب هندوان تصوف و عقاید اسلام را پراگنده کرده بود[۱]. در حین آن محیط ورود حضرت سلطان العارفین سلطان باهو با افکار و عقاید عالی در احیای کتاب و سنت و ترویج عرفان خیلی مهم است.

حضرت قدس‌اللّه‌سره در بیشتر تصانیف خود نام پادشاه اورنگزیب عالمگیر را بتمامی احترام و عزت بنوشت که باعث تقویت ومداومت پادشاهی اورنگزیب عالمگیر شد[۲]. این اقدام از شخصی همچو حضرت سلطان العارفین در مردم عموم طمانیت و استقلال اعطاکرد ومردمان هندوپاکستان به جان ودل در حمایت عالمگیر آمدند.بدینطور پادشاهی اسلام عالمگیر راکه مبنی بر خداترسی کتاب و سنت بود کمک اخلاقی و روحانی رسید. رسایل صوفیانه حضرت سلطان العارفین در سراسر هندوپاکستان بتوسط درویشان و خلفاء در زبان فارسی انتشار یافت و تصوف و عرفان اسلام در مردمان خاص و عام معرفی شد. تاثیر تصوف "یوگائی " داراشکوه از بین رفت. شعر هندی (سرائیکی) و شعر دیوان فارسی حضرت سلطان العارفین برزبان مردمان هندو پاکستان مروج گشت. چنانکه در باب هفتم و هشتم این رساله می آید که این محیط دینی و اسلامی رااز عقاید فتنه‌انگیز بعد از کاوشهای جلیله حضرت سلطان العارفین سلطان باهو در اواخر عهد مغلیه هندو پاکستان حضرت شاه ولی اللّه دهلوی (۱۱۱۴ھ- ۱۱۷۶ھ) پاک ساخت. گوئی در اصلاح معاشرت و دین حضرت سلطان العارفین در دوره عالمگیری محرک اول بودند واین کار را حضرت شاه ولی اللّه ادامه داده بود.

آیة قرانی و احادیث

در شرح و توضیح مطالب عرفانی حضرت قدس‌اللّه‌سره متعدد آیة قرآنی را در بیان آورده‌اند

---

۱. رک:باب سوم، در معاصرین حضرت سلطان باهورح ۲. رک:باب ششم درآثار

وتفسیرآن رابکمال علم وعرفان نوشته‌اند[۱]. صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی (ص) را هم در تصانیف خود بکار آورده‌اند که بعد از قرآن دومین منبع علوم دین اسلامی بقرار می‌آید[۲].
حضرت سلطان العارفین چهل حدیث در صفت فقرمحمدی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم رابقول شیخ ابو سعید احمد بن حسن الطوسی‌رح درکتاب معروف کلیدالتوحید کبیرنقل کرده‌اند[۳] که در باب فقر و فقیر اطلاعات بیش بها را دار است.

رمز دین:

نزد ایشان ذکر و یاد الٰهی را تسلسل ودوام باید داد واین ذکر را صلواة دائمی میگویند. کسانیکه صلواة وقتی را ادامه ندهد صلواة دائمی او قبول نیست. بزبان گوهر فشان خود میگویند:
"قال علیه السلام من لم فرض الدائم لم یقبل اللّٰه له فرض الوقت کسیکه ادا نکند فرض دائمی را خدایتعالٰی جلشانه قبول نکند فرض وقتی ادا (کردن) بغیر نماز ذکر اگرچه با پارسائی مثل موی شود و بغیر از ذکر نماز قبول نیست اگرچه با نماز پشت او کوزه شود[۴]."
گوئی بهر قول وفعل انسان دین مترشح باشد ومنافقت رادر آن هیچ جای نیست.
در زمان حضرت سلطان‌العارفین اولین مرکز رشد وهدایت دین و منبع درس و تدریس کتاب الٰهی خانقاه پدر و مادر حضرت ممدوح قدس‌اللّٰه‌سره در شورکوت بود اگرچه حضرت سلطان العارفین خودشان بیک جای قرار نگرفتند ولی خلفاء و اخلاف شان این کار دینی وعلمی رابتمام عقیدت و ارادت استقرار نمودند.

خدمات دینی جانشینان وخلفاء حضرت سلطان باهورح:

۱ ـ درس قرآن خانقاه حضرت سلطان باهورح:

درس قرآن ناظره و حفظ از اوائل وفات حضرت سلطان العارفین
تا هنوز بر خانقاه عالی جاری ست. اسمای استادان و معلمین این درس عالی رادر زیر نوشته میشود:

---

۱. رک:باب هفتم در سنجش آثار ۲. رک:همان
۳. کلید التوحیدکبیر،مکتوبه ۱۳۳۳ه،ص ۲۸۶ تا ۳۰۰،مملوکه سلطان غلام باهو
۴. حجت الاسرارمکتوبه ۱۳۷۴ه،۲:ب،۳:الف،مملوکه تبه پیران

حافظ جام (م: ۱۲۷۰ھ)

میان محمدحیات (م: ۱۳۱۸ھ)

میان سلطان اعظم (م: ۱۳۵۹ھ)

میان محمد زکریا (م: ۱۳۶۵ھ)

حافظ محمد موسٰی (م: ۱۳۷۰ھ)

استاد فقیر صاحب (نامش کسی معلوم نکرد) در زمان (۱۳۶۶ھ تا ۱۳۷۲ھ) بعد از مسکن ورزیدن هفت ساله رفت و خبرش مفقود است.

حافظ عطا محمدنابینا (م: ۱۳۸۵ھ)

حافظ غلام حسین دامانی (م: ۱۳۹۵ھ)

* حافظ محمد رمضان خطیب و امام مسجد خانقاه حضرت سلطان باهورح درس قرآن را ادامه داد که در سال ۱۴۱۴ھ/۱۹۹۳م فوت کرد. پس ازان برادرش محمد ظفر خطیب وامام مسجد درگاه گشت. اما سلسله درس قرآن انقراض شده بنظر می آید. پدرشان حافظ غلام محمد المعروف به حافظ نسواری رح تا سال ۱۳۸۰ھ مسئولیت خطابت و امامت به مسجد درگاه عالی ادامه داد و آن مرد باعمل درس قرآن شریف هم به دربار عالی اجرا داد. مدتی کوتاه فقیر نورمحمد کلاچوی و حافظ محمد امیر نابینا بلوچ درس قرآن شریف همی دادند. حافظ فیض محمد و حافظ سوهارا هم خدمات داده‌اند.

۲ ـ درس سیّد موسن شاه جیلانی رح (م تقریباً ۱۱۵۰ھ):

از حضرت سلطان العارفین مستقیماً فیض یافته بود. مردی متشرع و عالم جیّد و فاضل بود. بعد از اکتساب فیض مدتی در وجدان و سرمستی گذراند و بالآخر در لو موسن نزد روری (سند) تدریس قرآن و حدیث و تفسیر راآغاز نمود. در ناحیه وی کسی را اجازه نبود که کار غیر شرعی را نماید. اگر کسی در گردو نواح وی (سکهر، روری و خیرپور) کار غیر شرع را مرتکب میشد آن مرد مومن جریمه می‌کرد. آن جریمه در زبان سندی به "چتی" و به "چتیٔ موسن شاه" تاهنوز نامیده می شود. صدحیف الان بمصداق "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" کار درس تدریس جاری ست ولی آن عشق و شوق و زندگی در عمل نیست.

۳ ـ درس مولوی محمد روشن (م: ۱۲۷۰ھ)

این درس پر فیض و باکمال دین بر خانقاه سلطان عظمت[1] در احمد پور شرقیه معروف بود. صاحب کتاب مناقب سلطانی از آن استاد درس خلاصه کیدانی را فراگرفته بود[2].ناگفته نماند که خانقاه سلطان عظمت سالها در ناحیه بهاولپور مرکز درس وتدریس مانده است. فعلاً بقول کسی "صراحی چون شود خالی جدا پیمانه میگردد"نه آنجاکسی صاحب فیض بنظر می آید و نه شغف درس و تدریس و غوغای علم و تعلم دیده میشود.

۴ ـ درس فقیران لاندی در نوتال بلوچستان:

موسس این خانواده فقیر محمود(۱۱۵۱هـ ۱۲۵۰ھ) بتوسط مخدوم محمد صدیق مهیسر(م: ۱۱۸۰ھ)از فیض یافتگان حضرت سلطان العارفین بشمار می آید. سلسله سجادگی درین خانواده جاری است. درس و تدریس قرآن و فقه و حدیث از فقیر عبدالحی (م:۱۳۸۹ھ)آغاز کرد است و تا هنوز جاری است[3].

۵ ـ درس میان محمد صدیق شهدادکوت:

این خانواده هم بوسیله مخدوم مهیسر(م: ۱۱۸۰ھ)از منبع علوم و معارف یزدانی حضرت سلطان العارفین سلطان الفقراحضرت سلطان باهوقدس‌اللّه‌سره کتساب فیض کرد. اولاد این خانواده درس و تدریس کتب دینی را ادامه داده است. میان عبدالحلیم (م: ۱۴۰۲ھ)در این زمان یکی فاضل و استاد معروف گذشته است.

۶ ـ درس پیر نصیب اللّه شاه(م:۱۳۰۱ھ):

در چهاله شریف نزد کریانواله (پنجاب) بر خانقاه پیر نصیب اللّه شاه که فیض یافته حضرت ممدوح قدس اللّه‌سره بوده، درس قرآن شریف‌ادامه می دارد.

---

۱. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ھ،ص ۴۴۶ـ ۴۴۷ ۲. رک: شجره ج

۳. رک:شجره صفحه ۱۸۸(الف)

۷ ـ درس فقیر محمددین برهانی (م:۱۳۲۲ھ):

نزد حسن ابدال و تاکسلا فقیر محمد دین فیض یافته دربار حضرت سلطان باهورح درس قرآن و تصوف را میدهد. بعد وی پسرش فقیر حضرت جی (م:۱۳۵۲ھ) این وظیفه دین و تبلیغ حق را برقرار نمود. اکنون هم آنجا بر خانقاه شان درس قرآن ادامه میدارد. سجاده نشین سائین محمد مشتاق مرد دردمندی*بوده‌است و سرپرست مدرسه و خانقاه.

۸ ـ مدارس اسلامیه خانواده چپرشریف:

مورث اعلٰی این خانواده میان فتح دین(م: ۱۲۳۰ھ) بود. پسرش میان علاءالدین از خانواده حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد. این خانواده از نسل "اعوان " است. حالا میان محمد انور از همین خانواده زندگی میکند. همه خانواده [۱] فیض یافته و مریدان دربار حضرت سلطان باهو اند. چپر در خوشاب بخش سرگودا واقع است. فرد فرد این خانواده از زن ومرد حافظ قرآن شریف است. و از پشت‌ها پشت تا محمد انور پسر سلطان اعظم و غلام مرشد پسر محمد زکریا درس قرآن و درس علوم اسلامیه رامی دهند و صدها نفوس و طالبان از مدارس شان حافظ قرآن حکیم شده‌اند.

میان علاءالدین از سلطان فتح محمد[۲] پسر یارمحمد بیعت و تلقین یافت میان رکن الدین پسر میان علاءالدین اول کسی بود که درین خانواده درس و تدریس را آغاز کرد. پس ازان میان سلطان اعظم پسر میان غلام نبی که جیّد عالم فاضل و مرد دانا بود درس وتدریس را ادامه داد. سلطان اعظم از سلطان نوراحمد[۳] سجاده نشین اکتساب فیض کرد. سلطان اعظم در سال ۱۳۹۹ھ فوت کرد و مزارش در موسی والی نزد پیلان در بخش میانوالی زیارتگاه است و همین جا هم درس قرآن حکیم جاری شد که تحت سرپرستی و حمایت پسرش میان محمد انور فروغ می یابد. حضرت نورسلطان [۴] و حضرت امیرسلطان.[۵] سجاده نشین از شاگردان سلطان اعظم میباشد. میان محمد حیات پسر میان مقبول آبخانه و حجره‌های دربار حضرت سلطان باهو رابنا

---

۱. رک:شجره صفحه ۱۹۰(الف)

۲. رک:شجره ب (ii)

۳. رک: شجره ج (iii)

۴. رک:شجره ج (iii)

۵. رک:شجره ج (iii)

کرد و بتکمیل رساند. در کلرکهار بر مقام آهو باهو[۱] مسجدی و حجره‌ای از میان محمد حیات موصوف بنا ساخته شده است.مزید برآن روضه سلطان فتح محمد پسر یارمحمد را در جمعه گره نزد دیره اسمعیل خان پدرش میان مقبول بنا کرده بود.میان محمد حیات بر مزار بانوی معروف فیض یافته حضرت سلطان العارفین درگروت نزد خوشاب ساختمان بنا کرد. بسیاری از خدمات این خانواده جمع آوری نسخه‌های خطی حضرت سلطان العارفین هم است. محمد زکریا مرد عالم و عاشق بود واز سلطان نور احمد سجاده نشین اکتساب فیض نمود.پسرش غلام مرشد بدست محمد حبیب سلطان[۲] سجاده نشین بیعت شد وخانواده ش در چوکندی (بخش کامل پور) زندگی میکند.

۹ ـ درس عثمان گنج لاهور:

حافظ میان خدابخش اکنون در شصت وشش سالگی درس قرآن شریف را میدهد وهمه خانواده‌اش از دربار حضرت سلطان باهو فیض یاب است. سلطان نور الٰهی و سلطان‌محمد ودود[۳] پسران سلطان غلام باهو سجاده‌نشین گره جمعه شریف از همین استاد فاضل و حافظ کامل حفظ قرآن شریف کرده‌اند.

۱۰ ـ درس خیر شاه‌نزد راجن شاه:

این درس در بخش مظفرگر است در ضمن سید شاه مراد مرید نورنگ کهیتران خلیفه حضرت سلطان باهو رح در باب سوم تذکار خیر شاه هم شده است.موسسّ درس اسلامیه عربیه پیر نور زمان شاه بود که در سال ۱۳۹۷هـ فوت کرد.حالا برادرش محمد زاهد و پسرش محمد فیض درس و تدریس را ادامه می‌دهند.این خانواده همگی از دربار حضرت سلطان باهو رشد و هدایت یافت.

۱۱ ـ درس قرآن مرید والا نزد سمندری:

در بخش فیصل آباد اجرا کنندهٔ مدرسه سید فقیر شاه مرید حضرت محمد امیر سلطان است.تدریس حفظ و قرآت قرآن خیلی خوب است.

---

۱. رک:باب دوم، فصل سیزدهم در خوارق ۲. رک:شجره ج (iii)

۳. رک:شجره ج (ii)

۱۲ ـ درس اسلامی کالرا (سرگودا):

این درس مخصوصاً برای حفظ قرآن شریف معروف است.فعلاً حافظ خان محمد ازکسته در هفتاد و یک سالگی درس قرآن می دهد.پدرش خلیفه دربار حضرت سلطان العارفین بود.صدها از طلباء دین شرف خدمت این استاد عالی کردند و حافظ قرآن شریف گشته‌اند.سلطان سیف الدین اکمل [۱] پسر سلطان عمردراز از همین استاد کامل درس قرآن گرفت و حافظ شده است.

۱۳ ـ درس اسلامی حافظ عطامحمد بندیال:

این درس در بندیال (سرگودا) هم مرکز علم و فضل تلقی میشود.استاد زمان و فاضل عصر مولوی حافظ عطا محمد حالا در هشتاد و یک سالگی بخوبی صحت کامله در درس منطق و فقه و حدیث و تفسیر مشغول کار است.وی با حضرت سلطان العارفین عقیده و ارادت فراوان میدارد.استادش مولانا یار محمد بندیالی که فوت کرده است می‌گفته که در دنیا دو سلطان گذشته‌اند یکی حضرت جامی که سلطان العاشقین بودند و دیگر حضرت باهوکه سلطان العارفین گشته‌اند.

۱۴ ـ مدارس انوار باهورح پنجاب،سند،بلوچستان:

سلطان محمد مشتاق (م:۱۳۸۷ھ)پسر سلطان محمدحیات[۲] بسال ۱۳۶۱ھ در شهر بهاگ استان بلوچستان بنای مدرسه اسلامیه عربیه را نهاد.وی در سال ۱۳۶۳ھ در شهر دهادهر،استان بلوچستان دومین مدرسه اسلامیه عربیه را بنا نهاد.هر دو مدارس اسلامی از مساعی شبانه روزی وی در مدت کوتاهی خود کفیل گشت.سلطان محمد مشتاق موصوف در سال ۱۹۶۶ در شهر بهکر در جوار خانقاه سلطان سردار بخش شهیدرح[۳] بنای جامع اسلامیه را نهاد و صاحبزاده نور سلطان[۴] پسر سلطان غلام باهو را مهتمم و رئیس جامعه تعیین کرد.این کارهای دینی بزودی پیشرفت کرد ولی بنیان گزار عالیمرتبت زودتر ازین جهان را به درود گفت.سپس الحاج سلطان

---

۱. رک:همان

۲. رک:شجره ج (ii)

۳. رک:همان

۴. رک: همان

غلام دستگیر القادری و الحاج سلطان نور حسین پسران حضرت سلطان محمد نواز عارف[1] از سال ۱۳۹۱ھ تا ۱۳۹۳ھ بنای مدارس اسلامیه عربیه را در شهرهای استان بلوچستان همچو کویته،تمپل دیرو(دیره مراد جمالی‌کنونی)،سونگر مستونگ و قلات نهادند.حاجی سلطان نور حسین در سال ۱۳۹۶ھ در ناحیه چولستان بهار(مظفرگر،پنجاب)و در سال ۱۳۹۸ھ شهر جیکب آباد استان سنده بنای مدرسه عربیه اسلامیه را نهاد ولی سالی بعد این شیفته دین و آداب اسلامی این جهان فانی را وداع کرد.اکنون سلطان غلام دستگیر القادری سرپرست همه مدارس مذکوره است و پسرش سلطان حامد نواز مهتمم مدارس شده است.مولوی دائم دین مرید این خانواده هم در سال ۱۳۹۸ھ بنای مدرسه اسلامیه را در شهر سبی (بلوچستان) نهاد خود مهتمم مدرسه گشت نامهای مدارس اسلامیه مذکوره بالا در زیر سطور میشود:

۱ـ جامعه انوار باهو،بهکر،پنجاب

۲ـ دارالعلوم غوثیه انوار باهو،تهل بهار،پنجاب

۳ـ جامعه انوار باهو،بهاگ،بلوچستان

۴ـ جامعه انوار باهو،دهادهر،بلوچستان

۵ـ دارالعلوم جامعه غوثیه رضویه انوار باهو کلی دین محمد رئیسانی، وحدت کالونی،کویته،بلوچستان

۶ـ مدرسه غوثیه انوار باهو،تمپل دیرو (دیره مراد جمالی)،بلوچستان

۷ـ مدرسه غوثیه نورالعلوم انوارباهو، سونگر،مستونگ،بلوچستان

۸ـ دارالعلوم غوثیه انوار باهو،قلات،بلوچستان

۹ـ دارالعلوم تعلیم القرآن قادریه انوار باهو،سبّی،بلوچستان

۱۰ـ دارالعلوم غوثیه انوار باهو،مسجد فورس،جیکب آباد،سند

علمای عامل و فضلای کامل و حفاظ و فقیهان ذیمرتبت ازین مدارس انوار باهورح موفق می‌آیند و دستار فضیلت را می‌یابند.اگرچه عده موفق شدگان کم است ولی در سالهای آینده از پیشرفت و فروغ این مدارس حتما تعداد موفقین هم زیاد خواهد شد.

بوسیله این مدارس و علمای طریقه قادریه مسلک اهلسنت والجماعت فروغ می‌یابد.محافل سیرت النبی صلی الله علیه و آله وسلم و تقریبات میلادالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاد بود ایام

---

۱. رک: همان

عرائس اولیای کرام و اکابرین دین برپا کرده میشود.مجالس ذکر و صلٰوة و سلام و تسبیح منعقد میشود.کار وعظ و تبلیغ دین اسلامی را در سراسر کشور پاکستان انجام داده میشود.

* مولوی وزیر القادری در ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۰م در شهر رند علی دهادهر بلوچستان مدرسه عربیه سلطانیه را بنا گذاشت و درس و تدریس جاری است.مولانا مهتمم درسگاه است.وی از حضرت سلطان محمد مشتاق (ف:۱۳۸۷ھ)بیعت یافته است.

* در سال ۱۴۱۶ھ/۱۹۹۵م صوفی محمد عارف شاه مرید سید گل محمد شاه ابن سیّد محمد حسین شاه همدانی (خانواده سیّد لعل شاه همدانی رح)در کویته بر خیابان بروری در یحیٰی کالونی نرد وحدت کالونی یکی درسگاه غوثیه سلطانیه و مسجد و باهو هال (تالار بنام باهو رح) را بنا کرده است.این ساختمان در سه طبقه حاوی بر چهارده صد مربع میتر است.طبقه زیرین که درسگاه دارد و طبقه دوم مسجد قشنگ تکمیل رسیده است و نماز پنجگانه و درس قرآن شریف آغاز نموده شده است.باهو هال بر طبقه سوم ساخته شده است.ملک محمد اکبر اعوان اوّلین خطیب و امام جامع مسجد قرار یافته است.سیّد محمد ضیاء الدّین (پسر پیر صاحب سیدنا طاهر علاءالدین گیلانی رح)درماه اوت سال ۱۹۹۶م از جانب خود و خانواده حضرت سلطان باهو رح صوفی محمد عارف شاه را دستار خلافت اعطا نمود.

مصنفین کتب تاریخی، دینی و عرفانی:

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره مصنف یک صد و چهل رساله در فارسی و عربی بودند.یک دیوان شعر فارسی و یک دیوان شعر سرائیکی موسوم به ابیات باهو ازیشان بدست ماست.تذکار سی کتاب ازیشان که بدست ماست در باب ششم این رساله می‌آید.ارزش این آثار را در باب هفتم می‌آوریم.

بعد از ایشان از اخلاف و خلفای شان بسیاری از مصنفین و شعراء مبلغین دین گذشته‌اند که صاحب طرز خاصی بوده‌اند.چند نفر سرشناس را در ذیل معرفی می‌نمائیم:

۱ ـ خلیفه نورنگ کهتران (م:۱۱۰۸ھ)

دیوان شعرش مفقود است.چند شعر فارسی ازو در مناقب سلطانی دیده میشود.

۲ ـ پیر مبارک شاه (م: ۱۲۷۰ھ):

فرزند پیر عبدالقادر از اهالیان سدهانه بین رودهای چناب و جهلم بوده است.وی به مزار حضرت سلطان العارفین آمد و اکتساب فیض کرد.آن سیّد تفسیر حسینی و قرآن مجید را به فارسی ترجمه کرد.آن تفسیر به "تفسیر مبارک" موسوم گشت و در خانواده‌اش موجود است[۱].

۳ ـ مولوی نظام الدین (م: ۱۳۵۱ھ):

وی بتوسط پیر بهادر شاه مشهدی (۱۲۳۸ھ ـ ۱۳۵۳ھ) از سلسله قادریه حضرت سلطان باهو اکتساب فیض کرد.وی اولین بارکتاب عین الفقر و رساله روحی را به متن فارسی چاپ کردو بزبان اردو ترجمه هم نمود.آن مصنف کتب زیر است:

قهر کبریائی

گلوله بامب

حقیقت مذهب شیعه وغیره

وی درس فقه و تفسیر می‌داد. اهل وزیر آباد بوده ودر مولتان زندگی میکرد. این درس اکنون وجود نه دارد.

نظام الدین ملتانی حنفی خادم شریعت بوده و از خلفای خانواده حضرت سلطان باهوقدس سره بوده. وی شرح قصیده غوثیه مکمل المعروف به انوار عشق تصنیف کرد.درین کتاب قصیده شریف رادر اردو به توضیح ساده همترجمه شامل کرده است .وبزبان پنجابی شرح هم نموده است.درآخر کتاب وی یکی منظوم هدایت نامه برای طالبان علم تصوف در پنجابی موسوم به "اصلاح الطالبین" نوشته است .

این تصنیف را ملک چنن الدین خلف ملک فضل دین ککی زئی تاجرکتب کشمیری بازار لاهور به انتشار آورده.سال تالیف و طباعت ندارد.بهای این رساله درچاپ اوّل ۳ [۲] مندرج است.

۴ ـ سلطان حامد پسر سلطان غلام باهو سجاده نشین:

در زندگانی خود دو کتاب تاریخی را در فارسی تصنیف کرده است.

---

۱. مناقب سلطانی، لاهور۱۳۴۵ هـ ص ۴۲۲-۴۲۳

۲. مثنوی - دفتر سوم ـ نولکشور ـ ۱۲۹۳ هـ ص ۱۲۳

۱۔مناقب سلطانی در احوال و سیرحضرت سلطان باهو وخلفای شان
۲۔ تواریخ حضرت سلطان باهو رساله مختصری در احوال حضرت سلطان باهورح.این رساله ایست که مکتوبه بدست سلطان حامد بصورت مخطوطه موجود است. این مخطوطه را در ۱۳۳۹ھ/۱۹۲۰ء حکیم سلطان بخش قادری در تفویض کتابخانه عموم پنجاب داده است. دکتر راما کرشنا لاجونتی اشتباهاً این رساله مذکوره را بنام حکیم سلطان بخش منسوب کرده است.اصلاً مصنف رساله سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی است.

۵۔سلطان محمدنواز پسر سلطان نور محمد:

رساله درالمعارف و رساله عندلیب لاهوت ودیوان محمد نواز در تصوف و عرفان نظم کرده بود. درسال ۱۳۸۱ھ/۱۹۶۱ء پسرش سلطان غلام دستگیر القادری از لاهور بنام "مجموعه کلام سلطان محمد نواز" بچاپ رسانده است.

۶۔محمد امیر سلطان (م:۱۳۵۰ھ):

دیوان امیر در فارسی و سرائیکی ازو بدست ماست.

۷۔سلطان دوست محمد(م:۱۳۶۸ھ):

مصنف نظم عارفانه "تحفه دوست" است .

۸۔فقیر نور محمد کلاچوی (م:۱۳۸۰ھ):

مرید سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد بوده. چندتا تصنیف ازو معروف است.
۱۔مقدمه کتاب نورالهدٰی ۲۔عرفان جلد اول و جلد دوم
۳- مخزن الاسرار ۴- ترجمه عقل بیدار

۹۔محمد زکریا(م:۱۳۷۰ھ):

وی از خانواده چپر شریف (سرگودا) بود.یک سی حرفی بزبان پنجابی در احوال حضرت سلطان العارفین ازو بدست ماست .

۱۰ ـ سلطان غلام دستگیر پسر سلطان محمد نواز عارف:

شاعر پرگو در زبان فارسی واردو است.شعرش مملو باعشق و عرفان است. ازوست:

پیر مغان (دیوان فارسی) مطبوعه کویته ۱۴۰۰ھ

کلیات شعر اردو مخطوطه

سفر بغداد مخطوطه

احوال اولاد سیدنا غوث الاعظم مخطوطه

۱۱ ـ صاحبزاده رفعت سلطان

که نامش سلطان احمد بوده شاعر معروف پاکستان است و از همین خانواده حضرت سلطان العارفین است پدرش حضرت احمد بخش در ۱۹۹۴م فوت کرده است. ازوست:

ایمن (غزلیات اردو) مطبوعه

آواز مطبوعه

اظهار مطبوعه

انداز مطبوعه

الفاظ لاهور ۱۹۹۶

۱۲ـ نگارنده رساله بنده کمترین درگاه حضرت سلطان العارفین **سلطان الطاف علی** که از همین خانواده هستم چندتا کتاب ازکاوش زیادی بطبع رسیده است.

بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران کویته ۱۳۹۱ھ

ابیات باهو معه ترجمه و شرح لاهور ۱۳۹۵ھ

ابیات باهو معه ترجمه درفارسی (مخطوطه) زیر طبع

رساله روحی معه ترجمه در اردو لاهور ـ کویته ۱۹۹۳م

مختصرترین تاریخ حضرت سلطان باهو لاهور ۱۹۹۲م

پیر آف وانا لاهور ۱۹۹۳م

پیر پوتهوار لاهور ۱۹۸۸م

تصوف کیا هی (تصوف چیست) لاهور ۱۹۹۰م

آشوب زاهد و واعظ لاهور ۱۹۸۸م

تاریخ نامه هرات سیف هروی (ترجمه اردو) کویته ۱۹۸۵م
دیوان باهو فارسی معه ترجمه اردو لاهور ۱۹۹۱م
حسین بن منصور حلاج لاهور ۱۹۹۵م

۱۳ ـ **سیّد احمد سعید همدانی** که از بخش سرگودا جوانی صلاحیت دار است. زیادی عقیدت وارادت با حضرت سلطان باهورح می‌ورزد. کتاب خوب در تفهیم کلام باهو ازوست وی بکمک حضرت غلام دستگیر اکادمی رساله روحی تصنیف حضرت سلطان باهو قدس سره در انگلیسی بچاپ رسانده است. این کار را در ابلاغ تصوف اسلامی بر سطح عالمی سودمند بتصور می آریم. رساله روحی خرد هم که تازه دریافت شده است پ وفسور همدانی با ترجمه حواشی به اهتمام حضرت غلام دستگیر اکادمی در ۱۹۹۱م بچاپ رسانده است. کتابی موسوم به "احوال ومقامات حضرت سلطان باهورح" لاهور ۱۴۰۲ھ (چاپ شده‌است)

۱۴ ـ **صاحبزاده نور سلطان پسر سلطان غلام باهو** ساکن گره جمعه شریف (دیره اسمعیل خان) پایان نامه بعنوان "امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت" بطور تخصص در جامعه بهاولپور بسال ۱۹۶۵م نوشت که تا هنوز چاپ نشده است.

۱۵ ـ **کبیر انور جعفری مرحوم** از احمدپور سیال، در توصیف حضرت سلطان العارفین رح رسالهٔ منظوم در فارسی موسوم به "دربار باهو" نوشته است.

در آخر این باب افزوده میشود که در سراسر پاکستان و درسائر نقاط دنیا مریدان وعقیدتمندان حضرت سلطان العارفین را بفضل خدای تعالٰی جل شانه پابند صوم و صلواة وراسخ دین وپرهیزگار دیده میشود. درین باره مس زاهده ملک در پایان نامه خودمعترف است که حضرت سلطان باهو پیغام خدا ورسول خدا تعالٰی را به مردمان بخوبی رسانده است و تلقین عمل هم نموده است[۱].

---

۱. "انهان نی اپنامقصد کسی مور تی وی هتهون نهین چهدیا تی لوکان تفکر الله تی اوهدی رسول دا پیغام پهنچایا ای تی لوکان نون اوهدی اتی عمل کرن دی تلقین کیتی ای". سلطان‌العارفین حضرت سلطان باهو دی حیاتی تی پیغام، مس زاهده ملک، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۲، ص ۱۲۲

نزد من همین ماده فکر و افتاد طبع در پیروان حضرت قدس‌اللّه‌سره چیزی اصل است. بقول رومی رح:

جان جملہ علمهای این‌است ایـن　　　　که بدانی من کیم در یوم دیـن [(۱)]

---

۱. مثنوی دفتر سوم ـ نولکشور- ۱۲۹۳ هـ ص ۱۲۳

باب پنجم

ذکر در انتقال مزار

همانطوریکه اول ذکر شده، حضرت سلطان باهورح عصر شب جمعه یکم جمادی الثانی در سال ۱۱۰۲ھ در شورکوت درگذشتند که در آنجا جسد مبارکشان را در مقام قهرگان که از خشت‌های پخته قلعه‌اش ساخته بوده دفن کردند[1]. دراین قلعه قهرگان مزار ایشان هفتاد و هفت سال برای طالبان حق منبع فیض بود. در ۱۱۸۰ھ ناظم مولتان جهنداسنگھ و گنداسنگھ بر مزار مبارک قابض گردیدند. دران روزها سلطان محمد حسین [2] ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح سجاده نشین بود. او بعد از قابض شدن سک‌ها (در زبان و خط هندو پاکستان "سکھ" مینویسند که قبیله معروف هنداست و پیروان دین گورونانک [3] اند) به دعوت امراء کچھی داؤد هجرت نموده در خیرپور تانوان یعنی خیرپور کهرانی سکونت اختیار نمود[4]. طبق سلطان حامد در مناقب سلطانی در خیرپور کهرانی امیر محمد جان کهرانی داؤد پوتره حاکم شده بود که دراصل اهل شکارپور (سند) بود، او سلطان محمد حسین سجاده نشین مذکور را در خیر پور کهرانی بمقام کوندا چندین هزار بیگه (یک بیگه برابر نیم ایکر میشود) اراضی بطور جاگیرداد که آنرا سجاده نشین در دوران مهاجرت خود می کاشت[5]. نیز افزوده شد که دوران اقتدار سکها بقیه افراد خانواده حضرت سلطان باهو رح نیزدر مقامات مختلف سند و بلوچستان مهاجرت نمودند و بر مزار مبارکشان فقط فقیران (مریدان معتکف به مزار) و خلفاء ماندند[6] (اینجا از فقیران مراد آنکسان ارادتمند هستند که بدون معاوضه خدمت درگاه و لنگر خانه سر انجام دهند و خلفاء آنند که منجانب سجاده نشین بر امور روحی و انتظامی مامور شوند). گوئی هر سه پسران سلطان محمد حسین به سند مهاجرت کردند. بگفته صاحب مناقب سلطانی: "حضرت شیخ سلطان عظمت رح را خوانین پرجانی در دارالریاست احمد پور کالرا (احمد پور شرقیه کنونی) بردند و حضرت شیخ نور محمد رح را خوانین در کوت سبزل و شیخ

---

۱. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵، ص ۱۲۶: دسترکت سنشس رپوٹ جهنگ، ص ۱۱

۲. سلطان محمد حسین، زمان سجاده نشینی ۱۱۶۱ھ تا ۱۲۰۰ھ

۳. گورونانک، تولد ۱۴۶۹م/۸۷۴ھ

۴. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵، ص ۱۲۷

۵. مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵، ص ۱۲۷

۶. همان، ص ۱۳۰

حافظ سلطان محمد سجاده نشین رح خوانین کهرانی و معروفانی یعنی محمد جام خان ولد ملا علی خان کهرانی،ودیره نور محمد خان معروفانی در خیر پور تانوین که حالا به خیر پور کهرانی معروف است بردند[۱]".

بموقعه تدفین در خانقاه اولی سال ۱۱۰۲ھ دو پسر حضرت سلطان العارفین رح موجود بودند،یکی سلطان نور محمد رح و دگر سلطان ولی محمد[۲].البته بعد از وفات حضرت سلطان العارفین رح فرزند کبیر شان سلطان نور محمد رح اقامت به کنار غربی رود سند بعلاقه گرانگ[۳] فتح خان اختیار فرمودند[۴].

فصل اول:

انتقال مزار سلطان باهورح بار اول

با رونما شدن حالات مذکور به رود خانه چناب نیز طغیانی به نظر رسید و سیلاب زمین ساحل را پاره کرده تا قلعه قهرگان رسیده قلعه را منهدم ساخته به گورستان رسید.فقیران و خلیفه‌ها همه جسدها(قبرها)راکشیده در صندوق‌ها انداختند.از قبر حضرت سلطان العارفین رح جسد مبارکشان راکه مدفون به صندوق بودند سعی کردند تا بیرون بیاورند امّا پیروز نه شدند.بالآخر از حکمت غیبی و اسرار الهی شخصی برقعه پوش ظاهر گردید که از همین جای مدفون صندوق جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح را بیرون آورد و داد[۵].هزاران نفر جمع گردید و صندوق را بازکرده زیارت کردند.حضرت سلطان العارفین رح‌به همان طور در صندوق خوابیده بودند و از ریش مبارکشان قطرات آب غسل ظاهر بود.از بازکردن صندوق آن نواح از خوشبو معطر گردید و بر زائرین وجد طاری شد[۶].برای تدفین دوباره[۷] احاطه چاه پیپل را

---

۱. مناقب سلطانی(خ)۱۳۱۹ھص ۲۰۰:ا

۲. همان،ص۱۹۳:ب،۱۹۶:ا

۳. گرانگ فتح خان در دیره غازی خان نزد "وهوا" واقع است.

۴. مناقب سلطانی(خ)۱۳۱۹ھص۱۹۳:ب

۵. مناقب سلطانی،لاهور۱۳۴۵ھص ۱۳۰

۶. مناقب سلطانی،لاهور۱۳۴۵ھص ۱۳۰

۷بااین بیان عقیده دکتر لاجونتی راماکرشنا صاحب کتاب پنجابی صوفی شعراء در انگلیسی لغو میشود که بخیال او جسد مبارک حضرت ممدوح قدس‌سره بدست نیامده،

رک:سلطان باهو رح از راماکرشنا مرتبه‌ای ـ آر ـ لوتهر،لاهور۱۹۸۲ء،ص ۱۰

پسندیدند که در آنجا سالهای سال به امر الهی نه انسان میتوانست بگذرد و نه حیوانی از قبیل گوسفند وگاو وغیره اگرکسی با داخل آن احاطه میرفت مریض می‌شد یا ضرر میدید.ازین جهت مردم به دور این مقام سیم بندی (سیم‌های خاردار) کردند تاکسی داخل نشود.اینطور آن احاطه پاک و محفوظ ماند[۱].در همین حدود ایشان را دفن کردند(O).اینجا ساختمان مقبره در ۱۱۸۰ھ[۲]بنا شد که از آنجا به صدها هزار مردم خواص و عوام آمده فیضیاب گردیدند.در مقبره اولی جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح هفتاد و هفت سال ماند[۳].

مولف تذکره غوثیه مولانا شاه گل حسن قلندر قادری در همین درگاه آمده تلقین و راهنمائی مستقیماً ازحضرت سلطان باهو یافت[۴].طبق صاحب تاریخ جهنگ در ۱۲۴۵ھ/۱۸۲۹ء در زمان اقتدار رنجیت سنگھ دیوان سانول مل ناظم بود.در این عهد نیز سکها خانقاه حضرت سلطان‌باهورح را ویران کردند و بعضی از فرزندان حضرت سلطان‌باهورح را دستگیر کردند و بعضی‌ها را شروع به اذیت دادن کردند.حتّی که اولاد حضرت سلطان‌باهورح دوباره سند و بلوچستان مهاجرت نمودند.در ۱۲۶۴ھ/۱۸۴۸ء وقتیکه جهنگ بدست مقتدران انگلیس آمد آنوقت صاحبزادگان مذکور به خانها مراجعت نمودند[۵].ولی تا وقتیکه بار دوم در ۱۳۳۶ھ/۱۹۱۸ء واقعه منتقلی مزار پیش آمد. و بعد ازان این مقام تا۱۳۷۶ھ/۱۹۵۶ء زیارت گاه عمومی مانده است[۶].

---

۷. باین موقعه سلطان محمد حسین سجاده نشین دوم زندگی میکردند.

۱. مناقب سلطانی،لاهور۱۳۴۵ھ،ص ۱۳۱ (O)رک- ورق آینده

۲. طبق رپورت انگلیسی (Census report,Jhang,p.11) تدفین بار دوم ۱۱۸۰ھ درست است.

(O) حدود احاطه مذکور قریب سه فرسنگ (هشت کیلومیتر)در غرب قلعه قهرگان بوده و همین جا معروف با پرانا دربار،یعنی دربارکهنه سلطان باهو رح شده است.یک خانواده باهو نزد آن احاطه به چاه سمندری سکونت‌پذیر است.

۳. مناقب سلطانی،لاهور۱۳۴۵ھ،ص ۱۳۱:مناقب سلطانی(خ) ۱۳۱۹ھ،ص ۱۳۶الف، - ۱۴۲الف

۴. تذکره غوثیه،۱۸۸۴م،ص ۴۶۳- ۴۶۴ ۵. تاریخ جهنگ،۱۹۷۶م،ص ۳۱۸،۳۱۹

۶. در سال یکهزار و نه صد پنجاه و شش میلادی رود چناب طغیانی کرد و کنارها را برد حتّی یادگار مزار (که صندوق مزار اصلاً در ۱۹۱۸ء انتقال داده شده بود) و مسجد وغیره هم و جمله قبرستان در جوار خانقاه از بین برده شد.

فصل دوم

منتقلی مزار بار دوم و سوم:

به سبب طغیانی و بریده شدن کنارها در رود چناب خانقاه حضرت سلطان باهورح در معرض خطر قرار گرفت چنانچه در ۱۳۳۶ھ/۱۹۱۸م بار دوم مزار حضرت سلطان العارفین رح را انتقال دادند. این منتقلی به سه کیلومیتر در شمال غرب انجام شد که در آنجافعلا دربار نو معروف است. این کار زمان حضرت امیر سلطان سجاده نشین هشتم (۱۳۳۶ھ - ۱۳۵۰ھ) اتفاق افتاد بود[1]. دربار نو مشتمل بر خانقاه عالیشان و مسجد میباشد که آن ساختمان یکی نمونه نایاب کاشی کاری به رنگ سبز وزرد است. بر مسجد دربار عالی استاد بنائی غلام حسن و در محل دربار عالی (خانقاه) اسم استاد بنائی عبدالرزاق سندی ومحمد حسن پنجابی باخشت‌های کاشی تحریر شده است. در مردمان عموم مشهور است و روایتاً سینه به سینه هم می‌آید که بگفته حضرت سلطان باهورح مزار ایشان بعلت خطر تغیانی رودخانه سه بار منتقل خواهد شد. درین باره تحقیق نموده‌ام که اصلاً انتقال مزار سه بار بعمل آورده شده است چنانچه درین باب آورده شده است انتقال مزارقدیمی اولاً به سال ۱۱۹۲ھ.ش.د. بار دوم انتقال مزار از دربار کهنه به دربار نو به سال ۱۳۳۶ھ چون بعمل آمد تا شش ماه صندوق جسد مبارکشان در اطاق غربی دربار موجوده حضرت سلطان باهورح بطور امانت دفن کردند. بعد از شش ماه بار سوم در سال مذکور ۱۳۳۶ھ به مقام مزار موجوده تدفین شد. درآن اطاق که تا شش ماه جسد مبارک حضرت ممدوح قدس‌الله‌سرة امانتاًنهاده شد فعلاً مزارهای دگر افراد خانواده در حالت گمنامی وجود می‌دارد.

---

۱. ببینید: District Census Report Jhang, p.11.

باب ششم

آثار فارسی حضرت سلطان باهو رحمة اللّٰه تعالٰی علیه

حضرت سلطان باهو قدس‌اللّٰه‌سره طبق کتاب مناقب سلطانی [1] و سائر روایات سینه بسینه یکصد و چهل اثرگرانبهارا برای ما بیادگارگذاشته‌اند ولی اکنون سی و یک اثر شان بدست ماست. ازین سی و یک تالیف یکی زبان در سرائیکی (زبان محلی شان) بوده است که موسوم به "ابیات باهو [2]" ست. دگر سی کتاب در فارسی ست. یکی ازان دیوان باهو، دارای غزلیات فارسی است و بیست و نه تالیف در نثر فارسی است. سه اثرگرانبهای حضرت سلطان العارفین بدوران تالیف این رساله کشف شده. آثار حضرت سلطان العارفین در زمینه‌های ادب و علم و معرفت و ثقافت اسلامی ارزش زیادی دارد. هریک از تصانیف بمنزله مرشد کامل است که منبع آن آیات قرآن و احادیث نبوی است. یعنی این آثار دارای علم لدنی و سراسر الهامیست. اطلاعات در منتهای فقر و تعلیمات عرفانی و تزکیه نفس و درس حکمت و نشانهای علمی را توضیح داده شده است. در سطور ذیل بشرح و معرفی هر یک از آثار مذکور مبادرت میورزد.

۱ ـ اسرارقادری:

این کتاب که کاشف حجاب است در نثرساده، روان ومرغوب نگاشته شده و متن فارسی آن تاکنون هیچ جا بچاپ نرسیده است. البته ترجمه اردوی آن بدست میاید. یک نسخه خطی آن بدست ماست که چگونگی اش درج ذیل است.

این نسخه خطی مکتوبه محمد بخش پسراللّٰه دته سیال ساکن تبه شریف نزدکوت شاکر بسال ۱۳۷۰ھ بر کاغذی که اندازهٔ آن (۱۵×۲۱) میباشد در حدود ۱۵۵صفحه تسوید شده است.

---

۱. مناقب سلطانی خطی ۱۳۱۹ھ

۲. نگارندهٔ این رساله در تصحیح و تحقیق و شرح "ابیات باهو" کار مفصلی را تکمیل داده است و آن کتاب در لاهور بسال ۱۹۷۵ء بعنوان "ابیات باهو معه ترجمه و شرح" طبع گردید ۶۳۶ صفحه دارد. اداره مصنفین پاکستان این کتاب را مورد انعام قرار داده است.

محتویات کتاب:

دربارهٔ وجود آدمی، پنج گنج، مقامات شصت و هفت، هفت نوع کشف، دعوت قبور، فقیرکامل، چهارکس لایق ارشاد فقیر، علم الحروف، مذمت بدعت و سرود، حسن پرستی و هوای مستی، موسیٰ و خضر، حق الیقین، سه قسم توجه، طریق قادری مثل آفتاب، خلق عظیم و چهار صفت و حاضرات تصور، تصوف، تحقیقات وغیره بحث‌های دقیق و عمیق نموده شده است. تحت همه این عناوین بحث هائی است بقرار زیر:

علم،امتیاز در نیک و بد کردن است. درعلم باطن از لطائف باطنی میکشاید. مرتبه فقیر از اسم اللّٰه حاصل آید. توجه و تصرف مرشد کامل طالب اللّٰه بمجلس محمدی صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم میرساند. اسباق سلوک هفت ذکر دارد، اللّٰه، للّٰه، له، هو، سّرهو،هوالحق و لااله الااللّٰه محمدرسول اللّٰه. فقیرقادری بردین ودنیا تصوف دارد. کشف حضوری کشف حقیقی است و دگر جمله انواع کشف خام است. علم دعوت وسیله تسخیر امورات مهمی دینی ودنیوی ست. جمله علوم درسی حروف است و به کنه هرحرف باید رسید که دارای تصور، حاضرات، کلید و تصرف است. غوث الاعظم در غوثیت و قطبیت بمراتب فقر بودند. علم وعمل با تزکیه نفس هدایت است. راه سلوک بامرشد و به تزکیه نفس است. حیات قلب با تصور اسم اللّٰه ذات است. لوازم دنیا زیاد از ضروریات بنیادی پسندیده نیست. کبر را آموزش نیست. حاکم اولی الامر آنست که خاک و زر در نظرش برابر ماند. حیات جاودانی بکشتن چهار طائر شهوت و هوا وحرص و زینت است. نظر فقیر مقلب القلوب است.

نظرنگارنده:

حجابات میان بنده و خدا رابکمال خوبی توضیح داده شده است، قفل حجابات ازکلمه طیبه وا میشود و انسان بمراتب کامله بتصور اسم اللّٰه میرسد. فضائل کلمه طیب وبرکات اسم اللّٰه را هر کسی بیان می کند مگر این نکات عارفانه راکسی بجز حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره باینطور بیان ننموده است. تسخیر مهمات دینی و دنیوی بعمل دعوت قبور الی اللّٰه طریقی است که فقط به سلوک حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره تعلق دارد. جمله مقربین و صوفیه دیدار ذات الهی را در قلب خود می بینند و مصنف ما که یکی ازکاملان است، درین اثر خود توضیحاتی داده‌اند.

۲ ـ امیرالکونین:

کتاب معلی اللقاب خزینه ایست بی بها، و مضامین تصوف، معارف و علم دیدار و لقا و غیره دارد. متن اصلیش تاکنون بچاپ نرسیده است ولی ترجمهٔ اردوی آن متد اول است. دو نسخهٔ خطی آن اینک بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین برهانی بسال ۱۳۳۲ھ با تقطیع (۱۰.۵×۱۸.۵)به خط نستعلیق مرغوب و جالب در ۲۸۶ صفحه نوشته شد.هر صفحه ۱۳ سطر دارد. روی کاغذ نسبتاً جلی نوشته شده است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه ولی محمد پسر میان غوث محمد پتان بسال ۱۳۴۸ھ به خط نستعلیق ریز نوشته شد. تعداد صفحات ۱۴۰ است و هر یک دارای ۱۹ سطر است.

محتویات کتاب:

شرح فقیر و چهار ملک فقر، شرح اثبات قدم، شرح در معرفت، شرح در علم و عالم، فرق میان عالم و اهل اللّه، شرح در سلطان الوهم (روح دلیل آگاه)، شرح در دیدار، شرح در حاجی، در جواب خاقانی و شرح در فنا و بقا. تحت این عناوین مطالب بقرار زیر است: فقیر یا شیخ کامل اولی الامراست. پنج گنج همه حاضرات است که بتوجه مرشد کامل رسد. دیدار الهی در خواب و در مراقبه حق است. دیدار باین دنیا هم در لامکان است. اساس فقر تصور اسم اللّه است. تمام عالم در قید شرع شریف است که علم ظاهراست. علم باطن علم ذکر، فکر، مذکور، الهام، مشاهده، فرق و علم معرفت مشاهده دیدار است. آن ارواح که از شنیدن "الست بربکم" درحال مستی آمدند تا قیامت بهمین حال مست خواهند ماند. مادرزاد ولی اللّه اینان اند. کساینکه اسم اللّه را عزت ندارند دربدر میشوند. کیمیای هنر آخر سرد میشود ولی کیمیای اسم اللّه جاودان است. حاجی حرم مشاهده سنگ‌ها و دیوار حرمین رامیکند و حاجی کرم مشاهده نور انوار الهی و نور مصطفوی رامیکند. تصور اسم اللّه و دعوت به انتهای فقر می رساند.

نظر نگارنده

کسی باینطور توضیحات نداده است که اولی الامر کیست حضرت سلطان العارفین شیخ کامل رابعد از اطاعت رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله وسلم بمراتب اولی الامر می‌دانند. بسیاری از صوفیه فرق میان عالم و عارف را بیان کرده‌اند ولی این توضیحات که حضرت سلطان العارفین بقلم سپرده است بدل میخورد. حضرت سلطان العارفین بکمال آگهی در صفت حاجی تشریح میکنند که عین حق است. معرفی در اولیای مادرزاد و در مقامات شان را حضرت سلطان العارفین اولین کسی اند که بتوضیحات رساندند.

۳ ـ اورنگ شاهی:

این رسالهٔ لطیف که اینک دو نسخهٔ خطی آن بدست ماست و به نثر ساده و سلیس نوشته شده است. دارای مطالب گرانبهای عرفانی ست که حکم یک هادی بر حق را دارد و گمگشتگان راه عشق حقیقی را بسوی منزل مقصود هدایت میکند. متن اصلی این رساله تاکنون بچاپ نرسیده البته ترجمه اردوی آن که مترجم باهتمام چنن الدین در سال ۱۳۸۷ھ/۱۹۶۷م بمقام لاهور چاپ و منتشر شده است.

(الف) نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی پهارپوری بسال ۱۳۳۶ھ به قلم اوسط نستعلیق، در حدود ۱۵ سطر بر صفحه مسطور است. باتقطیع (۱۲×۱۷) تعداد صفحه ۲۳ است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه فقیر نور محمد کلاچوی بسال ۱۳۳۵ھ در ۳۰ صفحه نستعلیق ریز نوشته است. هر صفحه ۱۵ سطر دارد. تقطیع (۶.۵×۱۲).

محتویات رساله: تصور اسم اللّٰه ذات، شرح دعوت، شرح نقش وجودیه، در حفظ شریعت نفس را بکش. مرشد باید با حضوری. ابلیس در انکار سجده و نفس در کبر مردود گشت. اسم اللّٰه امانت الهی ست. هفت نقش، تصور وحدت مقام کمال است.

نظرنگارنده

در حفظ و پاس شریعت تلقین زیادی می کنند و اینطور هدایت در بعض از آثار صوفیای کرام همچو جنید بغدادی و امام ابو حامد غزالی رح دیده میشود.در تفسیر آیة "اناعرضناالامانة---[۱]" اسم اللّه ذات را امانت قرار می دهندکه منبع عشق الهی ست. عامل گردانیدن هفت نقش اللّه، للّه، له، هو، محمد، فقر و فنافی الشیخ از خاصه تعلیمات شان است.

۴ ـ توفیق الهدایت:

این کتابست باتوفیق و در معرفت رفیق در نثر ساده و روان بانداز مدلل و با تحقیق و تاهنوز متن فارسی بچاپ نرسیده. ترجمه در زبان اردو پیداست. یک نسخه خطی از متن اصیل مزبور بدست ما است که شرحش بقرار زیراست.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۴ه به دست فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین برهانی باقلم جلی "نستعلیق، خط جالب و تقطیع (۱۱×۱۸) در حدود ۲۱۳ صفحه نگاشته شده است.

محتویات کتاب:

بیان در ده علم، پنج تلقین، حیات و ممات چگونه یکی گردد، وجود آدمی، شرح در نفس درونی، قوت توفیق، چهار طائر باطنی، ذکروفکر، فضیلت آدم و بنی آدم، طالب اللّه و ده وصف شان. در این عناوین بحث هائی نست بقرار زیر: خودبینی و جهل راباده علم شرع و تصوف دورکن تا معرفت یابی. فقیر کامل قادری دو عمل جلالی و جمالی رادارد. اسم اللّه چو در قلب مومن جاگیرد همچو آفتاب طلوع کند و علم لدنی بروی روشن گردد. ذاکر ذکر اسم اللّه نفس را از طمع و هواباز دارد و یکبارگی بمعرفت خدا می رساند. نفس در وجود آدمی همچو مار است و مرشد کامل از دم اسم اللّه مار نفس.را بسوزاند.

نظرنگارنده

دو قوت فقیر کامل قادری از عمل جلالی و جمالی که شرح نموده‌اند فوق العاده است در آثار

---

۱. القرآن (الاحزاب ۳۳ـ آیة ۷۲)

سید عبدالقادر جیلانی هم اینگونه مراتب قادری دیده میشود. شرح درنفس درونی بکمال خوبی توضیح داده شده است.

۵ ـ تیغ برهنه:

این رساله ایست در نثر پر تاثیر که در آن حقائق و سرّ درونی توام به عرفانی و بادیده بینا بیان نموده است. متن اصیل فارسی تاکنون به چاپ نرسیده است و فقط ترجمهٔ اردوی آن انتشار داده شده. دو نسخه اصل ازان در اختیار ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۰۶ھ بدست ماست. نام کاتب مفقود است و دارای ۳۱ صفحه است. در همین جلد دیگر نسخه‌های خطی هم به دست همین کاتب نوشته شده است و نام محمد رضا کلانچی والا آورده شده است. تقطیع (۱۱.۵×۱۹.۵) و هر صفحه ۱۴ سطر دارد.

(ب) نسخه خطی بتاریخ ۱۳۵۶ھ به دست صاحبزاده نورحسین بر کاغذ خاکستری در حدود ۴۰ صفحه نوشته است. تقطیع (۱۱.۵×۱۵.۵) و هر صفحه ۱۱ سطر دارد.

محتویات رساله:

مرشد کامل و مرشد ناقص، طریقه قادری، علم ظاهر وباطن شرح در مریدی و طالبی، شرح ذکر، مرتبه فضل الفقرا. تحت عناوین مزبوره گفته شده است که ولی اللّه آنست که از چهار ظلمت بیرون آید و به چهار نور داخل شود. اهل تصدیق راکلمه طیبه به خدا می رساند و بحضوری مجلس محمد مصطفی می برد. مرشد کامل طالب را تصور اسم اللّه عطا می کند و ازان تصور چهل و یک جوهر می کشاید.

نظرنگارنده

اصلاً تصور اسم اللّه مخصوصاً از مهمترین درس و عمل حضرت سلطان العارفین است. جواهر خزائن که از آن تصور اسم اللّه ذات طالب و سالک راکه بدست آید هیچ صوفی اهل اللّه باین طور تذکار نداده است.

۶ ـ جامع الاسرار:

کتاب خوب و جامع در اسرار و معارف که متن اصلیش بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی آن مروج است. حالا یک نسخه ازان متن اشرف و مکمل بدست ماست که چگونگی آن در ذیل بیان می شود.

نسخه خطی بسال قریباً ۱۳۷۰ھ به دست محمد بخش پسر اللّٰه دته سیال ساکن تبه شریف پیران والا در خط متوسط در حدود ۱۳۸ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۱ سطر است. ولی این نسخه هم در آخر چند تا ورق ندارد.

محتویات کتاب:

ذکر قلوب، ذکر نفس روح و شیطان، ذکر تجلی مقامات، تعبیر خواب، نقش اسم اللّٰه و اسم اعظم، ذکر تعظیم وجود انسانی. درین عناوین فرموده‌اند که سروری قادری بافضل اللّٰه تعالیٰ بحضوری رسالت مآب می آید و قادری زاهدی بزهد و عبادت سالها سال باینمراتب می رسد. مرشد کامل طالب را بیک شبانروز بکنه نو دونه نام باریتعالیٰ و بکنه سی حرف الف تا ی می رساند. علم لدنی از تاثیر اسم اعظم حاصل می آید. عارف مدام به اشتغال اللّٰه است. حق تعالیٰ آنحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم را بموقعه معراج مقام سلطان الفقر عطافرمود. پیر پاک کننده و یاری کنندهٔ مرید است یعنی غوث و قطب. علماء را تعلق به ناسوت و فقرا را تعلق به لاهوت است، یکی اهل روایت و دیگری اهل هدایت است. قلب سه نوع است. ذاکر سلطانی آنست که نفس و قلب و روح و سرّ باویکی گردد. سیّد عبد القادرجیلانی غوث الجن و الانس اند. مراقبه بامشاهده رحمانی است. عشق لطیفه ایست که به معشوق راهی می نماید و کراماً کاتبین ازان راه بیخبر اند. تجلّی چهارده نوع است. بر دل عارف مدام تجلّی می افتند که صاحب وصل است. اسم اعظم را فقیر صاحب دعوت می یابد.

نظر نگارنده:

برخی از مسائل مهم تصوف به حجت و دلیل قوی بیان کرده‌اند. درباره فقر و ترک دنیا بسیار امثله می یابیم. کاملاً بیان میشود که منتهای فقر فقط مقام حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللّٰه علیه وآله وسلم بود. اکثر صوفیاء و اهل اللّٰه بر موضوعات ولایت، انسان و مرشد کامل

نوشته‌اند. ولی مقامات غوث و قطب، انسان وانسان کامل راکه حضرت سلطان العارفین اظهار نموده توضیحات داده‌اند درگفتار و معانی خیلی ممیز است.

۷ ـ حجت الاسرار:

رساله ایست در نثر مطبوع و دارای افکار مرفوع در راه حقیقت بیدارکننده و مقصود دهنده چون مرشد کامل. متن اصل فارسی بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی با مساعی ملک چنن الدین لاهوری متداول است. نسخه خطی این رساله در متن فارسی بدست ماست که ذیلاً می گردد.

نسخه خطی بسال ۱۳۷۴ه در قلم خیلی خوش نوشته و جلی در حدود ۴۰ صفحه نگاشته شده. هر صفحه ۱۳ سطر دارد. کاتب ناشناس است. اما این نسخه مملوکه تبه پیران نزدکوت شاکر است. تقطیع (۱۳×۲۰) میشود.

محتویات کتاب:

انسان کامل، بنده و خدا، علم راه و مرشد راهبر، اهل علم و اهل فقر، کامل و ناقص، فکر در آیة اللّٰه، وسیله و فضیلت، فراست مومن، ذکر، اثبات شریعت، علم لدنی، علم ظاهرو اسم اعظم، در حکایت فقیرمادرزاد، در خلاف نفس اماره و در اقسام فقرا. تحت این عناوین میگویند که: سرورکائنات پیغمبر اسلام صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم انسان کامل اند و علم از پروردگار آموختند. اهل شریعت را، حضوری در خواب، اهل طریقت را حضوری در مراقبه، اهل حقیقت را حضوری در مکاشفه و اهل معرفت را حضوری در مقام روح اللّٰه که حق الیقین است. فقیر از مهد تا لحد در ذکر میباشد.

نظرنگارنده:

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره حضرت رسالت مآب صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم را انسان کامل قرار می دهند. مولوی جلال الدین رومی رح هم برگزیدگان حق تعالیٰ راکه انبیاء و اولیاء عظام می باشند روحی و جانی زاید بر افراد عادی بشر معتقد است:

باز غیرعقل و جان آدمی   هست جانی در نبی و در ولی (مثنوی)

امام ابوبکر بن ابو اسحاق کلابازی درکتاب تصوف سه نوع ذکر را می نویسد. یکی ذکر قلب دوم

ذکر در اوصاف مذکور و سوم ذکر بامشاهده مذکور. حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره به نوع سوم ذکر را تلقین می کنند.

۸ ـ دیداربخش:

این رساله اسم با مسمّی در علم دیدار و وصول معرفت مسطوراست. در تصانیف دست آمده حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره آخرین رساله است که کشف شده و تاهنوز در هیچ کتابخانه و دیگر شخصی یا دولتی نسخه‌ای ازان دیده نشد بدینجهت ترجمه اردو هم وجود ندارد. پس نسخهٔ منحصر بفرد آن بدست ماست و چگونگی اش درج ذیل است.

کاتب نسخه ناشناس است البته بر دیگر نسخه خطی بنام "عین الفقر" مشموله همین جلد کاتب نام خود را عبداللّٰه لاهوری مینویسد. بر کاغذ فراخ و خاکستری به خط متوسط در حدود ۲۶ صفحه تسوید است هر صفحه دارای ۱۸ سطر و تقطیع (۱۴ × ۲۲.۵) است.

محتویات رساله:

صفت نبی کریم صلی اللّٰه علیه و آله وسلم، علم تصوف و علم تصور، فقر مهجور و فقر وصال، اقرار و تصدیق، تفسیر آیة علم الادم الاسماء کلها[۱]، هشت علم رهبر دیدار خدا تعالیٰ، کرامت نبی آدم برای معرفت حق، اهل بندگی و اهل شرمندگی، فرض اکبر، اقسام هوا، چهار نشان علماء، چهار نشان فقرا، صاحب توحید و مقام لی مع اللّٰه وغیره. زیراین عناوین توضیحات آمده انست که: تصرف دعوت قبور و تصور اسم اللّٰه هر دو بنای عرفان است. جسم فقیر از هشت علم یکسر نور می گردد وهمین علوم رهبر دیدار خداتعالیٰ است. مراتب انسان سیصد و سی ست ولی عظمت انسان در مرتبه معرفت است. خداتعالیٰ را حاضر و ناظر دانستن فرض اکبر است، اگر این فرض اداکنی هیچ گناه صادر نمی شود. پیغمبر اسلام بمقام لی مع اللّٰه از همه دنیا بیخود می ماندند.

۴

---

۱. القرآن (البقرة ۲ـ آیة ۳۱)

نظرنگارنده:

حضرت سلطانِ العارفین قدس‌اللّه‌سره در شرح "لی مع اللّه(۱)" عقیده دارند که به لحظات این گونه آنحضرت از خود هم بیخود میشوند گویند که روزی که آنحضرت صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم باین مقام رسیدند، حضرت بی بی عائشه رض پیش رسول خدا آمد، آنحضرت پرسیدند تو کیستی گفت یا رسول اللّه من عائشه فرمود عائشه کیست گفت بنت ابابکر صدیق فرمود ابابکر کیست گفت اصحاب محمد رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم پس فرمودند محمد خود را خود نمیشناسد درین مقام لی مع اللّه فنافی اللّه است باللّه بجز باللّه دیگر نیست. شیخ عبدالحق محدث دهلوی در رساله مشاهده الابرار بین التجلی والاستستار در شرح حدیث "لی مع اللّه " میگوید که برای اولیای کرام این وقت، وقتی، میباشد ولی برای آنحضور صلی اللّه علیه آله وسلم این وقت را استمرار است. طبق فرموده حضرت سلطان العارفین می بینیم که برای آنحضور صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم این وقت استمرار هم دارد و محویت وقتی را هم داراست.

۹ ـ دیوان باهورح:

این اثر دلپذیر شعرکامل مصنف رحمة اللّه تعالیٰ علیه است که مشتمل بر غزلهای مستانه و وجدانی و عرفانی ست. این اثر هرگز مرقع کلیات شعر باهو نیست بلکه دارای غزلیات باهو است. دیوان موسومه رابارها متعدد اشخاص بچاپ رسانده‌اند ولی کسی بنظر تحقیق و تجسس این کار را بتکمیل و بچاپ نرسانده است. بهمین علت است که هر نسخهٔ چاپی از دیگری مختلف دیده میشود. نسخهٔ چاپی مزبور، و چند نسخهٔ مهم دیگر، اکنون، پیش ماست.

(i) نسخه چاپ شده موسوم به (دیوان حضرت سلطان باهو و فارسی)، چاپ مطبع نور. لاهور سال ۱۸۷۰ھ

(ii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف)،مکتوبه ناشناس، سال ۱۸۵۰ء (قریباً)

(iii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف کامل)، مکتوبه ناشناس، سال ۱۸۶۰ء(قریباً)

(iv) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)،مکتوبه ناشناس، سال ۱۲۹۰ھ

---

۱. حدیث رسول: "لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل " ترجمه: مرا باخدای خود وقتی است که بامن نتواند کنجیدنه فرشتهٔ مقربی و نه پیمبر مرسلی.

(v) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)،مکتوبه ناشناس، سال ۱۲۹۸ھ

(vi) نسـخه خـطی مـوسوم بـه (دیـوان شـریف مـعه شـرح پـنجابی)مکـتوبه نـاشناس، سـال ۱۳۰۰ھ(قریباً)

(vii) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)،مکتوبه محمد رضااخوند، سال ۱۳۰۶ھ

(viii) نسخه خطی موسوم به (دیوان شریف)،مکتوبه اهمون (حضرت نور احمد)، سال ۱۳۳۴ھ بخط جلی نستعلیق، ۹۷ صفحه دارد. هر صفحه ۶ سطر دارد.

(ix) نسخه خطی موسوم به (دیوان باهو)،مکتوبه قریباً سال ۱۳۵۹ھ بدست غلام دستگیر القادری و فقیر عبدالکریم کاپاری، بخط جلی متوسط. در حدود ۳۰ صفحه و هر صفحه ۱۴ سطر دارد.

محتویات دیوان:

سراسر دارای مطالب عرفانی، صوفیانه و عاشقانه است. بیشتر شعر مستانه وار در عالم وجد و سرور سروده شده است.

نظرنگارنده:

درین دیوان باهورح شعر عارفانه توحید و وحدانیت را به خیلی موثر طریق و به انداز جداگانه که مخصوص به حضرت سلطان العارفین ست بیان نموده شده است ـ یقین دانم درین عالم که لا معبود الّاهو. بیشتر صوفیه در فلسفه وحدت الوجود عقیدہ دارند همچو شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (م: ۶۳۷ھ)، سیّد بلهی شاه قصوری (م: ۱۱۷۱ھ)و شاه عبداللطیف بتائی (م: ۱۱۶۵ھ) و سچل سرمست متخلص آشکار (م: ۱۲۴۲ھ) وغیرهم. ویکی گروه صوفیه در وحدت الشهود عقیده دارند همچو مجدد الف ثانی احمد سرهندی رح (م:۱۰۳۵ھ) حضرت سلطان العارفین سلطان باهو(۱۰۳۹ھ ـ ۱۱۰۲ھ) مابین هر دو فلسفه وجود و شهود یگانگت پیدا کردند و همین خیال را بعد ازان حضرت شاه ولی اللّه محدث دهلوی (۱۱۱۴ھ ـ ۱۱۷۶ھ) بهمین موضوع باینطور اظهار خیال کرد که "نزاع مابین هر دو فرقه لفظی است و ازان بیش نیست. [1]" درین حضرت سلطان باهورح گفتند:ـ

---

۱. خواجه غلام فرید مرتبه مسعود حسن شهابی، لاهور ۱۹۶۰ء، ص ۵۵

هـــوالاول هـــوالآخــر ظــهور آمــد تــجلیّ او

بذات خود هویدا حق که لافی الکون الّا هو (۱).

صوفیه مضمون جان نثاری و محبت محبوب رادر شعر خیلی زیاد آورده‌اند ولی همین عنوان را بچه خوبی تمام می نویسند:۔

بــزلف یــار دل بستم بــه بستن دل چـنان مستم

دو عالم رفت از دستم کنون خود را فدا سازم (۲)

شرب عارفانه و صفای باطن و امتیاز میان عقل و عشق و جدوجهد در سلوک و مذمت ریـا را خواجه حافظ و سعدی شیرازی هم بخوبی نوشته‌اند ولی حضرت سلطان العارفین این مضامین را بکمال دلیل و آگهی باثبات می رسانند در شـناخت خـویشتن بـیشتر صـوفیه در نـثر و نـظم نوشته‌اند. فریدالدین عطار در منطق الطیر و امام غزالی در احیاء العلوم این مـضمون را خـیلی باصراحت نوشته‌اند و درین ضمن حضرت سلطان العارفین بکمال سادگی و حق گوئی اینگونه می گویند:۔

طــور ســینا چـیست؟ دانـی بـیخبر　　　طــور ســـینا ســینهٔ خــود را نگــر

همچو موسیٰ مست شو برطور خویش　　　رب ارنـــی گــو تــجلئ حــق نگــر (۳)

*بنده نگارنده رساله (سلطان الطاف علی) بتحقیق و اهتمام سعی نموده و اردو ترجمه فصیح و بلیغ کرده از حضرت سلطان باهو اکادمی لاهور به سال ۱۹۹۱م انتشار یافته است، بیادگار سه صد سالمین وصال حضرت سلطان العارفین قدس سره.

۱۰ ـ رساله روحی:

این رساله کوچک ولی در نثر ارزنده‌ترین تصنیف حضرت سلطان العارفین سـلطان بـاهورح است. داری گنجینه گرانبهای عرفانی ست که در طی صدها سال کسـی از عـرفا بـاینطور بـیان ننموده. متن اصیل را نظام الدین ملتانی در ۱۳۴۹ھ با ترجمه اردوی بچاپ رساند که الان از بین رفته است. اکنون فقط ترجمه اردوی پیدا است که مطلقا بآن مفاهیم حقیقی و تاثیر کلام را اظهار

---

۱. دیوان شریف کامل (خطی) مکتوبه ناشناس ۱۸۶۰ء، ۲:الف، مملوکه نگارنده رساله

۲. دیوان شریف (خ)،مکتوبه ناشناس ۱۸۵۰ م، ۵:الف، مملوکه نگارنده رساله

۳. همان۵۲:ب، مملوکه نگارنده رساله

مطابقت ندارد. چند تا نسخه خطی فارسی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه فقیر سلطان حامد (صاحب مناقب سلطانی) بسال ۱۲۹۴ھ شامل جلد ضخیم، در آخر این نسخه خطی برشش صفحه کشاده نوشته شده است. هر صفحه ۱۱ سطر دارد وتقطیع (۱۱×۲۰) است.

(ب) نسخه خطی سال ۱۳۰۶ھ به دست کاتب که نامش مفقود است بر ۶ صفحه نوشته شده و برای ملا جواهر خان نگاشته شده است. اغلب مکتوبه به دست محمد رضا کلانچی والا(کلاچی والا) نوشته شده است زیراکه در همین جلد دیگر نسخه‌های خطی به دست همین کاتب است. هر صفحه دارای ۱۴ سطر و تقطیع (۱۱.۵×۱۹.۵) است.

(ج) نسخه خطی سال ۱۳۵۴ھ به دست فضل کریم پسر احمد دین ساکن چکریان از شهر ستان گجرات باخط جلی بر صفحه کشاده درهای فن خطاطی را سفته و در ۱۱ صفحه گنجانیده است. هر صفحه دارای ۱۱ سطر پرگوهر است و تقطیع (۱۴×۲۳) است.

(د) نسخه خطی سال ۱۳۶۵ھ از ید فقیر عبدالکریم کاپاری در قلم متوسط نستعلیق برکاغذ کشاده محدود به صفحات پنج نگاشته شده-که باقطعی متناسب و مرغوب آمده شده و تقطیع (۱۴.۵× ۱۹) دارد.

محتویات رساله:

اطلاعات سرّی وعرفانی وهفت روح سلطان الفقر را بکمال عنایات الهی افشان کرده شده است. اسرار آفرینش و پیمان روز الست را بمصداق دریا درکوزه آورده شده است. هشت مطالب را نشان داده شده است. اول علت تخلیق، دوم تخلیق و فلسفۀ شهود و وجود، سوم نور احمدی، چهارم ذکر هفت روح سلطان الفقر، پنجم معرفی خود مصنف، ششم توصیف رساله، هفتم امر تلقین خلق و هشتم معشوق الهی شدن.

نظرنگارنده:

از خواندن این رساله ظاهر میشود که وثیقه ایست الهامی. خیلی اختصار دارد وبسیار نکات اسرار الهی را در چار چوب چند تا اوراق گنجانیده شده است. خداتعالیٰ میخواست که شناخته بشود و کاینات را تخلیق فرمود. درین معنی حضرت سلطان العارفین حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق رادر آغاز رساله نوشته‌اند. شیخ محقق حضرت الشاه محمد عبدالحق محدث دهلوی رحمة اللّٰه علیه هم در تصنیف خود این حدیث قدسی را نوشته است[۱]. درکتاب موضوعات کبیر ملا علی قاری هم در تائید این حدیث قدسی توضیحات می آید[۲]. در تخلیق نور احمدی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم که از نور احدی جلوه‌گرشد و ذکر هفت روح سلطان الفقر را درکتاب محک الفقرا کبیر تصنیف حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره زیاده توضیحات داده شده است.

پروفسور سیّد احمد سعید همدانی شرح این رساله نوشته که مکتبه رسالت لاهور در سال ۱۹۸۴ انتشار داد. حضرت غلام دستگیر اکادمی در سال ۱۹۹۰ از لاهور طبع دوم را اهتمام نمود. بنده سلطان الطاف علی برین رساله روحی مقدمه نوشت که شامل کتاب شده است. سپس متن فارسی رساله روحی را بنده بتحقیق با ترجمه ساده و روان در اردو بتکمیل رساند و حضرت غلام دستگیر اکادمی در ۱۹۹۳م از لاهور طبع کرد.

رساله روحی خرد هم از تصنیف حضرت سلطان باهو دریافت شد، *پروفسور سیّد احمد سعید همدانی متن فارسی را باترجمه و حواشی در اردو باهتمام حضرت غلام دستگیر اکادمی در لاهور ۱۹۹۱م بطباعت رساند.

۱۱ ـ سلطان الوهم:

کتابیست نایاب درفن تصوف و درس معرفت این رساله در سال ۱۹۷۷ء در شهرستان جیکب آباد(استان سند) ازکتابخانه آقای سلطان شاه دریافت شد. این نسخه خطی است ونام کاتب مفقود است، در سن ۱۲۰۹هـ نوشته شده است. در حدود ۵۳ صفحه کشاده گسترده شده است. قلم ریز و خط نسخ در استعمال آمده است. تقطیع (۱۴×۲۲/۱/۸) است. تاکنون متن فارسی

---

۱. مدارج النبوة،۲:۷۸۲

۲. موضوعات کبیر، دهلی، ۱۳۴۲هـ ص۵۴

کشف نشده بود و بدینجهت ترجمه هم در زبان دیگری نشد. این کتاب اصلاً یکی کشف مهمی ست در تصانیف حضرت سلطان باهو قدس‌اللہ‌سرہ‌العزیز. عجب است که صاحب مناقب سلطانی هم نام این کتاب را نبرده است.

محتویات کتاب

راه دل، پیرکامل، هردمی و عید محقق، وهم، دیدار و عاشق، گوهرانفاس، عشق، تجلی، دوگواه عشق، وجودموجودات، شجرچهار عالم در انسان کامل، کرب، اوهام، علم، فلسفه تنزل و تخلیق کاینات.

نظر نگارنده

جمله صوفیای کرام دل را مرکز تجلیات الهیٰ قرارده داده‌اند. و حضرت سلطان العارفین هم دل را موصل‌ترین راه حقیقت می گویند. مولوی جلال الدین رومیؒ از مقام دل زیاد سخن‌های دلپذیر نوشته است. ع دل گزرگاه جلیل اکبراست، از وست. اصلاً علم باطن و طریق تصوف همه نگهداری دل است. بطور لفظی فلسفه سلطان الوهم مخصوصابه حضرت سلطان العارفین تعلق دارد. بلحاظ معنی صوفیای نقشبند و شاهزاده داراشکوه قادری در رساله حق نما براین عنوان زیاد نوشته‌اند. حضرت سلطان العارفین درکتاب امیرالکونین ودرکتاب عین الفقر هم این فلسفه را اشاره نموده‌اند. روح دلیل آگاه وهم یا اوهام حقیقی ست که بمنزله نورست. چهارعالم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت را داراشکوه هم خیلی خوب در رساله حق نما توضیح داده است. ابوالفیض قلندر سهروردی درکتاب " الفقر فخری" شرح آورده است. فلسفه تنزل و تخلیق کاینات راباترتیب مدارج دکتر میر ولی الدین درکتاب "قرآن و تصوف " توضیحات داده است.

البته درین نسخه عبارات و جملات الحاقی هم یافته میشود که درباره اذکار خفی زیاد اصرار ورزیده شده است و ذکر جهر را فراموش کرده یا نفی نموده شده است. اینگونه افکار در طریق حضرات نقشبندیه یافته میشود ودر طریق قادریه ذکر خفی و جهر هر دو را مسلک سالک شمرده شده است.

۱۲ ـ شمس العارفین:

این نسخه در موضوع "عرفان و تصوف" بر اساس عقیده مسلک قادریه است. اصل نسخه از

حضرت سلطان باهو رح است و لیکن گرد آورنده یا جامع نسخه از روی نسخه‌های "کلید التوحید، قرب دیدار، مجموع الفضل، عقل بیدار، جامع الاسرار، نورالهدی، عین النماء، فضل اللقاء، که از تالیفات حضرت سلطان باهورح است. این گردآوری یا انتخاب در زمان اوائل سلطان ولی محمد سجاده نشین اوّل بعمل آمده است. ازین لحاظ مفاهیم و معانی و حتیٰ همه جملات و تراکیب در کتاب مال مصنف است. ترجمه اردوی ازان بچاپ رسیده است ولی متن اصلی فارسی آن تا به حال بچاپ نرسیده است. دو نسخه خطی این کتاب بدست ماست، بشرح زیر:

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۲۹۱ھ ق به دست محمد حسن پسر خیر محمد ساکن هجکه علاقه بهره در شهرستان شاهپور به خط نستعلیق. تعداد صفحات ۳۷ است و صفحه دارای ۲۳ سطر است، تقطیع (۱۵.۵×۲۷).

(ب) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۵۴ھ ق به دست فضل کریم پسر احمد دین قوم جت (جت در پنجابی) ران به خط نستعلیق خوانا و خوب نوشته شده. تعداد صفحات ۱۰۴ و هر صفحه دارای ۱۲ سطر است. تقطیع (۱۴×۲۳).

محتویات کتاب:

تقسیمات آن بر اساس باب است و جمعاً "هفت باب" دارد اما در متن نسخه ترتیب ابواب به هم خورده است. باب اوّل در فضیلت خواندن این کتاب، باب دوم در بیان ذکر و فکر، تصور مشق وجودیه و علاج دل سیاه، باب سوم، دربیان مراقبه و مکاشفه، باب چهارم، دربیان فنافی الشیخ، باب پنجم، ملازم در مجلس محمدی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم، باب ششم، در ترتیب خواندن دعوت بر اهل قبور و در باب هفتم، متفرقات تعلیمات عرفانی است.

نظرنگارنده:

این انتخاب بالترتیب (سیتامیتک) نیست که ازو مقامات وسلک عملی یا تجربی مصنف کاملا با تفکر و فلاسفه عرفانی وی بتوضیح نمی رسد، ولی این کار خیلی سودمند هم می افتد. این نسخه مشحون است از کلمات عارفان و حرکات و سکنات آنان و اعمال و گفتار شان درباره توحید و عرفان و تصوف وشیخ و مرید و مراد و سالک و طریق حقیقت و معرفت، اشکال

گوناگون دعای و تسخیرات. همه کتاب بر اساس عقاید طریقه قادریه بنا نهاده شده است.
*تدوین رساله شمس العارفین در زمان سلطان ولی محمد سجاده نشین اوّل سر انجام آمد چون خلیفه صاحبدنه لنجار و مولوی عبدالشکور شیخ از کتبارشریف و گهوتکی (سنده) در خانقاه سیّد موسیٰ شاه جیلانی چندتا تصانیف حضرت سلطان العارفین قدس سره رامربوط کرده اقتباسات یکجاکرده کتاب جداگانه موسوم به شمس العارفین بر آوردند و به صاحب خانقاه (سیّد موسیٰ شاه جیلانی) تقدیم کردند..درین ضمن متن صفحه پنجم از کتاب عمدة الآثار فی تذکار اخبارالکتبار ملاحظه شود:۔" خلیفه مذکور و مولوی عبدالشکور قوم شیخ که این هر دو کتاب شمس العارفین را از رسائل مؤلفه برهان العاشقین قطب الکاملین سلطان العارفین سلطان باهو قدس اللّه‌سره لعزیز انتخاب نموده به پیر موسیٰ شاه جیلانی ساخته‌اند رعایت از باعث بودنش برادرزادۀ استاد بسیار از بسیار می نمودند".
خلیفه مذکور (صاحبدنه قوم لنجار) و مولوی عبدالشکور قوم شیخ کتاب شمس العارفین را از رسائل مصنفه حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس‌اللّه‌سره ترتیب داده تهیه کردند. در تکمیل این کار سعی بسیار از برادر زادۀ استاد (محمد شریف معلم مدرسه مخدوم میان محمد صدیق) هم شامل بوده.

۱۳ ۔ عقل بیدار:
کتاب معلی اللقاب وثیقه ایست نایاب دُر باب رشدؑ و هدایات و حقیقت و آگهی از عارف اکمل و سلطان الفقرا سلطان باهو رحمة اللّٰه تعالیٰ علیه. متن اصیل فارسی بچاپ نرسیده است. دو نسخه خطی از متن فارسی بشرح ذیل است:۔

(الف) نسخه خطی سال ۱۲۹۸ھ ق مکتوبه بدست محمدالدین پسر میان جیلانی بخش ساکن گجرات برکاغذ کشاده در خط شکسته در حدود ۲۲۸ صفحه نگاشته شده. هر صفحه ۱۵ سطر دارد. تقطیع (۱۱×۲۱.۵). کاتب مذکوره این کار را در بغداد (عراق) نوشتن آغاز کرد و در لاهور بهمین سال باختتام آورد. متاسفا از این نسخه در آغاز ۱۸ صفحه تلف شده است.
(ب) نسخه خطی سال ۱۳۴۰ھ ق مکتوبه از دست بهادر شاه قادری سلطانی برکاغذ بلند و خاکستری در قلم میانه و زیبا در حدود ۱۸۴ صفحه نوشته شده و هر صفحه دارای ۱۳ سطر است. تقطیع (۱۱×۲۰) است.

محتویات کتاب:

علم و یقین، علم برای نفس و علم برای قلب و روح، طالب العلم علماء و طالب المولیٰ فقرا، سگ اصحاب کهف و شیطان، استماع سرود، تداوی مرض قلوب، مشق وجودیه، تصور اسم اللّٰه، شرح مراقبه، دعوت، فضیلت ومعرفت، ذکر شاه محی الدین عبدالقادررح، نفس وجودیه معظم، نود و نه نام باریتعالیٰ، کشف مقام منجم و شرح دم، فقر و قرب حضور، و در شرح دعوات متفرقه. درین عناوین گفته شده است که یقین نور ازلی ست و تلقین اسم اللّٰه بنور می رساند جسد سالک هفت اندام نور می گردد و در لامکان می رسد. سیّد عبدالقادر جیلانی باطالبان همیشه موجود می شود. اگرکسی یاد بکند پیران پیر را آن پیر ظاهراً یا در باطن حاضر می‌گردند. معرفت از علم ظاهر وعلم باطن حاصل آید. سرود دو نوع است یکی رحمانی که آواز الست است و فقرا اهل اللّٰه ازان آواز خرسند شوند و دیگر آواز شیطانی که اهل دنیا ازان خوشوقت شوند. هرکه اسم اللّٰه دارد قلب پاک دارد و هر که دنیا نجس دارد کلب پلید دارد. نقش حاضرات اسم اللّٰه و اسم محمد بمراتب قطب وغوث میرساند. مراتب دنیا وعقبی همه حجاب است. مراد از مرتبه انتقال معرفت وصال است که بجز دیدار پروردگار هیچ دیگر نیست. انسان آنست که بصارت و علم وعرفان دارد.

نظر نگارنده:

کسیّت از یقین است و این نکته را همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفین بخوبی اظهار فرموده‌اند. در آثارگذشته گفته شده که وهم حقیقی نور است. درینجا یقین راهم از نور الستی گفته شده است که دارنده را بمقام لاهوت می رساند. همچو سالک سلوک قادری حضرت سلطان العارفین در مراتب سیّد عبدالقادر جیلانی درین کتاب زیاد مطالب را آورده‌اند. درباره سرود حضرت سلطان العارفین درکتاب عین الفقر هم توضیحات عالی راپیش برده‌اند[۱]. شیخ علی هجویری رح درکتاب کشف المحجوب در این ضمن از قول خواجه ابو احمد مظفر رح نقل میکند که "قوت سماع تا آنگاه بود که مشاهده نه باشد چون مشاهده حاصل آید ولایت سمع ناچیز

---

۱. عین الفقر خطی مکتوبه ۱۲۰۹هـ ۹۰:الف، مملوکه سیّد سلطان شاه جیکب آباد

شود، نگر تا این را عادت نه کنی تا طبیعت نه شود[1]". اصلاً این تلقین برای علم دیدار معرفت است که حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره‌ٔالعزیز در همه تصانیف خود بشرح آورده‌اند. در معرفی "انسان" یکی از بهترین توضیحات دیده میشود که از تعلیمات قران و احادیث مملوست.

۱۴ ـ عین العارفین:

این کتاب معجز بیان درتصوف وعرفان هم تاکنون کشف نشده بود و در سال ۱۳۹۸ھ/۱۹۷۷ء از کتابخانه آقای سیّد سلطان شاه بدست آمد سال تصنیف ۱۱۰۰ھ نوشته شده است. تعداد صفحات ۳۱ است. خط نسخ و شکسته بکار آورده شده است. هر صفحه ۲۱ سطر دارد. نام کاتب مفقود است سال کتابت ۱۲۰۹ھ در آخر اخذ میشود. اوراق بوسیده است و بعضی جاها حروف محذوف است.

محتویات کتاب:

نفس، علم، فقر، دم، مرشد، دنیا و استدراج. تحت این عناوین بحث‌های ست بقرار زیر: نفس را باید کشت. مرشد نفس کش است. فقر مرتبهٔ محمدصلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم است. مرشد آنست که پیرو آنحضرت صلی اللّه علیه و آله وسلم است.

نظر نگارنده:

برای اصلاح وجود انسان و قطع نفس و هوا کردار مرشد کامل را هرکسی از صوفیاء و علماء کاملین بسیار نوشته‌اند ولی بانداز مدلل و قوی و دلپذیری که حضرت سلطان العارفین رح می آورند هم خیلی با تاثیر است.

۱۵ ـ عین الفقر:

کتابی ست در نثر مسجع که اولین بار در ۱۳۴۷ھ مولوی نظام الدین ملتانی به اردو ترجمه کرده و بامتن اصلی فارسی بچاپ رسانید. وی این ترجمه را در دو جلد منقسم ساخت. جلد اول دارای ۱۱۶ صفحه و جلد دوم مشتمل بر ۱۵۲ صفحه است. سپس ملک فضل الدین و ملک چنن الدین

---

۱. کشف المحجوب، لاهور ۱۳۸۷ھ ص ۱۷۵

لاهوری ترجمه دیگر اردو بچاپ رسانیدند که تاکنون درکتابفروش‌ها دستیاب است، ولی آن مفاهمیم حقیقی و تراکیب برجسته مصنف رح درین تراجم اردو دیده نمیشود. چندتا از نسخه‌های خطی این اثرگرانمایه بدست ماست، که چگونگی آن درج ذیل است.

(الف) نسخه‌ای مکتوبه سال ۱۲۹۱ه به دست کاتب محمد حسن خلف خیر محمد مقام هجکه در نواح بهره شهرستان شاه پور کتابت شده. این نسخه در قلم متوسط و خط نستعلیق نوشته شده است.صفحات برنگ خاکستری و کشاده است عده صفحات ۷۸و هر صفحه دارای ۲۳ سطر است، تقطیع (۱۵×۲۷) است. در اوائل نسخه مناجات غوث الاعظم مندرج است.

(ب) نسخه‌ای مکتوبه سال ۱۳۳۶ه به دست گل محمد سندی پهارپوری که در قلم متوسط و خط نستعلیق کتابت شده است تعداد صفحات ۱۵۴ و هر صفحه ۱۵ سطر دارد. تقطیع (۱۲×۱۷) است.

(ج) نسخه‌ای مکتوبه سال ۱۲۹۴ه به دست (صاحبزاده) سلطان حامد قادری (صاحب مناقب سلطانی) بر ۲۲۷ صفحه بزرگ محدود است. هر صفحه ۱۴ سطر دارد. قلم متوسط و خط نستعلیق است. تقطیع (۱۱×۲۰) می دارد.

(د) نسخه‌ای که شاهکار فن خوشنویس است متاسفانه نام کاتب و سال کتابت را ندارد. البته رنگ و هیات اوراق چنین است که اغلبا در حدود سال ۱۳۳۰ه نوشته باشد. تعداد صفحه ۳۱۸ است هر صفحه ۱۱ سطر دارد. تقطیع (۱۰.۵×۲۰) است. بتحقیق تازه این نسخه یکی از مکتوبه‌های پدر قاضی عبدالحکیم ساکن اسلام آباد نزد اوسته محمد، بلوچستان است.

(ح) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۴۵ه به دست فقیر نور محمد کلاچوی در قلم جلی نستعلیق زیبا در حدود ۸۹ صفحه آورده شده و هر صفحه ۲۳ سطر دارد.تقطیع (۲۰.۵×۳۴) است.

محتویات کتاب:

در ده باب منقسم است. حقیقت قلب، مرشدکامل، افکار سری و جهری، مقامات فقر، اسم

ذات و توحید فنافی اللّه، شرح تجلیات، شرح استغراق، تربیت نفس، شرح در عالم و فقیر اهل اللّه، شرح مراقبه از مضامین خاص اند. تحت عناوین مزبوره آمد است که کتب سماوی و کاینات شرح اسم اللّه است. هر جزو اسم اللّه خود اوست درین هیچ استدراج نیست. نور محمدی صلی اللّه علیه وآله وسلمّ ز نور ذات الهی ست و همه مخلوقات از نور محمد صلی اللّه علیه و سلم پیدا شد. راه ریاضت بسی سالها می خواهد. طالب مولیٰ از دنیا و عقبیٰ اولیٰ است. قیامت آنروز برپا خواهد شد که بر روی زمین هیچ کس نام اللّه تعالیٰ رانبرد. تجلّی چهارده نوع است. مشاهده پانزده نوع است. ترک یازده نوع است. مرشد مثل غسال و پاک کننده است. نفس را آتش عشق می سوزد. ابلیس و نفس و دنیا هر سه علامات نفس اماره، نفس ملهمه، نفس لوامه است. فقرا سوز عشق می دارند و علماء ازان بیخبر اند مزد فقیر بجز دیدار حق تعالیٰ چیزی دیگر نیست. اهل مراقبه فقیر است. قادری سرمدی مستقیماً شرف حضور نبوی صلی اللّه علیه و سلم میشود و بعد از وساطت آنحضرت صلی اللّه علیه وآله وسلمّ در خدمت و سلوک سیّد عبدالقادر جیلانی رح می آید. قادری زاهدی تا دوازده یا سی سال ریاضت نماید پس ازان بتوسط سیّد عبدالقادر جیلانی بمجلس آنحضور صلی اللّه علیه وآله وسلم مشرف میشود. "ذکر" پاک کنندهٔ وجود آدمی ست. بدینجهت ذکر وقتی و نماز وقتی و ذکر دائمی و نماز دائمی اختیار کردن بر فقیر لازم است. پاس انفاس خاصه سلوک است. قلب سه نوع است. دنیا، عقبیٰ، ملکوت و جبروت همه مقام است کسی که ساکن به یکی ازان مقام‌ها شد بفقر نرسید. فقر از خود فنا و باخدا بقا را می گویند. شرب وشراب بدمستی است، فنافی اللّه شدن هستی است. شریعت و طریقت هر دو بنای معرفت است. دنیا راهیچ مرد نمی پسندد و دنیا در پس تلاش مرداست. آن درویش نیست که برای فردا جمع بکند. درمیان حضرت آدم و آنحضرت صلی اللّه علیه و آله وسلم پنجهزار و نه صد و هفتاد و نه سال مدت گذشته است. سیصد مردان خدا تا قیامت می مانند و از برکت ایشان بلاها از امت باز می ماند. پانزده هزار و یک آدم پیش از آدم علیه السلام که پدر ماست خلق شده بودند و زمان شان صدها ملیونها سال پیش از آدم ما بوده.

نظر نگارنده:

این اثر خیلی جالب و فکرانگیز است که اطلاعات عرفانی و فلسفیانه را می دارد. سلوک قادریه را درین نسخه کاملا توضیحات داده شده است. در طریق صوفیه مباحث سودمند آورده شده است. درباره نشان قرب قیامت پیشگوئی بمطابق حدیث نبوی صلی اللّه علیه وآله وسلمّ ست. در

ضمن زمان آدم توضیحات علمی (سائنسی) رابکار برده‌اند. چو ایشان می گویند که هزارها آدم قبل از آدم ما خلق گشتند مبنی پر شواهد علمی و عقلی میباشد.نطشی (۱۸۴۴ء- ۱۹۰۰ء) گفته است که کاینات حوادث خود را تکرار می نماید هر آنچه هنوز میشود قبل ازین بعمل آمده بود. در همین راز قدیم در کتاب هدایت اسرار منقول است که روزی حضرت علی علیه السلام (م: ۴۰ه/۶۶۱ء) در جواب اهل نصاریٰ فرمودند که قبل از آدم صفی اللّٰه آدم بود و قبل از وهم آدم بود و قبل از وهم آدم بود صاحب تاریخ خواجگی می نویسد که کسی از حضرت امام جعفر صادق (۸۰هـ-۱۴۸ه) در پیدائش آدم پرسید و حضرت جواب دادند که کدام آدم آیا مراد از آدم صفی اللّٰه است. بر استعجاب آنکس فرمودند که قبل از آدم ما صد آدم گذشته است که اولاد و احفاد شان تا مدتها در دنیا مانده است[1]. بهرطور این کتاب به نثر آمیخته به نظم و احادیث و آیة قرآنی خیلی دلپذیر است.

*در تراجم اردو درین عصر پیشرفت شده است. سید امیرخان نیازی بر اشارت صاحبزاده سلطان محمد اصغر علی (ابن حضرت سلطان محمد عزیز) ترجمه عین الفقر در اردو نمود و بامتن فارسی در ۱۹۹۴ از فیصل آباد چاپ نمود.

پروفسور دکتر کی. بی. نسیم متن این کتاب را بتحقیق آورد و ترجمه اردو هم نموده بتوسط حضرت سلطان باهو اکادمی لاهور بچاپ رسید در سال ۱۹۹۵م. بنده (سلطان الطاف علی) نظر ثانی به این ترجمه نمود این کار را پسندیده و جاذب توجه بخیال می آید.

پروفسور دکتر کی. بی. نسیم درین روزها از دانشگاه پیشاور شعبه فارسی باز نشسته است و در لاهور قیام ورزیده است. وی با توجه و محنت بسیار در تحقیق و ترجمه درکار و آثار فارسی حضرت سلطان باهو قدس سره سعی بلیغ نموده است. ماایں پیشرفت درکار تصانیف حضرت سلطان باهورح را معجز آفرین و حیرت‌انگیز و خوش آیند بخیال می آوریم.

۱۶- فضل اللقاء:

رساله ایست در نثر ساده، روان و فصیح و در علم بقا و معرفت بی بها. متن اصلی تا هنوز بطباعت نرسیده است. ترجمه اردو پیداست. نسخه‌های خطی این رساله که بدست ماست در ذیل تذکار میشود.

---

۱. مطلع العلوم معه مجمع الفنون، دهلی ۱۲۶۴ه ص ۱

(الف) نسخه خطی سال ۱۹۱۷ء، نام کاتب مفقود است. تعداد صفحه ۱۳۸ متوسط چاپ شده است وهر صفحه ۹ سطر دارد. این نوشته در خط جلی ست. تقطیع (۱۳.۵×۱۷) است.

(ب) نسخه خطی سال ۱۹۷۱ء به دست ظهوراحمد ساغر هاشمی المعروف عینی در خط شکسته بر کاغذ کشاده در حدود ۶۶ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۶ سطر است.

محتویات کتاب:

عشق وجودیه، توصیف شاه عبدالقادر، عرفان، طالب و مرشد، شوق، طریقه قادری، موتو قبل انتموتوا، تحصیل علم فضیلت، پنج کلید عطا بر اولیاء اللّٰه، تقلید، توحید وغیره. تحت عناوین بالاگفته‌اند که صاحب توفیق آنست که در زندگانی مدارج ممات رایابد و لقای الهی بیابد. دم و آواز هر دو از ازل اند. مرید قادری اولین روز تلقین بمراتب تصور و تفکر وذکر و الهام می رسد. شوق قلب زندگانی جاودانی است. پیروان آنند که بدیدار آنحضرت صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم می رسند و حاسدان همچوگاؤ خر می مانند. اهل توحید از تصور اسم اللّٰه و دعوت اهل قبور و نظر اولیاء اللّٰه و تلقین قرب الهی و از توجه قلب با بهره هستند واهل تقلید هیچ یک ازین اوصاف راندارند.

نظر نگارنده:

این کتاب در سلوک قادریه و رموز معرفت زیاد معرفی می دارد. اصطلاحات سودمند صوفیانه را بکار برده‌اند. حقائق عرفان و آئینه حقیقت را در جملات آسان واضح کرده‌اند.

۱۷ ـ قرب دیدار:

این کتابیست در علم لقای دیدار الهی چون از نامش هویداست. متن فارسی چاپ نشده است ترجمه اردو پیداست. نسخه خطی که بدست ماست اینجا تذکار میشود.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۷۱ھ بدست محمد بخش پسر اللّٰه دته سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر به تقطیع (۱۳×۲۰) در ۱۴۶ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۰ سطر می دارد.

محتویات کتاب:

طالب و مرشد، شرح دعوت، تصور،عامل و کامل، سه قسم عالم. تحت این عناوین آمده است که دیدار الٰهی در خواب و در مراقبه و از چشم معرفت ممکن است بشرط ممات در زندگانی. ولی اللّٰه اهل دل است. نور معرفت حصول تلقین وتزکیه نفس است. چهار حرف طالب و چهار حرف مرشد اسرار ومعانی دقیق می دارد. فقیر را با هر دم نور دیدار میسر می آید. علم حق فرض عین است که ترسیدن از خداتعالٰی و بیرون آمدن از حرص و هوا. یکی عالم محجوب است و دوم عالم مجذوب است و سوم عالم محبوب است. دعوت قبور باشرائط لازمی خواندن استفاده می دهد. صاحب دعوت عمل استخاره رامی داند.

نظر نگارنده:

امام ابوبکر بن ابو اسحاق کلابازی در کتاب تعرف می گوید که صوفیه دیدار الٰهی را روا قرار داده‌اند و شرعاً و روایتاً دیدار الٰهی راواجب قرار داده شده است. عقلاً اینطور درست است که اللّٰه تعالٰی موجود است و هر موجود را دیدن روا است مگر وقتیکه اللّٰه تعالٰی مرا قوت دیدار عطاکند. اگر دیدار الٰهی روا نبوده گفتن موسٰی علیه السلام ارنی انظر الیک (الاعراف ۷:آیة ۱۴۳) جهل و کفر میبوده[۱]. حضرت سلطان العارفین درین جهان دیدار خالق حقیقی را در خواب و مراقبه و در چشم معرفت ممکن میدانند. طبق حضرت سلطان العارفین ولی اللّٰه اهل دل است و مولوی رومی رح هم می گویند:۔

گر تو سنگ خاره و مرمر شوی   چون به صاحبدل رسی گوهر شوی [۲]

۱۸ ـ کشف الاسرار:

رساله ایست در نثر ومملو از علم توحید و عرفان که اولین بار متن اصل فارسی آن در سال ۱۳۵۱ھ به کوشش فقیر نظام الدین ملتانی باشرح در اردو بچاپ آمده، ولی آن سلسله چاپ از بین رفته است. والان فقط ترجمه در اردو متداول است. نسخه خطی بشرح ذیل بدست ماست.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳ھ از دست گل محمد سندی علماء پهارپوری در خط متوسط

---

۱. تعرف، لاهور ۱۳۹۱ھ ص ۶۲

۲. مثنوی معنوی (شرح عرشی)، لاهور ۱۹۵۹ء، ص ۲۸۲

نستعلیق در حدود ۱۸ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر با تقطیع (۱۸×۸.۵) است.

محتویات کتاب:

انسان کامل، دعوت سوره مزمل، تاثیر تصور اسم ذات، تصور شیخ و تاثیرآن، مرشد کامل و مرشد ناقص، علم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت، تحت عناوین مذکوره آمده است که انسان کامل هشت وصف دارد. مرشد کامل طالب حق را تصور اسم اللّٰه و عمل دعوت عطا می کند. فقیر را تصور اسم اللّٰه، للّٰه، له، هو، محمد،فقرو فنافی الشیخ بمراتب لایحتاج می رساند. اتباع شریعت و علم تفسیر و حدیث پیر طریقت را سزاوار است. گذشتن از کشف وکرامات، محافظت از رجعت خوردن است. طالب مولٰی از همه مقامات سیر کرده به حقیقت رحمانی قرار می گیرد.

نظر نگارنده:

بسیار مفکرین شرق و غرب بر اوصاف انسان کامل نوشته‌اند ولی هشت نشان مرد کامل که حضرت سلطان العارفین بشمار آورده‌اند خیلی جالب و ممکن بنظر می آید وصف اول لقمه حلال و صدق مقال، وصف دوم ترک شهوات نفسانی، وصف سوم جمیعت خاطر، وصف چهارم حضوری مجلس آنحضرت(ص)، وصف پنجم استغراق در اسم ذات، وصف ششم عالم علوم کاینات، وصف هفتم صاحب مرتبه لی مع اللّٰه و وصف هشتم تابع اهلسنت در طریق قادری سروری.

۱۹ ـ کلیدالتوحید (صغیر):

این کتاب معنوی در نثر فصیح نه فقط یکی کار ادبی و علمی است تمام بلکه باحقایق عرفانی و تاثیر درونی دارندهٔ فن و ارشاد روحی ست و بمنزله مرشد کامل برای هر خاص و عام است. فقیر محمد نظام الدین ملتانی درسال ۱۳۴۷ھ این کتاب رابامتن اصلی باترجمه اردو چاپ رساند.ولی ترجمه اردو درست بنظر نمی آید حتٰی مفاهیم ناشایسته وارد کرده شده است. سپس متن چاپی فارسی از بین رفت و ترجمه اردو از ناشری بنام ملک چنن دین لاهوری متداول است.چندتا نسخه خطی فارسی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه قریباً سال ۱۲۸۰ھ ورق آخر پاره شده و نام کاتب ناشناس، در حدود ۶۳ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۱ سطر دارد. در آخر شجره طریقت است و بر پشت صفحه خان میر سلمان، نوشته شده است که اغلباً کاتب باشد. تقطیع (۸ × ۱۵) است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه به سال ۱۳۷۵ھ به دست محمد بخش پسر اللّٰه دته از قبیله سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر قرطاس کشاده بحدود ۶۱ صفحه در خط اوسط و جلی، هر صفحه ۱۰ سطر می دارد.

(ج) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۶ھ در حدود ۳۹ صفحه، هر صفحه ۱۴ سطر دارد، خط نستعلیق قلم متوسط ونام کاتب محمد رضا و تقطیع (۱۱.۵×۱۹.۵) است.

محتویات کتاب:

ارزش تصنیف، موسیٰ«ع» و خضر«ع»، خودشناسی و خدا شناسی، ذکر و ذاکر، تخلیق کاینات باشرح در ارواح، صاحب جمیعت مرد مولیٰ، شناخت در مرد درویش، لاهوت و تجرید و تفرید. تحت عناوین مذکوره آمده است که کامل آنست که هرچه گوید برآن عمل کند و بنظرش سیم و زر برابر است. اولین راحله خودشناسی تسخیر نفس است، پاکیزگی و طهارت در هر دو ظاهر و باطن لازم است. ارواح طالب دنیاو شیطان ارواح طالب عقبیٰ و ارواح طالب مولیٰ از روز ازل تعین گشته‌اند. مقام تجرید خلاصی یافتن از نفس وشیطان است.مقام تفرید آنست که در انبوه مردمان باطن باخدا باشد.

نظر نگارنده:

در قرآن حکیم وارد شده لم تقولون مالا تفعلون[1]. شما آن (سخن) چرا می گوئید که برآن عمل نمی کنید. حضرت سلطان العارفین بر این امر زیاد توضیحات داده‌اند. اصلاً تعلیمات صوفیه راجع به اصلاح باطن انسانی و صفای قلب است و این امر عین محافظت قلب است. دنیا

---

۱. القرآن (الصف ۶۱:آیة ۲)

و لذات دنیا نزد فقیر هیچ است بدینجهت همچو صوفیای عظام حضرت سلطان العارفین هر بهتر و مهتر از اشیای دنیا بناگاهشان یکیست. الست بربکم [۱] آیا من خدای تو نیستم؟ خطاب به ارواح در قرآن حکیم آمده است و حضرت سلطان العارفین در شرح آن ارواح به انواع ارواح توضیحات داده‌اند. امام ابوبکر بن ابو اسحاق کلابازی (ف:۳۹۵ھ) می گویند، صوفی از ترک دنیا معاوضه در هر دو جهان طلب نکند زیراکه بروی فرائض (حق) اللّٰه تعالیٰ واجب است. وی بر هیچ مقام هم نگاه نکند[۲]. در همین کتاب (ص ۱۷۵) آمده است که عمرو بن عثمان مکی گفت: تفرد باللّٰه الفرید فرید فظل وحیداً والمشوق وحید، یعنی انسان منفرد باخدای یگانه تنها ماند، پس آن تنها ماند و عشاق هم[۳]. حضرت سلطان العارفین هم مقام تجرید را خلاصی یافتن از هر دو جهان و یکتا شدن بآن خالق حقیقی خیال می کنند و مقام تفرید را در غوغای جهان دل به خالق حقیقی پیوستن میگویند.

۲۰ ـ کلیدالتوحید (کبیر):

کتاب درخشنده چو ماهتاب، در رشد وتلقین عرفانی عالمتاب ودر فن نثر اثریست نایاب از عارف ربانی بی همتا تلمیذ رب الارباب حضرت سلطان باهو سلطان الفقر. متن اصلی فارسی این اثر تا هنوز بچاپ نرسیده است و ترجمه اردو هم باآسانی دستیاب نیست. نسخه خطی ازان تصنیف لطیف که بدست ماست تذکار می شود.

نسخه خطی سال ۱۳۳۳ھ مکتوبه به دست فقیر حضرت جیؒ پسر حضرت محمد دین ساکن قریه برهان در خط نستعلیق، قلم متوسط به تقطیع (۱۲×۲۲)،تعداد صفحه ۳۲۲ و هر صفحه ۱۶ سطر دارد.

محتویات کتاب:

توصیف علم، ام المومنین حضرت عائشه رضؓ درباره معرفت تفسیر آیة اللّٰه نور السموه [۴]، عالم بیخودی و محویت، عرفان وعارف، ولادت آنحضرت ﷺ و در شرح خواص وجود مبارک (صلی اللّٰه علیه وسلم)، شش مرتبه خاص الخاص، سه قسم غوث و قطب، فلسفه میعاد قیام

---

۱. القرآن (الاعراف ۷:آیة ۱۷۲)
۲. تعرف، لاهور ۱۳۹۱ھ، ص ۱۷۴
۳. همان،ص ۱۷۵.
۴. القران (النور ۲۴: آیة ۳۵)

قیامت، فقراء کامل و علماء عامل، اسلام در صبر، وجود انسان مثل طلسمات، ارزش تصنیف بدرجه مرشد کامل، مقام آواز، چهار چیز در ظاهر و چهار چیز در باطن انسان، ارواح عالم و ارواح فقراء اهل اللّه، حکایت درویشی و دو طالبان، رزق عوام و رزق خاص، سه قسم یقین، تصور اسم اللّه، احادیث فقر محمدی، حکایت عیسیٰ«ع» و امتش، دعوت و تصرف. تحت این عناوین آمده است که علم رسانندہ بحق است. آیة کریمه اللّه نور السموٰات در باب اولیاء است. مرده دل به حیات النبی صلی اللّه علیه وآله وسلّم اعتبار ندارد. وجود آنحضرت صلی اللّه علیه وآله وسلّم نفس اماره ندارد و خوشبوی بدنشان از شجرة النور است. هرکسی که مجلس آنحضرت را یافت مستغنی گشت. سیّد عبدالقادر جیلانی غوث اعظم و معشوق ربانی ست. قیامت را پنجاه هزار سال باقیست و این همه شب دنیاست و حسابگاه قیامت هم پنجاه هزار سال است. و این هم یک روز است. گوئی از قیامت در ظاهر (دنیا) و باطن (قیامت) لک سال می‌شود. اسم اللّه، للّه، له، هو، چهار اسم ذات است. نود نه نام باریتعالی نود نه تصور دارد. سی حرف از الف تا ی چهار تصور و چهار تصرف دارد. من عرف ربّه فقد طال لسانه [۱] شریعت ظاهر است و من عرف ربّه فقد کل لسانه [۲] شریعت باطن است. وجود انسان گنجینه و خزائن بی بها دارد و بر آن وجود دل همچو طلسم است که از کلید کلمه طیب میکشاید یا از تصور اسم اللّه میکشاید. آواز یک سرّیست وبآن مقام تعلق دارد که از عرش تا تحت الثریٰ گسترده شده است و ارواح را در آن قبض می کنند. مرشد کامل طالب را هشت چیز در ظاهر و باطن عطا می کند و بمراتب غرق فی التوحید می رساند. سکوت از مقام لاهوت است. اگر سکوت از لاهوت نیست مکرو فریب نفس میباشد. ریاضت نه کردن و جمع مال کردن حیله شیطانی ست. رزق عوام ازکسب اعمال و رزق خواص از نصیب ازلی ست. از دعوت قبور عامل را هفت گنج بدست آید. اول گنج نظر کیمیا، دوم گنج جمیعت خاطر، سوم گنج روح مفرح گردد، چهارم گنج تزکیه نفس، پنجم گنج علم غیبی، ششم گنج نفی غفلت و هفتم گنج توفیق الهی.

نظر نگارنده:

هیچ عارف، مفکر و فلسفی در تعیین مدت قیامت سخن نورزیده است. این انکشاف عارفانه از حضرت سلطان العارفین میشود که سلطان الفقراء اند و راز ازلی از خالق حقیقی یافته‌اند و

---

۱. کسی که رب تعالیٰ را شناخت زبانش دراز شد.
۲. کسی که رب تعالیٰ را شناخت زبانش گنگ شد.

مشرف مجلس آنحضرت صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلمّ اند. کرشمه‌های توجه، تصور و تصرف در اسمای ذات، اسمای حسنه و آن کرشمه‌ها در سی حرف الف تا ی تعلیمات است که به حضرت سلطان العارفین خصوص دارد، محی الدین ابن عربی گفته است که اللّٰه تعالیٰ آدم را بر صورت خود پیدا کرد بلکه عبد بلحاظ مقصود عین رب، هویت حق و حقیقت مطلق است. بدینجهت معرفت و حقیقت نفس را علماء و حکماء نیافت مگر حق پرستان، علمای الهین، پیغمبران واکابر صوفیه حقیقت نفس را دریافت کردند[1]. حضرت سلطان العارفین در شناخت نفس توضیحات داده می گویند که همه خزائن و عجائبات در وجود انسان است. دکتر میر ولی الدین درین ضمن می افزاید که از اقرار و تصدیق رسالت شرک از قلب خروج میکند و ایمان جلوه افروز میشود[2]. همینطور حضرت سلطان باهو هم میگویند که کلید طلسم وجود انسان کلمه طیب است. ابوالفیض قلندر سهروردی درکتاب الفقر
فخری[3] و داراشکوه درکتاب حق نما درباره آوازگفته‌اند که آواز حقیقی از ازلست و آنها که با سلطان الاذکار با بهره شده‌اند همیشه در آواز حق محو می مانند[4]. حضرت سلطان العارفین این مسئله را شرح نموده‌اند.

۲۱ ـ کلید جنت:

این کتاب مستطاب در نثر ازان رسائل و کتب معروف مصنف (رح) است که ترجمه در زبان اردو متداول است و تا هنوز متن اصلی فارسی بچاپ نرسیده است. متاسفانه یک نسخه خطی در نستعلیق ازان کتاب بدست من آمده است و معرفی درباره کتاب مذکوره را بکمک نسخه اردو چاپی هم یاد آور می شود و نسخهٔ خطی مزبور ذیل یاد آور میشود.

نسخه خطی بسال ۱۴۰۵ھ به دست دکتر محمد صادق از مانسهره، هزاره در حدود ۱۰۶ صفحه نوشته شد هر صفحه ۱۲ سطر دارد. تقطیع آن نسخه (۱۵× ۲۲) است.

محتویات کتاب:

اصلاً کتاب در هشت باب منقسم است. اول ارزش کتاب، دوم طریق ذکر، سوم تصور، چهارم

---

۱. فصوص الحکم، حیدرآباد دکن ۱۳۶۰ھ،ص۲۱۲
۲. قرآن و تصوف، دهلی ۱۳۷۵ ھ ص ۵۳
۳. الفقر فخری، حیدرآباد دکن (؟) ۱۳۷۰ھ(؟)، ص۲،۶
۴. حق نما، لاهور(؟) ۱۳۸۰ھ(؟)،ص ۳ تا ۱۱

مراقبه، پنجم فنافی محمد صلی اللّه علیه وآله وسلمؐ، ششم مجلس محمد صلی اللّه علیه وآله وسلمؐ، هفتم دعوت و هشتم تجلیات متفرق. تحت عناوین مذکوره آمده است که کتاب بمنزله مرشد کامل است. ذکر با تفکر و تصوراسم اللّه ذات در عمل آورده می شود. ذکر سالک را بفنافی اللّه و بقاباللّه می رساند. اسم اللّه اسم اعظم است. دل، روح و سرّ راتجّلی از اسم اللّه می آید. مراقبه از نگهبانی دل و آن با مجلس ارواح است. ذکر چهار نوع است ذکر حامل، ذکر سلطانی، ذکر قربانی و ذکر خفی. مراقبه به ذکر خفی علاقه دارد. فنافی محمد صلی اللّه علیه وآله وسلمؐست زیرا که نور محمدی از نور الهی است جلّ شانه. مجلس محمدی به هفت مقام ازل، ابد، دنیا، توحید مطلق، آسمان، عرش اکبر و لامکان است. دعوت قبور یکی طریق مستجاب الدعوات است و یکبار در زندگی عمل نمودن کافی ست. نور الهی از تجّلی قلب است.

نظر نگارنده:

بلحاظ افکار و تعلیمات مزبوره هیچ فرقه صوفیان اهل تصوف اختلاف نمی دارد. در شرح اذکار ابوالفیض قلندر سهروردی درکتاب الفقر فخری هم باینطور توضیحات داده است. سیّدنا غوث الاعظم تعلیمات اسماء و تعلیمات اذکار طریقت را در رسائل خود بکمال خوبی و فصاحت بیان نموده‌اند که اصلاً بطریق قادریه میباشد. سیّد عبدالقادر جیلانی رح درین رسائل طریقت تلقین می نمایند که هفت اسماء بمراتب اصولی گفته می شود که شرح آن باختصار می آوریم. برای اصلاح وتربیت نفس اماره اسم اوّل **لا اله الا اللّه** است. اسم دوم **اللّه** برای اصلاح و تربیت نفس لوامه است. اسم سوم **هو** بتربیت و اصلاح نفس ملهمه بکار آورده میشود. اسم چهارم **حَی** بتربیت و پیشرفت نفس مطمنهٔ بعمل می آید. اسم پنجم **واحد** بتربیت نفس راضیه بکار می آید. اسم ششم **عزیز** برای نفس مرضیه واسم هفتم **ودود** برای تربیت و ورد نفس کامله بعمل آورده میشود. پنج فروع برای اصول اسم اوّل گفته شده است.

یکی لا معبود الّا اللّه

دوم لا محبوب الّا اللّه

سوم لا مقصود الّا اللّه

چهارم لا مطلوب الّا اللّه

پنجم لا مراد الّا اللّه

اصول اسم اللّه چندتا فروع دارد: یا نور، یاباسط، یاهادی یا اللّه.

اصول اسم هو هم فروعات دارد: یا هو انت هو، یا هو یا اللّه. در ضمن هر یک اصول و فرع تعداد ورد هم نوشته شده است[۱].

در رساله مذکوره کلید جنت حضرت سلطان العارفین در توضیحات اذکار و لطائف طریق قادریه همچو سیّد عبدالقادر جیلانی رح (۴۷۱هـ ۵۶۱ھ) اظهار نموده‌اند.

۲۲ ـ گنج الاسرار:

رساله ایست در نثر سراسر گوهر فشان و مملو به معرفت و حکمت فیضرسان. اولین بار در ۱۳۴۸ھ متن فارسی باترجمه و شرح در زبان ارڈو به کوشش فقیر محمد نظام‌الدین ملتانی بچاپ رسید و فعلاً آنچاپ از بین رفته است. چند نسخه خطی بدبست ماست که مزبور ذیل یاد آورد می شود.

(الف) نسخه خطی بسال ۱۳۲۳ھ به دست گل محمد سندی علماء پهارپوری در خط نستعلیق متوسط در حدود ۲۰ صفحه نگاشته شد هر صفحه ۱۷ سطر دارد. تقطیع (۸.۵ × ۱۸) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۳۶ھ به دست بهادر شاه ساکن فرید محمود کاتهیه بر قرطاس کتابی در خط نستعلیق متوسط خوش و زیبا در حدود ۳۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۰ سطر. تقطیع (۸.۵ × ۱۶.۵) است.

(ج) نسخه خطی بسال ۱۳۷۰ھ بدست محمد بخش پسر اللّه دته از قوم سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر کاغذ کشاده در خط متوسط و جلی در حدود ۳۷ صفحه و هرصفحه دارای ۱۰سطراست.

(د) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۶ھ به دست محمد رضا تعداد صفحات ۴۰ و هر صفحه ۱۴ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۹.۵).

---

۱. رساله اوّل (درباب اسماء الطریقت) و رساله ثانی (در باب دایرةالنفوس) مکتوبه ۱۳۵۳ھ مملوکه سلطان غلام دستگیر.

محتویات رساله:

طریق قادری، دنیا، شاه محی الدین رح، عارف اولی الامر، پیغمبر و اعرابی، ذکر دوام و ذکر خفیه. تحت عناوین مزبوره آمده است که قادری بر هر طریق قوی است. قادری را از سرود، دنیا و اهل دنیا اجتناب باید کرد. قادری را ذکر جهر، ذکر خفی و استغراق بمجلس محمدی صلی‌اللہ‌علیہ‌وآلہ‌وسلم لازم است. کسانیکه زیاد از احتیاج مال اندوزد گرانبار است.

نظر نگارنده:

در سلوک و ضوابط طریقه قادریه هدایات و تلقین مهمی ست. مال و اجناس اندوختن در شریعت هم روا نیست حضرت سلطان العارفین در طریقت مال اندوزی را به حب دنیا شمرده‌اند که فساد نفس است.

۲۳ ـ مجالسة النبی:

رساله ایست بینظیر در نثر پرتاثیر که متن اصلی فارسی تا هنوز به چاپ نرسیده است و ترجمه اردو را ملک چنن الدین لاهوری انتشار داده است. متن اصلی در دو نسخه خطی بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۵۴ه/۱۹۳۵ء ازید فضل کریم پسر احمد دین از قبیله جت، "ران" ساکن چکریان از شهرستان گجرات در خط نستعلیق و جلی زیبا نوشته و در ۲۸ صفحه کشاده برآورده است. هر صفحه ۱۲ سطر دارد. تقطیع (۱۳.۵ × ۲۳) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۰۶ه مکتوبه محمد رضا به قلم متوسط در ۴۵ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۴ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۹.۵) است.

محتویات رساله:

عارف، ارزش علم، شرح نفس، قلب و روح، فنافی الشیخ و فنا فی الرسول، تاثیر اسم اللّه ذات، اربعه عناصر در وجود انسانی، شرح پیر و مرشد. تحت این عناوین گفته شده است که عارف آنست که نفس را بکشد. از فنافی الشیخ مراد تصور وجود شیخ نیست بلکه طریق تحقیق

شیخ است. تصور اسم محمد به مجلس محمدی میبرد و مقام فنافی الرسول از خوی بوی خلق محمدی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم ّست. تصور اسم اللّه طالب را به فنافی اللّه میرساند. وجود آدمی نفس و قلب و روح و سرّ را دارد. صاحب سرّ صاحب مشاهده معرفت الهی است. علم از قرآن است و بدون علم معرفت نیست. چون حضرت آدم نام محمد(صلی اللّه علیه وسلم) را برابر نام اللّه جل شانه درکلمه طیب نوشته بر عرش الهی دید از غیرت درو نفس پیدا شد و از همین نفس فتنه خوردن دانه گندم و بنای حسد قابیل و هابیل موجود آمد. مرشد همچو حجام است که از طالب اللّه موی معایب راببرد.

نظر نگارنده:

حضرت سلطان العارفین برای تلقین سالک و اصلاح نفس طالب اللّه و سیلهٔ مرشد را لازم میگردانند همچو تعلیمات مولوی جلال الدین رومی رح که بگفته او:-

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر　　　دامن آن نفس کش را زود گیر

بسبب اهمیت پیوند ولایت است که مولوی پیر را "عین راه " میخواند"پیر را بگزین و عین راه دان "برای اینکه پیوستگی او را عین طریق وصول بمقصد کمال میداند، یعنی هدایت پیر روشن بعبارت دیگر پیوند کامل، عین کمال است و سر منزل نهائی سالک وصول بهمین مقام اتصال است ضمیر و توجه ولی عصر، هم ارائه طریق است و هم ایصال بمطلوب، چرا که ولایت و اتصال بولی واصل کامل، عین اتصال بحق است فنا و استهلاک در او، فنای در حق است، و پیوند او کیمیای ست که مس تیره وجود رابه زر خالص تبدیل میکند یا آبی ست که آتشهای درونی را فرومینشاند.

شرح در پیدائش نفس انکشاف حضرت سلطان العارفین است و هیچ عارف باینطور نشان نداده است.

۲۴ـ محبت الاسرار:

رساله ایست رحمت آثار مملو باحقائق و رافع افکار. متن اصلی بچاپ نرسیده است. ترجمه اردو متداول است. چند نسخه خطی بدست ماست که چگونگی آن از قرار ذیل است:

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۲ھ به دست کریم حیدر برهانی در خط شکسته. ۲۰ صفحه با ۱۲ سطر در هر صفحه نگاشته شده. تقطیع (۸.۵ × ۱۸).

(ب) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳ھ دست گل محمد سندی علماء پهارپوری بخط نستعلیق در حدود ۳۱ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۷ سطر دارد. تقطیع (۸.۵ × ۱۸).

(ج)نسخه خطی مکتوبه بسال قریباً ۱۳۳۴ھ در ۹۶ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۸ سطر دارد. اغلباً این نسخه خطی مکتوبۂ بدست فقیر حضرت جی برهانی ست. اولین و آخرین اوراق باهمدیگر تقلب داده شده است. تقطیع (۱۰.۵ × ۱۷.۵) است.

(د) نسخه خطی بسال ۱۳۷۰ھ بدست محمد بخش پسر اللّٰه دته سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر برکاغذ کشاده در خط جلی بحدود ۵۶ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۰ سطر دارد.

مضامین رساله:

انسان کامل، معرفت الهی، قرب حق، حدیث فقر، فقیر. تحت عناوین مذکوره آمده است که وجود انسان از کرم ایزدی است و شرف انسانیت از معرفت است. عشق اسرار ربانی است. وسیلت از فضیلت بهتر است. صاحب قلب مستغنی است و ذکر دوام دارد. بنای فسق و فجور دنیاست. ابوجهل و یزید دنیا است.

نظر نگارنده:

فلوطین (PLOTINUS) عشق را وسیله وصال باخدا می شمرد زیراکه خدا تعالیٰ محبوب حقیقی ست و در حسن و جمال کامل است. آن ذات باری تعالیٰ سراسر عشق یا مجسم عشق است بدینجهت وصال آن محبوب حقیقی از طریق عشق ممکن است. بقول رومی:-

تو قیامت شو قیامت رابـبین   دانش هر چیز را شرط است این

پروفسور یوسف سلیم چشتی درکتاب خود تحقیق می نماید که در همه ادب صوفیانه دنیا خدا تعالیٰ را محبوب قرار داده شده است. فلوطین، فرفریوس، شنکر،رام نوج، ولبه اچاریه، منصور

حلاج، شیخ اکبر، مرشد رومی، خواجه عطار، حکیم عراقی، عارف جامی، حکیم سنائی، بیدل، شاه عبداللطیف بتائی، سچل سرمست، حضرت سلطان باهو، بلهی شاه، رام کرشن و علامه اقبال همه مفکرین و محققین خدا را محبوب حقیقی قرار داده‌اند و نغمهٔ عشق را سروده‌اند[۱]. حضرت سلطان العارفین عشق را وسیله معرفت و وصال بحق تعالیٰ گفته‌اند.

همین طور همه مفکرین و اکابر مذاهب دنیا حرص و حسد و شهوت و هوا را پائین‌تر از مقام انسان و انسانیت شمرده‌اند و حضرت سلطان العارفین این عوارض نفس و شیطان را بنام دنیا یاد کرده‌اند. پس دنیا و اهل دنیا نزد شان حجاب است و خلاف معرفت که مقصود است.

۲۵ ـ محکم الفقرا:

کتابیست در نثر مرصّع و ارشادیست در علم اکسیر لافانی و منزه. متن اصلی مطلقاً بچاپ نرسیده است و فقط ترجمه در اردو انتشار یافته است. یک نسخه خطی از اصل متن بدست ماست که ذیلاً ذکر می گردد.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۶ھ بدست علی محمد پسر محبت شاه بر ۸۱ صفحه نوشته شده. هر صفحه ۱۱ سطر دارد. در خط شکسته و قلم متوسط با تقطیع (۹.۵ × ۱۶) دیده میشود.

محتویات کتاب:

جلال و جمال، راه مستقیم، خاقانی و فنا، ترک دنیا حکایت در وحی موسی«ع»، عشاق روز حشر، شرح اسم اللّٰه، مرد دانا، طالب مولیٰ، پیروی، اقسام فقیر یامرشد، فقیرلایحتاج. تحت این عناوین آمده است که جلال و جمال هر دو خاصه فقیر است. صراط مستقیم از پیروی پیغمبر اسلام است. هر شی برای آدمی ست و آدمی برای شناختن حق است. پذیرفتن اخلاق محمدی و یافتن اوصاف ربانی معرفت توحید است.

نظر نگارنده:

واضح میگردد که فقیر مجسم اوصاف خداوندی است و نمونه اخلاق محمدی. همین جهت کاینات برای انسان تخلیق شد و انسان برای معرفت حق تعالیٰ بوجود آمد. شیخ محمد لاهیجی

---

۱. تاریخ تصوف، لاهور ۱۳۹۶ھ ص ۸۶

یکی حدیث قدسی رابیان می آرد که "یاابن آدم خلقت الاشیاء کلها لاجلک و خلقتک لاجلی"یعنی‌ای فرزندآدم همه رابرای تو آفریدم‌وتورابرای خودم[۱].

۲۶ ـ محک الفقر (صغیر):

کتابیست در نثر مسجع و دارای مطالب عرفانی و حقیقی و متن اصلی آن بچاپ نرسیده است. ترجمه در زبان اردو پیداست. نسخه خطی از متن اصلی بدست ماست که ذیلاً بیان میشود.

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۸ھ بدست عبداللّٰه غلام قادری بخط شکسته یک صفحه متن فارسی و دیگر صفحه در مقابل آن ترجمه بزبان اردو می دارد. ترجمه اردو از محمد دین پسر میان جیلانی بخش قریشی هاشمی ساکن گجرات پنجاب است. این ترجمه در سال ۱۳۲۲ھ نوشته شد. حجم نسخه ۲۹۸ صفحه و هر صفحه ۱۱ سطر میدارد. تقطیع (۱۱×۲۱) است.

محتویات کتاب:

این نسخه در پنج باب منقسم است. اوّل در عاشق، دوم در قلب، سوم در دعوت، چهارم در اسم اللّٰه، و پنجم در چهل حدیث. مضامین زیر در بحث آمده است. طریق قادری، عاشق یا عارف، نور محمدی، شرح دل، چهار طائر ابراهیم، طایفه ریاکار، نه قسم آتش در وجود، سه قسم چراغ در وجود آدمی، اقسامِ عشق، اعضای انسانی، علم بی عمل، در جواب خاقانی، سه قسم دل، سگ و گداگر، عالم و فقیر اعمال بالنیات، استمداد از اهل قبور، حیات اولیاء اللّٰه، تجلیات و ذکر اسم اللّٰه، وجود انسانی، چهل حدیث در فقرا و اسمای حسنه، در عناوین بالا آمده است که قادری دو قسم است یکی قادری زاهدی و دیگر قادری سروری. زاهدی باریاضت و سروری با عنایت نظر و توجه مرشد است. صاحب هدایت ولی اللّٰه تا ابد الآباد قائم است. عارف نان این جهان میخورد و کارآن جهان میکند.هر که بفقر رسید بنور محمدی صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم بهره یافت. درویش هر ظاهر و باطن را می بیند و فقیر بجز حق تعالیٰ بچیزی دیگر نظر نیارد.عالم بمثل چراغ دین و عارف بمثل آفتاب دین است. مردک در مجاهده و ریاضت باشد و مرد بیکبارگی نفس را بکشد. ذکر با حبس دم رسم کفار است. مال اندوختن و گفتن که برای مساکین و یتیمان و نافع المسلمین است. همه حیله و کار شیطانی ست. حرص و هوا و شهوت همچو آتش است که از ذکر

---

۱. مفاتح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران ۱۳۳۷ش، ص ۱۹۸

اللّٰه می نشیند.نفس و قلب و روح و سرّ چو یکجا و یکوجود شوند جمیعت بدست می آید. عشق محمود حب اللّٰه ربانی است و عشق یهود حب نفسانی است. هر عضو وجود انسانی در حصول معرفت ممد میشود. عمل دعوت قبورکشاینده امور روحانی وعرفانی است. ملک سلیمانی فانی است و اسم اللّٰه را جاودانی است. در معرفی و عظمت فقراء چهل حدیث از نبی اکرم صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم مروی شده است.

نظر نگارنده:

سیّد عبدالقادر جیلانی رح درکتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار گفته‌اند که اللّٰه تعالیٰ در آفرینش اوّل روح و نور محمدی و لوح وقلم راپیدا کرد و ازین همه مرادیکشی است که حقیقت محمدی است پس هر کسی که بحقیقت رسید بنور محمدی رسید[1]. همین مقصود حضرت سلطان العارفین است. چهل حدیث در معرفی و شان فقرا را حضرت سلطان العارفین درکتاب کلید التوحید کبیر هم بیان کرده‌اند. بقول حضرت سلطان العارفین این احادیث را شیخ ابو سعید احمد بن حسین طوسی رح مرتب کرده بود.

۲۷ ـ محک الفقرا (کبیر):

این تصنیف لطیف اثریست حقیقت الآراء در علم و فن عرفان و تصوف و درنثر مسجع و روان. اصل متن فارسی بچاپ نرسیده. نسخه خطی ازین اثر که بدست ماست ذیلاً معرفی میشود.
نسخه خطی بسال ۱۳۴۳ھ مکتوبه بدست بهادر شاه ساکن فرید محمود کاتهیه برکاغذ کشاده و قلم متوسط در خط جلی در حدود ۴۲۸ صفحه نوشته شده. هر صفحه ۱۴ سطر می دارد. تقطیع (۱۱.۵×۲۴) است.

محتویات کتاب:

مسئله روح، نفس، عقل و علم، ترتیب سلوک، حکایت مردی که نماز استخاره ادا کرد، حقیقت تصوف، علماء و فقرا، دنیا و اهل دنیا، اقسام دوستی، فقزاء اهل اللّٰه، خیر و شر، حکایت وزیری که ترک وزارت کرد، کلمه طیب، نور محمدی، عشاق، ذکر، همه اوست، فرض ظاهر و

---

۱. سرّ الاسرار فیمایحتاج الیه الابرار، لاهور۱۹۶۵،ص۱۳

باطن، صفت قرآن، تفکر، حکایت زنی موحدوده باغ در دل مومن، علم لدنی و عقل کل، قلب مومن عرش اعظم، شرح حرف الف، دعوت قرآن، الفقر لایحتاج، دعوت فتح ازکفار، ذکر اللّٰه و علم الحروف،شرح در علم اکسیر، اسم اعظم، عرفان نفس، صفت عشق، توصیف غوث اعظم، سماع، اهل دل،اوهام، تجرد و تفکر، سکوت، روح محمدی، حیوان و انسان، شرح معراج، حکمت الهی، تجلیات ذات و صفات، درین عناوین گفته شده است که کسانیکه بمدارج شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت رسیده طی نموده بمقام فقر فنا فی اللّٰه گامزن است. کلمه طیبه را باید با اخلاص خوانده شود. هر رکن اسلام ظاهر و باطن می دارد حتی اگرکسی قبول اسلام می کند ظاهراً به اقرار باللسان و باطناً به تصدیق القلب عمل خواهد کرد. مرشد کامل طالب اللّٰه را تصور اسم اللّٰه عطامی کند. در وجود آدمی نفس، روح، عقل و علم است. پس اصل هر یک ازین را باید شناخت. حصول معرفت از سه طریق است. اوّل از فضل ربانی دوم از عطای مرشد و سوم از صفای دل و در دانستن توحید مطلق است. علماء مراتب علم و فقرا مراتب قرب دارند. اهل دنیا بدریای دنیا غوطه زن اند و از زهر آب دنیا تشنه لب و فقرا برکنار دنیا نشسته اهل دنیا را منع می کنند. دوستی سه قسم است اول جسمی چون دوستی آنحضرت باعلماء قیل و قال، دوم قلبی، چون دوستی آنحضرت بااصحاب صفه و فقرا، سوم روحی چون دوستی آنحضرت با خداتعالی. فقرا را سه نشان است، متشرع، باحیاو مملو بامحبت الهی. خیر، پیدائش آنحضرت است و بآنحضرت اسلام، ذکر و فکر و فقر و فیض و رحمت همه در زمره خیر می آید. شر، پیدائش شیطان است که ازان نفس اماره و دنیا تعلق می دارد. آنحضرت صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم ز ابتدا تا انتها علم کنه کلمه طیب را خواندند و لباس فقر ازوست و ذکر و فقر ازوست. جوش در دل داشتن و لب بستن عقل کلی ست. رب تعالی اول روح پر فتوح آنحضرت صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم را از نور خود پیدا کرد و آن نور حضور را مخاطب کرده فرمود"کن " و ازان هژده هزار عالم در وجود آمد. پس تمام ارواح جن و انس و ملائک را پیداکرد و فرمود الست بربکم [۱]، اینجا ارواح اهل دنیا، اهل عقبیٰ و اهل اللّٰه تعیین گشتند. عاشق بیدار در شریعت باشد. وی از بیم دوزخ و از امید جنت بالاتر است و دیار رب تعالیٰ مقصود می دارد. ذاکر حقیقی سراپا نور میشود. چون هواو هوس از وجود طالب جدا شود آن بمقام همه اوست می رسد. علم لدنی علم کل است. قلب مومن عرش اعظم اُست. علم الحروف را فقط مردکامل میداند. عشق ماسوا را از دل می سوزاند.

۱. القرآن (الاعراف ۷، آیة ۱۷۲)

سیّد غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی غوث الثقلین غوث الجن و الانس والملئکه است. سماع عارف آواز الست است. ابوالوقت آنست که حسب خواهش تجلی را بیابد. اوهام از تجلی غیبی نوراحدیت وارد میشود. اسم اللّٰه را اولین بار نور محمد ظاهر فرمود. دنیا به یمن برکت اولیای کرام قائم است.

نظر نگارنده:

عظمت کلمه طیب را همچو صوفیای عظام علامه محمد اقبال در شعر توضیحات داد و حضرت سلطان العارفین در شعر و نثر علو کلمه طیبه را بکمال فصاحت بیان کرده‌اند بحثی در ارکان اسلام و ظاهر و باطن آن خیلی دلپذیر است. مسئله خیر و شر بتوضیحات عمده و بامعنی حل نموده‌اند. سیّد عبدالقادر جیلانی درکتاب سرّ الاسرار فیمایحتاج الیه الابرار شرح در حقیقت محمدی و در آن ضمن درباره نور محمدی مطالب عرفانی را نوشته‌اند. حضرت سلطان العارفین درین ضمن از راز تخلیق کاینات تا خطاب ایزد تعالیٰ الست بربکم، همه توضیحات عالی داده‌اند. فلسفه تصور و تصرف سی حرف را حضرت سلطان العارفین اولین بار منکشف فرموده گفته‌اند که همه علوم ظاهر و باطن در طی سی حرف است. بیشتر صوفیای کرام و اکابرین اسلام در عظمت سیّد عبدالقادر جیلانی قصیده خوانی کرده‌اند همچو خواجه معین الدین چشتی اجمیری رح(م:۶۳۲ھ) خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح(م:۶۳۳ھ) شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (م:۶۶۱ھ)، سیّد محمد گیسو دراز(م:۸۲۵ھ)، شاه ابوالمعالی (م:۱۰۲۵ھ) و شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م:۱۰۵۲ھ) وغیرهم. همینطور حضرت سلطان العارفین هم در نثر و نظم ثنا خوانی غوث الاعظم کرده‌اند. داراشکوه درکتاب سفینة الاولیاء در تعداد ابدال و غوث و قطب شرح نموده است [1] و حضرت سلطان العارفین هم کل تعداد عشاق را در دنیا ۱۹ هزار قرارداده‌اند و توضیحات در اولیاء، ابدال و غوث و قطب نموده‌اند.

۲۸ ـ مفتاح العارفین:

این کتاب مستطاب در نثر مرصع راجع به شرب حقیقی و معرفت محض سخنان دلپذیر نوشته شده است. امّا تا هنوز متن اصلی این اثر بطبع نرسیده است ولی ترجمه اردوی آن را ملک چنن

---

۱. سفینة الاولیاء،کراچی ۱۹۵۹م، ص ۲۴

الدین لاهوری بچاپ رسانیده است. خوشبختانه دو نسخهٔ خطی آن که مختصاتشان درج زیر است، بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه محمد حسن بسال ۱۲۹۲ھ به خط نستعلیق نوشته شده. تعداد صفحات ۲۰ است وهر صفحه ۲۳ سطر می دارد. تقطیع (۱۵.۵ × ۲۷) است.

(ب) نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی بسال ۱۳۲۲ھ بخط نستعلیق نوشته شده تعداد صفحات ۵۴ و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است. تقطیع (۸.۵ × ۱۸) است.

محتویات کتاب:

عالم و فقیر، مجلس سرور کاینات خلاصهٔ موجودات، سلوک تجربی در تعلیمات روحی مصنف دربارهٔ دعوت قبور. تحت این عناوین آمده است که علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین سه نوع معرفت است. مرشد هم سه نوع است یکی محجوب دوم مجذوب و سوم محبوب. جسم زنده دل را هیچ کرم نمی خورد و تا قیامت سلامت می ماند. شمائل نبی اکرم صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم آنند که شیطان را در صورت ایشان ظاهر شدن قدرت نیست.

نظر نگارنده:

تعلیمات و انکشافات عرفانی حضرت سلطان العارفین اند که در سلوک قادریه بسی مهم است و عموماً در تصوف و اصول تصوف راهنمای خصوصی ست.

۲۹ـ نورالهدیٰ (صغیر):

رساله ایست ارزنده در نثر شیرین و بامغز معانی و گنج‌های نهانی که اصل متن آن بچاپ نرسیده است. ترجمه زبان اردو متداول است. دو نسخه خطی از متن صحیح بدست ماست.

(الف) نسخه خطی مکتوبه محمد حسن پسر خیر محمد از قوم ملیار ساکن هجکه در نواح بهره از شهرستان شاه پور بسال ۱۲۹۱ھ در حدود ۱۷ صفحه نوشته شده. هرصفحه ۲۳ سطر دارد. تقطیع (۱۵.۵ × ۲۷) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۵۶ھ بدست صاحبزاده نورحسین (پسر حضرت سلطان محمد نواز). تعداد صفحات ۶۳ است. هر صفحه ۱۱ سطر دارد. تقطیع (۱۱.۵ × ۱۵.۵) است.

محتویات کتاب:

این رساله در پنج باب منقسم است. اول در فقر، دوم در ذکر، سوم در مراقبه، چهارم در تجلی و پنجم در دعوت. تحت این عناوین آمده است که فقیر دو نوع است یکی فقیر صاحب ریاضت و دوم فقیر صاحب اجازت. طالب اللّٰه را باید تحصیل علم قرآن و علم اخلاق بکند. مرشد کامل بیک توجه و نظر علم را در دل در آرد. از تصور اسم اللّٰه اسرار الهی ظاهر می شود و فقیر را لازم است تا امر "کن" حاصل نکند و مقام و مرتبه "نحن اقرب الیه من حبل الورید[۱]" نیابد قرار نگیرد. مراقبه هم عظیم اسرار است و اصل مراقبه آنست که صاحب مراقبه بمجلس آنحضور محمد مصطفیٰ صلی اللّٰه علیه وآله وسلم برسد. تجلی چهارده نوع است و از هزاران هزار یکی باشد که کامران ماند ورنه خراب و رجعت خورده می مانند. موسیٰ از یک تجلی صفاتی بیخود گشته بود. دعوت هم عظیم سرّ اسرار است و کار کاملان است زیرا که ارواح انبیاء، اولیاء و صالحین گرد صاحب دعوت بمقصود رسد بعون اللّٰه تعالیٰ.

نظر نگارنده:

مراتب و انواع فقیر را بتمام خوبی بیان کرده شده است. حضرت علی هجویری صاحب کتاب کشف المحجوب درین ضمن بسیار نوشته است[۲]. نظری تحقیقی و معنوی درین باب که حضرت سلطان العارفین نموده‌اند خیلی آگهی را می افزاید. در ضمن مراقبه ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر فخری خوب نوشته است ولی آن همه کار اجمالی است[۳]. حضرت سلطان العارفین مراقبه را هم موجب مقام فنا گردانیده‌اند. شرح در تجلی خیلی باتاثیر است کسی تا هنوز اینطور ننوشته است. میگویند که چون موسی«ع» از تجلی صفاتی بیخود شدند هر حجاب پیش روی شان سوخته می شد بالآخر بامر الهی دلق فقیری را برویش مالید و بحال در آمدند. دعوت از تعلیمات خصوصی حضرت سلطان العارفین است و کسی از اولیای کرام برین نوع عمل

---

۱. القرآن (ق ۵۰: آیة ۱۶)

۲. کشف المحجوب، لاهور ۱۹۶۸ء، ص ۱۱۰-۱۱۶

۳. الفقر فخری، دکن (؟) ۱۳۷۰(؟)، ص ۲۹۰-۲۹۶

و ریاضت توضیحات ننموده است.

۳۰ـ نور الهدایت عین نماالمعروف به نورالهدیٰ (کبیر):

این تصنیف شریف در نثر لطیف کتابیست که زیاد انتشار یافته و مورد توجه درویشان و محققان علوم معارف گشته. فقیر نورمحمد کلاچوی (۱۳۰۳هـ ۱۳۸۰ه) متن اصلی را بچاپ رسانید ولی تسلسل نسخه‌های آن چاپ اکنون از بین رفته است. سپس آقای کلاچوی موصوف در اردو ترجمه و شرح کرد و بطباعت رسانید. شرح آقای کلاچوی خوب است. دو نسخه خطی این اثر بدست ماست که ذیلاً ذکر می گردد.

(الف) نسخه خطی مکتوبه صاحبداد پسر ملا محمد عرف ابره و میهه ساکن شهر خیرپور فقیر مهو والا بسال ۱۳۱۲ه بخط نستعلیق و خیلی مرغوب و جاذب در حدود ۲۹۸ صفحه نگاشته شده هر صفحه دارای ۱۴ سطر است. تقطیع (۹ × ۱۵) است.

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۶۱ه بدست صاحبزاده غلام دستگیر القادری بخط نستعلیق و زیبا در حدود ۱۳۱ صفحه و هر صفحه دارای ۲۰ صفحه است استنساخ شده این نسخه بتکمیل نرسیده است.

محتویات کتاب:

اسم اللّٰه، اتصال دم، شرح مستی، فقر محمدی، رجعت، مشق وجودیه، شرح حضوری، علم الحروف، شرح نور، عشق و شرح در انسان. تحت عناوین مذکوره آمده است که کنه کلمه طیب اینست که باقرب حی قیوم خوانده شود تا نفع دهد و نفس را فناکرده به بقا برساند. تحصیل علم برای دنیا نیست مقصود علم معرفت است. لقای الهی در خواب، مراقبه و درین جهان بمراتب لاهوت لامکان ممکن است. سلطان الفقر قرب خداوندی صورت نور است که پیش عاشق هوشیار پیدا میشود. آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله وسلم شب معراج به مقام قاب قوسین صورت فقر را بحضور خدا دیدند که صورت فقر محی الدین شاه عبدالقادر جیلانی معشوق اللّٰه بود. پیش مرشد کامل جاهل و طالب علم برابر است، اهل نصیب و بی نصیب هم برابر است. صاحب دعوت قبور را حکم خدا و اجازه آنحضرت لازم است ورنه محروم میماند. تصور دائره اوّل سی حرفی از الف تا ی ودوم دائره اسماء نودنه نام باریتعالی است هریک ازان دائره‌ها تصور، تصرف،

کلید و حاضرات می دارد یعنی ازان تصور مجلس حقیقی آنحضرت بدست می آید. جنونیت و نفس و شیطان دفع می گردد. دیگر دائره‌های تصور **اللّه، للّه، له، هو، محمد، فقر و لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه** است. ازین تصرف و تصور جسم عاقل و طالب هفت اندام نور می شود. خدمت و تعظیم آل نبی و سادات بر شیخ و طالب لازم است.شناخت سیّد وال نبی اینست که متشرع و پیر و محمد باشد خلق محمدی بدارد و اوصاف اصحابه یاران رسول را بدارد. باطن راباید موافق ظاهر باشد. البته حضوری باطن چیزی دگر است و حصول حق چیزی دیگر، بدینجهت از تجلیات گوناگون سالک را نباید بیخود گردیده رجعت بخورد.

نظر نگارنده:

توصیف در کلمه طیّبه خیلی عالی و پرمعنی ست. دربارۀ علم همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفین اصرار می نمایند که ازین نباید دنیا حاصل کرد. علم برای معرفت و شناخت است. رومی در مثنوی همینطور گفته‌اند:-

علم را برتن زنی ماری بود　　　　علم را بر جان زنی یاری بود

نور از قرب خداوند ایست این نکته را حضرت سلطان العارفین بکمال فصاحت انکشاف می فرمایند. فضیلت طریقه قادریه را برهمه سلسله‌های تصوف فائق می گردانند و در علو عظمت سیّد عبدالقادر جیلانی واقع معراج و صورت فقر پیران پیر پیش حضرت ایزد تعالیٰ رابیان می کنند. حضرت مجدد الف ثانی رح هم می گویند که بجز وسیله سیّدنا غوث الاعظم کسی را مقام ولایت نمی رسد[۱]. داراشکوه درکتاب سکینة الاولیاء می نویسد که همۀ سلسله‌های روحانیان فیض یافتگان سلسله قادریه اند [۲]. حضرت سلطان العارفین معتقداند که هر حرف کنه معرفت میدارد. و بدین سبب از الف تا ی هر حرفی دائره علم ظاهر و علم باطن را داراست. همینطور اسمای باری تعالیٰ که نودنه است هر یکی دائره تصرف و تفکر را می دارد اسم اعظم هم ازوست و اسمای ذاتی خداتعالیٰ سالک را زود بمراتب فنا فی اللّه و بقا باللّه می رساند. چنانکه درگذشته هم گفته شده است که کسی از اولیای کرام بجز حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح اینقدر اصرار بر علم الحروف و علم الاسماء نورزیده است. درین ضمن ارباب معرفت و اصحاب تحقیق را خیلی زیاد امکانات علم و عمل باقیست. وما توفیقی الا باللّه.

---

۱. مکتوبات حضرت احمد سرهندی رح

۲. سکینة الاولیاء، لاهور ۱۹۷۱ء، ص ۱۴-۱۶

باب هفتم

سنجش کلام باهورح

آثار گرنبهای فارسی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره العزیز در زمینهٔ عرفان و ادب و علم و تاریخ و دین و فرهنگ اسلامی عالیترین افکار عرفانی و انسانی را در بر دارد.

پاسداری شریعت نکته مهم شان است. در طریقت حضوری مجلس آنحضرت صلی اللّه علیه و آله وسلم بر مرشد کامل و طالب حقیقی لازم میگردانند. در طریقه شان راه فیضان در تصور اسم اللّه و در علم دعوت روحانیون مضمر است. فقر بمقام فنا فی اللّه رسیدن را میگویند. نزد شان وجود انسان حکمت عظیم است که خزینه آن از اسم اللّه وا میشود. "هو" اسم اعظم است و همه کلام حضرت سلطان العارفین از انوار آن اسم منور است. اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان سراسر حکمت و سرّ حقیقت را ظاهر میکند.

کلام منظوم و منثور شان بلحاظ معنی متمیز است و بلحاظ ادبی خیلی دلپذیر است قصیده در مدح سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی (۴۷۱هـ ۵۶۱ه) ارفع ترین احساس عاشقانه را دارد و در ادب فارسی شاهکار عارفانه است. شعر شان سبک مخصوص میدارد و در نثر مقالیسه آثار شان با کلام حضرت عبداللّه انصاری رح (م:۴۸۴ه) و با شیخ مشرف الدین سعدی رح (م:۶۹۱ه) ممکن است.

حضرت سلطان العارفین نکات علمی (SCIENTIFIC)را در آثار صوفیانه خود اکتشاف نموده‌اند. ایشان تحت الشعور را نیروی بالاتر از قوت شعور قرار داده است. نزد شان تخلیق انسان ملیونها سال پیش بوده است. ایشان "وهم" را عظیم‌ترین نیروی باثبات میرسانند. از معاصرین خود نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸هـ ۱۱۱۸ه) را در کلیه آثار منثور خود برده‌اند. در معرفی شهر شورکوت خود اظهار نموده‌اند. بسیار اسامی رجال تاریخی و ادبی را و نامهای تصانیف عالی را بتذکار آورده‌اند.

حضرت سلطان العارفین آثار خود را الهامی قرار داده‌اند، واقعاً عیان را چه بیان، یک کرشمه خداوندی ست. چند تا آیت قرآنی را هم در آثار خود تفسیر نموده‌اند که جنبه عارفانه و حکیمانه دارد. ارشاد و تلقین عارفانه خود را به صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی کمک داده باثبات رسانده‌اند. ایشان معتقد اند که خالق خیر و شر خود ذات الهی است. آنحضرت محمد صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم مجسم خیر بودند و بدینجهت منبع و سرچشمه خیر اند. ابلیس علیه اللعنت

مجسم شر بوده و بدینجهت بیخ و نبیان شر در عالم است. حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره در آثار خود در عارف و عالم بحث خیلی سودمند آورده‌اند. نزد شان عالم علم فقه و کتاب در اسباب ظاهر گم است و عارف ربانی در حقیقت باطن محو است.

فصل اوّل

ارزش معنوی:

آثار حضرت سلطان العارفین در تصوف اسلامی از لحاظ سبک و تعلیمات عالی حیثیت جداگانه‌ای را دارد. در تصوف و سلوک ایشان پیر و مکتب جنید بغدادی (م:۲۹۷ه) و بایزید بسطامی (م: ۲۳۴ه) بشمار میروند. عادت شریفشان این بوده است که در آثار خود دربارهٔ خود سکوت می فرمایند و دربارهٔ مسئله از مسائل فقه زیاد بحث نمی کنند و معمولاً دربارهٔ عالم علوی سخن می فرمایند. موضوعات ایشان در تصوف و عرفان بقرار زیر است.

۱ ـ پاس شریعت وصحو جنیدی:

می بینیم که تصوف شان همه تلقین و تعلیم در فقر فنا فی اللّه و بقاباللّه است ولی در هیچ جای نوشتبحات شان طریقت و معرفت بدون شریعت دیده نمی شود. درکتاب اورنگ شاهی می گویند:

هـر مـراتب از شـریعت یـافتم ، پیشوای خود شریعت ساختم [۱]

درکتاب امیرالکونین می گویند:

جـز شـریعت نـیست راه مـعرفت ، اهل بدعت چیست باشد خر صفت [۲]

درکتاب عین الفقر می گویند:

"شریعت بمثل دم و طریقت بمثل قدم و قدم آنزمان بر خیزد که نیت سیر و سفر باشد. طریق راه راگویند و در راه تمام آب و آذوقه ورنه جان از لب برآید. شریعت بمثل کشتی ست و طریقت بمثل دریا همچون طوفان نوح [۳]".

---

۱. اورنگ شاهی (خطی) ۱۳۰۶ه‌، ش ۵:۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. امیر الکونین (خطی) ۱۳۳۲ه‌،۱۴۸:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ه‌، ۹۴:الف ـ ۹۵:ب، مملوکه سلطان شاه

حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره‌العزیز در سلوک خود گوشه نشینی و غلو در عبادات و چله کشی محض را دوست ندارند واین کارها را به مرشدان ناقص و طالبان خام نسبت می دهند. مسلک شان مقام فقر شبیری ست که حق گوئی وبیباکی را در بردارد و منظور شان مقام فنا فی اللّٰه وبقاباللّٰه را بدست آوردن و جان بمحبوب حقیقی سپردن است. درکتاب محبت الاسرار میگویند:

"راه فقر در ورد وظایف و تسبیح نیست در خواندن مسائل صحیح نیست، باشریعت پیوست باش. مست الست باش چنانچه شتر خار بخورد و بار بکشد[۱]".

حضرت سلطان العارفین برای وجدان هم اهمیت زیادی قائل هستند و چنانکه در باب احوال نیز مذکور شده در زندگانی شان دو بارکیفیت و حالت سکر هم بایشان عارض شده بنا برین میتوانیم فقر و سلوک شان را با فقر و سلوک بایزید بسطامی مماثلت دهیم یا ایشان را پیر و مکتب شان بدانیم ورنه حقیقت اینست که سلوک و تصوف مکتب بایزید بسطامی هم تا اندازه‌ای مورد انتقاد ایشان قرار گرفته است. درکتاب عین الفقر میگویند:

"روزی بایزید بسطامی رح باحق همراز بود، از حضرت رب العزت ندا در رسید که‌ای بایزید چندین محنت، مشقت مجاهده ریاضت میکنی مگر عرش میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! عرش جای روحانیان است من روحانی نیستم باز ندا آمد که‌ای بایزید مگر کرسی میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! کرسی جای کروبیان است من کروبی نیستم. باز ندا آمد که‌ای بایزید آسمان میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! آسمان جای فرشتگان است من فرشته نیستم. باز ندا آمد که‌ای بایزید مگر دوزخ میخواهی؟ بایزید جواب داد: خداوندا! دوزخ جای منکران است من منکر نیستم. باز بلطف کرم ندا آمد که بایزید مگر ما را میخواهی؟ اگر مرا نیابی چه میکنی؟ چون این سخن بایزید بشنید آه کشید، سر بسجده نهاده جان بحق سپرد[۲]".

بعد از بیان کردن این واقعه حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرةالعزیز در شعر می فرمایند که این فقر هم خام بوده زیراکه فقر حقیقی آنست که برضای دوست راضی باشیم و ازو هیچ نه طلبیم:

"خام بودند خام آهی رفته جان | عاشقی آن به بود سوزش چنان
گر بسوزد جان من در آن سقر | جز خدا دیگر نه‌ای از من خبر

---

۱. محبت الاسرار (خطی) ۱۲۰۹ھ ۹:الف، مملوکه سلطان شاه

۲. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ۱۴۵:ب ـ ۱۴۶:الف ، مملوکه سلطان شاه

بآهوا بهره چه خواهی از خدا　　　　بهر مزدوری بود طالب رضا(۱)".

در مورد فقر مقام حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سرهٗ ز حکایت زیر هم ظاهر میشود که دران می گویند عارف باللّٰه را هر ساعت ندای "لبیک عبدی " می آید:

"روزی شیخ جنید بغدادی و شیخ شبلی هر دو بصحرا از شهر بیرون آمدند، وقت نماز رسید میخواستند که نماز ادا کنند که یک کس هیزم کش پشتارهٔ هیزم از سر برآورده در جماعت شیخ رسید. شیخ آنرا برای امامت ایستاده کردند. آن بزرگ در رکوع و سجود بسیار فرصت کرده چون از نماز فارغ شدند. گفتند این دیر چه بود؟ جواب داد: من تسبیح گفتم. چون پیش خود لبیک عبدی نشنیدم سر را نبرداشتم، تعطل به همین بود. این فقیر باهو میگوید که اهل نماز را وقت تا وقت لبیک ندای لبیک در سجده شود و عارف باللّٰه را هر دم هر ساعت هر وقت لبیک عبدی ست قوله تعالیٰ فادکرونی اذکرکم (۲)".

بنظر شان مقام فقر خیلی بالاست و میگویند که مخدوم جهانیان (شیخ جلال م:۷۸۵ھ) هم به آن اوج فقر نرسید چنانکه از اقتباس زیر پیداست:

"فقر چیست. فقر هم چنان است که بجهت مراتب فقیر مخدوم جهانیان باسیر طیر تماشای چهارده طبق دید لیکن بمراتب فقر نرسید(۳)".

همینطور دربارهٔ سلطان ابراهیم ادهم(۴) و سلطان بایزید بسطامی رح (م: ۲۳۴ھ) هم می فرمایند:

"سلطان ابراهیم ادهم ترک بادشاهی کرده سرگردان گردید؛ بکشتن فرزند بعدازان بمراتب فقر رسید. دانی سلطان بایزید تمام عمر بریاضت کشید و نفس دوست را از پوست برآوردید هرگز بمراتب فقر نرسید و اگرچه شیخ بهاءالدین (۵) و شاه رکن عالم (۶) از جان خود برخیزیدند هرگز بمراتب فقر نرسیدند و حضرت رابعه بصری (۷) بخواب خوش خسپید بیواسطه بمراتب رسید و

---

۱. همان

۲. عین الفقر (خطی) مکتوبه سیّد عبداللّٰه، ۱۲۰۹ھ صفحه ۱۴۷، مملوکه سلطان شاه.

۳. همان

۴. سال وفاتش طبق استاد محمد ابراهیم خلیل الاحمد الجامی درمیان ۲۶۵ھ تا ۲۸۰ھ میباشد در شرح حال ابراهیم ادهم عارف گردون قباب، کابل ۱۳۴۵ش، ص ۵۶ - ۵۷

۵. شیخ بهاءالدین (م:۵۶۱ھ) طبق سیرالعارفین از حامد بن فضل اللّٰه، لاهور ۱۹۷۶م، ص۱۷۸

۶. شاه رکن عالم رح (م: ۷۳۵ھ)، ایضاً، ص ۲۰۹　　　　۷. رابعه بصری رح (م:۱۸۵ھ)

حضرت شاه محی الدین قدس‌اللّه‌سره [۱] در شکم مادر بمراتب فقر رسید [۲]".
خاقانی [۳] را هم در مقام فنا مورد تنقید قرار می دهند زیرا که خاقانی گفته:

پس‌ازسی سال این معنی محقق شد بخاقانی   که یکدم باخدا بودن به از ملک سلیمانی

در جواب این شعر حضرت سلطان العارفین می گویند:

"بسی صد سالها باید فنا فی اللّه شود فانی
دمی نامحرم است آنجا غلط گفت است خاقانی" [۴]

اصل فقر یعنی فنافی اللّه شدن بنظر سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره چیست؟ در اینمورد در عین الفقر می فرمایند:

"فقر فنا فی اللّه آنرا گویند که باحق توحید غرق که احتیاج اللّه هم ندارد. احتیاج اللّه هر آنکس دارد که از خدا جدا باشد. باید یکتا و یکوجود. درمیان خدا و بنده وسیله چیست؟ مرشد. از مرشد چه چیز حاصل شود؟ محرم سراسرار. از محرم سر اسرار چه چیز حاصل شود؟ مقام خوف موت. از مقام خوف موت چه چیز حاصل شود؟ مقام رجای بقا از مقام رجای بقا چه چیز حاصل شود؟ مقام موتوا قبل ان تموتوا. ازین مقام چه چیز حاصل آید مقام ان اولیاء اللّه لایموتون. فقیر که صاحب رضا، بلکه خارج از قدر قضا، خوش آمدی مرحبا" [۵].

در حقیقت منظور حضرت سلطان العارفین از فقر این است که آدم خود را در مقابل رضای الهی تسلیم کند و هیچ وقت تکیه بر زهد و ریاضت خود نکند بلکه همیشه تکیه بر ذات خداوندی بکند زیرا بعقیدهٔ ایشان ذات فقیر باذات خداوندی یکی است و هرگز از خدا جدا نیست.

۲ ـ حضوری مجلس آنحضرت صلی اللّه علیه وآله وسلم:

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره در سلوک و تصوف خود طالب را بمجلس پیغمبر اسلام محمد مصطفیٰ صلی اللّه علیه و آله وسلم راهنمائی میکنند برای اینکه فقر سراسر مربوط به

---

۱. سیّد عبدالقادر جیلانی رح (م: ۵۶۱ھ)

۲. عین الفقر (خطی) ۱۲۸۰ھ ۲۳۲: الف، مملوکه نگارنده رساله

۳. خاقانی شروانی (۵۲۰ ـ ۵۹۵ھ)مطابق تاریخ ادبیات، رضا زاده مشفق، دهلی، ۱۹۵۵م، ص ۲۵۴

۴. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ش ۳: ۴۳:ب، مملوکه سلطان شاه

۵. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ش ۳: ۵۳:الف ، مملوکه سلطان شاه

آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ‌ست. خودشان مسلک اویسی را داشتند که مستقیماً بتوسط علی علیه السلام از آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیعت نمودند که دربارهٔ آن در احوال توضیح داده شده است. وبرای مرشد و طالب هر دو مقام و قرب در مجلس محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازم میدانند. اگر کسی باین مقام نرسیده باشد گویا در عالم ناسوت است و اگر کسی این مقام را نخواهد گرفتار هوای نفسانی است. در کتاب مجالسة النبی می گویند:

" طالب صادق آنست که بجز حضوری محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مقام معرفت توحید الاالله از مرشد طلب نکند. چون مرشد کامل و طالب صادق هر دو بمجلس حضوری محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برسند. مرشد کامل کسیرا گویند که ظاهر در مجلس دوام عام بمردم نفسانی سخن و باطن تمام در مجلس روحانی" (۱).

در وصف مرشد می افزایند:

"کعبه را در دل به بینم جان کنم بروی فدا
در مدینه دائمی هم صحبتم با مصطفیٰ
خلق باما خویش داند من به باطن بارسول
و اصلانرا راه این است بشنوای اهل الوصول (۲)"

۳ ـ محبت اهلبیت و عقیدت باسیّدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی و طریقه قادریه:

محبت اهلبیت باید در سرشت طالب و سالک حقیقی باشد زیراکه منبع و سر چشمه فیضان شخص حضرت علی کرم الله وجهه و ذات رسول اکرم محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ‌سیت. میگویند:

"صدق صدیق وعدل عمر و پرحیا عثمان بود گوی فقرش از پیمبر شاه مردان یافت زود (۳)".

در سلوک، سلسلهٔ قادریه بتوسط سیّد عبدالقادر جیلانی (م:۵۶۱ه) به حضرت علی کرم الله وجهه می رسد. و ازیشان به سرکار دو عالمْ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میرسد. در رساله روحی اینطور اقرار محبت و عقیدت و اظهار حقیقت می نمایند:

---

۱. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹ه ش ۱: ۹:ب، مملوکه سلطان شاه

۲. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹ه ۱۰:الف، مملوکه سلطان شاه

۳. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ه ۲۹۹:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

دست بـیعت کـرد مـا را مـصطفیٰ　　فرزند[۱] خود خواندست ما را مجتبیٰ
خـاکـپایم از حسـین و از حسـن　　معرفت گشته است بر من انجمن [۲]"

حضرت سلطان العارفین در سلوک طریقه قادریه را برهمه طریقه‌ها ترجیح میدهند و میگویند:

"قـادریرا قـرب خـق باشد عـطا　　شـد مشـرف روح بـاشرف لقـا
هـر طـریقه خاکپایش شـد غـلام　　یافت منصب باولایت هرکدام [۳]

درکتاب عقل بیدار درین باب میگویند:

"هـر طـریقه خانواده شـد غـلام　　بامریدی جان فـدائش هـر دوام
نقشبندی را چـه قـدرت دم زنـد　　و ز طـریق قـادری طـالب شـود
اهل چشتی خواجگان خـاک پأ　　سـهروردی از غـلامان بـاوفا
هرکه از بنده خدا امت نـبی ص　　خاک بوسی میکند بـاقادری"[۴]

درعظمت و توصیف سیّد عبدالقادر جیلانی می افزایند:

"پـای حـضرت پـیر هـرگـردن ولی　　مثل سجده آورد حکم از نبی(ص)[۵]"

صاحب طریقه قادری سه نشانی دارد:

قـادری را سـه مـراتب سـه نشـان　　باعیان ولامکان و جـان فشـان"[۶]

سیّد عبدالقادر جیلانی رح چو نائب رسول اند:

"چون نـباشد پـیر مـیران زنـده دیـن　　آن وزیـــر مـــصطفیٰ روح الامـین
شـاه عـبدالقـادر ست رهـبر خـدا　　دمبدم آنجا بجان ست مصطفیٰ"[۷]

درکتاب نورالهدیٰ در ضمن این مطالب مینویسند:

"دشمن سـیّد بـود اهـل از خـبیث　　دوسـتدار سـیّدان اهـل از حـدیث
خارجی و رافضی دشمن نـبی ص　　دشـمن کـلی بـود اهـل از شـقی

---

۱. بجای "فرزند" فرد بلحاظ فن شعر درست بنظر می آید
۲. رساله روحی (خطی) ۱۳۰۶هـ ش ۶:۷:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳. تیغ برهنه (خطی) ۳۰۶ه ش ۷:۱:ب، ایضاً
۴. عقل بیدار، لاهور ۱۹۷۰م، ص ۶۱
۵. عقل بیدار، لاهور ۱۹۷۰م، ص ۶۱
۶. همان، ص ۶۴
۷. کلید التوحید کبیر(خطی) ۱۳۳۳ه ۸۰:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

سـیّدانـرا عـزت و شـرف از خـدا — دشمن سـیّد بـود اهـل از هـوا"(۱)

جائی سیّدانرا هم تلقین میکنند تا ایشان بدرویشی و استقامت زندگی بکنند، میگویند:

"باخدا اگر سیّدی سند محمدی طلب، اگر قریشی دلریشی باش، اگر علمائی طلب درویشی کن، درویشی بایدنه درپیشی، اگر جاهلی طلب علم کن، آن علم که بحق رساند بجز حق باطل را نداند(۲)".

در راه سلوک تکریم آل نبی ص لازم است، میگویند:

"هرکه سادات را رضامند نکند هرگز باطن او صفا نشود و بمعرفت الٰهی نرسد اگرچه تمام عمر سر ببسنگ زند و ریاضت کند که خدمت سادات نصیب اهل مخدوم است و هرکه منکر از آل نبی و اولاد حضرت فاطمة الزهرا علیه صلواة اللّٰه والسلام محروم است :

دوســـتدار ســیّدانــرا و ز نــبی ص — نــور دیــده فــاطمه حضرت عـلی

دشـــمن ســـیّد بـدشمن مـصطفا — هرکه دشمن مصطفیٰ دشمن الٰه (۳)

ولی سیّد کیست وکرا گفته میشود درین باب درکتاب نورالهدیٰ می افزایند:

"لیکن سیّدانرا ازکدام احوال و ازکدام افعال و ازکدام اعمال و ازکدام قال شناخته میشود، از شریعت و قدم‌محمدی صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم و خلق محمدی علیه التحیته والسلام و صدق از صدیق و عدل از عمر و حیا از عثمان و شجاعت از علی رضی اللّٰه تعالیٰ عنهم در غزائی از حضرت محمد رسول اللّٰه علیه و آله وسلم و ترک دنیا از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلواة اللّٰه علیه "(۴).

۴ ـ تصور اسم اللّٰه:

همه معرفت و فیضان در طریق و سلوک حضرت سلطان العارفین از تصور اسم اللّٰه ذات بقرار آمده است. زیراکه بدون تصور اسم اللّٰه نفس زیر پا نمی آید و اگر نفس در متابعت سالک نیست او هرگز به معرفت نتوان رسید. درکتاب مجالسة النبیٰ میگویند:

"نفس را بخواندن علم و باطاعت ریاضت بسیاز لذت و حلاوت آید و نفس خوشوقت گردد و

---

۱. نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ھ ۴۰:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ھ ۱۰۰:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۲۵۳:ب

۴. نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ھ ۲۵۴:الف

از نام و ناموس و رجوعات خلق نفس فربه شود و فرحت گیرد و نفس از تصور تاثیر اسم اللّٰه و ذکر و فکر معرفت الا اللّٰه و استغراق مراقبه متوجه شدن بحضوری مجلس محمد رسول اللّٰه صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم زهر تلخ نماید"[۱].

نیز فرمودند:

"از ذکر اسم اللّٰه تحقیق نفس و قلب و روح یکی گردد مطابق نور شود"[۲].

از اسم اللّٰه، چون نفس پاک بگردد سالک به معرفت اللّٰه قریب میشود مطابق حدیث قدسی دع نفسک و تعال یعنی نفس را بگزار و بیا. درکتاب محک الفقرا می گویند:

"اگرکسی اسم اللّٰه را باترتیب تصورکند انشاءاللّٰه تعالیٰ زود یکشبانروز بمقصود برسد، این را هیست محرم، هرکه باسم اللّٰه محرم نیست محروم این مقامیست "[۳].

۵ ـ علم دعوت:

همچو اسم اللّٰه حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره در ضمن تعلیمات خود دعوت را هم برای حصول معرفت لازم شمرده‌اند. صاحب دعوت مستقیماً با روحانیون تماس می گیرد و بدینطریق سالک توجه فوری می باید وکسب فیضان روحی و سرّی می کند. چنانچه توضیح داده شده است، دعوت برکنار قبر اهل اللّٰه میباشد و برای دعوت کردن اجازهٔ مرشد کامل لازم است تا سالک متوقف یا دیوانه نشود. فایدهٔ دعوت خیلی زیاد است یعنی فقیر یا سالک از اجازهٔ فقیر کامل اگر بخواهد برای اسلام و مسلمانان و برای فتح و نصرت اسلام بتوسط روحانی همه دنیا را زیر و روکند. امّا حصول معرفت خودشناسی و خداشناسی بزرگترین افادهٔ دعوت است که در نتیجهٔ تماس روحانی بدست می آید. درکتاب مجالسة النبی می گویند:

"خوانندهٔ دعوت قبرکه میدهد از زیر و زبر خبر، آنرا در قبر تحقیق موکلان از هر طریق و روحانی بالهام و یا از غیب‌الغیب و قدرت سبحانی از دل پیغام یابد که هرکه خواننده اهل قبور است بیشک آنرا دوام در مجلس محمدی حضور است. وجود او از برکت تصور اسم اللّٰه و برکت مجلس محمد رسول اللّٰه مغفور است:

---

۱. مجلسة النبی (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۳:۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. مجلسة النبی (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۸:۶:الف

۳. محک الفقرا (خطی) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۹:۶ :ب، مملوکه سلطان شاه

خــام از رجــعت شــود خــانه خـراب کامل از دعوت شود مطلب بـیاب "(۱)

اصلاً این افکار و تعلیمات در تصوف اسلام درین روزها باندازهٔ زیادی مورد استفاده قرار نه گرفته است. بیشتر سالکین در راه تصوف عزلت اختیارکرده‌اند و دنیا را ترک گفته‌اند و گویا آنها پیر و فقر گوسفندی یا فقر دلگیری می باشند ولی حضرت سلطان العارفین در تعلیمات خود ترک دنیا را و دنیا را اینطور توضیح داده و فرموده‌اند که دنیا آنست که کسی را از خدا تعالیٰ دور کند و دنیادار آنست که از خدای تعالیٰ غافل بنشیند و معرفت نداشته باشد. بهمین جهت فقر شبیری را بعمل می آورند و برای سالک در راه عشق حقیقی جان دادن اساس معرفت عرفان قرار می دهند.

همینطور درین عصر عقل و دانش بوسیلهٔ علم بمردمان و مخصوصاً روشن کردن این امر برای مسلمانان خیلی مهم است که در طریقت راه پیغمبر اسلام صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم را پیمودن از بس لازم است تا مردمان بدون شرع شریف محمدی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم در بادیه ضلالت دربدر نشوند و مثل ابلیس خود را بدون معرفت موحد بشمار نیاورند.

حضرت سلطان العارفین بعوان یک سالک مسلک قادریه را مورد پسند قرار می دهند. درین مسلک جبه ودستار اهمیت ندارد و تسبیح و اوراد محض هم مهم نیست. درین طریقه اتباع سنت محمدی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم لازم است و همواره به ذکر و فکر مداوم تلقین کرده میشود. میگویند:

"مـرا ز پـیر طـریقت نـصیحتی یـاداست که غیر یاد خدا هرچه ست برباد است (۲)".

سلسله طریقت ایشان بواسطه امیرالمومنین حضرت علی کرم اللّه وجهه به حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم می رسد که سرچشمه هرگونه فقر مـربوط بـه ذات بـابرکات ایشـان است. درین طریقه در هیچ جا بدعت، سرود و سماع وجود ندارد. البته ذکر جهر و خفی هر دو رواست.

برای حصول معرفت هم حضرت سلطان العارفین بسیاری از تعارفات را رد فرمودند و فقط به اسم اللّه و به دعوت روحانیون فشار آورده‌اند که زیاد قابل فهم، آسان و زود اثراست، بشرطیکه

---

۱. مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹هـ ش ۱:۵۲:الف ، مملوکه سلطان شاه

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ۹۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

چنین بنظر میرسد گویا حضرت سلطان العارفین این شعر حافظ شیرازی را در مدنظر داشتند نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست.

دیوان حافظ بتصحیح قزوینی، تهران، ص ۲۷)

طالب، طالب اللّٰه باشد و بانفیٔ نفس وارد عرصه گه حیات بشود.

۶ـ وجود آدمی:

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره می فرمایند که وجود آدمی چند جسم باطنی هم میدارد. و هر جسم باطنی اسم جداگانه‌ای دارد و خود جسم آدمی برآن جسمهای باطنی همچو طلسم است و این طلسم جسم را صاحب طلسم یعنی آدمی از حکمت اسم وا می کند و ازان دولت و نعمت باطنی می یابد به این جسمهای بسیار جسم حیوانی و جسم نفسانی و جسم قلب جاودانی و جسم روحانی و جسم دیدار خوانی هم گفته می شود. هر یک ازین جسم‌ها مسئول اعمال خود و مستحق جزا و سزا است و در انسان یکی جسم نوری هم است همچو مغز در پسته بااعمال سلوک باید جسم باطنی را زنده کرده شود. این اعمال عبارتند از:

اوّل، تصور اسم اللّٰه

دوم، دعوت قبور

سوم، تلاوت قرآن باتوجه و اخلاص

چهارم، نماز بانیاز

پنجم، خواندن کلمه طیبه باکنه کن و بالذت و سرور

ششم، مرقوم کردن نود و نه نام باری تعالیٰ باتصور وتفکر

گویا نه جسم از وجود عارف بیرون می آیند که عبارت انداز:

چهار جسم نفس، اول نفس اماره، دوم نفس لوامه، سوم نفس ملهمه، چهارم نفس مطمئنه.

سه جسم قلب، اول قلب سلیم، دوم قلب منیب، سوم قلب شهید.

دو جسم روح، اول روح جمادی، دوم روح نباتی.

وقتی تمام جسم‌ها باانسان همکلام می شوند یک جسم بوجود می آید، جسم توفیق الٰهی. جسم توفیق الٰهی حکم میکند و جسم‌های نفس باجسم‌های قلب می پیوندند و می میرند و جسم‌های قلب باجسم‌های روح یکجان شده می میرند و جسم‌های روح زنده می مانند بالآخر جسم روح را جسم توفیق الٰهی بدست می آرد که ازان جسم‌های روح می میرند و جسم نوری باقی می ماند که دوام باحضور می باشد[1].

---

۱. نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ھ تلخیص مطالب، ص ۷ـ ۱۵۲، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فقیر نور محمد کلاچوی (۱۳۰۳- ۱۳۸۰ھ) در کتاب عرفان خود در توضیح همین فلسفهٔ عرفانی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو«رح» ابرام می نماید که ما باید درین اعمال بکوشیم و آن جسم‌ها و ارواح باطنی را بدست آریم و نیز میگوید که همین لطیفه است که اروپائیان به آن راه یافته‌اند و آنرا تحت الشعور یا سب کانسیس(SUBCONSCIOUS) می گویند و اضافه می نماید که روحانیون اروپائی (EUROPEAN SPIRITUALISTS) باقوت مسمریزم با نیروی هیپناتزم همین قوت نفس باطنی را بیدار می کنند و توسط آن اطلاعات زیادی کسب می کنند و حضرت سلطان العارفین برای بیدار کردن نیروهای قلبی و روحی و حتی نوری را هم شرح داده‌اند ما باید که ازان عملیات استفاده برده در تسخیر کائنات و تسخیر شناخت اسم اللّٰه کار بکنیم(۱).

۷ ـ هو و صدای هو:

این لفظ بتمامی احترام کامله بذات حضرت تعالیٰ اشاره می کند. مصنف کامل ما این اسم عارفانه و لاهوتی را در آثار خود خیلی زیاد بکار آورده‌اند. حضرت قدس‌اللّٰه سرهٔ از لفظ هو باانداز محرمانه بذات ربانی جله شانه اشاره و تخاطب میکنند و ازین تصور سراسر عالم لاهوت درمغز خوانندگان قرار میگیرد. میگویند:

«هرکه با "هو" میرود عارف خدا - هرکه بی "هو" میرود آن سر هوا»

بـرده بـاهو راز وحـدت را تـمام — عارفان را ختم از هو والسّلام (۲)".

از هو، باهو متصل باخدا شده است:

"باهو در هو گم شده فی اللّٰه فـنا — نام بـاهو مـتصل شـد بـاخدا(۳)"

طالب اللّٰه را باید با باهو منسلک گردد:

"هرکه طالب هو به بـاهو یـا رشـد — رفت عجب و لایق دیدار شـد(۴)"

اسم هو قاتل نفس است. میگویند:

"اسم هو سیف است باهو بر زبان — قتل کن این نفس کافر هر زمان(۵)".

---

۱. عرفان، لاهور ۱۹۷۸م ـ ج ۱، ۲ ملاحظه بشود.
۲. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۹۴
۳. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ۱۹: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۴. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴م، ص۱۲۲
۵. ایضاً (خطی) ۱۳۴۳ھ ۱۳۹: ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

هو ذکر سالک هم است. میفرمایند:

"ذکر هو وحدت بود ما را وصال ذاکران را ذکر باشد لازوال[۱]"

تخم هو در دل کاشتن هو را پیدا میکند:

"باهو هو کاشتم من در وجود باالف رفت آخر هو نمود[۲]"

باهو به هو و اهل دنیا به دانش مشغول است:

"باهو به هو هردم بمولٰی شد وصالش که دنیا اهل دنیا شد ز دانش[۳]"

اسم اعظم در هو ست :

"اسم اعظم انتها باهو بود ورد باهو روز و شب یاهو بود[۴]"

نیز فرمود:

"اسم اعظم باهوا از هو بجو هو حقیقت سرّ سرش باکس مگو[۵]"

اسم یاهو راهبر است:

"اسم یاهو باهو راشد راهبر پیشوائی شد محمد معتبر[۶]"

هو مرده دل را زنده می کند:

"هو حیاتی می دهد هر مرده دل هرکه از هو بی خبر آن رو خجل[۷]"

بلکه می گویند:

"هو هدایت میشود از هر مقام هو حیات جن و انس و خاص و عام[۸]"

هو در وحدت قدیم در نور احمدی است:

"هو بدریائیست آن در عظیم در نور احمدی وحدت قدیم[۹]"

ابتدا و انتها هو است:

---

۱. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸م، ص۳۴

۲. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸م، ص۳۵

۳. جامع الاسرار، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۶۷

۴. کلید التوحید کبیر، ۱۳۳۳ھ ۱۵۹:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۶۹

۶. مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ھ ۴۶:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۷. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۶۹

۸. محک الفقر (صغیر)، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۹۸

۹. همان، ص ۶۹

"ابتدا هو انتها هو هر که با"هو" میرسد عارف عرفان شود هرکه با"هو" هو شود[۱]"

درین ضمن افزوده میشود که یکی از بزرگترین اسرار الهی صدا است که از غیب بگوش سالک می رسد و آن صدای "هو" است که با هر دو گوش شنیده می شود. این صدا شبیه بانگ درا یا صدای مگس میباشد. این صدا فنا ناپذیراست برای اینکه صدای ازلی ست. چون سالک از همه لطیفه‌های نفسی، قلبی، روحی، سری، خفی و اخفی بیرون می آید سرّ نوری بر او روشن میشود و ازان صدای هو جاری میشود. این صدا را سلطان الاذکار هم می گویند. ابوالفیض قلندر سهروردی صاحب کتاب "الفقر فخری" درین باره توضیحات داده است و صاحب رساله حق نما می افزاید که این صدا حتیٰ قبل از تکوین عالم هم موجود بوده است و تا ابد موجود خواهد ماند. آنحضرت در غار حرا همین صدا را می شنیدند[۲]. درین باره حضرت سلطان العارفین میگویند که این صدا بمقام سرّ تعلق دارد که عالم ارواح است کسیکه این صدا را گوش بکند حیات دوام بدست می آرد. چنانکه خود شان می فرمایند:

"بدانکه مقام آواز (صدا) که در سرّ یک استخوانست که وسیع از عرش تا تحت الثرای که ارواح را دران قبض کنند و آن ملک اسرار الارواح است. مرشدیکه طالب را این ملک عظیم ارواح می رساند لایق ارشاد و طالب او از موت آزاد اگرچه مد نظر خلق بمیرد[۳]".

پس چه قدر نعمت بزرگی است که از بیدار شدن شش لطیفه مذکوره در انسان حیات جاودانی بدست آید.

۸ ـ ارشادات معنوی در اصطلاحات و ملفوظات صوفیانه حضرت قدس‌الله‌سرة:

اگر نگاهی به جملهٔ آثار فارسی حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره بیان ورزیم باصدها اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان بر می خوریم. این اصطلاجات از لحاظ معانی و حقیقت خیلی واضح و حکیمانه است و اینجا بعضی از صدها اصطلاجات و ملفوظات عرفانی را بر سبیل مثال درج می نمایم.

---

۱. عین الفقر (خطی)، ۱۲۰۹ھ ش :۱۶:ب، مملوکه سلطان شاه

۲. الفقر فخری، لاهور، ص ۲۹۶ ـ ۲۹۷

۳. کلید التوحید کبیر(خطی)، ۱۳۳۳ھ ۱۵۸:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

o فقیر هرچه گوید از روی حساب نه از روی حسد[۱]

o فقیر اهل خدا و اهل مراتب اهل هوا[۲]

o اوصاف فقیر ده تا هست،

اوّل = توحید توکل

دوم = فقرکریم و خلق عظیم محمدی

سوم = صدق صدیق رض

چهارم = عدل عمر رض

پنجم = حیای عثمان رض

ششم = علم وجود علی رض

هفتم = جلال و جذب عزرائیل عه

هشتم = پیغام و زبان جبرائیل عه

نهم = قدم رحمت میکائیل عه

دهم = نفسی سرد اسرائیل عه[۳]

o روایت از برای هدایت است و فضیلت از برای وسیلت است.[۴]

o هژده هزار عالم مسخّرات کل و جز در قبض قید خود آوردن آسان کار است لیکن حوصله وسیع در وجود نگاهداشتن خیلی دشوار است[۵].

o از رنج و ملامت و غیب و آزار از خلق آزرده مشو[۶]

o از خلق باربردار و خلق را نیازارکه رستگاری درکم آزاری است[۷]

o اگر بیائی در باز است وگر نیائی اللّه بی نیاز است[۸].

o انسان آنست که قدم بر ازل دارد و نظر بر حسابگاه قیامت و دنیا را یکی شب داند

---

۱. اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰هـ ۲۱:ب، مملوکه تبه پیران

۲. همان، ۶۰:الف

۳. ایضاً، ۱۳۳:ب، ۱۳۴: الف

۴. اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰هـ ۱۴۰:ب، مملوکه تبه پیران

۵. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ۱۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. همان

۷. همان

۸. همان، ۲۱: الف

چنانچه راه مسافران[۱].

○ عقل کلی چیست؟ مجموعه چهار عقل است:

یکی = عقل نفس در طلب دنیا و هوا

دوم = عقل قلب در طلب معرفت و صفا

سوم = عقل روح در طلب حیا

چهارم = عقل سرّ در طلب مشاهده[۲].

○ انسان از عقل کلی شناخته میشود[۳].

○ فقیر را چهارگواه است،

یکی = خاموشی

دوم = عیب پوشی

سوم = کم آزاری

چهارم = رستگاری[۴]

○ علم ظاهر مثل چراغ است در خانه و علم باطن آفتاب است در عالم[۵].

○ قرآنی آیات هفت قسم دارد،

یکی = آیت و عید

دوم = آیت و عد

سوم = آیت امر معروف

چهارم = آیت نهی منکر

پنجم = آیت قصص الانبیاء

ششم = آیت منسوخ

هفتم = آیت ناسخ[۶]

○ بسیار خواندن فرض عین نیست مگر علم فرض، واجب، سنت، مستحب و ازگناهان

---

۱. همان، ۳۷:الف

۲. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ۴۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ۴۶:ب

۴. همان، ۴۸:ب

۵. ۷۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. ۱۵۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

بیرون آمدن و از خداتعالیٰ ترسیدن و معرفت و محبت ورزیدن فرض است[۱].

○ هرکه یافت بادشاهی کونین از فقیران و درویشان یافت. هرکه منکر ازیشان بی جمیعت همیشه وپریشان [۲]

○ لایق ارشاد ده علم دارد:

اول: علم زبان و اکل حلال و صدق مقال و نص حدیث

دوم: علم تصوف، صفیّت القلوب

سوم: علم روح

چهارم: علم نفس و محاسبه نفس

پنجم: علم سر فناء از فنا

ششم: علم معرفت هرکار باحبة اللّٰه

هفتم: علم اسرار بقا باللّٰه بقا از بقا

هشتم: علم عفو لا تحزن و و لا تخف

نهم: علم دعوت قبور ملاقات با روحانیت مغفور

دهم: علم حاضرات اسم اللّٰه تعالیٰ [۳]

○ جبه را بسوز، دستار رابگزار و زنار نفس اماره را بگسل امید است بعد ازان حاصل ک معرفت وصل [۴].

○ لسان سیف اللّٰه چیست؟ سیف از قدرت و لسان تاقیام بازگشت نخورد[۵].

○ اهل دل را چه نشان؟ بمثل شترست خار بخورد و بار بکشد[۶].

○ اهل قلب را چه نشان؟ نان این جهان خورد وکار آن جهان برد[۷].

○ تو نفس را شناس، نفس راه بر خداست، رساننده مقام کبریاست اگر نفس نبودی

---

۱. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ۱۷۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ھ ۲۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ھ ۳۸:ب،

۴. توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ھ ۹۴:ب،

۵. همان ،۲۰۵:الف

۶. جامع الاسرار(خطی)، ۱۳۷۰ھ ۶۱:الف، مملوکه تپه پیران

۷. جامع الاسرار(خطی)، ۱۳۷۰ھ ۶۱:الف، مملوکه تپه پیران

بخدا نرسیدی [۱].

○ مردم چهار قسم است،

اول = فقراء، نفس مطمئنه، باطن صفا بذکر اللّه، اهل اللّه

دوم = علماء، وارث الانبیاء، اهل حدیث

سوم = اهل دنیا، بیخبر از چون بیچگون، اهل خبیب

چهارم = جهان بدخصال، بدمستی و خودپرستی، اهل ابلیس [۲]

○ علم چهار قسم دارد،

اول = علم سمعی

دوم = علم بصری

سوم = علم دلیلی

چهارم = علم عقلی [۳]

○ در قلب پنج قلعه شیطانی ست که باید فتح کرد،

اول = قلعه طمع هوا باموکل خناس

دوم = قلعه حرص با موکل خرطوم

سوم = قلعه حسد با موکل وسوسه

چهارم = قلعه کبر با موکل خطرات

پنجم = قلعه نفاق با موکل انانیت [۴]

○ عارف به پنج چیز تعلق دارد،

اول = صاحب ارشاد

دوم = صاحب اعتقاد

سوم = صاحب یقین با نفس جهاد

چهارم = خلق آزاد

---

۱. همان، ۹۸:ب

۲. جامع الاسرار(خطی)، ۱۳۷۰ھ ۱۱۱:ب، مملوکه تپه پیران

۳. جامع الاسرار(خطی)، ۱۳۷۰ھ ۱۱۳:الف، مملوکه تپه پیران

۴. جامع الاسرار (خطی) ۱۳۷۰ هـ ۲۴: ب

پنجم = باطن آباد[۱]

○ معرفی نفس،

نفس اماره = خوی کفار، اهل زنار با کافران اخلاص دارد

نفس لوامه = خوی منافق، با منافقان اخلاص دارد

نفس ملهمه = خوی دنیا، بااهل دنیا اخلاص دارد

نفس مطمئنه = خوی فقیر، بااهل علماء و اولیاء اخلاص دارد[۲]

○ علماء و فقراء،

علماء را امید منزل مقام است در بهشت و بر فقرا منزل مقام حرام که ازل تا ابد بسته‌اند احرام.

علماء اهل کتاب اند و فقرا اهل قطب الاقطاب اند

علماء را عقل باب‌وفصل است و فقرا را تحصیل توحید وصل است

علماء در مطالعه سطر، حرف، ورق است و فقرا بوحدانیت عشق فنا فی اللّٰه غرقست [۳]

○ دنیا،

ابوجهل و یزید است نه رابعه رح و بایزیدرح

اگر در ملک ابوجهل دنیا نبودی تبع محمد صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم می نمودی

اگر در ملک یزید دنیا نبودی تبع امام حسن رض حسین رض مینمودی [۴].

○ پنج ترک باید،

اول = ترک جهل

دوم = ترک دنیا

سوم = ترک اهل دنیا

چهارم = ترک نفس

پنجم = ترک ریا[۵]

---

۱. جامع الاسرار (خطی) ۱۳۷۰ هـ ۱۳۵:الف

۲. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴هـ ۲۳: الف، مملوکه تپه پیران

۳. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴هـ ۲۴:ب، مملوکه تپه پیران

۴. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴هـ ۲۶:ب، مملوکه تپه پیران

۵. حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۴ ۳۸:ب، مملوکه تپه پیران

○ سه مرتبه عظیم است به عظمت،

اول = مرتبهٔ بادشاه ظل اللّٰه

دوم = مرتبهٔ فقیر اولیاء اللّٰه

سوم = مرتبهٔ علماء و عالم باللّٰه[1]

○ هر سه چیز را سه چیز مشکل،

اول = مشکل آنکه بادشاه ترک دهد بادشاهت و اختیارکند معرفت

دوم = مشکل آنکه فقیر ترک دهد معرفت الٰهی و اختیارکند مسند بادشاهی

سوم = مشکل آنکه عالم ترک دهد مطالعه علم قیل و قال و اختیارکند معرفت وصال[2]

○ یازده چیز ترک کردن بافناء الفقر است،

اول = بدعت، سر بدعتها حب دنیاست

دوم = اهل دنیا

سوم = خلق، الفت با خالق باشد

چهارم = هوا، تسلیم بحق رضا

پنجم = کبر و ریا

ششم = نفس و لذت

هفتم = جهل

هشتم = حرص و حسد

نهم = امید ازکسی

دهم = حواس خمس، تادر او ببندد و هیچ حال غافل از خدا نباشد

یازدهم = بانفس خلاف وکشتن نفس[3]

○ فقرچیست؟تیغ است،هرکه طلب فقرکند تمت تمام شد[4]

○ دل،

---

۱. دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹هـ ۱۳:ب مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان

۳. دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹ هـ ۱:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۴. همان ۲۵:ب

مقدمه این راه آنرا ابتدا و انتها پیرکامل است [۲].

○ راه حصول و معرفت به پنج چیز است،

راه خدا در دلست

برای دیدن راه باید رفت

وصول به این راه بواسطه پیرکامل است

پرورش این راه باقدام همت ممکن است که سلطان اعظم است

پیوستن به حق بترک نفس است [۳]

○نور،آن وهم‌که‌بدل آید نوراست [۴]

○ عاشق، کسی که صاحب دیدن دیدار نیست عاشق نیست [۵]

○ نسیان صفت دل است نه زبان، نفاق صفت دل است نه زبان [۶]

○ قالب آدمی، درون قالب چهار چیز،

اول = دل

دوم = سر

سوم = جان

چهارم = زبان

ورای این چهار چیز، ذکر خفی است [۷].

○ ذکر خفی، در فرشتگان ممکن است [۸]

○گواه عشق دو اند،

---

۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۲:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان

۳. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۲:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۴. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۷:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۵. همان

۶. همان ۷:ب

۷. همان

۸. همان

اول = ذکر

دوم = فکر [۱]

○ گوهر چیست؟ انفاس در دم گوهریست [۲]

○ عشق چیست؟ یک ساعت از حق غایب نشود [۳]

○ ابوالوقت،آنست که سیر اوهام دارد [۴]

○ موجود - غیر موجود نیست بلکه ذات مطلق بعینه است [۵]

○ فکر و ذکر - فکر حالست وقتی باشد وقتی نباشد ولی ذکر در دل متمکن باید [۶]

○ وجود - هرلحظه و هر ساعت هم موجودات از حق تعالیٰ وجود می یابد [۷]

○ لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت مثل یک درخت در انسان کامل موجود است [۸]

○ کرب چیست؟آن واردات که بظهور نیامده است [۹]

○ شهود و تجلی چیست؟ یکی بمعنی حضور دوم بمعنی رویت [۱۰]

○ یادکردن حق تعالیٰ بسه نوع، زبان و دل و سر [۱۱]

○ زهد چیست؟ ترک الدنیا راس کل عبادة و حب الدنیا راس کل خطیئة [۱۲]

○ تقویٰ چیست؟ التقویٰ هو ترک ماسوی اللّٰه تعالیٰ [۱۳]

○ فنا چیست؟ الفنا هوالخروج عن صفاته [۱۴]

---

۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۷:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۷:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. همان

۴. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۷:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۵. همان

۶. همان

۷. همان، ۳۸ الف

۸. همان

۹. همان، ۴۴:الف

۱۰. همان، ۵۰ :الف

۱۱. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۵۴:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۱۲. همان، ۵۶: الف

۱۳. سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ۵۴:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۱۴. همان

○ تصوف چیست؟ خاص سخنان خدا را گویند [۱]،

○ هر که در بادیه ضلالت کشف کرامات افتاده کار عوام کند از مرتبه خاصگان محروم [۲]

○ ذکر و فکر همه حیرت است [۳]

○ علم مطالعه همه غیرت است [۴]

○ تصور همه عبرت است [۵]

○ تصوف همه جمعیت است [۶]

○ عشق همه ملامت است [۷]

○ محبت همه سوز است [۸]

○ فقر همه‌آموز است [۹]

○ اگر مرتبه بعلم بودی ابلیس گوی از میدان ربودی اگر بتقویٰ بودی با بلعم باعور بودی [۱۰]

○ معرفت علم نور است که باز دارنده از انا کبر و غرور است [۱۱]

○ سرود آواز است از الست [۱۲]

○ شوق آتش است [۱۳]

○ یاد درد است لا دوا [۱۴]

○ دعوت چیست؟

---

۱. همان، ۶۹:ب

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰هـ ۸:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. همان، ۳۰:الف

۴. همان

۵. همان

۶. همان

۷. همان

۸. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰هـ ۳۹:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۹. همان

۱۰. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰هـ ۳۹:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۱۱. همان، ۴۰: ب

۱۲. همان، ۴۶: ب

۱۳. همان، ۸۵: الف

۱۴. همان

یک وجود شدن بارواح انبیاء اولیاء اللّه نفس بانفس دم بادم قلب باقلب روح با روح[1]

○ هرکه می بیند دیدار از جمله مقامات کشف کرامات بیزار[2]

○ یار و اغیار، اهل حیا یار است و جهل بیمعرفت اغیار است

دین محمد یار است و کفر کاذب اغیار است

قلب و روح یار است و نفس و هوا اغیار است[3]

○ اگر بر آب روی خسی، اگر در هوا میپری مگسی، این همه مراتبها بازیگری[4]

○ یقین علم است که عالم بالیقین است [5]

○ سرّ خدا تعالیٰ در سینۂ صاحب راز است [6]

○ استقامت به از کرامت [7]

○ شریعت چیست؟ بناء اسلام، کلمه حج زکواة مال نماز روزه است [8]

○ طریقت چیست؟ کسیکه درگردن طوق بندگی دارد از هر دو جهان آزاد است [9]

○ حقیقت چیست؟ خود را بدست خود کشتن جانبازی ست [10]

○ معرفت چیست؟ صاحب سرّ اسرار راز است [11]

○ مرشد دو قسم‌است: مرشد صاحب نظر و مرشد صاحب زر

مرشد فصلی سالی و مرشد وصلی لازوالی [12]

○ تلقین چیست؟ترک است و طلاق دادن ماسوی اللّه را

---

۱. همان

۲. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ھ ۱۳۹: الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۳. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ھ ۱۴۷:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. عقل بیدار (خطی) ۱۳۴۰ھ ۱۵۲:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۵. همان، ۱۵۴: ب

۶. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ ھ ۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷. همان، ۸:ب

۸. همان

۹. همان

۱۰. همان

۱۱. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ھ ۸۲: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۱۲. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶ھ ۸۲: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

○ کرامات مقام ناسوت است [۱]
○ ملاقات مقام لاهوت است [۲]
نفس بمثل مار است
وجود آدمی بمثل غار است
○ ذکر نام اللّٰه تعالیٰ مثل افسونست [۳]
وسیله درمیان خدا وبنده مرشد
از مرشد چه حاصل آید؟ محبت
از محبت چه حاصل آید؟محرمیت
از محرمیت چه حاصل آید؟خوف موت
از خوف موت چه حاصل آید؟حیرت
از حیرت، چه حاصل آید؟ فنا
از فنا چه حاصل آید؟رجا و بقا
از رجا وبقا چه حاصل آید؟موتو قبل ان تموتوا
از موتو قبل ان تموتوا چه حاصل آید؟ ان اولیاء اللّٰه لا یموتون، فقیر صاحب رضا[۴]
○ دریای ژرف دریای توحید است [۵]
○ دانی عشق در مدرسه هیچ اما می نگفت از برای آنکه بارگرانست [۶]
○ روایت عشق، بیگانگی جهانست [۷]
○ مرگ عاشق، مطلب وصل است [۸]
○ درجات نردبان رسیدن [۹]
○ عالم آنرا گویند که نیک و بد را تحقیق کند

---

۱. همان، ۸۳: الف
۲. همان، ۹۰: ب
۳. همان، ۹۹: الف
۴. عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶هـ ۱۵۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۵. همان، ۱۹۷: الف
۶. همان، ۲۲۶:ب
۷. همان،
۸. همان
۹. کلید التوحید کبیر(خطی) ۱۳۳۳هـ ۱۹۸:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

حکیم آنرا گویند که نیک را بردارد و بدرا بگزارد [۱]

○ نعمت دنیا چیست؟از خوردن دنیاواهل آن قرار است

نعمت ابد چیست؟ که بر آید آوردن اعتبار است

نعمت عقبیٰ چیست؟ بر آمدن از گناهان است استغفار است

نعمت معرفت مولیٰ چیست؟ از خود فانی و باحق جان سپار است [۲]

○ هرکه نام اللّٰه پاک را باسرود پلید بگوید مطلقاً کافر شود [۳]

○ نام اللّٰه و ذکر اللّٰه جهر و خفیه دوام پاکی و فرض عین [۴]

○ اسم اللّٰه مثل آفتاب است [۵]

○ نفس وقت سیری فرعون است

وقت گرسنگی سگ دیوانه است

وقت شهوت بیعقل و بیشعور است

وقت سخاوت قارون است [۶]

○ سالک صاحب ریاضت و مجاهده [۷]

○ عاشق صاحب راز و مشاهده [۸]

○ درویش لوح ظاهر و باطن در مطالعه او [۹]

○ فقیر جز مولیٰ و راه مولیٰ دیگری را اولیٰ نداند [۱۰]-

○ عارف سه قسم است، یکی = عارف علم

دوم = عارف طبقات

---

۱. همان، ۳۶:ب

۲. کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ۱۴۰:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ۱۹۸:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. همان

۵. همان، ۲۰۳:الف

۶. مجالسة النبی (خطی) ۱۹۳۵م، ۶:ب، سلطان غلام دستگیر

۷. محک الفترا (خطی) ۱۳۲۶هـ ۲:الف، همان

۸. همان

۹. همان، ۱۲:الف

۱۰. محک الفقرا (خطی) ۱۳۲۶هـ ۱۲:الف، همان

سوم = عارف ذات [۱]

○ ولایت ولی اللّٰہ بهفت چیز تعلق دارد،

یکی = تصور

دوم = تفکر

سوم = مراقبه

چهارم = توجه

پنجم = وهم

ششم = خیال

هفتم = عقل کلی [۲]

○ علم تصوف توحید است

علم توحید باعلم فقه است

علم فقه با علم حیا است

علم حیا بدرد داغ دل محبت مولیٰ است [۳]

دنیا چیست؟ آنست که سوای مولیٰ فرحت بدل بخشد [۴]

پیر من اخص است اعتقاد من بس است [۵]

○ نفس چیست؟ دیوی بزرگ

○ روح چیست؟ امری حق گزار [۶]

○ علم چیست؟ ره بسوی حق دریافتن است [۷]

---

۱. محک الفقرا (خطی) ۱۳۲۶ هـ ۱۴:الف، مملوکه غلام دستگیر

۲. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۹:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۳. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۳۸:الف، مملوکه سلطان محمدعزیر

۴. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۵۶:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۵. همان، ۱۳۰: الف

۶. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعز

۷. همان

○ عقل چیست؟نور روشن است (۱)
○ جذب چیست؟ سوی دوست بودن (۲)
○ قال چیست؟ دائم ذکر دوست (۳)
○ اشتغال چیست؟ دائم فکر دوست (۴)
○ حال چیست؟ در حق گم شدن (۵)
○ صحو چیست؟ ره پیمودن و با سالکان آسودن(۶)
○ کشف چیست؟ آنجهان را دیدن و محو گشتن (۷)
○ سکر چیست؟ مست ونیست شدن (۸)
○ ذوق چیست؟ خود را سوختن است (۹)
○ شوق چیست؟ خود را در زدن است (۱۰)
○ شکر چیست؟ عجز بر عطا (۱۱)
○ جود چیست؟ جان باو دادن (۱۲)
○ آب عقل است یعنی متحمل و سردی (۱۳)
○ بادعلم است یعنی چیز را علم جنباند (۱۴)
○ آتش‌عشق است که گرمی در آرد، میسوزد و صفا مینماید (۱۵)

---

۱. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز
۲. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز
۳. همان ۴. همان
۵. همان ۱۶۵:ب ۶. همان
۷. همان
۸. محک الفقرا کبیر(خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز
۹. همان ۱۰. همان
۱۱. همان ۱۲. همان
۱۳. همان، ۴۰۹:ب
۱۴. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳هـ ۱۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

○ خاک معرفت است یعنی پاک [۱]

○ مرشد با چند اوصاف پیغمبران باشد،

خوف حضرت آدم «ع»

قربانی حضرت ابراهیم «ع»

صبر حضرت ایوب «ع»

شوق حضرت جرجیس «ع»

کلام حضرت موسیٰ «ع»

سرّ حضرت خضر «ع»

سخن سیف اللّٰه حضرت عیسیٰ «ع»

خلق و فقر حضرت محمد رسول اللّٰه «ص» [۲]

○ نفس مطمئنه وقت سیری، فیض بخش است

وقت گرسنگی، صابر است

وقت شهوت، باشعور است

وقت غضب، باحضور است و متحمل

وقت سخاوت، کریم است [۳]

فصل دوم:

ارزش ادبی

آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سرة از لحاظ ادبی نیز خیلی گرانمایه است. در زمینهٔ شعر صنف‌های زیادی بکار برده‌اند. ایشان در همه نوع از انواع شعر مثلاً غزل، مثنوی، قطعه و مخمس و ترجیع بند وغیره سخن گفته‌اند.

بیشتر غزلیات در دیوان باهو جمع آوری شده است و چند غزل در بعضی از آثار منثور شان دیده میشود. غزلشان معنوی و عرفانی ست. شدت احساس و رقت به تغزل اضافه مینماید. مثلاً

---

۱. همان

۲. مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۴۳هـ ۲۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ ۲۹۷:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

میگویند:

"یاران بره عشق بجز جور و جفا نیست   کس لایق این راه بجز اهل صفا نیست
گر راه صفا میطلبی راه جفا جو   کاین راه مصفاست بجز اهل وفا نیست
ایمرد خدا گرطلبی راه خدا را   این‌راه چنین‌است‌که جز جور و جفانیست (۱)

دیگر،

"طور سینا چیست؟ دانی بیخبر؟   طور سینا سینهٔ خود را نگر
همچو موسیٰ مست شو بر طور خویش   ربّ ارنی گو تجّلی حق نگر"(۲)

شعر شان صنعات ادبی هم دارد و بسیار خوش آهنگ نیز هست، ملاحظه شود:

من من مگو تو من من هی هوی‌های‌هاها   ها هاؤهای هی هی هوهای های هاها
اسرار کس نداند این‌های هوی هی را   واقف کسی نگردد هی هوی های هاها "(۳)

نیز گفتند:

"از من هزار من شد هی هی هزار هی هی   هی هی هزار از من از من هزار هی هی
هی هی کجا شریعت من غافل از طریقت   دانم نه آن حقیقت هی هی هزار هی هی "(۴)

درد و سوز و گداز مملو با درس عرفانی دریکی از غزلیات باهو توجه خوانندهٔ را بخود جلب میکند:

"تارها زلفش چو دیدم مارها   پارها گشتم دلم چون پارها
کارهای جمله مشکل مانده است   زارهٔا باید دل خود زارها
صورت حسنش مبین ای بیخبر   نورها این نیست جمله نارها
یار باخوبان تو هرگز دل مده   تانباشی همچو ما غمخوارها"(۵)

بیان سراپای محبوب چطور به تغزل شعر می افزاید:

"بر رخش زیبا چو دیدم نقش و خال   بناز ماندم ماورایش قیل و قال
حرف حسنش بر دلم واضح بماند   بس نگردد لب لسانم زین مقال

---

۱. دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۶ هـ ش ۸:۲۳:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۲۲:الف   ۳. همان، ۱۵:ب

۴. دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۶ هـ ۱۵:ب، مملوکه غلام دستگیر

۵. همان، ش ۸:۱۱:ب

لعل لب عارض چو گلگون دلربا نیست مثلش در جهان اندر جمال "(۱)

محیط میخانه معرفت از غزل زیر آشکار است:

"باجام باده ساقی فی الصبح مرحبا بالعین انتظارم الوصل مرحبا
کس نیست همچو من که اسیر محبتم محنت بسی کشیدم یا نور مرحبا
کس نیست یارما که بنوشد شراب عشق با مابده تو باده باجام مرحبا "(۲)

دیوان باهو ۵۳ غزل دارد که مشتمل بر ۲۸۹ شعر است. علاوه برین در آثار نثری چهار غزل که حاوی سیزده شعر میباشد هم دارد. بیشتر اشعار حضرت سلطان العارفین بصورت مثنوی است که ضمن توضیح مسائل عرفانی درکتب و رسائل نثری خود نوشته‌اند. بطور مثال دو بند از مثنوی شان در زیر ثبت میشود:

"علم با عمل است بشنو هوشمند نیست بر تو کتب خواندن فرض چند
زان علوم عالم شوی صاحب نظیر علم یک حرف است با روشنضمیر
نظر مولیٰ می برد با مصطفیٰ واقف اسرار گردد از خدا
رفت عمرش در مطالعه بارقم معرفت حاصل نشد افسوس و غم "(۳)

دیگر:

"آنچه می یابم بیابم از خدا آنچه می بینم بببینم از لقا
درمیانش کس نگنجد هیچ کس عاشقان را بس بود اللّه بس
جبرائیلش در نگنجد این مقام این شرف امت محمد والسلام
شد مطالعه معرفت توفیق‌تر خوش ببین دیدار عارف بانظر
هم ناظرم هم حاضرم حق رهنما طالبان را می برم وحدت لقا"(۴)

حضرت قدس‌اللّه‌سره در همهٔ آثار فارسی خود چند تا قصیده مدحیه نوشته است و آن هم در مدح و توصیف حضرت رسالت مآب صلی اللّه علیه و آله وسلم و سیّد عبدالقادر جیلانی رح است. قصیده‌ای در مدح سیّدنا غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی شهرت بیشتر می دارد. این قصیده دارای همهٔ اوصاف هنری می باشد و از لحاظ معانی خیلی دلپذیر است. ازین قصیده

---

۱. همان، ۵:ب ۲. همان

۳. محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ هـ ۱۰۷:الف:مملوکه سلطان محمدعزیز

۴. امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ۱۵۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

پیداست که یک ارادتمند شیفته و دلباخته در بیان عظمت و توصیف مرشد کامل چند نوع احساسات را دارد. بنا به اهمیت معنوی و فنی این قصیده را در زیر نقل میکنم:

"شفیع امت سرور بود آن شاه جیلانی
تعال اللّه چها قدرت خدایش داد ارزانی
سکندر میکند دعویٰ که هستم چاکر آن شاه
فلاطون پیش علم تو مقر آمد بنادانی
کلاه داران این عالم گدایان گدای تو
ترا زیبد ترا زیبد کله داری و سلطانی
گداسازی اگر خواهی بیکدم بادشاهانرا
گدایان را دهی شاهی بیک لحظه بآسانی
گدای درگهت خاقان غلام حضرتت قیصر
چه عالی شان سلطانی الا ای غوث ربانی
باین حشمت باین عظمت باین قدرت باین شوکت
نبودست و نخواهد بودالحق مثل تو ثانی
چه ناسوت و چه ملکوت و چه جبروت و چه لاهوت
همه در زیر پای تو چه عالیشان سلطانی
حقیقت از تو روشن شد طریقت از تو گلشن شد
سپهر شرع را ماهی زهی خورشید نورانی
زباغ اصفیا سروی ز بزم مصطفیٰ شمعی
علی رض را قرة العینی بدین محبوب سبحانی
دلا گشتی مرید او ببین لطف مزید او.
چه اوصاف حمید او گه و بیگاه میخوانی
زبان راشست و شو باید بآب جنت الکوثر
ازان پس تو محی الدین بپاکی بر زبان رانی

بزرگ و خرد و مرد و زن مریدت شد همه عالم
خطا پوشی عطاپاشی [1] و دین بخشی جهان بانی
تو شاه اولیاء و اولیاء محتاج درگاهت
مشائخ را سزد بر درگهت از فخر دربانی
مطیع حکم تو دیوان ملائک چون پری بنده
شهنشاه شهنشاهان امام انس و روحانی
تو عبدالقادری قدرت چنان داری که یک لحظه
برآری آشکارا از کرم حاجات پنهانی
بدنیا در عدن بخشی بعقبیٰ جنت الماویٰ
برحمت بحر الطافی بشفقت کان احسانی
ملاذا دستگیری تو معاذا دلپذیری تو
بلطف خود رهائی ده ز گرداب پریشانی
جگر ریشم درون خسته دل اندر لطف تو بسته
توهم از غایت احسان دوا بخشی و درمانی
ترا چون من هزاران بندهها هستند در عالم [2]
مرا جز آستانت نیست اگر رانی وگر خوانی
ندارم اندرین عالم بجز درد دل شیدا
خلاصی ده ازین محنت که دردم را دوا دانی
منم سائل بجز تو نیست غمخوارم که گیرد دست
نظر رحمت کنی بر من توئی مختار ربّانی

---

۱. کلید التوحید کبیر لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۶ همینطور «عطاپاشی» میدارد. نسخه خطی مکتوبه گل محمدسندی ۱۳۳۶هـ «عطا بخشی» نوشته است. نسخه خطی مکتوبه چودری محمدصدیق از اتک ۱۳۵۳ هـ هم «عطابخشی» بقلم آورده است.

۲. نسخه مطبوعه لاهور ۱۹۷۶م، «درعالم» است.

نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی ۱۳۳۶ه «بردرتو» نوشته است.

نسخه خطی مکتوبه چودری محمدصدیق اتک ۱۳۵۳هـ «بردرگاه» نوشته است.

سگ درگـــاه جـــیلانم بـــران مـــن فـــخر مـیدارم
بـــهر حـــاجت کـــه درمـــانم مـــدد یـــا شـــاه جـــیلانی
قـــــفای بـــندهٔ بـــاهو فـــتاده بـــر ســـر راهت
عـــجب نـــبود اگـــر این ذره را خـــورشید گـــردانی "(۱)

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره در آثار نثری خود بمناسبت معنوی قطعات هم نوشته‌اند که حاوی مطالب عرفانی است و درینجا چندتا قطعه بعنوان مثال می آوریم:

"شـــوق رهـــبر پـــیشوا شـــد مـــیرساند بـــاخدا
شـــوق راه پـیشوا شـد در حـضوری مـصطفیٰ
شوق راهـبر پـیشوا شـد مـیکشد نـفس و هـوا
شوق حاصل میشود از مرشدی باطن صفا"(۲)

دیگر

"دنـــیا طـــلبا چـــه گـــوئمت مـغروری
عـــقبیٰ طـــلباچه گـــوئمت مـــزدوری
مـــــولیٰ طـــلبا داغ مـــولیٰ داری
در هر دو جهان مظفر و مغفوری "(۳)

دیگر

"غـــم دنـــیا و عـــقبیٰ رفـــته از دل
چون پیش وحدت آمد راه مشکل
فـــنا فـــی اللّـــه شـــوم در لامکـــانی
که نظرش برکشم از جاودانی "(۴)

دیگر

---

۱. مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹هـ ۴۲۹ مملوکه سلطان غلام دستگیر ونسخه خطی (مکتوبه گل محمدسندی) ۱۳۳۶هـ صفحه اول قبل نسخه خطی عین الفقر

ونسخه خطی (مکتوبه چودری محمد صدیق) ۱۳۵۳هـ آخر رساله جات سید عبدالقادر جیلانی (ره)، مملوکه سلطان غلام دستگیر

و کلید التوحید لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۴ - ۱۷

و کلید التوحید کبیر، مکتوبه نامعلوم ۱۲۸۲ هـ ص ۱۶ تا ۱۸، مملوکه فقیر میر محمد،اسلام آباد

۲. فضل اللقاء (خ) سال نا معلوم، مکتوبه محمدصادق اسلام آباد، ۹۵:ب، مملوکه نگارنده رساله

۳. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۳۴۸:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. حجت الاسرار (خ) ۱۳۷۴هـ ۲۹:الف، مملوکه تپه پیران

جائیکه من رسیدم امکان نه هیچکس را — شاهباز لامکانم آنجانه جامگس را
لوح وقلم وکرسی کونین راه نیابد — فرشته درنگنجد آنجانه جا هوس را"[۱]

ایشان در صنف مخمس هم طبع آزمائی فرموده‌اند. یک بند ملاحظه بشود:

دارا برفت حشمت و جاه از جهان نبرد — کاؤس هم فروشد و کام از جهان نبرد
جمشید جزحکایت جام ازجهان نبرد — حال است این چنین که کسی ازجهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی [۲]"

یک ترجیح بند هم خیلی خوب نوشته‌اند که درکتاب عین الفقر باب هفتم در ذکر محبت و عشق نقل شده است. میگویند:

"منتهی آغاز من — کس نیست محرم راز من
مگسی کجا شاهباز من — در عشق او پروانه‌ام
ازجان خود بیگانه‌ام

کونین واصل یکقدم — اللّٰه بس آنرا چه غم
خود نفس را گردن زنم — در عشق او پروانه‌ام
از جان خود بیگانه‌ام

عرش بالا جاه من — شد و حدت اندر راه من
ای بشنوی دلخواه من — در عشق او پروانه‌ام
از جان خود بیگانه‌ام

علم را از دل بشو — باشوق اسم اللّٰه بگو
در وحدتش شو آبجو — در عشق او پروانه‌ام
از جان خود بیگانه‌ام

عالم ز علمش بیخبر — جاهل بمثل گاؤخر
جز عشق حق دیگر مبر — در عشق او پروانه‌ام
از جان خود بیگانه‌ام

---

۱. کلید التوحید صغیر(خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴:۱۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. محک الفقرا کبیر، لاهور ۱۹۷۴م، ص ۲۹

باهو را هو یا رشد　　　این بخت من بیدار شد
باهمنشین دلدار شد　　　در عشق او پروانه‌ام
از جان خود بیگانه‌ام "(۱)

بهرطور حضرت سلطان العارفین در سی کتاب و رساله خود که در دست است چهار هزار و هفتاد و دو شعر نوشته است. در حدود هفت صد شعر از شعرای دیگر همچو رومی، امام غزالی، حافظ، سعدی، خاقانی، ابوسعید ابوالخیر، سنائی و عطار وغیرهم بعنوان استشهاد آورده‌اند. مثلاً در کتاب محک الفقرا کبیر شعر رومی را آورده‌اند.

بند بگسل باش آزاد ای پسر　　　چند باشی بند سیم و بند زر
هر کرا جامه ز عشق چاک شد　　　او ز حرص و جمله عیبی پاک شد (۲)

جای دیگر شعر از امام محمد غزالی نوشته‌اند:

هر چند بعقل و علم در کار شدم　　　گفتم که مگر محرم اسرار شدم
آن عقل عقیله بود هم علم حجاب　　　چون دانستم از هر دو بیزار شدم (۳)

این شعر مال غوث بهاء‌الحق ملتانی رح است:

سگ درگاه میران شو چو خواهی قرب ربانی
که بر شیران شرف دارد سگ درگاه جیلانی (۴)

حضرت سلطان العارفین حتماً در تتبع همین مدحیه غوث بهاؤالحق ملتانی قصیده در شان حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی نوشته باشند که در اوراق گزشته کاملاً آمده شده است.

یکی از اشعار خاقانی را در همه تصانیف حضرت سلطان العارفین دیده میشود و در محک الفقرا کبیر هم آورده‌اند:

پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی
که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی (۵)

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۸۰:ب - ۸۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه
۲. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۷۱:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز
۳. همان، ۱۷۸:الف
۴. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۱۹۳:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز
۵. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳هـ ۳۶۳:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

شعر عطار را هم نوشته‌اند:

کفر کافر را و دین دیندار را ذرهٔ درد دلی عطار را[1]

شعر عبدالله انصاری رح را آورده‌اند

در هواگر پری مگسی، ور بروی آب روی همچو خسی

دل بدست آوری آنگاه کسی، غیر زین هر چه کنی در هوسی[2]

جای شعر خواجه شبلی رح را هم نوشته‌اند:

زبان از حرف آرائی بکن خاموش یکچندی

چو در ظاهر شوی خاموش در باطن زبان بینی

شعر سعدی رح

ایهاالناس جهان جای تن آسانی نیست مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست

پنجهٔ دیو ببازوی ریاضت بشکن کین بسرپنجگی ظاهر جسمانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا مرد افگن‌تر غول بیابانی نیست "[3]

بهمین علت درین سی کتاب باضافهٔ غزلیات دیوان باهو تعداد اشعار باهورح در فارسی بالغ بر سه هزار و سه صدو هفتاد و دو میشود.

بامطالعهٔ اشعار حضرت سلطان العارفین معلوم میشود که ایشان سبک مخصوص خود دارند و هیچ کس از شعرا را اتباع نکرده‌اند.

آثار نثری شان بسیار شیوا، متین استوار است حتیٰ جمله‌ای ضعیف و سست در آن دیده نمیشود. نثر شان از استواری و فصاحت و گیرائی خاصی برخوردار است انشائی شان نشان می دهد که نویسنده بر زبان فارسی تسلط کامل دارد و کلمات و ترکیبات را بامعرفت عمیق و حسن انتخاب بکار می برد. بعلاوه استحکام و پختگی ساختمان نثر او خواننده را تحت تاثیر قرار می دهد و خواننده حس می کند که نویسنده می تواند مفاهیم و معانی باریک را ساده‌تر و بنحو احسن بیان کند.

در زیر چند اقتباس از نثر شیوا و گیرای شان نقل میگردد:

---

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹هـ ۳۴:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان، ۲۰:ب

۳. محک الفقرا کبیر(خ)۱۳۴۳هـ ۳۸۴: الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

"قادری را خوردنی او مجاهده و خواب او مشاهده و این طریقه را گرسنگی و سیری برابر است. خواب و بیداری برابر، مستی و هوشیاری برابر، خاموشی و گویائی برابر. صاحب اینطریق را خلق میداند که بما همسخن است وایشان. دائم همسخن باخدا و رسول وبشاه محی الدین قدس الله تعالی سره العزیز همسخن باشند که نان این جهان میخورند و کار آنجهان میکنند و نظر ایشان و توجه ایشان و وهم ایشان و خیال ایشان از وصال بحضور است، پس حقیقت ایشان را چه داند و چه شناسد کور چشم پریشان و طریقه قادری بر هر دو جهان امیر است که اصل ایشان از تصور اسم الله فنا فی الله عارف بالله فقیر است.[۱]"

"معلوم شود که بجز ذکر دائمی نماز وقتی قبول نشود اگرچه بانماز او کوزه پشت شود و بجز نماز وقتی ذکر دائمی قبول نشود اگرچه باپارسائی همچون موی شود.»[۲]

"علم چیست راه است مرشد چیست همراه است، کسیکه راه باهمراه دارد شاه است[۳]».

"هرکه قطع کند از نفس هوا دریابد روح لقا و مجلس حاصل شود، بهر انبیاء و اولیاء[۴]".

در سادگی و روانی اسلوب شان در نثر بپایه عبدالله انصاری(م:۴۸۴ه) و شیخ سعدی رح (م:۶۹۱ه) می رسد. بیشتر جمله کوتاه و مسجع دیده میشود، و هر جمله پرمعنی و پرآگهی است. در اینجا مقایسه سبک عبدالله انصاری رح و شیخ سعدی رح با سبک حضرت سلطان باهو در عمل می آوریم.

عبدالله انصاری رح "هر کس عزیمت عاشقی دارد. گو دل از جان بر دارد[۵]".

شیخ سعدی رح "چون عاشق و معشوق درمیان آمد مالک و مملوک برخاست" و "هر چه بدل فروآید در دیده نکو نماید[۶]".

حضرت سلطان باهورح "عشق بیگانگی جان است، دانی عشق طلب مرگ جان است از برای این

---

۱. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲: ۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۳: ۳:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴: الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ ه ش ۴: ۹: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر.

۵. مناجات و مقالات، عبد الله انصاری (مخاطبه پنجم)، تهران، ص ۴۱

۶. گلستان، سعدی، بتصحیح محمدعلی فروغی، تهران ۱۳۹۸ (؟)، ص ۱۲۹ - ۱۳۰

که مراتب لامکان است[۱] ".
عبدالله انصاری رح "شریعت کشتی و حقیقت دریا است از دریا گذشتن بی کشتی خطا است شریعت مر حقیقت راآشیانست. بی شریعت بحقیقت پیوستن بهتانست [۲]".
حضرت سلطان باهورح "شریعت بمثل بکشتی است و طریقت بمثل دریا هم چون طوفان نوح زیر بالا گرد بگرد موج موج است درین وقت مرشد دستگیر بمثل باد موافق شرط باید که از طغیانی موج مستی آب کشد، کشتی خراب نگردد"[۳].

در جمله‌ها و انشاءپردازی مماثلت آثار حضرت سلطان باهورح با آثار شیخ سعدی در ذیل می آوریم امّا حقیقت اینست مماثلت و تقابل حضرت سلطان باهورح با عبدالله انصاری رح در انشاءپردازی و در معانی کاملاً ممکن و مناسب است.

ملاحظه بفرمائید چطور جملات کوتاه و مسجع در گلستان سعدی و در مقابل آن در آثار حضرت سلطان باهورح نگاشته شده است.
گلستان سعدی "گفت از جاهت می اندیشیدم اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت دانستم"[۴].

"هلاک من اولیترست از خون بیگناهی ریختن، سرو چشمش بپوسید و درکنار گرفت و نعمت بی اندازه بخشید و آزاد کرد و گویند هم در آن هفته شفا یافت"[۵].

"همان شخص برو بگذشت و دیدش که با یاران همیگفت ندانم این آتش ازکجا در سرای من افتاد گفت از دود دل درویشان [۶]".

"هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند پایه جهلش شناسند"[۷].

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۸۰:ب

۲. مناجات و مقالات، عبدالله انصاری (مخاطبه پنجم)، تهران، ص ۴۸

۳. عین الفقر(خ) ۱۲۰۹هـ ۹۵:الف، عین الفقر مرتبه محمدنظام الدین ملتانی، ۲:۵۰

۴. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴هـ تهران، ص ۴۳

۵. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴هـ تهران، ص ۴۵

۶. همان، ص ۴۹

۷. گلستان سعدی باهتمام محمدعلی فروغی، ۱۳۵۴هـ تهران، ص ۱۹۲

"سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس "[۱].
"دو چیز محال عقلست خوردن پیش از رزق مقسوم ومردن پیش ازوقت معلوم "[۲].
" مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال "[۳].
سلطان باهورح می فرمایند:
"هرکه از طریقه سنت جماعت قدم بیرون زند هرگز بمنزل مقام نرسد"[۴].
"در وجود آدمی نفس یزید و روح بایزید"[۵].
"علم از برای عمل است و علم بیعمل چنانچه زن عقیمه بیحمل "[۶].
"بادشاه شدن و ملک سلیمان از مشرق تا مغرب بدست آوردن آسان کاراست لیکن عدل و احسان مسلمانان را رسانیدن خیلی دشوار است"[۷].
"دنیا ابوجهل و یزید است نه حضرت رابعه و بایزید"[۸].
"باحضرت پیغمبر صاحب صلی‌اللہ‌علیہ‌وآلہ‌وسلم بوجهل جنگ نکردی بلکه درم دنیا بوده، اگر در ملک ابوجهل دنیا نبودی متابعت حضرت پیغمبر صاحب صلی‌اللہ‌علیہ‌وآلہ‌وسلم مینمودی[۹]
"مرشد که خود طالب دنیای مردارست گاو عصار است از طالب کجا خبردار است "[۱۰].
الان ببینید که افکار و سبک انشای خواجه عبداللّه انصاری رح و حضرت سلطان باهورح چقدر مماثلت میدارد حضرت عبداللّه انصاری رح :
"آنهاکه حق را شناخته‌اند بغیر از او نپرداخته‌اند"[۱۱].
حضرت سلطان باهورح:"کسیراکه شوق تاثیر اسم اللّه شود آنرا خوش نیاید

---

۱. همان، ص ۱۹۳
۲. همان، ص ۱۸۸
۳. همان، ص ۱۷۲
۴. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۵:۵:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۵. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۴ هـ ش ۲۷:۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۶. همان، ص ۳۲:الف
۷. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر
۸. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳۲:۳::ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۹. همان
۱۰. همان، ۲۰: الف
۱۱. مناجات و مقالات، موعظه اول، تهران، ۱۳۹۸ هـ (؟)، ص ۵۴

غیر ماسویٰ اللّٰہ "[۱].

حضرت عبداللّٰہ انصاری رح: "باحق بصدق، بانفس بقہر"[۲].

حضرت سلطان باھورح: "ہرکہ قطع کند از نفس ھوا، دریابد مقام تسلیم بحق رضا"[۳].

حضرت عبداللّٰہ انصاری رح: "بقای جاوید در فناست، پس وظیفہ خردمندی طالب فنا بودنست و قدم در طریق نیستی نہادن و راہ بقا پیمودن[۴] ".

حضرت سلطان باھورح: فقر سہ قسم است اوّل فنا است لا الہ نفی، دوم بقا است الا اللّٰہ، سوم فقر منتہی محمد رسول اللّٰہ است [۵]".

حضرت عبداللّٰہ انصاری رح: "این راز را بی زبان و گوش باید شنودن "[۶].

حضرت سلطان باھورح: "قدیم را بزبان قدیم باید خواند و زبان قدیم دل است"[۷].

حضرت عبداللّٰہ انصاری رح: "در اطاعت اگر صدق و صفا نیست، نمازکردن کار پیرہ زنان است و روزہ افزون داشتن صرفۂ نان است و حج نمودن تماشای جہانست دل بدست آوردن کار مردانست"[۸].

حضرت سلطان باھورح: "دل بدست آوردن کار خامان است و از خود فانی گشتن و عین شدن و از بشریت بیرون آمدن کار مردانست "[۹].

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ھ ۸۹:الف، مملوکہ سید سلطان شاہ

۲. مناجات و مقالات، موعظہ یازدھم، تہران، ۱۳۹۸ ھ (؟)، ص ۷۸

۳. کلید التوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۶ ھ ش ۹:۴:ب، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۴. مناجات و مقالات، موعظہ ھفتم، تہران، ۱۳۹۸ ھ (؟)، ص ۵۴۵.

۵. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ ھ ۴۳:الف، مملوکہ سید سلطان شاہ

۶. مناجات و مقالات، مخاطبہ دوازدھم، تہران ۱۳۹۸ھ (؟)، ص ۵۳

۷. محک الفقرا (صغیر) (خ) ۱۲۰۹ ھ ۳:ب، مملوکہ سید سلطان شاہ

۸. مناجات و مقالات، موعظہ ھشتم، تہران ۱۳۹۸ ھ (؟)، ص ۷۶

۹. سلطان الوھم (خ) ۱۲۰۹ ھ ۷:الف، مملوکہ سید سلطان شاہ

فصل سوم:

ارزش علمی

آثار حضرت سلطان العارفین باهو قدس‌اللّه‌سره گنجینه گرانبهای علمی میباشد. ارزش معنوی آثارشان نسبت به آثار عرفانی دیگر بیشتر است. ایشان در توضیحات افکار و تعلیمات عرفانی که سراسر آن به جبروت و لاهوت تعلق دارد در ضمن به اکتشافات علمی نیز پرداخته‌اند و پرده از بعضی از اسرار طبعیت برداشته‌اند. بدینجهت آثارشان نه فقط برای عارفین و سالکین راه فقر ربانی ارزش هنگفتی دارد بلکه محققین و علمای فزیک، شیمی و زیست شناسی میتوانند از آنها استفاده بکنند. فلاسفه و جامعه شناسان نیز میتوانند آنها را مورد تفکر قرار بدهند.

در دنیای علم و دانش شعور مقام بلندی دارد. ولی از روزیکه فلاسفه نیروی تحت الشعور را کشف نموده‌اند در زمینه تفکر و تعمق انقلابی عظیم رخ داده‌است. در واقع صوفیای کرام از قدیم این عقیده را داشتند که عقل یا شعور نوری هست ولی برای اینکه محیط محدودی دارد بوسیله آن نمیتوان به اوج معرفت رسید. ایشان بالاتر از عقل نیروی دیگر قائل بودند که آنرا وجدان میگفتند و آنرا وسیلهٔ وصول به معرفت میپنداشتند. همین وجدان را فیلسوف معروف فرانسوی برگسان (۱۸۵۹- ۱۹۴۰م) باسم سب کانسنس (تحت الشعور) موسوم ساخت و دنیا را از نیروی نهفتهٔ آن مطلع ساخت. شاعر مشرق علامه محمد اقبال (۱۸۷۶-۱۹۳۸م) بانیروی وجدان و آگهی فلسفهٔ "بیخودی" رامطرح ساخت وکتابی در شعر موسوم به اسرار خودی و رموز بیخودی نوشته دنیا را بحیرت انداخت. همینطور علمای شیمی در آغاز ذره ارضی را ناچیز می شمردند و برای آن ارزشی قائل نبودند. ولی در قرآن حکیم بارها آمده است "یسبح للّه ما فی السمّوات و ما فی الارض [1]" یعنی هر چیزیکه میان زمین و آسمانها موجود است تسبیح خداوند متعال میکند. در ۱۸۰۸م پرده از این واقفیت نیز برداشته شد وقتی دالتون (۱۷۶۶- ۱۸۴۴م) این حقیقت را کشف نمود که هر ذره (ITEM) نیروی لامتناهی را دارد که اگر آنرا بطریق خاصی بشگافیم میتواند در محدودهٔ هزارها کیلومیتر هلاکت ببار آورد. گویا چیزیکه بنظر ما ناچیز بود اصلاً خیلی عظیم و پر قوه بود.

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره نیز در ضمن افکار و تعلیمات خود چیزی راکه به آن هیچ

---

۱. القرآن (الصف، آیة ۱)، الجمعه، آیة ۱)، التغابن، آیة ۱)

وقعت نمی دادیم در فلسفه عرفانی خود قوة عظیم قرار داده‌اند و آن چیز"وهم " است. حضرت سلطان العارفین میگویند که وهم چون پخته‌تر میشود "سلطان الوهم" میشود که قوة عظیم وقوة لطیف و پراسرار را تولید می کند. ازین قوة واهمه فقیر کامل بهر شکل و صورت که خواهد خود را در می آورد و باقوة نوری هرجا که می خواهد میتواند برسد. درکتاب سلطان الوهم نوشته آمد:

" درین مقام (سلطان الوهم) سالک منتهی واصل گردد و همه امورات نهایت ولایت محقق شود و یک بیک در و ظاهر گردد و صورتی و هر شکلی که خواهد شود و هر کجا که خواهد دود[۱]".

در همین کتاب سلطان الوهم آمده است که:

"در شهر موصل دیوانه بود بنام قضیب البان که بیک وقت در چهار صورت پیش حاکم موصل آمد و گفت که درکدام صورت مرا باید پیش خلیفه روم حاکم به مجرد این سخن درپای قضیب البان افتاد و تائب گشت [۲]".

درکتاب عین الفقر در همین باب میگویند که در وجود فقیر یک لطیفه است که از عشق میخیزد و بجز معشوق قرار ندهد تاآنکه معشوق خود را نه بیند و این چنین فقیر در هر شکلی که خواهد می آید. پس میگویند:

"وجود فقرا پرنور است نه وجود مردم عام که با اربع عناصر ظهور، فقیر چون خواهد که آتش شود وجود او همه آتش شود آتش با آتش آمیخته گردد، چون فقیر خواهد باد شود وجود او همه بادشود، باد با باد آمیخته شود، فقیر چون خواهد آب شود وجود او همه آب شود آب بآب آمیخته گردد و فقیر چون خواهد خاک شود وجود او همه خاک شود خاک با خاک آمیخته گردد[۳]".

ثانیاً حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره در مورد قدمت دنیا و انسان اکتشافات خیلی عالی بعمل آورده‌اند. تحقیقات علمی هم بانوشتجات و افکار شان تطابق دارد. ایشان از یک حدیث قدسی الهام گرفته میگویند که ایزد تعالیٰ پانزده هزار یک آدم قبل از آدم علیه السلام که پدر ما بوده آفرید. یعنی تخلیق انسان از آدم که پدر نوع بشر است نیست بلکه قدیم‌تر از آن و در حدود ملیونها سال پیش بوده است. پس می‌گویند:

---

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ۳۸:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. همان، ۳۹:الف

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۴:ب، مملوکه سید سلطان شاه

"حدیث قدسی است، ای محمد آفریدم یک آدم را پیش از حضرت آدم که پدر تست، عمر آن هزار سال کردم، پس بمرد. پانزده هزار آدم دیگر آفریدم عمر هر یک را ده هزار سال ساختم پس ازان حضرت مهتر آدم را که پدرتست آفریدم[۱]".
گویا قبل از تخلیق آدم عه که پدر ما است انسان یکصد و پنجاه ملیون ویکهزار سال بیشتر نیز وجود داشته است. نیز ایشان در همین کتاب عین الفقر می گویند که از آدم عه که پدر ماست تا زمان حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پنجهزار و نهصد و هفتاد ونه سال بود[۲]. و امروز از زمان حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدود چهارده صد سال سپری شده است گویا از خلقت انسان پانزده کرور و هشت هزار و سه صد و هفتاد و نه سال و شاید مدت بیشتری گذشته است. از آثار باستانی که درگوشه و کنار جهان در نتیجهٔ حفریات کشف شده است و پیکرهای برجستهٔ سنگی که بصورت فسیل (FOSSILS) بدست آمده باستان شناسان باین نتیجه رسیده‌اند که دنیا ملیونها سال عمر دارد. اگر خلقت انسان را از آدم علیه السلام که پدر ماست بشماریم تا امروز بیش از هفت هزار و سیصد و هشتاد سال بیشتر نیست. و ماهرین طبقات الارض فسیل (FOSSILS) بقدامت صدها ملیونها سال رادریافت کرده‌اند. پس در قدامت خلقت انسان حضرت سلطان العارفین که اکتشاف فرموده‌اند مبنی بر عرفان عالی شان است.

فصل چهارم:

ارزش تاریخی

اگر نگاهی عمیق به آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره بیندازیم با نامهای رجال تاریخی بر میخوریم که تعداد شان خیلی قابل ملاحظه است و همینطور نامهای کتب ادبی و عرفانی را هم در آثار خود اسم برده‌اند که متعلق به زمانشان بوده است. اگرچه این قبیل مواد تاریخی و ادبی و عرفانی در آثار شان وافراست ولی درین جا ما فقط به مهم‌ترین شان را اشاره میکنیم.

(۱) دربیشتر رساله و مؤلفاتشان نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ه/۱۶۵۸م - ۱۱۱۸ه/

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱۱۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه
عین الفقر (خ) ۱۲۹۴ هـ ۲۱۸:ب، مملوکه نگارنده رساله

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۱۱۰:ب،مملوکه سید سلطان شاه

۱۷۰۷م) بعنوان پادشاه معاصر دیده میشود. ایشان نام اورنگ زیب عالمگیر را همیشه بااحترام یاد میکند که ازان نکوئی و خوش سیرتی او ظاهر میشود. مثلاً در رسالهٔ تازه کشف شده موسوم به دیدار بخش می گویند:

"ذر زمانه حضرت محی الدین بادشاه اللّٰه لایزال فیض بخش بر عاشقان مست حال هر ذره واقف احوال رب العالمین[۱]".

در رساله عین العارفین میفرمایند:

"اورنگ زیب عادل نام او　　از طریق خاص نبوی برده گو
زاهد و عابد که ترسد از خدا　　محرم اسرار وحدت کبریا[۲]"

در رساله کلیدالتوحید صغیر آمده:

"در زمان محی الدین غلام محمد متابعت علم الیقین شریعت راسخ الدین شاه اورنگ زیب بادشاه اسلام را جمیعت باد تا ابد الاباد بحرمته النون والصاد[۳]".

در رساله اوزنگ شاهی می فرمایند:

"محی الدین راسخ دین عادل بادشاه از هر طریقت واقف آگاه بعیان ناظر نظر آگاه فیض بخش خلق اللّٰه[۴]".

در عین الفقر می گویند:

"از هجرت الف و سی بودند پنج هم بودند پنجاه
عمل اورنگ شاهی شد این نکته وحدت الله[۵]"

(۲) همینطور در هر رساله و کتاب خود حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره نام جای و سکونت خود را ظاهر فرموده اند که ازان یک جنبه تاریخی شهر قدیمی بنام شورکوت ظاهر میشود مثلاً درکتاب مجالسة النبی میگویند:

---

۱. دیدار بخش (خ)۱۲۰۹ هـ ش ۸:۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۲. عین العارفین (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۰:۱۷:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۳. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ۱:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۰۶ هـ ۲:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ ۱۶:ب، مملوکه سید سلطان شاه

"مصنف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن قصبه شور[۱]".

درکتاب فضل اللقاء نوشته‌اند:

"صاحب تصوف شریف بنده باهو فنا فی هو ولد بازید عرف اعوان سروری قادری ساکن قلعه شور چند کلمات کلید قفل الکل کشاننده علم الست این رساله را نام فضل اللقاء نام نهاده[۲]".

در رساله دیدار بخش مرقوم گشته است:

"میگوید صاحب تصنیف بنده باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن قلعه شور[۳]".

(۳) در تصنیف لطیف خود موسوم به عین الفقر در آخرکتاب سارنگ خان بلوچ را باعتاب یاد فرموده‌اند. معلوم میشود که در آن زمان قلعه قهرگان در نزدیکی شورکوت در دست سارنگ خان بوده که آن ده به نام او معروف بود. ازین عتاب در صفحات تاریخ نام یکی از معاریف آنزمان بیادگار مانده است. می فرمایند:

"تمام شد تصنیف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن دیره سارنگ خان بلوچ مردم چشم کور مادرزاد تا بگور بی معرفت[۴]".

(۴) تعداد اسامی رجال معروفی که اقوال و احوال شان را حضرت سلطان العارفین در خلال عبارات خود ثبت فرموده‌اند خیلی زیاد است و همینطور نویسندگانی که آثار شان مورد استفاده حضرت سلطان العارفین قرارگرفته نیز قابل ملاحظه است ولی بمصداق مشتی از خرواری و اندکی از بسیار نامهای چند تن ازکسانی راکه حضرت قدس سره در رساله‌ای بنام سلطان الوهم ذکرکرده‌اند آشکار مینمایم. اسامی این رجال تاریخی بقرار زیر است.

علی بن ابی طالب کرم اللّٰه وجهه، جنید بغدادی، شیخ سعدی رح، شیخ عبداللّٰه انصاری، سیّد مغربی جمالی علوی رح، شیخ فرید الدین عطاررح، قضیب البان دیوانه موصلی، خواجه شبلی رح، شیخ محی الدین ابن عربی، شیخ فخرالدین عراقی؛ سیّد جلال الدین بخاری رح، احمد بن

---

۱. مجالسة النبی (خ) ۱۲۰۹هـ ۱:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. فضل اللقاء (خ)۱۲۰۹هـ ۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۳. دیدار بخش (خ) ۱۲۰۹هـ ۱:الف، مملوکه سید سلطان شاه

۴. عین الفقر (خ) ۱۲۹۴هـ ۲۲۷:ب، مملوکه نگارنده رساله

عاصم رح، سهیل تستری رح، محمد یحییٰ بن زکریا، سهیل بن عبداللّٰه‌رح، شیخ امین‌الدین کاذرونی‌رح، شیخ‌ابوطالب رح.

درین رساله اسامی آثاری که مورد استفاده حضرت سلطان العارفین بوده است ازین قرار است. مثلاً عوارف المعارف، احیاء علوم الدین، زاد الارواح، نزهة الارواح، دیوان امیر خسرو، رساله عربیه .

اگر همینطور از هر یک آثار شان عده اسامی مصنفین و آثار نامبرده حضرت سلطان العارفین قدس سره را در شمار آوریم از یکهزار اسامی تجاوز خواهند کرد.

فصل پنجم:

ارزش دینی و فرهنگ اسلامی

در پایان به مهمترین ارزشی که حضرت سلطان العارفین به آثار خود نسبت داده‌اند متذکر بشویم. ایشان آثار خود را:

(الف) مراتب مرشد کامل داده است؛ **(ب)** قدرت خدا تعالیٰ قرار داده است

در رساله روحی میگویند:

"اگر ولی واصل که از رجعت عالم روحانی یا عالم قدس شهود از درجه خود افتاده باشد اگر توسل باین کتاب مستطاب جوید آنرا مرشدی ست کامل و اگر او توسل نگرفت او را قسم و اگر ما او را نرسانیم ما را قسم و اگر طالب سلک سلوک معتصم و متمسک شود بمجرد اعتصام عارف زنده دل و روشنضمیر سازم:

هرکه طالب حق بود من حاضرم — ز ابتدا تا انتها یکدم برم

طالب بیا طالب بیا طالب بیا — تا رسانم روز اوّل با خدا[۱]"

درکتاب کلیدالتوحید کبیر می فرمایند:

"هرکه این کتاب را ابتدا تا انتها می خواند آنرا چنانچه دست بیعت ظاهر مرشد نماند[۲]."

درکتاب محک الفقرا کبیر همینطور میگوید:

---

۱. رساله روحی(خ)۱۳۰۶ هـ ش ۷:۵:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. کلید التوحید کبیر(خ) ۱۳۳۳ هـ ۱۳۹:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

"این کتاب محک الفقرا تذکرة الخدااست. چه قدرت پیش این کسی دم زند، تذکرة الاولیاء. این کتاب ابتدا و انتها وحدانیت راه، چه قدرت که پیش این کسی دم زند و نزهت الارواح [۱].

و می افزایند:

هـر کـرا مـرشد نـباشد پـیشوا   این کتابی بس بود رهبر خدا [۲]".

هیچ صوفی و عارف در سلوک تصوف هرگز اینچنین دعوی ننموده است که کسی را احتیاج مرشد نباشد اگر آثار او را خوانده باشد. این امتیاز در آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره لعزیز می بینم. یعنی ایشان آثار خود را بمنزله مرشد کامل قرار می دهند و درباره آن یقین کامل دارند.

اصلاً آثار حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره لعزیز منبع عرفانی دارد و مبنی بر علم لدنی ست که میگویند:

"اگر این (رساله) را آثار قدرت ربانی دانند بجا و اگر وحی منزل خوانند روا. معاذاللّه اگر این وثیقه لطیفه را زبان بنده دانی [۳]".

در کتاب نورالهدیٰ کبیر آورده شد:

"صاحب تصنیف علم تصوف را می باید که اوّل هر علم در عمل قبض تصرف خود آورده معائنه، تجربه، آزمایش، امتحان کند که از علم پریشان نشود و رجعت نخورد بعد ازان رقم رقوم تحریر تصنیف کتاب میشود چنانچه من اوّل با تصور اسم اللّه ذات قوت توفیق از باطن تحقیق مطالعه علم از مقابله علم تکرار علم بذکر باللّه و باذکر محمد رسول اللّه و باذکر مذکور جمیع انبیاء اولیاء اللّه وباذکر جمیع مجتهدان از هر یک نظر منظور حضور حکم اجازت گرفته بعد ازان در خلق این تصنیف کتاب را اشتهار کردم ظهور، هر که این کتاب را بااخلاص خواند احتیاج دست بیعت تلقین ظاهر مرشد نماند، دینی و دنیوی ازین کتاب بستاند [۴]".

در همین کتاب آمده است:

"این کتاب اسرار الوحی را اگر ناقص خواند بمرتبه کاملْ رسد و اگر کامل خواند اکمل گردد و

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۹۹:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. همان، ۳۰۶:الف

۳. رساله روحی (خ) ۱۳۵۴ هـ ×:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. نورالهدیٰ کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۱۹:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

اگر اکمل خواند جامع مرشد صاحب جمیعت گردد و اگر جامع خواند سلطان الوهم فقیر برکونین امیر نورالهدیٰ گردد که مرتبه او در وهم فهم نگنجد لاحد و لاحد این کی تواندرسید اهل بدعت مردود[۱]".

از آثار شان واضح میگردد که ایشان سراسر باعلم ذات اللّه جل شانه آگهی میدهند که اصل عرفان است. میگویند:

"این تصنیف نه از علم واردات و نه از ابتدا نفی اثبات از ذات است که باذات است حیات است که با حیاتست نجاتست که بانجاتست از قرآن ناسخ آیاتست که بآیات ازآن درجات است اعلیٰ[۲]".

درکتاب نورالهدیٰ کبیر درین ضمن توضیح داده شده است:

"این فقیر تصنیف را علم و تصنیف از حضور است اللّه حی قیوم نه از تصنیف کسی نکته سلوک دزدیده آورده‌ام و نه‌دزد را بچشم خود دیده‌ام، بحق رسیدم از حق پرسیدم و حق و رزیدم و از حق لذت لقا چشیدم جز لاسوی اللّه از همه بریدم:

باهو را این بس بود باهو مدام   این مراتب را چه داند مرد خام[۳]".

نیز فرمودند:

"این تصنیف از علم معجزات منور سراسرار بالیقین و بااعتبار میگردد اظهار و اکثر بزرگان و مصنفان را تصنیف از الهامست و این فقیر را تصنیف از قرب اللّه وباحضوری مشرف محمد رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم تمام است[۴]".

ارزش کلام گرانبهای حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره در مورد دین وفرهنگ اسلامی خیلی زیاد است ولی ما دراینجا فقط به افکار و خدمت شان اشاره میکنیم.

۱ ـ تفسیر آیات قرآنی:

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره تعداد زیادی از آیات قرآنی را سرچشمهٔ افکار خود قرار

---

۱. نورالهدیٰ کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۴۳:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. نورالهدیٰ کبیر(خ) ۱۳۱۲ ۱۷۵:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۱۲۸:الف

۴. نورالهدیٰ کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۱۷۵:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

داده‌اند و تفاسیر آن آیة کریمه را بکمال بصیرت و بنور عرفانی نگاشته‌اند شمه‌ای از تفاسیری که ایشان از آیات قرآنی بعمل آورده‌اند از این قرار است.

کّل یوم هو فی شان [۱] ـ یعنی هر روز او در عظمتی.

تفسیر = شب و روز بیست و چهار ساعت است و هر ساعت نوزده هزار آدمی زاده میشوند و در وجود می آیند و در هر سال شصت و نه کرور و هشتاد لکه و شصت هزار آدمی زاده میشوند و بروایت سرور عالم صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم در هر سال نوزده هزار عاشق ذات اللّٰه در وجود می آیند و دنیا از برکت ایشان قائم. و بروایت نوزده هزار نقل میکنند نقل کذا فی المنافع روایت میکند انس بن مالک رضی اللّٰه عنه قال علیه السلام ابدال امتی اربعوٰن اثنان و عشرون فی الشام و ثمانیته عشر فی العراق فان مات واحدهم ابدال اللّٰه مکانه فاذا جاء الامر. معنی فارسی این است روایت میکند انس بن مالک رضی اللّٰه عنه از محمد مصطفیٰ صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم باوی گفت بزرگان امت من همیشه خود چهل تن باشند که تاقیامت ازان بیست و دو در زمین شام باشند و هژده کس در زمین عراق هرکه ازان چهل تن یکی بمیرد دیگران از خلایق بمقام او ایستاده کنند و مدخل هرگز از چهل تن یکی کم نگردد و چون قیامت نزدیک رسد آنگاه بیکبار از عالم بیرون روند و اسامی اولیاء اللّٰه که سیصد و پنجاه و شش تن از اولیاء روزگار دائماً هستند خالی ازین عدد نبود. سیصد از ابطال، و چهل ابدال و سیاحت هفت و پنج اوتاد است و سه قطب و دیگر یک غوث و آنمراتب اولیاء. چنانچه معلوم شد در هیچ زمان از سیصد و پنجاه شش تن کم نباشد. حقیقت ایشان در تحت تجلیات ذاتیه و اسماء صفاتیه بارها مضمحل وناچیز شده و حضرت واجب الوجود جهت تکمیل ناقصان بارها ایشانرا تنزلی داده و مراتب ایشان را نیز بتفاوت است. و در شرح همین مردان خدا را حضرت عباس و عبداللّٰه بن مسعود هم روایت می کنند که گویند روایت از حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلم که مردانِ خداوند حق سبحانه و تعالیٰ پیوسته در زمین سیصد کس باشند که دلهای ایشان چون دل آدم عه بود و چهل کس باشند که دلهای ایشان چون دل موسیٰ بود و هفت کس باشند که دلهای ایشان چون دل جبرائیل عه بود و سه کس باشند که دلهای ایشان چون دل میکائیل علیه السلام بود ویک کس باشد که دل او چون اسرافیل

---

۱. القرآن (الرحمن، آیة ۲۹)

عه بود[۱]".

اللّٰه نور السموات والارض مثل نوره کمشکواة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزّجاجة کانّها کوکب دُرّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لّا شرقیّه و لا غربیّة یکاد زیتها یضیٓ ولولم تمسسه نار نور علیٰ نور یهدی اللّٰه لنوره من یشاء ویضرب اللّٰه الامثال للناس واللّٰه بکلّ شیءٍ علیم[۲].

اللّٰه نور است آسمانها و زمین را نور آن چون طاق که در آن چراغ است آن چراغ در فانوسی ست آن فانوس گوئی ستاره ایست همچو درّ تابنده و روشن از درخت مبارکه زیتون که نه از شرق و نه از غرب، نزدیک است که روغن آن بافروزد اگرچه آتش بآن تماس نکند، نور بر نور است، اللّٰه رهنمائی کند بنور خود هرکسی راکه می خواهد و اللّٰه امثال بیان می کند برای مردمان و اللّٰه همه چیز را می داند.

در شرح این آیة کریمه حضرت سلطان العارفین می گویند:

"این نوری ست آتش سرد که این آتش معطر سرخ رنگ از زیادتی آب است که در قندیل دل که شیشه ایست در آید مثل آب گل گلاب آن قندیل شیشه وسیع دل که در و درخت زیتون ذوق محبت الهٰی که ازو روغن معرفت نامتناهی میچکد فتیله سر در چراغ دماغ روشنی تاب زند و تمامی اسرار ربانی مکشوف شود و هر دل تاریک منور گردد[۳]".

انّا عرضنا الامانة علی السّموات والارض والجبال فابین ان یحملنا و اشفقن منها و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جهولاً[۴].

بیشک ما امانت پیش کردیم آسمانها و زمین را و کوهها را و آنها از برداشت کردن آن انکار کردند و ازان ترسیدند و انسان آن (امانت) را ببرداشت بیشک آن جان خود را در مشقت اندازنده و خیلی نادان است.

حضرت سلطان العارفین در ضمن این آیة کریمه اینطور تشریح میکنند ظاهر میکنند که ان امانت اسم اللّٰه بوده:

"اوّل اسم اللّٰه ذات را امانت بر زمین و آسمان و کوهها فرستاده از برکت و بزرگی عظمت و

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۳۰:الف تا ۳۳۲:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. القرآن (نور، آیة ۳۵)

۳. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۳۹:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴. القرآن (الاحزاب، آیة ۷۲)

کرامت بار نتوانستند برداشت همه بیزاری آوردند"[۱].

قال هذا فراق بینی و بینک سانّبئک بتاویل مالم تستطع علیه صبراً[۲].

گفت این جدائیست (میان) من و تو. درین اخبار بعد ازان اطلاع خواهم کرد که شما صبر نتوانستید کرد.

درین ضمن حضرت سلطان العارفین میگویند:

"چنانچه کشتی را شکست، و دیوار را بنا کرد و پسر را کشت قصه در سورة کهف واقعه است پس موسیٰ علیه‌السلام را علم ظاهری بود و حضرت خضر علیه السلام را علم باطن. علما و طالب بمثل حضرت موسیٰ است و مرشد فقیر بمثل حضرت خضر«ع» "[۳].

واذقال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحی الموتیٰ قال اولم تو مْن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطّیر فصر هّن الیک ثّم اجعل علیٰ کّل جبل منهّن جزء ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان اللّه عزیز حکیم[۴].

وچون ابراهیم عه عرض نمود، ای رب مرا بنما چطور مزدگان را زنده خواهی کرد فرمود آیا ترا یقین نیست عرض نمود چرا نیست مگر این میخواهم که دلم قرار بگیرد فرمود خوب چهار پرندگان بخود آشنا کن پس ازان یکی یکی جزو ازیشان برکوه نه بعد ازان بطلب آنها دویده برپابجانب تو خواهند آمد و بدان که اللّه غالب باحکمت است.

در شرح این آیة کریمه مینویسند:

"این اربع طیور را بکشید، خروس شهوت وکبوتر هوا و زاغ حرص و طاؤس زینت. چون این اربع طیور را ذبح کنید قلب و قالب تا ابد الآباد زنده شود و موجب این آیة کریمه آنرا ممات و حیات یکی شود[۵]".

همینطور بسیاری از آیات کریمه را حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره‌لعزیز در آثار خود آورده‌اند و از هر یکی از آیات کریمه معانی عرفانی بیان نموده‌اند که در علم کلام و تفسیر ارزش بی بها دارد و درین باب اضافهٔ بزرگ است.

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۳۶۲:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. القرآن (کهف، آیة ۷۸)

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۸۰هـ (؟)، ۹۷:الف، مملوکه نگارنده رساله

۴. القران (البقرة، آیة ۲۶۰)

۵. اسرار قادری (خ) ۱۳۷۰هـ ۱۱۷:الف، مملوکه تپه پیران

۲ ـ احادیث قدسی و احادیث نبوی:

منبع و سرچشمهٔ دیگر عَلم معرفت شان حدیث قدسی و حدیث نبوی صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم ست. ایشان در هر یک از تصانیف خود احادیث متعددی را نقل نموده و بوسیله آنها بیان عرفانی خود را توضیح داده‌اند. علاوه بر احادیث معروفه ایشان بسیاری از احادیث قدسی و احادیث نبوی را هم نقل کرده‌اند که معمولاً علمای ظاهر از آنها بیخبر هستند.

(الف) اوّل به احادیثی می پردازیم که دربارهٔ آنها محققین بی اطلاع هستند. بعد به ماخذ آنها اشاره بنائیم. ناگفته نماند که اینگونه احادیث را حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سرهٔ‌العزیز در کلیهٔ تصانیف خود آورده‌اند.

اذا تحیر تم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور[۱].

چون در امور خود پریشان بشوی از اهل قبور استعانت خواه الفقر فخری و الفقر منی [۲].

فقر فخر من است و فقر از من است.

در توضیح همین حدیث نبوی سیّد عبدالقادر جیلانی رح در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار میگویند:

"و قال علیه الصلوٰة والسّلام الفقر فخری و انا افتخربه و لیس المراد بالفقر المعلوم و لکن المراد بالفقر الافتقار الی اللّه [۳]".

آنحضور علیه الصلوٰة والسلام میفرمایند که فقر فخر من است و باعث ناز من است ازین فقر آن فقر مراد نیست که در عوام مشهور است بلکه فقر حقیقی که ازان افتقار الی اللّه است.

من عرف نفسه فقد عرف ربه [۴]

---

۱. حدیث نبوی صه: نقل از فتاوی زاد اللبیب و خزانه جلالی و کتاب برزخ و هدیته الحرمین و شرح مسند امام اعظم ملا علی قاری، لاهور، ص ۱۱۴

۲. حدیث نبوی: کتاب ویلمی روایت معاذ بن جبل رضه کتاب التشرف، ص ۱۳۳

کتاب عین العلم ملاعلی قاری: ص ۳۰۶ . سکینة الاولیا، داراشکوه، لاهور ۱۹۷۱

۳. سرا الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵م (؟)، ص ۱۴۴

۴. حدیث نبوی: حدیث معنا صحیح و مطابق قرآن است، تفسیر کبیر، ص ۷۲ شرح محمدیه ازعلامه گلهوی، ص ۹۱)

هرکه شناخت نفس خود را پس تحقیق که شناخت پروردگار خود را.

سیّد عبدالقادر جیلانی رح درکتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار مینویسند:

"قال علیه السلام من عرف نفسه و خالقه فقد عرف ربّه [۱].

هر که شناخت نفس خود را و خالق را بالتحقیق شناخت پروردگار خود را.

کنت کنزا مخفیافا جبت ان اعرف فقد خلقت الخلق [۲].

من خزینه مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس تحقیق خلق را پیدا کردم

موتوا قبل ان تموتوا[۳]

قبل از مرگ بمیر

الشیخ فی قومه کالنبی فی امته [۴].

شیخ در قوم خود همچو نبی در امت خود باشد.

طوبی لمن ذل نفسه [۵].

مبارکباد آنراکه نفس خود را ذلیل کرد(باتباع آورد).

لولاک لما خلقت الافلاک [۶].

اگر شما بنودید آسمانها را پیدا نمی کردم.

الا ان اولیاء اللّٰه لا یموتون بل ینتقلون من الدارالی الدار[۷].

بیشک اولیاء اللّٰه نمی میرند بلکه از یک دیار بدیار دگر منتقل می شوند.

لی مع اللّٰه وقت لا یسعنی ملک مقرب و نبی مرسل [۸].

---

۱. سرالاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵م (؟)، ص ۳۲ کیمیای سعادت، امام غزالی، لکهنو؛ ۱۲۱۱ هـ ص ۳

۲. حدیث قدسی: مدارج النبوت، شاه محمد عبدالحق محدث، نولکشور ۷۸۲:۲ موضوعات کبیر، ملا علی قاری، دهلی، ص ۵۴

۳. حدیث نبوی: سکینة الاولیا، لاهور ۱۹۷۱، ص ۱۱۱

۴. همان، ص ۶-۱۳ کشف المحجوب، لاهور ۱۹۷۸م، ص ۴ همان، تهران ۱۳۳۶، ص ۶۲

۵. حدیث نبوی: جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، علامه سیوطی رح، مصر ۵۴:۲ بحواله امام بخاری درتاریخ خود

۶. حدیث قدسی: مدارج النبوت، عبدالحق محدث، نولکشور، ۷۸۲:۲ سکینة الاولیا، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۳

۷. حدیث قدسی: لباب الاخبار، ص ۷۳

۸. حدیث نبوی: رساله مشاهدة الابرار بین التجلی و الاستتار، شیخ عبدالحق محدث؛ سکینة الاولیا، لاهور ۱۹۷۱، ص ۱۰۶-۷، ۱۴۹

بااللّٰہ تعالیٰ ساعتی این چنین میگزرد که در آن نه جبرائیل و نه پیغمبر می آید.

(ب) حضرت سلطان العارفین ضدها احادیث قدسی و احادیث نبوی صلی‌اللّٰہ‌علیه‌وآله‌وسلم را در آثار خود جا داده‌اند و این انتخاب خیلی جاذب و دارای تاثیر درونی است. اینجا بطور نمونه چند تا از آن احادیث را نقل می کنیم که در آثار شان عموماً مندرج اند:

قال النبی: "من عرف نفسه بالفنآء فقد ربه بالبقاء [۱]

ایضاً "تفکر الساعة خیر من عبادة الثقلین [۲].

ایضاً "الاعمال بالنیات [۳]

ایضاً "النهایت هوالرجوع البدایت [۴]

ایضاً "طلب الخیر طلب اللّٰہ و ذکر الخیر ذکر اللّٰہ [۵]

ایضاً "کل اناء یترشح بما فیه [۶].

ایضاً "حب الدنیا راس کل خطیه و ترک الدنیا راس کل عبادة [۷]

حدیث‌نبوی‌صه: خلقت السادات من صلبی‌وخلقت‌العلماء‌من صدری وخلقت الفقرامن نوراللّٰہ تعالیٰ [۸]

ایضاً الصلوٰة معراج المومنین [۹]

ایضاً من لم ادیت فرض الدائم لم یقبل اللّٰہ منها فرض الوقت [۱۰]

ایضاً ومن کان فی قلبه ذرة عن الکبر لا یدخل الجنة [۱۱].

---

۱. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۴هـ ۱۱:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۲۳:الف

۳. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان، ۲۹:الف ۵. همان، ۳۰:الف

۶. همان، ۵۱:الف

۷. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۵۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۸. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۱۱۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۹. همان، ۱۵۱:الف ۱۰. همان

۱۱. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲ هـ ۱۷۱:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

ایضاً لا تکلم کلام الحکمة عندالجاهل [۱]

ایضاً من عرف ربه فقد کل لسانه [۲]

ایضاً اذا تم الفقر فهواللّٰه [۳]

ایضاً الدنیا مزرعة الآخرة [۴]

ایضاً الدنیا جیفة و طالبها کلاب [۵]

حدیث قدسی: کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضائک یا محمد(صلی اللّٰه علیه وسلم) [۶]

ایضاً الآن کما کان [۷]

ایضاً ان اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری [۸]

ایضاً الانسان سرّی وانا سرّہ [۹]

حدیث قدسی: دع نفسک وتعال [۱۰]

ایضاً ان اللّٰه لا ینظر الیٰ صورکم ولی الی اعمالکم و لکن ینظر فی قلوبکم و نیاتکم [۱۱]

ایضاً لا یسعنی سمائی والارض و لکن یسعنی قلب عبد المومن [۱۲]

ایضاً انا جلیس من ذکر نی لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه [۱۳]

ایضاً السعید من سعد فی بطن امّه والشقی من شقی فی بطن امّه [۱۴]

ایضاً من‌طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی اجنّی و من اجنّی عشقنی و من

---

۱. همان، ۱۸۵،الف

۲. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲:۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ش ۲:۶:الف

۴. همان، ش ۲:۷: الف

۵. همان، ش ۲:۲۰:الف

۶. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ہ ۱:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز .

۷. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ہ ۳۵۱:ب، مملوکه سلطانٓ محمد عزیز

۸. همان، ۳۵۸:الف

۹. همان، ۸۷:الف

۱۰. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۳۲:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۱۱. همان، ۱۷۹:ب

۱۲. همان، ۲۱۰:الف

۱۳.محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۹۸:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۱۴. همان، ۳۰۲:الف

عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دیته و انا دیته [۱]
ایضاً اذا ذکر تنی شکر تنی و اذا نسیتنی کفر تنی [۲]

۳ ـ حل مسئله خیر و شر:

بیشتر علماء اسلام در تاویل خیره و شرّه من اللّه تعالیٰ [۳] میگویند که هرخیر و هرشر از جانب اللّه تعالیٰ است. بنابرین اهل ظاهر با مشکلات زیادی روبرو میشوند. اصلاً ببینیم معنی لفظی این آیة کریم است. خیر و شر از اللّه تعالیٰ است.
حضرت سلطان العارفین این مسئله را بانهایت سادگی و باآسانی حل نموده‌اند. میگویند که اصلاً منظور از خیر ذات پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم ست و شر مراد ذات ابلیس علیه لعنت است. همینطور هم اشیاء خیر چو نیکوکاری، اسلام، ذکر و فکر، معرفت و فیض است و همه اشیاء شر همچو دنیا و نفس و خواهشات نفس است.
درکتاب محک الفقر کبیر حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره میگویند:
"اللّه تعالیٰ از خیر محمد رسول اللّه پیداکرده سنت جماعت نموده. جماعت کراگویند راهی که محمد رسول اللّه و یاران و اصحابان او رفته‌اند هر که بران راه میرود آنرا سنت جماعت گویند لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه و خدا تعالیٰ از خیر اسلام راپیدا کرد" [۴].
پس افزایند که:
"از شر خدا تعالیٰ کفر پیدا کرد و از شر شیطان و نفس اماره را پیدا کرد و از شر دنیا را پیدا کرد" [۵].
پس ازان میپرسند:
"تو خیر را می خواهی یا شر را [۶]".
یعنی تو نبی اللّه پیغمبر اسلام اصحابه کرام و طریق شان را می خواهی یاشیطان و نفس و هوا را

---

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ه ۳۸۷:ب، مملوکه سلطان محمد عزیز
۲. همان، ۴۲۲:الف
۳. شرح فقه اکبر، ملاعلی قاری
۴. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۵:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز
۵. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳ هـص ۵۲:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز
۶. همان

می خواهی. درین هیچ شک نیست که هر دو محمد رسول اللّٰه پیغمبر اسلام و ابلیس شیطان لعین را خالق یکی ست ولی اختیار بتو داده شده است که راه کدام را اختیار بکنی.

۴ ـ معرفی عالم و عارف:

حضرت سلطان العارفین بکمال دانش و عرفان میان عالم و عارف بیک وقت هم آهنگی و امتیاز میان شان را ظاهر میکنند. بنزدشان علم بدایت است و عرفان هدایت است. علم ابتداست و عرفان انتهاست ولی مطابق حدیث نبوی صلی اللّٰه علیه و آله وسلم النهایت الی رجوع البدایت یعنی هر انتها بابتدای خود رجوع می کند.

میگویند:

"العلما وارث الانبیاء که باز دارد نفس را از حرص طمع عجب و هوا پس معلوم شد هر که ابتدای اولیاء انتهای علماهرکه ابتدای فقیرکامل انتهای عامل. پس علماء طالب فقیر شد در طلب تمام حلقه بگوش چنانچه غلام از برای آنکه روایت، از برای کشتن نفس سرهدایت است [۱]".

فقیر را نزد شان سه مراتب است. یکی مرتبه اطیع اللّٰه فنا فی اللّٰه دوم اطیع الرسول فنا فی الرسول و سوم مرتبه اولی الامر فنا فی الشیخ [۲] . یعنی شیخ اولی الامراست.

درکتاب محک الفقر کبیر فرمودند:

"فقیر عارف آنست که عالم ظاهر و عالم باطن باشد که هر دو علم سالک را بال و پر ست هرکه دو علم ندارد ازمعرفت مولیٰ کدام راه عارف باللّٰه شود" [۳].

درین باب چطور بخوبی و فصاحت می افزایند:

"علماء روز و شب بتکرار مطالعه علم بقیل و قال مذکور و فقراء مستغرق باشتغال قرب وصال اللّٰه حضور است. علم و عالم مبتدی صاحب مذکور و فقر منتهی مع اللّٰه حضور، معلوم شد که ابتدا مذکور از برای حضور است و علماء را مراتب اعلیٰ اوتوالعلم درجات اینها نزدیک حق تعالیٰ و فقر را باقرب حق تعالیٰ و اذکر ربک اذانسیت غرق باسم اللّٰه ذات بدانکه درجات از برای ذات است و ذات خاص نصیب اولیاء اللّٰه خاصانراکرده و هرکه طلب معرفت مولیٰ الهی کند هر آنکس

---

۱. نورالهدیٰ کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۲۱۲:الف، سلطان غلام دستگیر همان مکتوبه محمد دین گجراتی ۱۳۱۹هـ مطبوعه اهتمام فقیر میر محمد چکوالی، راولپندی ۱۹۹۴م ص ۱۳۱

۲. همان، ۲۱۱:ب

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳هـ ۲۴:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

شیخ المشائخ عالم فاضل متقی محرم سر اسرار محقق مخدوم، هر که طلب مولیٰ نکند مرده دل حارص حاسد صاحب عجب متکبر صاحب نفاق از معرفت مولیٰ محروم. پس مجلس مخدوم و محروم راس نیاید. فقیر مست و عالم هشیار، مجلس مست و هشیار راس نیاید"[۱].

پس ازین بحث معلوم شد که:

۱ـ علم ابتداست و عرفان انتهاست

۲ـ عالم مبتدی ست و عارف منتهی است

۳ـ عالم طالب است و عارف مرشد ست

۴ـ عالم غلام است و عارف اولی الامراست

۵ـ عالم محو درجات است و عارف محو ذات اسم اللّٰه ست.

اسلام هر دو علم ظاهر و باطن را میدارد. علمای علوم ظاهر وعلمای علوم باطن وارث الانبیاء اند. بدین جهت حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره در آثار خود درباره نوع از علما بحثی نموده‌اند.

---

۱. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۳:ب، ۴۴:الف،مملوکه سلطان محمدعزیز

باب هشتم

افکار و تعلیمات حضرت سلطان باهورح

این امر بدیهی ست که حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح مستغرق ذات ربانی بوده و سرچشمه افکار شان عشق و عرفان است. ایشان در عشق ذات الٰهی همه شیفتگی، ابتلا و سوز و درد را زیاد احساس می نمایند. شعرشان جنبه فلسفه وجودی و شهودی باظهار عشق، سرمستی، درد و هجر را هم داراست. نثرشان مقفیٰ، ساده و روان و مملو از حکمت الهیه است.

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره برای رسیدن بکمال عرفان نیازمند فکر و نظر هم بوده‌اند و روی همین اصل همواره بعلم عنایت مخصوص مبذول میداشته‌اند نهایت آنکه در ابتداء امر علوم صوفیه عبارت از علم بفرائض و سنن و علم باطن و مکاشفه و خواطر قلوب بوده و همین او اولین تعلیم و تلقین حضرت قدس‌اللّه‌سره ّست. همان چیزی بوده که امام غزالی [1] در احیاء بآن اشاره کرده است و میگوید:

"علم طریق آخرت دو قسم است، یکی علم مکاشفه و دیگری علم معامله. قسم اوّل که علم مکاشفه است علم باطن میباشد و آن غایت علوم است و یکی از عارفین گفته است هر کسی بهره‌ای ازین علم نداشته باشد من از سوء خاتمت کار او میترسم و این علم نوریست که در هنگام تطهیر و تزکیهٔ قلب از صفات مذمومه در قلب ظاهر میشود و در نتیجهٔ آن معرفت پیدا میشود. قسم دوم علم باحوال قلب است و بعضی ازین احوال پسندیده است مانند صبر، شکر، خوف، رجا، رضا، زهد، تقوی، قناعت، سخاء، معرفت، احسان، حسن ظن، حسن خلق، حسن معاشرت،صدق و اخلاص و شناسائی حقایق این احوال و حدود و اسباب اکتساب و ثمره و علامات آنها علم آخرت میباشد و بعضی دیگر از احوال قلب ناپسند است مانند: ترس از فقر (ناداری)، کینه ،کبر، ریا، غضب، دشمنی، طمع، بخل، خودآرائی، غافل ماندن از عیوب خود خیانت، بیحیائی و بیرحمی و امثال اینها از صفات قلب و تحصیل این علم واجب عینی است و هر کسی این علم را تحصیل کند و سپس گرد تصوف گردد رستگار میشود و کسی که پیش از فراگرفتن آن تصوف را بجوید نفس خود را بمخاطره میاندازد[2]".

حضرت قدس‌اللّه‌سره بعد از علم درین راه تلقین عشق میکنند زیراکه فقط عشق هم است که بامدد

---

۱. ابوحامد،احمد بن محمد غزالی رح (م:۵۰۵ هـ)

۲. احیاء العلوم، ۱۳۵۸، مصر، ۱:۸ - ۲۶

ان آدمی میتواند بسر منزل معرفت و بقرب مبدء عشق برسد. بدینجهت انسان در جهان بغیر از عشق بچیز دیگری نباید دل ببندد. منتهای عشق فقر است که از فنافی اللّٰه عبارت است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبهٔ کاملانست. اینست فقر حقیقی و ازینجهت فرموده‌اندکه "اذا تم الفقر فهواللّٰه "[۱].

فصل اوّل:

لقا و رویت

تعلیمات و افکار حضرت قدس‌اللّٰه‌سره به دیدار الهی متمرکز میشود. بنظر شان سالک را باید زود به توجه مرشد کامل به لاهوت رسد و درین جهان از رویت حق تعالیٰ استفاده برد:

دیده‌ام دیدار حق صد بارها	نفس وشیطان در نگنجد خارها[۲]

ایشان یقین دارند که رویت حق درین جهان حاصل می آید:

هر که اینجا ندید محروم است	در قیامت ز لذت دیدار [۳]

درین دیدار عجب کیفیات مورد نظر است:

گر بنگرم جان می‌رود گر جان رود چون بنگرم
حیرانِ درین کاری شدم یا بنگرم یا جان دهم [۴]

این مراتب را دل بیدار می یابد:

دل بیدار حق دیدار جوید	بهر سخنی ز حق دیدار جوید[۵]

البته دل را باید با روح زنده و مربوط باشد:

کسی بیند ز دل دیدار دایم	روا باشد که دل باروح قایم [۶]

اگر سالک از خود فنا بشود، درین دنیا دیدار بدست می آید یعنی بمقام موتوا قبل ان تموتوا برسد، اینجا میگویند:

---

۱. زمانی که بتمام مرتبه فقر رسید پس او خداست یعنی خدا را شناخته و دیده باشد.

۲. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۸:الف،مملوکه سلطان محمدعزیز

۳. همان، ۱۲۱:ب	۴. همان، ۱۵۴:ب

۵. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱هـ ۱۴۱:ب،مملوکه تپه پیران	۶. همان، ۱۴۲:الف

لایقی باشد لقا از خود فنا   کورچشمی کی ببیند سر هوا[۱]

دیدار حق تعالیٰ به لطف و کرم مصطفیٰ صلی‌اللہ‌علیہ‌وآلہ‌وسلم حاصل میشود:

گفتم ای دل دیدی دیدار خدا   گفت دل دیدم بکرم مصطفیٰ[۲]

این دولت دیدار چنانکه در گذشته بیان شده از تصور اسم اللّٰه هم بدست می آید:

هرکه‌خواهدیافتن‌دیدارتوحیدش جمال   اسم اللّٰه باتصور غرق گرداند وصال[۳]

اگر کسی را شوق دیدار محبوب حقیقی نیست زندگی بیسود میدارد:

هر کرا لذت نشد وحدت لقا   باد لعنت زندگی آن بی حیا[۴]

دیدار حق چطور دیده میشود:

دیدار در انوار بیند عارفان   لامکان لاهوت در صاحب عیان[۵]

یعنی عرفا دیدار در انوار می بینند. دیدار در دل هم دیده میشود:

دیداردردیده‌بوددیده‌بدل   دیداردردل‌خوش ببین‌ای‌روخجل[۶]

فلسفه لقا خیلی واضح‌تر میشود چو گویند:

هر که در دنیا نبیند حق لقا   بی نصیبی او بود آخر کجا

آخرت او حور خواهد هم قصور   بی نصیبی او ز دیدارش حضور[۷]

دیدار بچشم خود هم است:

تا نبینم من بچشم خود خدا   نیست باور گفته درویش را[۸]

مظهر ذات حق تعالیٰ برحق است:

هرکرا حق پوشد آن کافر پلشت   هر که گوید دیده‌ام اهل از بهشت

---

۱. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱م، ۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ۳:الف

۳. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱م، ۲۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸هـ ۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. همان، ۴۸:ب   ۶. همان

۷. همان، ۸۵:ب

۸. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ ۸۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

گر کسی گوید بده صورت نشان   آن لایزالی بی مثال و لامکان [۱]

عارف با لقا ست:

بیمثل را کی دهد رویت نشان   هر که می بیند بود عارف عیان [۲]

ثابت شد که رویت حق برحق است و عشاق و عرفا بادیده چشم و دل و روح می بینند ولی آن بیمثال را نشان نمی توان داد. در حق صاحب دید فرموده شد:

هرکه گوید دیده‌ام دیدار نیست   دید نی مخلوق را درکار نیست

هرکه می بیند بود دایم حضور   هر تصرف میشود از وی ظهور

آن صاحبی گنج است عادل با حکم   مرده را زنده کند باحکم قم

هرکه می بیند بود ز اهل لقا   دل سلیم وجود و کرم و باحیا [۳]

فصل دوم:

فقر و فقیر

در اصطلاح عارفانه حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره فقر ارفع ترین مقام عارفین است حتی که غوث و قطب هم تحت مراتب فقر است. فقر ماسویٰ اللّٰه را فراموش کردن است. در دنیا باینطور ماندن که از آلایش دنیوی پاک شود. یعنی فقیر در دنیای دنی هم بجسم خود موجود است ولی در ناسوت نیست. فقیر ورد وظایف چله ریاضت ندارد بلکه همیشه فنافی اللّٰه بقا باللّٰه است. اصلاً پیرهم آنست که فقیر باشد ورنه در طریقت لایق ارشاد نیست. میگویند:

فقر شاهی هر دوعالم بی نیاز و باخدا   احتیاجی‌کس‌نباشدمدنظرش مصطفیٰ [۴]

جای دگر گفته‌اند:

فقر فخری انبیاء و اولیاء   فقر فخری را چه داند پر هوا [۵]

فقر از نور مطلق است:

---

۱. همان، ۱۰۶:ب

۲. عقل بیدار(خ) ۱۳۳۰هـ ۵۰:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸هـ ۹۱:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۵۳:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۵. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۹۶:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

فقر از نور است نور از نور شد　　قلب قالب نور و جان مغفور شد [۱]

فقر چگونه است:

فقر نور سرّ وحدت از خدا　　هرکه فقرش یافت نفسش شد فنا[۲]

فقر را سکوت بهتر است :

فقردانی چیست دایم در لاهوت　　فقر را بهتر بود هردم سکوت [۳]

در وصف فقر گفته شد:

فقر یک علم است باحکمت حکم　　مرده را زنده کند باسخن کن

فقر یک ذوق است یا باشد فضل　　واقف اسرار گردد زان ازل [۴]

فقر عین سرّ اسرار ربانی ست در وصف آن مزید گفته شد:

فقر گنج از گنج گنجی بی شمار　　فقر بااخلاص صدق و اعتبار

فقر را عاجز مبین نی بین حقیر　　نور فقرش کیمیا روشنضمیر [۵]

درین ضمن فرمودند:

سواد الفقر در چشم سیاهی　　نماند پرده بین سرّ الهٰی [۶]

عقیده دارند که فقر از دریای توحید نور است و همه مخلوق را ظهور از نور فقر است. درین معنی میگویند:

فقر دریائیست از توحید نور　　کل و جز مخلوق شد از وی ظهور[۷]

فقر لایحتاج است:

فقر لایحتاج صاحب گنج زر　　از گنج زر بهتر بود فقرش نظر [۸]

---

۱. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۸۵:ب، مملوکه تپه پیران

۲. محک الفقرصغیر (خ) ۱۳۲۸ هـ ۱۸۸:الف، مملوکه تپه پیران

۳. عین الفقر (خ) ۱۳۳۶هـ ۱۳۹:الف،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۳۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. اسرار قادری(خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۲۸:الف، مملوکه تپه پیران

۶. گنج الاسرار (خ) ۱۳۲۲ هـ ۱۶:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۷. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۹:الف،مملوکه سلطان غلام باهو

۸. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۹:الف،مملوکه سلطان غلام باهو

فقر سه نشانی دارد:

فــقر را بــاسه نشـان بـاید شـناس غرق وحدت، رفته از خود، بالباس [۱]

درین ضمن می افزایند:

"فقیری بسیّدی و قریشی تعلق به عرفت ندارد، بعرفانست " [۲].

فصل سوم:

اسم اللّٰه و دعوت

اسم اللّٰه و دعوت هر دو تلقین خصوصی از تعلیمات حضرت سلطان العارفین است. مصنف عارف کامل ما در سلوک تصوف اسم اللّٰه را منبع و سرچشمه عرفان می دانند و مبتدی را به تصور اسم اللّٰه تلقین می کنند. بنظر شان تانفس کشته نشود وصال حق تعالیٰ بدست نمی آید و نفس را از تصور اسم اللّٰه بقتل آورده می شود. خود می گویند:

بـا هـوابـااسـم اللّـه دل بکـوش اسم اللّٰه را چه داند خود فـروش [۳]

اسـم اللّـه ذوق بـخشد بـاوصال بیزبان گوید سخن بس قیل و قال [۴]

تاریکی دل از اسم اللّٰه منور می شود:

اسـم اللّـه هـمچو در دل آفـتاب ظلمت از انوار او گردد خراب [۵]

بهای اسم اللّٰه خیلی گران است:

اسم اللّـه بس گـران است بـی بـها این حقیقت را بداند مصطفیٰ [۶]

اسم اللّٰه رفیق جاودان است:

هر چه خوانی اسم اللّـه را بـخوان اسـم اللّـه بـاتو مـاند جـاودان [۷]

---

۱. همان، ۱۰۹:الف

۲. نور الهدیٰ صغیر (خ) ۱۳۳۳ هـ (؟)، ۴۴:الف،مملوکه سائین مشتاق برهان

۳. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۸۰:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۴. همان

۵. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۰۴:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۶. محک الفقرا (خ) ۱۳۴۳ هـ ۳۴۷:ب مملوکه سلطان محمد عزیز

۷. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۲۸:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

از تصور اسم ذات اللّٰہ را اینچنین در جسم خود پنهان کنید چنانکه الف در بسم پنهان می آید:

چنان کن جسم را در اسم پنهان　　　که میگردد الف در بسم پنهان (۱)

اسم اللّٰہ از سیم و زر بهتر است:

اسم اللّٰہ به بود از سیم و زر　　　روز و شب بااسم اللّٰہ خوش نگر (۲)

اسم اللّٰہ صفا و بقا می بخشد:

از تصور اسم اللّٰہ جان صفا　　　از تصور اسم اللّٰہ شد بقا (۳)

جائیکه اسم اللّٰہ جاگزین شود نفس وشیطان نمانند:

عارفان را اسم اللّٰہ شد نصیب　　　نفس و شیطان در نگنجند باحبیب (۴)

کنه اسم اللّٰہ راکه می داند:

کنه اسم اللّٰہ محمد یافته　　　جان فدا بر اسم اللّٰہ ساخته (۵)

اسم اللّٰہ به اللّٰہ می رساند:

از میان نقش بین نقاش را　　　معرفت توحید این است حق لقا (۶)

در تعلیمات حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره دعوت فلسفه خصوصی شان است همچو تصور اسم اللّٰہ ذات. اسم اللّٰہ و دعوت هر دو سالک را بوصال محبوب حقیقی میرسانند. مراد از دعوت در آثار شان، دعوت اهل قبور است. سالک حسب مدارج و احوال و ازو حسب قوت روحانی استفاده میبرد. صاحب دعوت باروحانی قبر صحبت میکند و در استفسارات خود جواب می گیرد. اگر روحانی قبر ولی اللّٰہ یا فقیر کامل باشد صاحب دعوت را بمقصود هم می رساند.

اگر سالک در راه فقر بستگی و اشکال ببیند از دعوت میتوان موفق بشود. در رساله محبت الاسرار میگویند:

"چون بینی بهیچ وجه طالب اللّٰہ را از راه فقر کشادگی و کشایش نشود باید که رجوع بیاد اللّٰہ

---

۱. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۴:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۲. همان، ۲۸:الف

۳. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۵۷:الف، مملوکه تپه پیران

۴. محک الفقرا صغیر(خ) ۱۳۲۸ هـ ۲۲۴:ب، مملوکه تپه پیران

۵. فضل اللقاء (خ) ۱۹۱۷م، ۷۶:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. امیر الکونین (خ)۱۳۳۲ هـ ۸۹:الف،مملوکه سلطان غلام دستگیر

کند و قرآن شریف را پیشوای خود سازد چنانچه دریای عمیق، وجود کشتی برآب دریا شود برسر قبر زنده قلب غوث قطب سوار شود چنانچه بر اسپ و آنچه داند از قرآن شریف بخواند بغور، قبر همچون مرکب تیز از برق براق چنان برد که در توحید اللّٰه غرق کند که بامطلوب خود رسد یا در مجلس حضرت محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله وسلم ببرد[۱]".

نیز گفتند:

" لایق دعوت خواندن عالم عامل مکمل اکمل عارف باللّٰه صاحب قرب وصال که لارجعت باشد لازوال. دانی که دعوت خواندن و از رجعت سلامت ماندن کار غالب الاولیاء نه بر نفس مغرور اهل هوا[۲]"

ترتیب دعوت این است، صاحب دعوت را اجازت باشد از عامل کامل، و باوضو باشد و نزد روحانی قبر دوگانه خواند،بعد ازان از قرآن شریف تلاوت کند و متوجه شود. اگر جواب باصواب از روحانی آید بهتر ورنه بر قبرش سوار شود. البته سوار شدن برقبر فقط برای سه مقصد رواست. اوّل برای فتح اسلام در زمان جنگ باکفار، دوم برای نفع دادن مسلمانان خاص و عام و سوم برای دفع اهل بدعت و ملحدان بیدین. روحانی قبر باشد غوث و قطب و شهید و گرد قبرش نشسته بخوانند. ولی صاحب دعوت این هر سه مقصد را باید اجازه از حضرت رسالت مآب صلی اللّٰه علیه وآله وسلم یابد.

هرکرا رخصت نباشد از حضور این مراتب کی بیابد از قبور [۳]

فصل چهارم:

حقیقت محمدی صه

حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح عقیده کامله میداشتند که اللّٰه تعالیٰ اولاً از نور خود نور محمدی پیدا فرمود و سپس همه مخلوقات را از نور محمدی آفرید. درین باره میگویند:

"بدانکه چون حق سبحانه و تعالیٰ خواست که ارواح پیداکنم اوّل از نور خود نور روح پرفتوح محمد رسول اللّٰه بامقصود پیدا گردانید که حق سبحانه و تعالیٰ بر روح محمد رسول اللّٰه مشتاق و

---

۱. محبت الاسرار (خ) ۱۳۰۶هـ ۳۶:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. مجالسة‌النبی (خ) ۱۲۰۹هـ ۴۹:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. همان، ۴۹:ب تا ۵۱:ب

مبتلا گشت، حبیب اللّٰه خطاب داد که از دوستی محمد رسول اللّٰه صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم حق سبحانه و تعالیٰ کن فرمود، بفرمودن کن از نور محمد رسول اللّٰه صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم کل مخلوقات هژده هزار عالم و ارواح جن وانس و ملائکه همه ارواح صف بصف بسته ایستاده در عرصه گاه از ازل مراتب بمراتب ظاهر شدند"(۱).

همه صوفیای کبار و محققین علم عرفان درین حقیقت محمدی هیچ اختلاف نمی دارند و یکزبان و یک فکر هستند. مولانا عبدالحی لکهنوی مینویسد که خطاب تشهد یعنی در التحیات "السلام علیک ایهاالنبی " خواندن دارای راز است که حقیقت محمدیه در هر وجود جاری و ساری ست و بباطن هر بنده حاضر و موجود است(۲).

شاه عبدالحق محدث دهلوی در حقیقت محمدیه باینطور می نویسند:

"و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان است و جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف درین احوال بیشتر و قوی‌تر است و بعضی از عرفا گفته‌اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود حاضر است پس مصلی رابابد که ازین بارگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا به انوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائز گردد"(۳).

محقق دوانی هم درین ضمن میگویند:

"وتحقیق کلام درین مقام آن است که باطباقِ اصحاب نظرِ و برهان و اتفاق ارباب شهود و عیان نخستین گوهریکه بامر کن فیکون بوسیلهٔ قدرت و اراده بیچون از دریای غیب مکنون بساحل شهادت آمد جوهر بسیط نورانی بود که بعرف حکماء آنرا عقل اوّل خوانند و در بعضی اخبار تعبیر ازان بقلم اعلیٰ رفته و اکابرائمه وکشف و تحقیق آن را حقیقت محمدیه خوانند و آن جواهر نورانی خود را مبدع خود را و هرچه از مبدع بتوسط او صادر تواند شد از افراد موجودات چنانکه بود و هست و خواهد و بدانست و تمام حقایق اعیان بر سبیل انطوائی علمی در حقیقت او

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۳۴ هـ ۶۹:ب، ۷۰:الف،مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. السرفی خطاب التشهدان الحقیقة المحمدیة کانها ساریة فی کل موجود و حاضرة فی باطن کل عبد. سعایه، مولوی عبدالحیی لکهنوی، لاهور ۱۳۹۶ هـ/ ۱۹۷۶م، ۲۲۷:۲

۳. اشتة اللمعات، عبدالحق محدث دهلوی، ۴۰۱:۱

مندرج و مندمج بود و همچنانکه دانه مشتمل است بنوعی از اشتمال بر اغصان و اوراق و اثمار موجودات در مواد عینی برهمان ترتیب که درآن جوهر مستکن است از مکن قوت بمظهر فعل و ازکتم غیب بفضاءِ شهود و می آیند یمحو اللّه مایشاء و ثیبت عنده‌ام الکتاب "(۱).

پس از فرمودات حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره و دیگر محققین و صوفیه نکات حقیقت محمدیه را ذیلاً در شمار آوریم :

(۱) ظهور همه موجودات خارجیه از حقیقت محمدیه میشود حتیٰ ترتیب ظهور هم همین است که درحقیقت محمدیه مستور است.

(۲) آنحضرت(ص) جامع حقایق لطیفه کائنات هستند.

(۳) آنحضرت(ص) جوهر بسیط نورانی هستند.

(۴) آنحضرت(ص) عقل اوّل و قلم اعلیٰ هستند.

(۵) آنحضرت(ص) اوّل مخلوق هستند.

فصل پنجم:

تخلیق آدم

در تخلیق آدم حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره‌العزیز یکی فلسفه مخصوص همی داشتند. بنظر شان پیش از آدم که پدر ماست خداتعالیٰ پانزده هزار و یک آدم پیدا فرمود و هر آدم ازان ده هزار سال عمر داشت و یک آدم که پیش از آدم ما بود یکهزار سال زندگی کرد. درین ضمن ایشان ترجمهٔ یکی از احادیث قدسی را درکتاب عین الفقر بیان می نمایند که:

"ای محمد آفریدم یک آدم راپیش از حضرت آدم که پدر تست، عمر آن هزار سال کردم، پس بمرد، پانزده هزار آدم دیگر بیافریدم که عمر یک را ده هزار سال ساختم پس ازان حضرت مهتر آدم که پدر تست آفریدم "(۲).

اگر پدران انسان پانزده هزار و یک آدم بوده‌اند یا خلقت آدمی به دور پانزده هزار و یک آدم مربوط است، حضرت سلطان العارفین باین اطلاع نهانی اخبار را تمام نمی کنند بلکه در وسعت کاینات حق تعالیٰ هم نظر باطنی داشته آگهی میدهند. عجب است که ایشان مرا به متعدد نظام شمسی

---

۱. اخلاق جلالی، علامه جلال الدین دوانی، نولکشو لکهنو، ص ۲۵۶

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۹۲ هـ ۲۱۸:ب، مملوکه نگارنده رساله

(SOLAR SYSTEM) نشان می دهند:

"بدانکه زمین قطره ایست نزدیک وسعت سما، وآسمانها قطره‌اند نزدیک بلندی و فراخی لوح، و لوح قطره ایست نزدیک قلم، و قلم قطره ایست نزدیک کرسی، و کرسی قطره ایست نزدیک عرش اکبر و کنگرهٔ عرش اکبر، و کنگرهٔ عرش اکبر بیشمار اند و بر هر کنگره نوشته شده ست ذکر کلمه طیب لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه، و بهر کنگره قندیل [۱] آویخته و در هر قندیل به قدرت الٰهی چهارده طبق ست بازمین و آسمان طبقاً عن طبق و در هر طبق هژده هزار عالم و همه کس بزبان میخوانند لااله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه "[۲].

فصل ششم:

برپا شدن قیامت

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سرہٗ‌العزیز یکی از سرّ قدرت را هم عیان کرده میگویند که تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال باقیست و برپا شدن قیامت هم تابه پنجاه هزار سال زمان دارد. گوئی دنیا تا یک لک سال ادامه خواهد داشت. درکتاب کلیدالتوحید کبیر میگویند:

"بدانکه مخلوقات آسمان و زمین تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال است. این پنجاه هزار سال را یکشب دنیا گویند و حسابگاه قیامت پنجاه هزار سال روز است. پس ظاهر و باطن لک سال شد"[۳].

ایشان عقیده میدارند که تا زمانیکه یک خوانبده اسم اللّٰه هم باشد قیامت برپا نشود. میگویند: قیامت‌قائم‌آن‌زمان‌خواهد شد که برروی‌زمین هیچکس نام‌اللّٰه نخواهدگفت [۴]".

---

۱. نزد من از قندیل مراد حضرت قدس الله سره به ستاره روشن یعنی آفتاب است. گوئی هر قندیل یا آفتاب چهارده طبق را روشن می‌کند و هر طبق هژده هزار عالم میدارد.

۲. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۱۲:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳. کلیدالتوحید کبیر(خ) ۱۳۳۳ هـ ۷۲:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۰ :ب،مملوکه سید سلطان شاه

فصل هفتم:

هفت روح سلطان الفقر

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ العزیز یکی دگر فلسفه خصوصی میدارند که روزیکه نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلق شده، هفت روح سلطان الفقر از جنبش آن نور پیدا شدند. و این ارواح سلطان الفقر یکی بعد دیگر تا ورود قیامت در دنیا می آیند. این سلطان الفقر بجز یاد الهٰی هیچ چیز را علاقه ندارند یعنی فنا فی اللّٰه و بقا باللّٰه می مانند. دنیا به دم قدم این هفت روح سلطان الفقر قایم است و تاآخرین روح در وجود نیاید قیامت برپا نشود. حضرت سلطان العارفین درین ضمن در رساله روحی شریف میگویند:

"بدانکه چون نور احدی از حجلهٔ تنهائی وحدت بر مظاهر کثرت اراده فرمود حسن خود را جلوه بصفائی گرم‌بازاری نمود بر شمع جمال پروانه کونین بسوزید و نقاب میم احمدی پوشیده صورت احمدی گرفت و از کثرت جذبات ارادت هفت بار بر خود بجنبید ازان هفت روح فقرا باصفا فنا فی اللّٰه بقاباللّٰه محو خیال ذات همه مغزبی پوست پیش از آفرینش آدم علیه السلام هفتاد هزار سال غرق بحر جمال بر شجره مراة الیقین پیدا شدند بجز ذات حق از ازل تا ابد چیزی ندیدند و ماسوی اللّٰه گاهی نشنیدند بحریم کبر یادایم بحر الوصال. ایشان سلطان الفقر سیّد الکونین اند، یکی روح خاتون قیامت، یکی روح خواجه حسن بصری، یکی روح شیخ ما حقیقة الحق نور مطلق مشهود علی الحق حضرت محبوب سبحانی، یکی روح سلطان انوار سرالسرمد حضرت پیر عبدالرزاق فرزند حضرت پیر دستگیر، یکی چشمه چشمان‌ها هوّیت فقیر باهو (قدس اللّٰه سره) سراسر ذات یاهو و دو روح دیگر اولیاء بحرمة یمن ایشان قیام دارین تاآنکه دو روح از آشیانه وحدت بر مظاهر کثرت نخواهند پرید قیامت (برپا) نخواهد شد"[۱].

در توضیحات این هفت روح منجمله استغراق الی اللّٰه تاحدیکه از خداتعالیٰ بجز ذات او چیزی از دنیا و عقبیٰ را طالب نیستند. در تصانیف حضرت قدس اللہ سرہ العزیز موسوم به کلیدالتوحید کبیر و امیرالکونین بیان کلی آورده شده است.

---

۱. رساله روحی(خ) ۱۳۰۶ هـ ۲:ب، ۴:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل هشتم:

ارواح جملہ عالم و ارواح فقرا

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ العزیز در بیان یکی از اسرار ازلی ظهور ارواح عالم را می فرمایند که از نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل ارواح مخلوقات هژده هزار عالم ازانجمله جن و انس و ملایکه خلق شدند. همه ارواح در سه نوع تقسیم کرده می شوند. یکی نوع ارواح طالب دنیا، دوم نوع ارواح طالب عقبیٰ و سوم نوع ارواح طالب مولیٰ. در کتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

"حق سبحانه، وتعالیٰ "الست بربکم" فرمود، ارواح همه گفتند "بلیٰ"، بعضی بزبان گفتند و بعضی بدل و بعضی بزبان و بدل بهم گفتند در دنیا منافقین و مذبذبین شدند چنانچه ثم آمنوا ثم کفروا. طایفه که بدل گفتند اوّل در کفر باشند و از غلبات صدق دل آخر بدنیا گویند لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه و آنانکه بزبان و بدل گفتند اقرار باللسان و تصدیق بالقلب مومن و مسلمان باخاتمه بالخیر باشند"(۱).

در همین کتاب میگویند:

"چون حضرت باریتعالیٰ پرسش فرمود از همه ارواح که بخواهید هرچه می خواهید جمله ارواح ساکت دست بسته ایستاده ماندند. خداتعالیٰ یک جانب دنیا و لذات دنیا را نمود، نه از ده حصه ارواح جانب دنیا مبذول شد و یک حصه ساکت و دست بسته ماند. خداتعالیٰ آن یک حصه ارواح را عقبیٰ، جنت، حور و قصور و نعمت‌های عقبیٰ را نمود آن لمحه نه از ده حصه ارواح جانب عقبیٰ مبذول شد ولی یک حصه ازیشان دست بسته ایستاده ماند. حق تعالیٰ از آن یک حصه پرسید که‌ای ارواح چه میخواهید، جواب دادند یا اللّه از تو ترا میخواهیم. این ارواح فقرا اهل اللّه بود که طالب مولیٰ بودند"(۲).

همین طور در کتاب کلیدالتوحید کبیر هم توضیحات داده شده است که طالب دنیا بربیست و چهار آواز شیطان بدنیا و لذات دنیا مبذول گشتند و طالب عقبیٰ همچو عالم، فاضل، متقی و پرهیزگار به جنت و نعمت عقبیٰ مائل شدند و ارواح طالب مولیٰ مشتاق لقای خداوند تعالیٰ مستغرق دیدار ماندند.

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۸:الف، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲. محک الفقراکبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۸:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

فصل نهم:

پیدایش نفس و ظهور اسم اللّٰه

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره در پیدایش نفس در آدم یکی انکشاف می نمایند که حضرت آدم علیه السلام چون اولین بار بر عرش الٰهی نظر کرده کلمه طیّب لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه را خواند بتعجب آمد و پرسید که بانام اللّٰه دگر نام کیست گفتند که از پشت شما در آخر زمان پیغمبر حضرت محمد مصطفیٰ می آیند این اسم آن انسان کامل و محبوب رب العالمین است. از شنیدن این حقایق در وجود آدم نفس یعنی حسد پیدا شد. حضرت سلطان العارفین این واقعه را در کتاب مجالسة‌النبی بیان می کنند که:

"تو نمیدانی که نفس چه چیز است و نفس ازکجا پیدا شد. چون حضرت آدم صفی اللّٰه را علم علّم آدم الاسماء ظاهر گشت و نظر حضرت آدم علیه السلام بر عرش افتاد وکلمۀ طیب را نوشته دید لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه وکامه طیب خواند. حضرت آدم در تعجب آمد وگفت که برابر نام اللّٰه نام محمد (صلی اللّٰه علیه وسلم) کیست؟ از اللّٰه تعالیٰ حکم شد که‌ای آدم از فرزندان تو محمد رسول اللّٰه صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم خاتم النبیین، روز قیامت شفیع تو خواهد شد. حضرت آدم علیه السلام را غیرت بدل پیدا شد که پسر شفیع پدر چطور خواهد بود و ازان غیرت در وجود آدم علیه السلام نفس پیدا شد که حضرت آدم علیه السلام دانۀ گندم خورد و از بهشت بدر کشیدند و از حرص حسد پیدا شد که قابیل هابیل راکشت وکافر گشت واز حسدانا کبرپیداشدکه لباس مطلق شیطانی ست"(۱).

اسم اللّٰه چطور ظاهر گشت: این مطالب خیلی دلپذیر از فرمودات حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره‌العزیز بدست ما آمده است که در دنیا چطور اولین بار نام اللّٰه تعالیٰ ظاهر گشت. اولین شخصی که نام اللّٰه را برد نور محمد (صلی اللّٰه علیه وسلم) بود. اللّٰه تعالیٰ چون نور محمد صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم را از نور خود پیدا فرمود ازان بعد فرمود ای نور محمد بما همسخن شو آن گاه نور محمد (صلی اللّٰه علیه وسلم) بقدرت الٰهی گفت "یا اللّٰه". حضرت سلطان العارفین درکتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

"چون خدا تعالیٰ خواست که خداوندی خود را آشکاراکنم نور از خود جدا ساخت و در آئینه

---

۱. مجالسة النبی (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۶:۲۳:ب، ۲۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

محبت و معرفت جمالیت مشاهده نور خود را بخود بین شد، مبتلا و مشتاق گشت و نام آن نور خود را خطاب نور محمد داد. نام محمد حبیب از آنست حق سبحانه و تعالیٰ بزبان قدرت فرمود، بجنب بما همسخن شوی نور محمد. نور محمد در جنبش و جوش آمد گفت "یاالله". نام الله از نور محمد اظهار شد"(۱).

دربارهٔ نور محمدی صه، در عین الفقر وارد است:

"* دانی چون حق سبحانه و تعالیٰ خواست از نور اسم ذات جدا ساخت و ازان نور محمدی صه ظهور گشت و در آئینهٔ قدرت (توحید) خود دید و بدیدنش بنور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشتاق مائل عاشق دیوانه خود بر خود خطاب رب الارباب حبیب الله یافت و از نور محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کل مخلوقات هژده هزار عالم پیدا شد"(۲).

پس چون الله تعالیٰ اسم ذات را از خود جدا کردن همی خواست ازان (اسم ذات) نور محمدی ظهور کرد.

فصل دهم:

دنیا

حضرت سلطان العارفین قدس‌الله‌سره‌العزیز در همه تصانیف خود بارها مذمت دنیا و دنیادار را کرده‌اند. در نظر شان دنیا هر آن چیز است که از خدا غافل کند یااز خالق حقیقی دور اندازد. در کتاب عین الفقر خود میگویند:

"دنیا چیست و چرا گویند، دنیا آنست که بنده را از خدا باز دارد، پس درم عنایت است اگرچه باقناعت، مفلس کس دعوی خدائی نکرد، هرکه کرد اهل غنا کرد، رسول خدا از برای این تصرف نگاهداشت که مبادا از اهل دنیا شوم چنانچه امام المسلمین حضرت امام اعظم قضا را یکروز قبول نکرد که مبادا روز قیامت از سلک قاضیان ایستاده‌شوم"(۳).

در دیگر تصانیف خود فرمود هر آن چیز که از لوازمات کسی زیاد است، دنیا است. حتیٰ که فرمودند اگر کسی دعوی کند که بهر یتیمان ومساکین زر جمع میکنم یا زر دارم دروغ گو و کذاب

---

۱. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۴۳:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. عین الفقر مربته نظام الدین ملتانی، ص ۴۲

۳. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ‌ش ۳/۹۲:ب، مملوکه سید سلطان شاه

است. در اسرار قادری فرموده اند که دنیا بیش از این پنج چیز روانیست یکی نان، دوم آب، سوم خانه، چهارم لباس و پنجم علم که در عمل آید. در کتاب عین الفقر می افزایند:

"دنیا بمثل دریاست و اهل دنیا همچو ماهی و نهنگ و اهل علم بمثل مرغ مرغابی که همیشه ساکن آب و باآب پرتر(آلوده) نمیشود و فقیر بمثل مرغ سفید که بر کناره آب دریا می نشیند آنچه قسمت باشد از آب بکشد بخورد"(۱).

در همین کتاب می گویند:

"سلطان العارفین شاه جاودانی همین را گویند هرکرا دل در مد نظرش خداست بجز خدا آنرا در نظرش دنیا خوش نیاید براه مولیٰ دهد"(۲).

ایشان از حقیقت و مآل دنیا آگاه بودند و هرگز دنیا و آلایش دنیا رانمی پسندیدند. میفرمایند و آگهی میدهند:

حب دنـــیا راس آمـــد کـــل خـــطا | تـا نـه پـنداری کـه ایـن بـاشد عـطا (۳)

دنیا ست عین جیفه کـلاب انـد طـالبان | قول واضح است از نبّی آخر الزمان (۴)

فصل یازدهم:

فلسفه خصوصی سلطان الوهم

فقیریکه در اوهام پخته تر شود بمدارج سلطان الوهم می رسد. وهم یا اوهام متعلق به دل است و دل موصل ترین راه حقیقت است. سلطان الوهم فقیر یا درویش را قوتی لطیف نوری اعطا می نماید که ازان بهر جثه (جسم) و بهر شکل که بخواهد میتوان ظاهر شود. حضرت سلطان العارفین در رساله سلطان الوهم می فرمایند:

"درین مقام سالک منتهی واصل گردد و بهمه امورات نهایت ولایت مجقق شود و یک بیک در و ظاهر گردد و صورتی و هر شکل که خواهد شود و هر کجاکه خواهد دود و تصرف که خواهند بکند به مجرد خاطری در دل گماشتن موثره آید و بتصرف سلطان الوهم برهمه عالم تصرف او

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۱۰۴/۳:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ش ۹۹/۳: الف

۳. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۸/۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان

نافذ گردد و در یکساعت هزار مختلف ظاهر وباطن پیدا آید امّا یکی بیکی نما، زعناصر وی طبایع گردد وهر طبقی و صورتی که خواهد همه متبدل میشود و در باد هم چو باد و در خاک همچو خاک نیز شدن تواند"(۱).

فصل دوازدهم:

سماع

سرود چیست؟ آواز است، آن آواز که از راز پرده بر دارد. پس حضرت قدس‌اللّه‌سره می گویند:

"سرود آواز از آن است از راز پرده بر دارد وسیله معرفت دیدار. این آواز راز روحانی قرب ربانی نصیب عاشقان روحانی اهل تصوف فقیر است که رهبر باخداست" (۲).

گوئی سرود دو قسم است یکی سرود رحمانی و دیگر سرود شیطانی. حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره میگویند:

"آواز شیطانی و نفسانی اینچنین سرود دیگر است و آواز از سرود دنیا پریشانی و آواز از سرود معصیت شیطانی که‌در دل زاید شهوت حرام و طمع خام سر هواست که باز دارنده از معرفت خداست"(۳).

اصلاً آواز سرود روحانی از صوت روز الست است. پس حضرت قدس‌اللّه‌سره درین باره می افزایند:

"آواز سرود روحانی که از آن صوت الستْ خوش آواز در دل عارفان و عاشقان و طالبان ومحبان و واصلان غوث‌قطب جان فدا مومن مسلمانْ دل صفا می زاید فیض رحمت نور و فضل حضور، اینچنین سرود می بخشد قرب ربّانی "(۴).

لایق استماع سرود کیست؟ سرود بر عارفین و محبین و عاشقین روا است و بر دیگران سراسر بدعت است. حضرت قدس‌اللّه‌سره می گویند:

"السرود حالة العارفین و طعام المحبینْ و وسیلة العاشقین شوق الواصلین و استماع سرود بر

---

۱. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هش ۳۸/۹:ب، مملوکه سید سلطان شاه

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰هـ ۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰هـ ۱۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

بعضی سنت و بربعضی بدعت، الفرض للواصلین و سنت للطالبین و بدعت للغافلین "[۱].
در شناختن سرود رحمانی و سرود شیطانی علم وجود باید که میفرمایند:
"سرود دجالی و سرود وصالی و سرود شیطانی و سرود رحمانی ازکدام علم معلوم میشود؟ از تاثیر وجود محمودرا میبرد محمود ومردود را می برد مردود"[۲]..
سرود خوش آواز کدام است؟ درین باره خود از زبان گوهر فشان حضرت قدس‌الله‌سره بشنوید:
"سرود خوش آواز آنست که می داند که مدح محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می خوانند، دوم شعراصحاب، سوم آیات اسم اعظم قاتل الوجود قاتل النفس یهود"[۳].
در استماع سرود و رقص خالت فقیر اهل الله است و درین هیچ کار نفس و نفسانی نیست. مولوی هم اینگونه می سراید:

بر سماع راست هرکس چیر نیست — طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست [۴]

درکتاب عین الفقر درین باره توضیح می دهند:
"اوّل کسی سماع شروع کند و درویش فقیر در رقص در آید اوّل ازگرمی ذکر الله آن را تاثیر تپ شود، اگر وقت اصلی‌است باهمون تپ هماندم بیفتد و بمیرد و اگر وقت خاص است هیچ در جنبش نیاید بیفتد و جان در بدن او سردشود گوئیکه مرده باز بشعور شود. و اگر وقت کمترین است اوّل از دهن او دود بر آید چنانچه از آتش و بعد ازان نارالله برخیزد، چنانچه آتش تیز تمام وجود او بسوزد خاکستر شود و در آن خاکستر یک لقمه گوشت پیدا شود و باز همون گوشت در جنبش ذکر الله در آن خاکستر در آید وباصورت درست شود چنانچه بود و یاآنکه وقت رقص ذکر الله پارچه بدن همه سوخته گردد و پارچه دیگرش میپوشد. هرکرا اهل رقص این احوال نیست در بادیه زوالست شر شیطانست "[۵].
گوئی نزدیک حضرت سلطان العارفین سرود رحمانی از سماع ذکر و مدح الله تعالیٰ و از ذکر و نعت محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. و نزد ایشان سرود بافنای نفس روا است و رقص درویشان درست است.

---

۱. عقل بیدار ؞خ) ۱۳۳۰ هـ ۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۲۹:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. همان، ۳۰:ب

۴. مثنوی معنوی مولوی (مرتبه قاضی سجاد حسین دهلوی)لاهور ۱۹۷۴م، دفتر اول ص ۳۳

۵. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۹۰ـ۹۱:الف ـ ب، مملوکه سید سلطان شاه

فصل سیزدهم:

فلسفه تنزل

چون حضرت ایزد تعالیٰ جلّ شانه تکوین کاینات را اراده فرمود چنانکه قبلاً آورده شده اوّلاً از نور خود نور محمد صلی‌اللّٰه‌علیه‌وآله‌وسلم را خلق فرمود این را اهل تصوف نزول احدیت به واحدیت میگویند. حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره می گویند که این ظهور حضرت تعالیٰ به جبروت است. از تخلیق ملائک گوئی نزول به ملکوت و از تخلیق انسان و دنیا نزول به ناسوت شد. و همه عالم خود در انسان است.

در کتاب سلطان الوهم حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره اینطور توضیح میدهند:

"چون خداوند عزّوجل علیٰ خواست که خود را آشکار کند وعالمی پیدا آرد، چهار درجه تنزل فرمود و هر چه را بنا می مسمی گردانید خاصیتی و انبساطی در هر یک بنا نهاده و هر چند که فرود تنزل گردد و کسافت ناسوت و بُعد را در وی جای. درجه اوّل لاهوت، درجه دوم جبروت، درجه سوم ملکوت و درجه چهارم ناسوت خواند. بدین ترتیب اولاً ز مقام کنت کنزاً[۱] مخفیا نزول فرمود وبفیض اقدس مطلق احدیت که غنی عن العالمین نعت اوست از درون پرده لاهوت بصحرای جبروت آمد که اوّل ما خلق اللّٰه نوری عبارت از آنست و آن ذات احمد مرسل که ابو اولا تعین اولیٰ است. از از مقام جبروت بعالم ملکوت روی آورده باز بفیض اقدس از ملکوت بناسوت تنزل فرموده و هر عالمی بحکمت باهره خویش انتظام داده وهر یک را بجای نشانند و آخر این چهار عالم یک وجود است که شجر است. جبروت شاخ وی و ملکوت برگ ناسوت مانند بار است، ودران تخم است و آن تخم انسان انسان کامل است که همه درخت درو موجود است، پس این چهار عالم در انسان مودع است و بیرون از وی چیزی نیست"[۲].

فصل چهاردهم:

مرشد و طالب

حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّٰه‌سره‌العزیز درین باب در هر یک از تصانیف خود بیشتر

---

۱. کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخق (لکی اعرف) ـ حدیث قدسی

۲. سلطان الوهم (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۳۹/۹:الف، ۴۰:ب، مملوکه سید سلطان شاه

نوشته‌اند. ایشان در راه معرفت یارائی و راهنمائی مرشد کامل را لازم گردانیده‌اند. نزد شان طالب را هم باید که طالب اللّٰه باشد نه که طالب دنیا یا طالب مزد ریاضت. پس گفتند:

"در طالبی و مرشدی عظیم سرّ اسرار پروردگار است که مرشد معرفت الٰهی و فقر نتیجۂ انبیاء و اولیاء اللّٰه است و این نعمت عظیم و بخشش کریم هیچکس سفله نالایق طالب الدنیا دون را نمیدهد بجز طالب مولیٰ اولیاء اللّٰه اولیٰ را"[۱].

مرشد آنست که طالب اللّٰه را بمراتب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت برساند ورنه ناقص است و ازان کنار گرفتن بهتر است. میگویند:

"دست چهار مرشد بگیرد. مرشد شریعت، مرشد طریقت، مرشد حقیقت، مرشد معرفت. شریعت چیست، بناء اسلام کلمه حج مال زکواة روزه نماز است. طریقت چیست درگردن طوق بندگی، از هر دو جهان بی نیاز است. حقیقت چیست خود را بدست کشتن، جان باز است. معرفت چیست صاحب سرّ اسرار راز است. هر که طالبان را باین مراتب مرشد نرساند بطال و دغاباز است "[۲].

فصل پانزدهم:

مسلک و عقاید

حضرت سلطان العارفین از اهل سنت والجماعت بودند ودر طریق تصوف سلوک قادریه داشتند. در فقه پیروی امام اعظم[۳] می کردند. ایشان در حیات النبی "ص" یقین کامل ورزیدند. درکتاب کلیدالتوحید میگویند:

"من بمذهب حضرت نعمان امام اعظم کوفی صافی صوفی تارک فارغ از شرک کفر و بدعت سرود"[۴].

در اورنگ شاهی می آورند:

"فنا فی اللّٰه فقیر سنّی صاحب سنت جماعت از طریقه قادری سروری و قادری عالم باللّٰه

---

۱. گنج الاسرار (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۹/۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ش ۲۴/۳ب، مملوکه سید سلطان شاه

۳. امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰ هـ - ۱۵۰هـ)پایان نامه نور سلطان القادری جامعه اسلامیه بهاولپور

۴. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۴۳:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

تجربه تقلید بی تکلیف و بی تقلید حرف معرفت وتوحید باهو فنا فی هو ولد محمد بازید"(۱).
درکتاب عقل بیدار می فرمایند:

"هرکه حیات النبی«ص» را حیات نخواند و ممات داند خاک در دهن و روی سیاه او فی الدنیا و الآخرة از شفاعت محمدی محروم ماند"(۲).

و درکتاب نورالهدیٰ می افزایند:

"طریقه قادری مومن مسلمان صاحب سنت جماعت سنّی دوستدار پاک مذهب حنفیه باچهار یار است. باطن مست و در شریعت هوشیار است"(۳).

درعقل بیدار اظهار می نمایند:

"منکه سنّی دوستدار چهار یارم هرکه خواهد هر وقت مشرف شود بدیدار حضرت محمد سرورکاینات بااصحاب کبار و پنجتن پاک، غنچه دل شگفته شود بمعرفت اللّٰه جل شانه بملازم حضرت شاه محی الدین "(۴).

در امیرالکونین توضیح میدهند:

"بدانکه هفتاد و سه ملت است و هیچ ملت خود را ذلت نمی گوید و همه کس میگوید که ملت من نجات تبرکات، پس معلوم شد هر ملت را از علم راه است و هفتاد و دو ملت را خلاف شرع مخالف سنت جماعت گمراه است. پس معلوم شد که فقیر عارف آنرا گویند که علم هفتاد وسه ملت داند از هر ملت را علم خواند. فرقه ملتِ که سنت ِجماعت است و در حقیقت بحق رساند و هفتاد و دو ملت که باطل است از علم حق بروی غالب گردد، باطل را دفع گرداند که ملت سنت جماعت سعید است که اصل اساس این ملت بر وصل معرفت قرآن شریف میخ توحید است. بغیر از ملت سنت جماعت همه از تقلید است شقی(۵)".

در سلوک صوفیاء چهار طریق بزرگان کبار زیاد معروف اند که یکی از آن طریقه قادری ست. حضرت سلطان باهورح قادری را بر همه طریقه‌ها فوقیت داده‌اند. سلسله قادریه هم دو نوع دارد.

---

۱. اورنگ شاهی (خ) ۱۳۳۰ هـ ۱:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۹۴:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. نور الهدیٰ کبیر (خ) ۱۳۱۲ هـ ۲۳۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. عقل بیدار (خ) ۱۲۹۸ هـ ۱۰۸:الف،مملوکه سلطان محمدعزیز

۵. امیر الکونین (خ)۱۳۳۲ هـ ۷۱:الف ۷۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

یک نوع قادری سروری و دیگر نوع قادری زاهدی است. در قادری سروری سالک را تلقین و ارشاد و بیعت از حضرت محمد مصطفیٰ «ص» بدست می آید و در طریقه قادری زاهدی بعد از بسیار زهد و ریاضت سالک بتوسط حضرت پیر دستگیر به پیغمبر علیه السلام می رسد. درین باب حضرت سلطان العارفین قدس‌اللہ‌سره می فرمایند:

"قادری سروری اینست چنانچه این فقیر بحضور پیغمبر صاحب صلی‌اللہ‌علیه‌وآله‌وسلم مشرف شد، فقیر رادست بیعت نمودند خُذَید فرمودند که باخلق خدا همت بکن بعد از تلقین صلوة اللّٰه تعالیٰ دست فقیر گرفته بدست حضرت پیر دستگیر شاه محی الدین قدس‌اللہ‌سره سپرده و حضرت پیر صاحب قدس سره نیز سرفراز کرد و حکم تلقین فرمود و بعد از آن بنظرش ظاهر و باطن هر طالبی راکه از راه برزخ اسم اللّٰه و باسم محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله وسلم نموده بحضور مجلس بردم بی ذکر بی مشقت"[۱].

در همین کتاب عین الفقر می افزایند:

"در طریقه زاهدی قادری آنست که طالب اللّٰه بازهد و ریاضت رنج بسیار کشد. بعد از دوازده سال یا سی سال بحضور مشرف پیر دستگیر قدس‌اللہ‌سره‌العزیز شود. حضرت پیر قدس‌اللہ‌سره آن را دست بدست پیغمبر صلوة اللّٰه تعالیٰ رساند و بحضور مشرف و سرفراز گرداند. این طریقه زاهدی قادری ست. مبتدی قادری منتهی دیگر خانواده است. ومنتهی قادری را مرتبه محبوبیت محمد صلی‌اللہ‌علیه‌وآله‌وسلم دارد یعنی فنافی اللّٰه بقاباللّٰه "[۲].

در رساله تیغ برهنه میگویند:

قادری را قرب حق باشد عطا — شد مشرف روح باشرف لقا
هر طریقه خاکپایش شد غلام — یافت منصب با ولایت هر کدام
شاه عبدالقادر است رهبر خدا — حسن حسین نور چشم مصطفیٰ
سیّد آن والی ولایت مرتضیٰ — یوم حشر آن شاه میران پیشوا
شد مریدش لا یریدش لا یرید — هر مرید قادری چون بایزید [۳]

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۹۱ هـ ۴۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. عین الفقر (خ)۱۲۰۹ هـ ۶۹:الف، مموکه سید سلطان شاه

۳. تیغ برهنه (خ) ۱۳۰۶ هـ ۷:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل شانزدهم:
در افکار متفرق

وجود و شهود:

شعر شان وجود و شهود را یگانگت و هم آهنگی داده است و درین مطالب بافکر قوی می فرمایند:

"ولا موجود فی الکونین لا مقصود الّا هو"[۱].

ومی افزایند:

هـــو الاوّل هـــوالآخـر ظـهور آمـد تـجّلی او .
بذات خود هویدا حق که لا فی الکون الّا هو [۲]

در مصرعه اوّل فلسفه شهودی کارفرماست تا "بذات خود هویدا حق " و چون می گویند:

"لا فی الکون الّا هو"

کاملاً فکر وجود باخوبی تمام می آید. بقول میر حسینی (م: ۷۱۸ھ):

"آمد شد اوست گر بدانی دیباچه مرگ و زنـدگانی "[۳]

همینطور در بیشتر شعر شان نظریات فیلسوفانه و صوفیانه وجودی و شهودی را یکجاکرده‌اند و در هر دو فلسفه عرفانی ربط باهمی پیداکرده است. یعنی میان وجود و شهود یکی پرده است باریک که اگر برافتند بجز آن حقیقت چیزی دیگری نماند. کسی در آئینهٔ وجود وکسی در آئینهٔ شهود می بیند مگر اصلاً حقیقت یکی ست.

توحید:

توحید واحدیت وعرفان احدیت مضمون خصوصی ست در افکار شان. ایشان خدا تعالیٰ را کاملاً باتنزیه و بلا تشبیه هستی واحد و مطلق قرار میٰ دهند که

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱/۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان، ش ۱/۸:ب

۳. شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی، مایل هروی، کابل ۱۳۴۴ ق، ص ۳۵

ع هوالواحد هوالمقصود لاموجود الا هو [۱]

وگفتند:

بگرد عالم چو گردیدم هوالحق هو پسندیدم

یکی خوانم یکی دانم ندانم غیر الا هو [۲]

اینجا جنبه فلسفه شهودی هم کار میکند.

جان نثاری :

در راحله عشق بیباکی و فداکاری راپیش نظر دارند. جان را در راه جانان قربان کردن شیوهٔ شان است:

ببازی عشق میبازم دل و جان را فدا سازم

دم منصور مینازم یقین خود را فدا سازم [۳]

درین فداکاری کار نکوست:

فدا سازم دگر باری سر خود را بدلداری

چه خوش باشد نکو کاری که من خود را فدا سازم [۴]

جذب و وجدان:

در طریق عشق فرزانگی بکار نمی آید که عقل دسترس به آن منازل ارفع و عرفانی ندارد بلکه فرزانگی درین راه خلاف مردانگی ست.

گر و باید مصلیٰ را بدست آور قدح می را

مصفاکن دل و جانرا مشو خود مرد فرزانه

چه شد فرزانه گر گردی به نیمی جو نمی‌ارزی

هماندم مرد می گردی شوی گر مرد دیوانه [۵]

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶هـ ۱/۸ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان

۳. همان.ش ۲/۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. همان، ۲:الف

۵. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـش ۲/۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

آمـد خـیالی در دلم این خـرقه را بـرهم زنـم

تسـبیح را ویـران کـنم سجاده را بـرهم زنـم

چـوب عـصا بـرهم زنـم دلق صـفا پـاره کـنم

فارغ ز خود بینی شوم اینخانه را برهم زنم (۱)

مذمت ریا:

ایشان ریاکاری و طرز نمود نمایش و تصنع و حیله و مکر را خیلي زیاد مورد تکذیب می آودند:

لبـاس فـقر مـی‌پوشی شـراب هـو نـمی نـوشی

چرا در مکر میکوشی کنی چون قصه افسانه (۲)

در کتاب کلید التوحید صغیر گویند:

"عجب دارم ازان قوم که بذکر جهر شب و روز این سنگدلان اللّه اللّه میخوانند وکنه اسم اللّه ذات نمیدانند ورجعت خورده اهل بدعت پریشان اند، سر ایشان زیر هـوای نـفس است. پس معلوم شد که خلوت ایشان دام از برای مردم زیر خاک است و حجرهٔ ایشان حجاب است از برای طالب مرید کردن بادشاه و امرا و امید مسخرات خراب "(۳).

نیز گویند:

"علم رحمانی عبادت سعادت و قلب صفاست و در علم شیطانی طـمع، بـخل ،رشـوت و ریاست "(۴)

درد عشق:

در راه عشق لذت هجر و درد و بی نیازی محبوب حقیقی را هم بیان می کنند. یعنی دریـن طریق باید همه درد و انتظار را به دامن خود آوریم. میگویند:

---

۱. همان، ۴:الف

۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۳/۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. کلید التوحید صغیر (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۳/۴:ب،مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ ه - ۲۳۷:ب،مملوکه سلطان محمدعزیز

ز عشق آن پری سوزم درون خویش میجوشم
تبه شد کار امروزم ولی یاریست بی پرواه [۱]

در دل خیال وصلت در دیده انتظار
شب و روز بیقرارم محبوب مر حبا [۲]

دانی تو درد دل را جز تو کسی نداند
جز تو بکس نگویم هی هوی‌های هاها [۳]

دعا:

دعا و دعوت نمودن بدرگاه محبوب و خالق حقیقی در طریق شان مطلوب است. مثلاً:

ایا والی معلّی کن وفاداران خودها را
توئی مولیٰ مزکّی کن جفا خواران خودها را [۴]

دردیکه دارم دردلی آنرا تو دانی مرهمی
یا طبیب العاشقان دارو بده بیمار را [۵]

خدایا کن تو بر من مهربانی
که جز تو نیست دردم را تو دانی [۶]

وحی منزل:

همچون کتب و صحایف الهامی مناجات ببارگاه ذات الٰهی در شان باریتعالیٰ اظهار می نمانید و درین جا قرب و رویت الٰهی را باینطور می نمایند:

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۴/۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان،۵:ب

۳. همان، ۱۵:ب

۴.دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۵:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. همان، ۹:ب

۶. همان ۷:ب

از ذات حـق تـعالیٰ اعـلام بـینوارا

گر عاشق تو مائی کن ترک ما سوا را

ما ذات ذوالجلالیم و ز کبریا کمالیم

ما شاه با عطائیم از ما بجو تو مارا (۱)

اثبات و صبر:

ایشان در افکار خود اثبات و صبر را خیلی زیاد تلقین می نمایند میگویند:

بـر امید وصـل او دل زنـده دار   یک زمـان گـوید تـرا بـاریتعالیٰ

ثـبتوا اقـدامکـم ای سـالکان   راه ملا متها بجوای صادقان (۲)

تغزل در ذکر محبوب حقیقی:

در راه عشق واردات و کیفیات شان خیلی باتاثیر است چون حسن محبوب را و رویت آن محبوب که ماورای قال قیل است در تذکار می آورند. مثلاً میگویند:

بر رخش زیبا چـو دیـدم نـقش و خـال   بـاز مـاندم مـاورایش قـیل و قـال (۳)

تــعالیٰ اللّــه چــه زیـبا روی دلدار   چو حسنش دیدم و دل گشت گـلزار (۴)

لعـل لب عـارض چـو گـلگون دلربـا   نیست مثلش در جهان اندر جمال (۵)

آن محبوب حقیقی بیمثل و منزه است بدینجهت گفتند:

بـادوست دلنـواز، سـخن جز وصـال چـیست

حسنش چو بیمثال سخن زلف و خال چیست

بـیمثل خـوانـد خـود را از جـمله بـی نـیاز

تشـبیه گـفتن آنـجا خـام و خـیال چـیست (۶)

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۶/۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ۸۶الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ۸:لف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۸/۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. همان   ۶. همان، ۲:الف

قرب حق تعالیٰ:

یقین دارند و تلقین می کنند که آن محبوب حقیقی قریب ماست.

کاشکی از قرب او واقف شوی تاانگردی گرد دنیا در بدر
قرب حق نزدیک من حبل الورید تو جمالش را نه بینی بی بصر [۱]

قلب آئینه محبوب حقیقی ست:

ازین فکر کامله را اینطور در بیان آورده‌اند:

قلب مومن مراة الرحمن یقین جز جمالش را مبین در وی یقین [۲]
طور سینا چیست دانی بیخبر طور سینا سینهٔ خود را نگر [۳]

تلقین شرح:

عرفان و حقیقت از راه شریعت بیرون نیست. میگویند:

بیرون منه قدم ز شریعت محمدی گر عارفی تومحرم‌از اسرار شو حقیقت [۴]

صوفی:

صوفی از صفای دل است و صفای دل صاف کردن قلب از غیراللّٰه و آزاد شدن از خیال ما و من می باشد. میگویند:

صوفی بصدق دل نشوی تا صفا کجاست این راه باصفاست ولی جز جفا کجاست
مقصودازصفاست خلاصی زماؤمن جزماؤمن خلاص شدن راه صفا کجاست [۵]

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۲:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. همان ۳. همان، ۲۲:الف

۴. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۳/۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۱۴:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

راه طریقت:

در راه طریقت باید خویش را فنا باید کرد ویکدل و یکبین شود. تلقین میکنند:

فـنا کـن خـویش را در راه جـانان　　چه کار آیـد تـرا ایـن درم و دیـنار
اگـر یکـدل نـباشی در طـریقش　　نبینی روی او هرگز درین دار [۱]

مقام فنا فی اللّٰه:

این مقام غایت عرفان است و حضرت سلطان العارفین باین مقام فنا رسیده بقا باللّٰه گشته‌اند. حال خود می گویند:

فدا شد جسم وجان در ذات یاهو　　بهشتی هم جمال اللّٰه جویم [۲]

جای دیگر مقام فنا را غرق شان در نور قرار می دهند:

انـتهای عـارفان است غـرق نـور　　نیست آنجا عقل و فکر و باحضور [۳]

در صفت فنا گفتند:

مـیان هـجر وصـلش فـقر اعـلیٰ　　فنا فی اللّٰه شود باحق تعالیٰ [۴]

اصل فنا بحق پیوستن است:

وصلش گذشت باهوفی اللّٰه فنای یافت　　باقی نماند پرده یکتا بـحق شـدم [۵]

فنا در ذات حق تعالیٰ:

من که در ذات وی شدم فـانی　　کی بسوّی صفات او بـینم [۶]

از نام و نمود بیرون شدن هم فناست:

کسی از خود فناشد آنچه نـام است　　فنا فی اللّٰه تـعالیٰ بـاتمام است [۷]

---

۱. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ، ۸:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. دیوان باهو (خ) ۱۳۰۶ هـ ش ۲۵/۸:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۴. همان، ۱۷۰:الف　　۵. جامع الاسرار (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۰۸:ب، مموکه تپه پیران

۶. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۴:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۷. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۴۱:الف، مملوکه تپه پیران

فنا به لقا می رساند:

هرکه گردد بخویشتن فانی　　آن ببیند لقای ربانی [۱]

همین فکر به جای دگر اینطور است:

باهو با، هو، فنا با هُو، بقا شد　　که اوّل و آخر از هو لقا شد [۲]

کلمه طیّب:

حضرت سلطان العارفین عقیده دارند که کلمه طیّب از ازلست و قبل از تکوین کاینات موجود بوده، می گویند:

نبود ملک دو عالم نه دور چرغ کبود　　که بود دُرِّ امان لا اله الا اللّه [۳]

کلید جنت درکلمه طیب است و نجات مردمان هم دروست:

کلید قفل جنان لا اله الا اللّه　　نجات مردم جان لا اله الا اللّه [۴]

کشف:

در اصطلاح حضرت سلطان العارفین قدس‌اللّه‌سره کشف هم از مقام فناست. این کشف نیست که حال دگران را بدانی و لاف کرامت زنی بلکه کشف آنست که در وفور محبت لقا بیابی و بآن هستی حقیقی خود را بپیوندی:

کشف دانی چیست دیدن آنجمال　　محو گشتن در جمال ذوالجلال [۵]

چون اینطور کشف بدست آید سالک سراسر نور میشود. اینجا میگویند:

هر که را کشفی شود نورش حضور　　شد وجودش سربسر آن خاص نور [۶]

---

۱. فضل اللقاء (خ) ۱۹۱۷م، ۱۲۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. امیر الکونین (خ) ۱۳۳۲هـ ۱۶:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۳. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۶:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۴. همان

۵. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳هـ ۱۶۵:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۶. اسرار قادری (خ) ۱۳۷۰ هـ ۱۴۲:ب، مملوکه تپه پیران

یقین:

حضرت سلطان العارفین قدس اللہ سرہ العزیز یقین را در معنی زیستن باامید و جوش قرار می دهند. در مسلک شان یاس و نومیدی را هیچ جا نیست. اصل یقین زندگانی را در اطاعت گزاردن است. میگویند:

یقین شد از یقین تاوقت مردن — یقین با طاعت است لب گور بردن [۱]

یقین اصل سرمایهٔ ایمان است:

یقین سرمایهٔ ایمان نورش — یقین بامعرفت قرب حضورش [۲]

یقین راز حق است:

یقین از حق شود حق راز اللّٰه — خطی در کش بگرد ماسوی اللّٰه [۳]

حقیقت اینست که همه تسخیر کاینات از یقین است:

اصل یقین است یقین گر شود — کار تو از هفت فلک بگزرد [۴]

و فرمود:

اصل یقین است یقین کن طلب — محرم اسرار شو از راز رب [۵]

ذکر:

ذکر بر زبان ماندن چیزی نیست ذکر آنست که هر لطیفهٔ سالک ازو مملو باشد، یعنی نفس، قلب، روح وسر باذکر سرشار ماند:

ذکر سرّی روح آید در قلب — عارفان را کشف گردد راز رب
هرکرا شد ذکر روحی در دماغ — خواب غفلت رفت سوزش در دماغ [۶]

ذکر آن نیست که مردم خیال می کنند که ظاهراً بر زبان یاد الهی باشد بلکه جائیکه معرفت آید این

---

۱. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۲۶:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۲. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۵۸:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۳. همان، ۲۵۹:الف — ۴. همان، ۲۶۱:الف

۵. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰ هـ ۱۳:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۶۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

چنین ذکر موقعیت ندارد که فرمود:

ذکر و فکر وعلم هر سه شد حجاب — آب بادریا رسد دریا بآب [۱]

ذاکران را ذکر باشد از الهٰ — ذکر دانی چیست وحدت خاص راه[۲]

ذکر طمانیت قلب می آورد:

ذکر دل را نیک تمکین میکند — انتشار قلب را تسکین دهد[۳]

خفی بدل الهام آرد:

ذکر خفیه را طلب کن از خدا — یا طلب کن از محمد مصطفیٰ

ذکر خفیه بر کسی پیغام شد — زان به پیغامی بدل الهام شد [۴]

ذاکر حقیقی چهار نشان دارد:

از ذاکر هو در طلب دوسه گواه — ترک دنیا، حرص وحسد و عزو جاه[۵]

معرفی ذکر درد و سوز است:

ذکر یک درد است باشد لا دوا — شد شفا از حد و ذکرش بالقا

ذکر یک سوز است سوز مغز و جان — سوز از لاهوت ببرد لا مکان [۶]

شرح در ذکر:

ذکر یک شوق است بخشد حق لقا — ذاکران را غرق فی اللّٰه باخدا[۷]

ذکرحیات جاودانی می بخشدو ذکرهم صحبت پیغمبر صلی اللّٰه علیه وآله وسلم می گرداند:

ذاکران را شد حیاتی هر دوام — همصحبتی باشد پیغمبر والسلام[۸]

ذکر جهر باید گفت. حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره در عین الفقر می گویند:

"کسی که بگفتن نام اللّٰه جهر غصه شود معلوم است که اسم اللّٰه را نمی خواهد، هر آنکس

---

۱. همان — ۲. همان، ۲۵۶:الف

۳. کلید جنت، ۱۹۶۸م، لاهور، س ۴۹

۴. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۱۰:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. محک الفقرا صغیر (خ) ۱۳۲۸هـ ۲۴۲:ب، مملوکه تپه پیران

۶. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ ۵۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۷۱:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۸. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۷۱:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

دشمن خداست. منع کننده اسم اللّٰه و ذکر اللّٰه از دو حکمت خالی نباشد یا منافق یا کافر یا حاسد یا متکبر"[۱].

دل:

بنظرشان دل نه فقط مضغه گوشت را گویند بلکه دل در وجود انسان تجلّی گاه ربانی ست:

حدیث دل اگر گویم بصد دفتر نمی گنجد
کمال وصف دل هرگز به بحر و بر نمی گنجد [۲]

و فرمود:

دل ولایت ملک اعظم لا مکان — کی تواند کرد وصف دل بیان[۳]

بلکه در وصف دل گفته شد:

دل کعبه اعظم است بکن خالی از بتان — بیت المقدس است مکن جای بتگران [۴]
طواف کعبه دل کن اگر دلی داری — دل است کعبه اعظم تو گل چه پنداری [۵]

اصلاً دل آنرا گویند که جای ربانی داشته باشد نه که خانه نفس و شیطان. درین ضمن فرموده شد:

دل یکی خانه ایست ربانی — خانۂ دیو را چه دل خوانی [۶]

جنبیدن دل معنی دارد و این جنبیدن از فهم اهل نفس بالاتر ست. فرمایند:

نیست جنبش دل که تو فهمیدۂ — اهل دل باعین اللّٰه دیدۂ
دل که جنبد می نماید کبریا — دل گه جنبد شد مشرف بالقا
دل که جنبد نور رحمت جان صفا — دل که جنبد یافت مجلس مصطفیٰ [۷]

البته دل را باید از آلایش دنیا صاف کرده شود،زیراکه:

---

۱. عین الفقر (خ) ۱۲۰۹ هـ ۲۰:الف، مملوکه سید سلطان شاه
۲. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۱۶:الف،مملوکه سلطان محمدعزیز
۳. همان، ۲۹۴:ب
۴. محک الفقرا کبیر (خ) ۱۳۴۳ هـ ۴۱۳:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز
۵. همان، ۴۱۰:الف
۶. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۰:ب، مملوکه سلطان غلام باهو
۷. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰ هـ ۸۹:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

طـالب دنـیا نـباشد اهـل دل — بی حیا و روسیاه و با خجل [۱]

و میگویند:

نیست دل پر خـون مـضغه لحـم — دل یکی نور است اللّه باکرم [۲]

بسوز نهایتی گویند:

چــرا در زنــدگیء دل نکـوشی — چرا زیـن شـربت شـیرین نـنوشی
دلی زنــده شــود هــرگز نـمیرد — دلی بیدار شد خوابش نگـیرد [۳]

علم:

بفکر ونظر شان علم آنست که بخدا برساند نه که از خداتعالیٰ جداکند. معرفت ربانی بجز علم ممکن نیست، فرمودند:

عــــلم راآمــــوز اوّل آخـــر ایــنجا را بــیا
جاهلان را پیش حضرت حق تعالیٰ نیست جا [۴]

عــلم راآمــوز اوّل آنــچه عــلمی از خــدا
عــلم فــقه و ذکــر و فکــرت بـاز دارد از هـوا [۵]

یعنی علوم فقه، الهیٰات ومنطق هم خوانده بشود. اگر علم نداری همچو حیوان باشی:

عــلم روشــن راه هــادی راهـبر — آدمی بی علم همچون گاؤ خر [۶]

منبع علم قرآن است:

علم از عین است عـینش عـین دان — سی هزاران علم در قرآن بـخوان [۷]

مقصود علم راه یافتن بحق تعالیٰ است:

---

۱. عقل بیدار (خ) ۱۳۴۰۹هـ ۱۳۴:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۲. همان

۳. کلید التوحید کبیر (خ) ۱۳۳۳ هـ ۲۶۵:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۴. مفتاح العارفین (خ) ۱۳۲۳ هـ ۳۶:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۵. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۳۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۶. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۰ هـ ۱۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

۷. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۱۰۴:الف، مملوکه سلطان محمدعزیز

عــلـم دانــی چـیـست ره دریــافتن　　　پس بدان ره سوی حق بشـتافتن[1]

علم آن باید که ترا به خودشناسی راه دهد نه به انانیت کبر در آرد. درین ضمن شعر حکیم سنائی رح مینویسند:

عــلـم کـز تــو تــرا نــه بسـتاند　　　جهل ازان علم به بود بسیار[2]

علم معرفت در درس دیدار یافته میشود:

عـلم را در درس دیـدارش بـخوان　　　هرکه روشن میشود عین العیان[3]

چون علم ظاهر یافتی به علم باطن بهره بیاب:

علم ظاهر شیر باطن شد شکـر　　　هر دو راآمـیز بـه از شـهدتر[4]

غایت ومقصود علم حصولِ معرفت، ادب و صدق و صفاست. آنانکه علم را فروختند در هوا و هوس مبتلا گشتند:

علم بهر از معرفت وحدت خـدا　　　بـــاز دارد از گـــناهان و هـــوا

علم بهری از ادب صدق و صـفا　　　زر بگیرد میفروشد بـی حـیا[5]

علم باعمل باید:

علم حق نور است روشن مثل او انـوار نـیست

علم باید باعمل علمش که برخر بار نیست[6]

علم برای چیست:

علم بهر از سجده و صوم و صلوة　　　عـلم بــهر حـج و کـلمه بـا زکـوة

هــر کــه خــوانـد عـلم از بـهر درم　　　بی نصیب از معرفت جودو کـرم[7]

برای علم هنر هر عمل تحت تجربه آورده باید:

---

۱. همان، ۱۶۴:الف

۲. محک الفقرا کبیر(خ) ۱۳۴۳ هـ ۲۶۹:ب، مملوکه سلطان محمدعزیز

۳. قرب دیدار (خ) ۱۳۷۱ هـ ۱۸:الف، مملوکه تپه پیران　　۴. همان، ۶۲:الف

۵. فضل اللقاء (خ) ۱۹۷۱م، ۵:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶. عین الفقر (خ) ۱۳۳۶ هـ ۱۳:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۷. امیر الکونین (خ) ۱۳۴۸ هـ ۱۱۰:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

هـــر عـــلم را در عـــمل آورده‌ایـــم　　　هر تصرف خورده باخود برده‌ایم[۱]

مقصود علم وصال حق تعالیٰ ست:

علم‌نحووصرف‌خوانی‌فقه‌خوانی‌یااصـول　　　جزوصال‌حق‌تعالیٰ‌دورمانی‌ای جـهول[۲]

---

۱. عقل بیدار (خ) ۱۳۳۰هـ ۱۰۳:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲. نورالهدیٰ صغیر (خ) ۱۳۵۶ هـ ۱۲:الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فہرست منابع و مآخذ

فهرست مآخذ

(الف) کتب فارسی:

احوال و آثار شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی ـ بانو دکتر شمیم محمود زیدی ـ راولپنڈی ۱۹۷۴م

احیاء العلوم ـ امام غزالی ـ مصر ۱۳۵۸ھ

اخبارالاخیار ـ عبدالحق محدث ـ دهلی ۱۳۳۲ھ

اخبار الاخیار معه مکتوبات ـ عبدالحق محدث ـ لاهور ۱۹۵۷م

اخلاق جلالی ـ علامه جلال الدین دوانی ـ لکهنو

آداب عالمگیری ـ صادق مطلبی ـ لاهور ۱۹۷۱م

اربعه انهار ـ شاه ابو سعید ـ دهلی ۱۳۱۱ھ

اسرار قادری (خطی) ـ مکتوبه محمد بخش ـ ۱۳۷۰هـ مملوکه تپه پیران

امیرالکونین (خ) ـ مکتوبه حضرت جی ـ ۱۳۳۲هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

امیر الکونین (خ) ـ مکتوبه ولی محمد پتهان ـ ۱۳۴۸هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

انیس الواعظین ـ ابوبکر سندی ـ بمبئی ۱۳۰۲ھ

اورنگ شاهی (خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

اورنگ شاهی (خ) ـ مکتوبه فقیر نور محمد ـ ۱۳۳۵هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

بادشاهنامه ـ عبدالحمید لاهوری (سه جلد) ـ کلکته ۶۸ـ۱۸۶۷م

تاریخ ادبیات ایران ـ رشید یاسمی ـ تهران ۱۳۲۹ش

تاریخ ادبیات ایران ـ رضازاده شفق ـ دهلی ۱۹۵۵م

تاریخ الآئمه ـ سیّد وزیر حسین ـ لکهنو ۱۲۹۹ھ

تاریخ سیستان (بتصحیح بهار) ـ تهران ۱۳۶۰ھ (؟)

تاریخ طهران ـ عبدالعزیز جواهر کلام ـ طهران ۱۳۵۷ھ

تاریخ فرشته ـ محمد قاسم هندو شاه ـ لکهنو ۱۸۷۳م، پونه ۱۸۳۲م

تاریخ کشمیر اعظمی ـ محمد اعظم دیده مری ـ کشمیر ۱۳۵۵ھ

تاریخ گیلان ـ عبدالفتاح فومنی ـ تهران ۱۳۵۳ھ

تاریخ مختصر افغانستان ـ حبیبی ـ کابل ۱۳۴۶ھ

تاریخ مبارکشاهی ـ یحییٰ بن احمد بن عبدالله سرهندی ـ کلکته ۱۹۳۱م

تاریخ مزار شریف ـ نور محمد کهگدائی ـ لاهور ۱۳۴۴ھ

تاریخ نامه هرات ـ سیف هروی ـ کلکته ۱۳۶۲ھ/۱۹۴۳م

تذکرة الاولیاء ـ فرید الدین عطار ـ لاهور ۱۳۱۷ھ

تذکرة الکرام ـ شاه محمد کبیر ـ لکهنو ۱۳۴۳ھ

تذکره علمای هند ـ مولانا رحمان علی ـ لکهنو ۱۳۳۲ھ

تذکره علمای هند ـ رحمان علی ـ نولکشور ۱۹۱۴م

تواریخ حضرت سلطان باهو (خ) ـ مکتوبه سلطان حامد خود ـ ۱۲۹۱ھ ـ مملوکه کتابخانه عموم پنجاب لاهور

توفیق الهدایت (خ) ـ مکتوبه حضرت جی ـ ۱۳۳۴ھ ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

تیغ برهنه (خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶ھ ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

جامع الاسرار (شرح نظام الدین) ـ ملتان ۱۳۴۰ھ

جامع الاسرار (خ) ـ مکتوبه محمد بخش ـ ۱۳۷۰ھ ـ مملوکه تپه پیران

جاوید نامه ـ علامه محمد اقبال ـ لاهور ۱۹۴۷م

چچ نامه ـ محمد بن علی کوفی ـ بهاولپور ۱۳۵۷ھ

حالات مشایخ مجددیه نقشبندیه ـ محمد حسن ـ مراد آباد ۱۳۲۳ھ

حجت الاسرار (خ) ـ مکتوبه ناشناس ۱۳۷۴ھ ـ مملوکه تپه پیران

حدیقه الاسرار فی اخبار الابرار ـ دهلی ۱۲۹۰ھ(؟)

خزینة الاصفیاء ـ مفتی غلام سرور لاهوری ـ لکهنو ۱۸۷۳م ـ کانپور ۱۲۸۲ھ

دارالمعارف (ملفوظات شاه غلام علی بریلوی) ـ ۱۳۰۴ھ

دیدار بخش (خ) ـ مکتوبه سیّد عبداللّه ـ ۱۲۰۹ھ ـ مملوکه سلطان شاه

دیوان امیر (پنجابی و فارسی) ـ امیر سلطان ـ لاهور ۱۳۵۰ھ

دیوان باهو (خطی) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶ھ ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

دیوان حافظ (بتصحیح قزوینی) ـ تهران

دیوان دارا شکوه ـ مرتبه احمد نبی ـ لاهور ۱۹۶۹م

دیوان شریف (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۸۵۰م ـ مملوکه نگارنده رساله

دیوان شریف کامل (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۸۶۰م ـ مملوکه نگارنده رساله

دیوان صائب ـ صائب تبریزی اصفهانی ـ لاهور ۱۹۷۱م

دیوان قلندر شاه مرتبه غلام دستگیر نامی ـ لاهور ۱۹۶۹م

رساله روحی (خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

رساله روحی (خ) ـ مکتوبه فضل کریم ـ ۱۳۵۴هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

رساله روحی (خ) ـ مکتوبه مولوی مهرالله ـ ۱۳۶۱هـ مملوکه نگارنده رساله

روضة الشهدا ـ حسین واعظ کاشفی ـ بمبئی ۱۳۲۵ھ

ریاض لانساب و مجمع الاعقاب (بحر الانساب) ـ تهران ۱۲۸۰ھ

زبدة الاخبار ـ شیر محمد نادر ـ لاهور ـ ۱۹۷۷م

سفینة الاولیاء ـ داراشکوه ـ کانپور ۱۸۸۴م

سفینة الاولیاء ـ داراشکوه ـ لاهور ۱۹۵۰م

سلطان الوهم (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۲۰۹هـ مملوکه سلطان شاه

شجره (خ) ـ مکتوبه محمد دین پسر جیلانی بخش

شجره حضرات اهل چشت اهل بهشت ـ مولوی خدا بخش ایمن آبادی ـ لاهور ۱۳۱۶ھ

شرح حال ابن ادهم عارف گردون قباب ـ ابراهیم خلیل احمد جامی ـ کابل ۱۳۴۵ش

شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ـ مایل هروی ـ کابل ۱۳۴۴ق

شرح زندگانی علی ابن ابی طالب ـ محمد علی خلیلی ـ تهران ۱۳۵۰ھ(؟)

شرح گنج الاسرار ـ نظام الدین ـ ملتان ۱۳۴۰ھ

شرح محمدیه ـ علامه محمد گلهوی ـ لاهور ۱۳۰۱ھ (شرح پند نامه عطار)

شعر ناب ـ مرتبه غلام نظام الدین ـ لاهور ۱۹۶۸م

شیعه در اسلام ـ محمد حسین طباطبائی ـ تهران ۱۳۸۹ق

طبقات اکبری ـ بخشی نظام الدین ـ ایشیاتک سوسائتی ۱۹۱۱م

طبقات ناصری ـ ابوعمر بن منهاج الدین ـ تهران ۱۳۲۸ش

صحائف السلوک ـ شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، جهجر ۱۲۸۰ھ

عقل بیدار (خ) ـ مکتوبه محمد دین ـ ۱۲۹۸هـ مملوکه سلطان غلام باهو

عقل بیدار (خ) ـ مکتوبه گل محمد سندی ـ ۱۳۳۰هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

عقل بیدار (خ) ـ مکتوبه پیر بهادرشاه ـ ۱۳۴۰هـ مملوکه سلطان محمد عزیز

عمدة الآثار فی تذکار اخبار الکتبار ـ مولوی محمد قاسم گرهی یاسینی ـ کراچی ۱۳۷۲ هـ

عین الفقر ـ سلطان باهو ـ (شرح نظام الدین) ـ ملتان ۱۳۴۸ھ

عین الفقر (خ) ـ مکتوبه سیّد عبدالله ـ ۱۲۰۹هـ مملوکه سلطان شاه

عین الفقر (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۲۸۰ھ(؟) ـ مملوکه نگارنده رساله

عین الفقر (خ) ـ مکتوبه.سلطان حامد ـ ۱۲۹۲ھ مملوکه نگارنده رساله

عین الفقر (خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶ھ مملوکه سلطان غلام دستگیر

عین الفقر (خ) ـ مکتوبه گل محمد سندی ـ ۱۳۳۶ھ مملوکه سلطان غلام دستگیر

غیاث اللغات ـ رامپور ـ ۱۲۴۲ھ

فتاویٰ جهانداری ـ ضیاءالدین برنی ـ ۱۳۵۰ھ

فضل اللقاء (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۹۱۷م ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

فضل اللقاء (خ) ـ مکتوبه سیّد عبداللّٰه ـ ۱۲۰۹ھ مملوکه سلطان شاه

فهرست مخطوطات شیرانی ـ دکتر محمد بشیر حسین ـ لاهور ۱۹۶۸م

فهرست مفصل (قاضی عبدالنبی کوکب) ـ لاهور ۱۹۷۵ھ

فیروز اللغات ـ لاهور ـ ۱۹۷۳ھ

قرب دیدار (خ) ـ مکتوبه محمد بخش ـ ۱۳۷۱ھ مملوکه تپه پیران

کشف الاسرار ـ سلطان باهو ـ (شرح نظام الدین) ـ ملتان ۱۹۳۰م (؟)

کشف المحجوب (بتصحیح والنتین ژوکونسکی) ـ علی هجویری رح

تهران ۱۳۳۶ھ

کشف المحجوب ـ علی هجویری ـ لاهور ۱۳۸۷ھ

کشف المحجوب ـ علی هجویری ـ لاهور ۱۳۹۸ھ

کلیدالتوحید صغیر(خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶ھمملوکه سلطان غلام دستگیر

کلید جنت (خ) ـ مکتوبه دکتر محمد صادق ـ ۱۴۰۵ھ مملوکه نگارنده رساله

کیمیائی سعادت ـ امام غزالی ـ لکهنو ۱۲۱۱ھ

گرشاسب نامه ـ حکیم ابو ناصر علی بن احمد اسدی طوسی ـ تهران ـ ۱۳۱۷

گلزار حاکمی ـ سلطان حمیدالدین حاکم ـ لاهور ۱۹۴۶م

گلستان سعدی ـ باهتمام محمد علی فروغی ـ تهران ۱۳۵۴ش

گنج الاسرار (خ) ـ مکتوبه محمد رضا ـ ۱۳۰۶ھ مملوکه سلطان غلام دستگیر

گنج الاسرار (خ) ـ مکتوبه گل محمد سندی ـ ۱۳۲۳ھ مملوکه سلطان غلام باهو

لطایف اشرفی ـ نظام یمنی ـ دهلی ۱۲۹۹ھ

لغات کشوری ـ نولکشور ۱۹۲۶م

ماثر الکرام ۔ غلام علی آزاد بلگرامی ۔ لاہور ۱۹۷۱م

مبدا و معاد ۔ سیّد احمد سرہندی ۔ دہلی ۱۳۱۱ھ

مثنوی رومی ۔ جلال الدین رومی ۔ لکھنو ۱۲۹۳ھ

مثنوی معنوی، رومی، لکھنو ۔ ۱۸۹۴م

مثنوی (عرشی) ۔ جلال الدین رومی ۔ لاہور ۱۹۵۹ھ

مثنوی مولوی معنوی ۔ (مرتبہ قاضی سجاد حسین) ۔ لاہور ۱۹۷۴م

مجالسة النبی (خ) ۔ مکتوبہ سیّد عبداللّٰہ ۔ ۱۲۰۹ھ مملوکہ سلطان شاہ

مجالسة النبی (خ) ۔ مکتوبہ محمد رضا ۔ ۱۳۰۶ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

مجالسة النبی (خ) ۔ مکتوبہ فضل کریم ۔ ۱۹۳۵م ۔ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

مجموعہ کلام سلطان محمد نواز ۔ لاہور ۱۹۶۲م

محبت الاسرار (خ) ۔ مکتوبہ سیّد عبداللّٰہ ۔ ۱۲۰۹ھ مملوکہ سلطان شاہ

محبت الاسرار (خ) ۔ مکتوبہ محمد رضا ۔ ۱۳۰۶ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

محبت الاسرار (خ) ۔ مکتوبہ گل محمد سندی ۔ ۱۳۲۳ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

محک الفقر صغیر (خ) ۔ مکتوبہ عبداللّٰہ ۔ ۱۳۲۸ھ مملوکہ تپہ پیران

محک الفقرا صغیر (خ) ۔ مکتوبہ سیّد عبداللّٰہ ۔ ۱۲۰۹ھ مملوکہ سلطان شاہ

محک الفقرا کبیر (خ) ۔ مکتوبہ پیر بہادر شاہ ۔ ۱۳۴۳ھ مملوکہ سلطان محمد عزیز

محکم الفقرا (خ) ۔ مکتوبہ علی محمد ۔ ۱۳۲۶ھ مملوکہ سلطان غلام دستگیر

مدارج النبوة ۔ شیخ عبدالحق محدث ۔ دہلی ۱۲۸۱ھ

مراة الاسرار ۔ عبدالرحمن چشتی ۔ لاہور ۱۴۰۲ھ

مطلع العلوم مع مجمع الفنون ۔ واجد علی ۔ دہلی ۔ ۱۲۶۴ھ

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ۔ محمد لاہیجی ۔ تہران ۔ ۱۳۳۷ھ

مفتاح العارفین (خ) ۔ مکتوبہ گل محمد سندی ۔ ۱۳۲۳ھ مملوکہ سلطان غلام باہو

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی ۔ مرتبین خواجہ یار محمد و خواجہ عبدالحی ۔ لاہور ۱۹۶۷م

مناجات و مقالات ۔ عبداللّٰہ انصاری ۔ تہران ۔ ۱۳۹۸ھ(؟)

مناقب سلطانی (خ) ۔ مکتوبہ فتح شیر ۱۳۱۹ھ

مناقب سلطانی (خ) ۔ مکتوبہ بہادر شاہ ۔ ۱۳۳۰ھ مملوکہ دانشگاہ پنجاب لاہور

منتہی الآمال ۔ حاجی عباس قمی ۔ تہران ۱۳۷۱ھ

نسب نامه رسول مقبول ـ نولکشور کانپور ۱۹۰۱م

نسب نامه کلان فقیراللّه ۱۲۹۶ هـ

نفخات الانس ـ عبدالرحمن جامی ـ لکهنو ۱۳۳۳ه

نورالهدیٰ صغیر (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۳۳۳هـ مملوکه سائین مشتاق

نورالهدیٰ صغیر (خ) ـ مکتوبه سلطان نور حسین ـ ۱۳۵۶هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

نورالهدیٰ کبیر (خ) ـ مکتوبه صاحبداد ـ ۱۳۱۲هـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

وحید (مجلّه) ـ تهران ـ ژوئن ۱۹۷۶م

هنرو مردم (مجلّه) ـ تهران ـ شماره صد و شصت و هفتم

(ب) کتب اردو:

ابیات باهو معه ترجمه و شرح ـ بتحقیق و شرح نگارنده رساله ـ لاهور ۱۹۷۵م

احمد شاه ابدالی ـ داکتر گندا سنگھ ـ کراچی ۱۳۹۷ھ

اخبارالاخیار (ترجمه) عبدالحق محدث ـ کراچی ۱۹۶۵م

ارض ملتان ـ اکرام الحق ـ لاهور ۱۹۷۲م

آب کوثر ـ محمد اکرام ـ لاهور ۱۹۶۵م

آکھیابابا فرید نی (پنجابی) ـ محمد آصف خان ـ لاهور ۱۹۷۸م

آفتاب مهران ـ ایم ـ ایس ـ ناز ـ لاهور ۱۹۷۷م

الرحیم (مجلّه) ـ حیدر آباد سند ـ دوئیه ۱۹۶۳م

الفقر فخری ـ ابوالفیض قلندر سهروردی ـ لاهور ۱۳۷۰ھ(؟)

الکمال ـ خورشید حسن بخاری ـ لاهور ۱۹۷۶م

امام حنیف (پنجابی) ـ لاهور ۱۹۶۰م (؟)

انوار اولیاء (کامل) ـ رئیس احمد جعفری ـ لاهور ۱۹۶۸م

اورینتل کالج میگزین ـ لاهور ـ فوریه ۱۹۶۰م

اولیای جهنگ ـ بلال زبیری ـ لاهور ۱۹۶۸ه

اولیای ملتان ـ سیّد محمد اولاد علی ـ لاهور ۱۳۸۳ھ

باغ اولیای هند ـ مولوی محمد دین شاهپوری ـ لاهور ۱۳۴۶ھ

برصغیر مین مسلم فکر کا ارتقاء ـ قاضی جاوید ـ لاهور ۱۹۷۷م

بزم صوفیه ـ سیّد صباح الدین ـ اعظم گرھ ۱۳۶۹ھ

بستان المحدثین (ترجمه) ـ عبدالعزیز محدث ـ کراچی ۱۳۳۴ھ

بلوچستان ـ میر گل خان نصیر ـ کوئته ـ ۱۹۸۲م

بلوچستان تاریخ کی آئینی مین ـ جستس خدا بخش مری (ترجمه) لاهور ـ ۱۹۸۰م

پاکستان مین فروغ عربی ـ مقاله تذکره علمای دیبل ـ عبدالعلیم ندوی ـ کراچی ۱۹۷۵م

تاریخ ابن خلدون (ترجمه احمد حسین) ـ کراچی ۱۹۶۶م

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ـ لاهور ـ ۱۹۷۱م

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ـ یونیورستی پنجاب لاهور ـ ۱۹۷۱م

تاریخ اسلام ـ صاحبزاده عبدالرسول ـ لاهور ۱۹۷۰م (؟)

تاریخ اسلام ـ غلام قادر فصیح ـ لاهور ۱۹۳۵م

تاریخ بلوچستان ـ هیتورام ـ ۱۸۹۶م

تاریخ بیبیان پاکدامنان ـ مولوی محمد بخش قریشی ـ لاهور ۱۹۸۰م

تاریخ تصوف ـ یوسف سلیم چشتی ـ لاهور ۱۳۹۶ه

تاریخ تهذیب ـ دکتر گرین برنتن (ترجمه) ـ لاهور ۱۹۶۵م

تاریخ پنجاب ـ کنهیالال ـ لاهور ۱۸۸۱م

تاریخ جهنگ سیال ـ نور محمد چیله ـ ۱۸۶۲م

تاریخ جهنگ ـ بلال زبیری ـ لاهور ۱۹۷۶م

تاریخ سنده ـ اعجازالحق قدوسی ـ لاهور ۱۹۷۶م

تاریخ طبری کامل (ترجمه) ـ علامه طبری ـ کراچی ۷۱ ـ ۱۹۷۰م

تاریخ مبارکشاهی ـ یحییٰ بن احمد سرهندی (ترجمه) ـ لاهور ۱۹۷۶م

تاریخ مخزن پنجاب ـ مفتی غلام سرور ـ لکهنو ۱۸۷۷م

تاریخ معصومی (ترجمه) ـ میر محمد معصوم ـ کراچی ۱۹۵۹م

تاریخ ملتان ـ نوراحمد فریدی ـ ملتان ۱۹۷۱م

تاریخ فرشته (ترجمه) ـ هندوشاه ـ لاهور ۱۹۶۰م (؟)

تاریخ هند ـ من موهن ـ لاهور ۱۹۴۱م

تاریخ هند ـ وشوانات ـ لاهور ۱۹۴۰م (؟)

تحقیقات چشتی ـ مولوی نور احمد ـ لاهور ۱۹۶۴م

تذکرهٔ اولیای هند ـ مرزا محمد اختر ـ دهلی ۱۹۵۴م

تذکرهٔ اولیای هند و پاک ـ ولی محمد تونکی ـ کراچی ۱۹۵۰م

تذکرهٔ الاعوان ـ ملک شیر محمد ـ سرگودا ۱۹۷۷م

تذکره حضرت شاه سکندر کیتهلی ـ خورشید حسن بخاری ـ لاهور ۱۹۷۶م

تذکره صوفیای بلوچستان ـ دکتر انعام الحق کوثر ـ لاهور ۱۹۷۶م

تذکره صوفیای بنگال ـ اعجاز الحق قدوسی ـ لاهور ۱۹۶۵م

تذکره صوفیای سرحد ـ اعجازالحق قدوسی ـ لاهور ۱۹۵۸م

تذکره صوفیای سنده ـ اعجازالحق قدوسی ـ کراچی ۱۹۵۹م

تذکرہ علمای هند ۔ مولوی رحمان علی ۔ کراچی ۱۹۶۱م

تذکرہ غوثیه ۔ گل حسن شاہ قادری ۔ دهلی ۱۸۸۴م

تذکرہ مشایخ قادریه ۔ محمد دین کلیم ۔ لاهور ۱۳۹۱ھ

تمدن هند ۔ دکتر گستاولی بان ۔ (ترجمه) ۔ لاهور ۱۹۶۲م، آگره ۱۹۱۳م

جامع الاسرار (ترجمه) ۔ سلطان باهو ۔ لاهور ۱۹۶۸م

چچ نامه ۔ محمد بن علی کوفی (تالیف ۶۱۳ھ) ۔ بهاولپور ۱۳۵۸ھ

حدایق الحنفیه ۔ فقیر محمد جهلمی ۔ لاهور ۱۳۲۴ھ

حدیقة الاولیاء ۔ غلام سرور لاهوری ۔ لاهور ۱۹۷۶م

حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت ۔ ایوب قادری ۔ کراچی ۱۹۷۵م

حق نما (ترجمه) ۔ داراشکوه ۔ لاهور ۱۹۵۰م

حیات جاودانی (ترجمه قلاید الجواهر از عبدالستار) ۔ محمد بن یحییٰ التاد ۔ لاهور ۱۹۰۵م

حیات سروری ۔ فقیر عبدالحمید کلاچوی ۔ لاهور ۱۹۶۱م

خواجه غلام فرید ۔ مسعود حسن شهاب ۔ لاهور ۱۹۶۰م

دربار آصف ۔ غلام صمدانی گوهر ۔ حیدر آباد ۱۳۲۵ھ

دلی کی بائیس خواجه ۔ دکتر شارب ۔ لاهور ۱۹۶۴م

دهنی ادب و ثقافت ۔ انور بیگ ۔ راولپندی ۱۹۶۸ م

رساله حق نما (ترجمه) ۔ داراشکوه ۔ لاهور ۱۳۲۲ھ

رساله شمس الاعوان ۔ قاضی غلام حسین ۔ لاهور ۱۹۵۸م

رود کوثر ۔ شیخ محمد اکرام ۔ لاهور ۱۹۵۸م

زبدة الآثار (ترجمه) ۔ شیخ عبدالحق محدث ۔ لاهور ۱۹۷۵م

سرمایه عمر ۔ پروفیسر محمد اسلم ۔ لاهور ۱۹۷۶م

سرمد شهید ۔ ابوالکلام آزاد ۔ لاهور ۱۹۷۳م

سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات ۔ خلیق احمد نظامی ۔ دهلی ۱۹۵۸م

سکینة الاولیاء ۔ (ترجمه ۔ محمد علی لطفی) ۔ داراشکوه ۔ کراچی ۱۹۵۹م

سوانح عمری حضرت پیر عبدالرحمن مکی ۔ فضل حسین قریشی ۔ ملتان ۱۳۶۹ھ

سی حرفی (سرائیکی ۔ پنجابی) ۔ محمد زکریا ۔ سرگودا ۱۳۰۲ھ

سیّد علی همدانی ۔ سیّده اشرف ظفر ۔ لاهور ۱۹۷۲م

سیرالعارفین (ترجمہ) ۔ حامد بن فضل اللّٰہ جمالی ۔ لاہور ۱۹۷۶م
سیر المتاخرین ۔ غلام حسین طباطبائی ۔ کراچی ۱۹۶۸م
شمس العارفین ۔ سلطان باہو ۔ لاہور ۱۹۵۸م
طبقات ابن سعد (ترجمہ العمادی) ۔ کراچی ۱۹۶۵م (؟)
طبقات ناصری (ترجمہ غلام رسول مہر) ۔ منہاج الدین ۔ لاہور ۱۹۷۵م
عرب وہند کی تعلقات ۔ سلیمان ندوی ۔ کراچی ۱۹۷۶م
عرفان ۔ مولوی فقیر نور محمد کلاچوی ۔ لاہور ۱۹۷۸م
عقل بیدار (ترجمہ) ۔ لاہور ۱۹۷۰م
عہد اسلامی کا ہندوستان ۔ ریاست علی ندوی ۔ لکھنو ۱۹۵۰م
فاران سی کربلا ۔ بلال زبیری ۔ جھنگ ۱۹۶۹م
فارسی ادب کی مختصرترین تاریخ ۔ دکتر شبلی و دکتر ریاض ۔ کویتہ ۱۹۵۸م
فتوح البلدان (ترجمہ) ۔ کراچی
فرقی اور مسالک ۔ بلال زبیری ۔ جھنگ ۱۹۷۶م
فرہنگ آصفیہ ۔ سیّد احمد دہلوی ۔ لاہور ۱۸۹۸م
فصوص الحکم (ترجمہ) ۔ ابن العربی ۔ حیدر آباد دکن ۔ ۱۳۶۰ھ
فقہای ہند ۔ اسحق بھتی ۔ لاہور ۱۹۷۴م
قرآن و تصوف ۔ میر ولی الدین ۔ دہلی ۱۳۷۵ھ
قوس زندگی حسین بن منصور حلاج (ترجمہ) ۔ لوئی ماسینیون ۔ لاہور ۱۹۶۰م
کشف المحجوب (ترجمہ) ۔ علی ہجویری ۔ لاہور ۱۹۷۸م
کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء ۔ برکت علی لاہوری ۔ لاہور ۱۹۵۹م
کلید التوحید کبیر (ترجمہ) ۔ سلطان باہو ۔ لاہور ۱۹۷۶م
کلید جنت (ترجمہ) ۔ سلطان باہو ۔ لاہور ۱۹۶۸م
لعلان دی پند ۔ مقبول صلاح الدین ۔ لاہور ۱۹۷۸م
ماثر الامرا (ترجمہ ۔ ایوب قادری) ۔ صمصام الدولہ ۔ لاہور ۱۹۶۵م
مثل حقیقت بندوبست میرک سیال، جھنگ ۔ ۱۸۸۰م
محک الفقر صغیر (ترجمہ) ۔ سلطان باہو۔ لاہور ۱۹۶۱م
محک الفقر کبیر (ترجمہ) ۔ سلطان باہو ۔ لاہور ۱۹۷۴م

معاشرتی و علمی تاریخ ـ دکتر معین الحق ـ کراچی ۱۹۶۵م

مقدمه ابن خلدون ـ کراچی ۱۹۶۶م

مناقب سلطانی (تلخیص از حمید اختر) ـ گکهر ۱۹۷۳م

مناقب سلطانی (ترجمه) ـ سلطان حامد ـ لاهور ۱۹۶۱م

مناقب سلطانی (ترجمه) ـ سلطان حامد ـ لاهور ۱۳۴۵ه

نزهة الخواطر ـ عبدالحی لکهنوی ـ لاهور ۱۹۶۵م

نواب وزیر خان ـ بلال زبیری ـ جهنگ ۱۹۷۸م (؟)

نور اسلام (اولیای نقشبند نمبر) ـ میان جمیل شرقپوری ـ لاهور ۱۹۷۹م

هندوستان مین عربون کی حکومتین ـ اطهر مبارکپوری ـ کراچی ۱۳۸۷ه دهلی ۱۹۶۷م

(ج) کتب عربی:

ابوالمنتھی معه حواشی جدیده ۔ شیخ ابوالمنتھیٰ ۔ دھلی ۱۳۳۲ھ

اشعة اللمعات ۔ عبدالحق محدث ۔ دھلی ۱۲۸۳ھ

الاعلام ۔ خیرالدین الزرکلی ۔ دمشق

التشرف ۔ اشرف علی تھانوی ۔ حیدر آباد ۱۳۵۲ھ

التعرف ۔ الکلابازی ۔ مصر ۔ ۱۳۵۲ھ/۱۹۳۳م

السفینة القادریه ۔ سیّد عبدالقادر جیلانی ۔ طرابلس، لیبیا ۔ ۱۳۰۴ھ

القرآن (البقرة ۲ : ۳۱)

القرآن (البقرة ۲: ۲۵۵)

القرآن (البقرة ۲: ۲۶۰)

القرآن (الانعام ۶: ۷۷)

القرآن (الانعام ۶: ۸۰)

القرآن (الاعراف ۷: ۱۴۰)

القرآن (الاعراف ۷: ۱۷۲)

القرآن (الکھف ۱۸: ۷۸)

القرآن (الکھف ۱۸: ۶۰)

القرآن (الکھف ۱۸: ۶۵)

القرآن (الکھف ۱۸: ۶۶)

القرآن (النور ۲۴: ۳۵)

القرآن (الاحزاب ۳۳ ۔ ۷۲)

القرآن (ق ۵۰: ۱۶)

القرآن (الذریت ۵۲: ۵۷)

القرآن (الرحمن ۵۵: ۲۹)

القرآن (الصف ۶۱: ۱)

القرآن (الصف ۶۱: ۲)

القرآن (الجمعه ۶۲: ۱)

القرآن (التغابن ۶۴: ۱)

القشیریه ۔ قشیری ۔ مصر ۔ ۱۲۹۸ھ(؟)

الکامل فی التاریخ ۔ ابن اثیر ۔ مصر ۱۲۹۰ھ

تاریخ ابن عساکر ۔ ابن عساکر ۔ دمشق ۔ ۱۳۴۹ھ

تاریخ الحدیث ۔ عبدالصمد صارم ۔ لاہور ۔ ۱۹۶۳م

تاریخ بغداد ۔ علامه ابوبکر احمد بن علی ۔ قاهره ۱۳۴۹ھ

تفسیر کبیر (جزء اوّل) ۔ امام فخر رازی ۔ مصر ۔ ۱۳۰۲ھ

تهذیب التهذیب ۔ العسقلانی ۔ حیدر آباد دکن ۔ ۱۳۲۵ھ

جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر ۔ علامه سیوطی ۔ مصر

جامع ترمذی ۔ امام ابو عیسیٰ ترمذی ۔ کراچی ۱۳۸۰ھ

رجال السند والهند ۔ اطهر مبارکپوری ۔ بمبئی ۱۳۷۷ھ

رساله اوّل (در اسماء الطریقت) (خ) ۔ مکتوبه محمد صدیق چودری ۔ ۱۳۵۳ھ مملوکه سلطان غلام دستگیر

رساله ثانی (در دایرة النفوس) (خ) ۔ مکتوبه محمد صدیق چودری ۔ ۱۳۵۳ھ ۔ مملوکه سلطان غلام دستگیر

سر الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار ۔ سیّد عبدالقادر جیلانی ۔ لاهور ۱۹۵۹م

سعایه ۔ عبدالحی لکهنوی ۔ لاهور ۱۳۹۶ھ/ ۱۹۷۶م

سنن نسائی ۔ امام نسائی ۔ کراچی

شجره قادریه ۔ پیر علی حیدر ۔ بغداد ۱۹۵۳م

شجره قادریه ۔ سلطان غلام دستگیر ۔ لاهور ۱۹۶۰م

شرح فقه اکبر ۔ ملّا علی قاری ۔ کانپور ۱۳۲۷ھ

شرح مسند امام اعظم ۔ ملّاعلی قاری ۔ لاهور ۱۳۰۰ھ

صفة الصفوة ۔ ابن جوزی ۔ حیدر آباد دکن ۔ ۱۳۵۶ھ

طبقات ابن سعد ۔ ابوعبداللّٰه سعد ۔ کراچی ۱۹۷۱م

عین العلم ۔ ملّا علی قاری ۔ لاهور ۱۳۰۱ھ

فتاوی زاد اللبیب (خ) ۔ محمد شاهد نسخه ۲۱۸: ۲۹ ۔ مخطوطه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور

فتاوی غیاثیه (خ) ۔ علی بن ابراهیم ۔ مکتوبه قرن ۸ یا ۹ قرن هجری ۔ مخطوطه کتابخانه دانشگاه پنجاب ۔ ۴۷۵۰ ۔

فتوح البلدان ۔ اطهر مبارکپوری ۔ لاهور

قلائد الجواهر ۔ علامه الشیخ محمد بن یحییٰ التاد فی الحنبلی ۔ مصر ۱۳۵۶ھ

کتاب الانساب - امام ابو سعید سمعانی - لیدن ۱۹۱۲م

کتاب الجرح والتعدیل - ابومحمد عبدالرحمن رازی - حیدر آباد دکن ۱۳۶۰ھ

کتاب اللمع - سراج طوسی - مصر ۱۳۲۶ھ

لسان المیزان - العسقلانی - دکن ۱۳۳۱ھ

مشاهدة الابرار بین التجلی والاستتار - عبدالحق محدث

موضوعات کبیر - ملّا علی قاری - دهلی ۱۳۴۲ھ

نزهة الخواطر - عبدالحی لکهنوی - حیدر آباد دکن - ۱۳۵۰ھ/۱۹۴۷م

نزهة الخواطر - عبدالحی لکهنوی - حیدر آباد سند ۱۳۷۶ھ حیدر آباد دکن ۱۳۷۵ھ

(د) کتاب انگلیسی:

ALBERUNI'S INDIA DR. EDWARD C. SACHAU, LONDON,1888.

A glossary of Tribes &Castes, H.A. Rose & Danzil, Quetta, 1978(?).

Baluchistan through the ages (Selection from Govt. record), Quetta, 1978.

District Census Report, Jhang.

History of Persia, Browne, Cambridge, 1930.

Imperial Gazetteer of India _ Punjab, Lahore 1979.

India's Contribution to Hadith, M. Ishaq,Dr., Dacca, 1955.

Islam & the West, Philip K. Hitti, Canada,1962.

Islamic Surveys, Edin bourg, 1967.

Lahore its history, architectural remains and antiquities, Lahore, 1981.

Principles of Mohammmadan Law, D.F. Mulla, Lahore, 1967.

States Gazetteers (Bahawalpur states), vol. 36 A,Lahore, 1908.

Punjab under the Sultans, Bakhshish singh, Lahore, 1979.

Martial Races of India, Gen Macman, Quetta,1978 (?).

Mystical Dimensions of Islam, Annemarie Schimmel, Carolina ,(U.S.A), 1975.

Mysticism and Logic & other essays , Bertrand Russell,London, 1921.

Notes on Afghanistan & Balochistan, H.G. Raverty, Quetta, 1976.

Oriental Boigraphical Dictionary, Beele. Sultan Bahu, Sufi poet of Punjab, L.R. Krishna & A.R.luther, Lahore, 1982.

Tabqat _ e _ Nasri, Raverty, Quetta,1978.

The 100, Michael Hart, New York,1978.

The Punjab Gazetteer, Jhang Distrist, 1980. The selected poems from Diwan Shams Tabrez, R.A. Nicholson, Cambridge, 1952.

(ہ) پایان نامہ‌ها:

امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت ۔ نور سلطان القادری ۔ جامعہ بہاولپور ۱۹۶۵م
تاریخ نویسی فارسی در دورہ تیموریان ہند و پاکستان (از بابر تا اورنگ زیب) ۔ دکتر آفتاب اصغر ۔ تہران ۔۵۱۔۱۳۵۰ھ
سلطان العارفین حضرت سلطان باہو دی حیاتی تی پیغام ۔ مس زاہدہ ملک ۔ دانشگاہ پنجاب، لاہور ۱۹۷۲م
علم حدیث مین سندھ کا حصہ ۔ محمد قاسم عینی ۔ دانشگاہ حیدر آباد سند ۔ ۱۴۰۲ھ
Relations of individual with God in Sultan Bahu, Tariq Sultan, University ofPunjab, Lahore,1972.

قطعه به یاد

« تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی
حضرت سلطان باهو و نظری در افکاری وی »

به کوشش گشته «باهو نامه» تصنیف / رساله دکتری گردیده تألیف
هزار و سیصد و بیست و چهار است / شده الطاف علی ، سلطان تصنیف
شده بیست سال عمر صرف این کار / ز « باهو » کرده او بسیار تعریف
خدا یارم شده در کار و کوشش / همین شد از خدا الطاف و تلطیف
شمارِ لفظ «باهو» چهارده آمد / همین از چهارده معصوم است تشریف

ضمائم

ضمائم (APPENDICES)

این رساله تزِ دکتری "تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهورح و نظری در افکاروی " چون بعد از چهارده سال بچاپ همی رسد، درین مدت بعضی از حقایق و دریافت کتب و معلومات تازه بدست آمدند ولازم شد که رساله ازین نوادرات تحقیقی و یادگیری مرصع باشد و جلو آورده شود.

نویسنده رساله

رمضان المبارک ۱۴۲۳هـ/نوامبر ۲۰۰۲م

* ضمیمه - ۱

در متن رساله مشمول شده است.

ضمیمه - ۲

سلطان ولي محمد ابن سلطان نور محمد ابن شیخ محمد حسین ابن شیخ ولی محمد ابن حضرت شیخ سلطان باهورح

حضرات سمندری نزد دربارکهنه حضرت سلطان باهورح: شجره ج - (ii)

مذکورة الصدر سلطان ولی‌محمد در قسمتی ناحیه رحیم یار خان مدفون است. مزار مبارک بر شارع جمال دین مخدوم از راه آدم والی نزد میدان بهادر (بهادر چوک) موضعی موسوم به نام خودش ولی محمد سلطان معروف است. بنده (سلطان الطاف علی) چون به تاریخ یازده مارس سال ۱۹۸۶م بغرض زیارت و سیاحت وارد آن نواح شد، مشرف به زیارت آن خانقاه مبارک گشت. یکی مسجد جامع با سه گنبد ملحق خانقاه میشود. آنجاشبی بسر نمودم و با ناظمین و خدّام درگاه مذکوره زیر شرف ملاقات شد:

مجاوران و متولیان:

۱- میان امام بخش ابن میان غلام حیدر ابن میان امام بخش ابن میان عثمان اعوان ابن میان خیر محمد

۲- میان امتیاز ابن میان منظور احمد ابن میان اللّٰه دیوایا ابن میان شاه محمد ابن میان امام بخش ابن میان عثمان اعوان ابن میان خیر محمد

کلید بردار و جاروب کش:
محمد مراد اعوان از بیست و پنج سال برین خدمت ماموراست و موجود بود. گویند که وی خال میان امام بخش بوده.

امام جامع مسجد ولی محمد سلطان:
مولوی فیض محمد ارائین (باغبان) تا چهل سال امام مسجد جامع ماند و بعد از وفات وی (که دو ماه میشود) میان جان محمد امام گشته است. گفته شد که وی فرزند خال میان اللّٰه دیوایا است. در خانقاه مبارک بر پهلوی حضرت سلطان ولی محمد مزار یکی بزرگ میان شهاب الدین دیده میشود. این درگاه در گورستان عریض و وسیع بنا شده است که به نام خودش موسوم و مشهور است.

خانوادهٔ میان:
بگفته میان منظور احمد اعوان یکی بزرگ خانواده‌اش موسوم به میان عثمان اعوان اوّلین متولی درگاه حضرت ولی محمد سلطان شدچون حضرت مذکوره درین دیه موسوم به نام خودش فوت کرد، بهنگام وصال ولی محمد سلطان،میان عثمان اعوان در شورکوت بود و از شنیدن سانحهٔ مرگ حضرت نوحه و فغان کنان وارد این دیه شده معتکف بر مزار شد و مامور مسئولیت متولی گشت.
قبل از ورود خانواده میان عثمان درین موضع اقوام کمهار (کوزه گران) و جهلن زندگی میکردند. قبیلهٔ اعوان بعد از مسکنت میان عثمان درآن موضع زیاد شهره نفوذ یافت. روزیکه بنده به زیارت این خانقاه مشرف شد و از استفسار معلوم شد که در تصرف اعوانان پنجاه مربع اراضی بدست بود. من آنجا میان منظور احمد، میان امتیاز پسر میان منظور احمد، میان جان محمد امام مسجد و کلید بردار و میان محمد مراد اعوان را دیدم. بنده میان منظور احمد و پسرش میان امتیاز احمد را خیلی خوش خلق، حلیم و بااخلاص یافتم. میان جان محمد امام مسجد جامع آنجا در مسجد درس قرآن حکیم هم می داد.

اشیائی زیارت (تبرکات):

این مجاوران درگاه چندتا اشیائی زیارت منسوب به حضرت ولی محمد سلطان می دارند، مثلاً

۱ـ قرآن شریف مکتوبه حضرت ولی محمد سلطان

۲ـ قرآن شریف مکتوبه پیر عبدالخالق (که مزارش هم زیرگنبد حضرت ولی محمد سلطان در پهلوی مزار شان است).

۳ـ مهر انگشتری حضرت ولی محمد سلطان که در آن "خاکپای ولی محمد است" کنده شده است.

۴ـ یکی جام ساخته روح طوطیا و مس که در آن سورهٔ یٰسین کنده شده است.

این امر خیلی روشن میشود که سکها چون دوباره حمله در سال ۱۲۴۵ھ/۱۸۲۹م نمودند، به آن موقعه هر سه پسر سلطان محمد حسین (ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان بـاهورح) بجانب سنده هجرت کردند (ملاحظه شود باب پنجم، در ذکر انتقال مزار) در آن حین شیخ نور محمد (ابن شیخ سلطان محمد حسین) را خوانین سبزل کوت بهمراه خود بردند. موضع حضرت ولی محمد سلطان هم در ناحیه سبزل کوت بشمار می آید. همین جا پسرشیخ نور محمد موسوم به شیخ سلطان ولی محمد (المعروف ولی محمد سلطان) مسکنت گزید و انتقال فرمود و بالآخر تدفین وی هم در آن موضع اتفاق افتاد. انجام کار آن همه موضع به آن نام عـالی "ولی مـحمد سلطان " موسوم گردید.

درباره این خانوادهٔ میان که درین حین متولی درگاه حضرت ولی محمد سلطان به قرار می آیند و شجره نسبی شان هم در بالا تذکار شده، فرزند خیر محمد اعوان موسوم به میان عثمان اعوان از شورکوت مراجعت کرده به درگاه حضرت ولی محمد سلطان متولی میشود. اغلباً پیش از میان عثمان اسمائی دو فرد از شجره گم شده است.

ضمیه ـ ۳

باب چهارم: فصل اوّل: خانقاه شماره ۱۴

محمد صدیق مخدوم، سیهر:

بنده نگارندهٔ رساله بتاریخ ۱۲ مارس سال ۱۹۸۶م محمد پور در سندهرسیدم. بفرمان مخدوم

نثار احمد سجاده نشین محمد پور شریف دبیرشان منشی لیمه مل اود شجرهٔ خانوادهٔ سیهر و بالخصوص راجعه به مخدوم محمد صدیق نقل نموده بتحویل من کرد. مخطوطه اصل نوشته قاضی عبدالحکیم ساکن اسلام آباد نزد اوسته محمد، (بلوچستان) است که به تاریخ ۲۷ جمادی الاوّل ۱۴۰۰ھ مطابق ۱۲ اوریل ۱۹۸۰م کتابت کرده است.

محمد صدیق سیهر را طبق فرمان حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس اللّه‌سره فیض روحی از مائی فاطمه مستوین در وهوا (دیره غازی خان) اعطا گشته. سپس این فیوضات روحی بتوسط مخدوم محمد صدیق در سنده و بلوچستان فروغ یافت. در آن استانها متعدد سلسله‌های سجادگی پیوسته به این خانواده است. درین نواح استاسیون مهیسر کارمی کند و این خانواده به این جهت مخدومان مهیسر بیاد می آیند.

طبق مخطوطه مذکوره خانواده راجپوت در جیسلمیر بعد از وفات سلطان محمود غزنوی مشرف به اسلام گشت. راجه جوتکی پرشاد که سربراه راجپوت‌ها بود قبول اسلام کرد ونامش محمد عبداللّٰه خان قرار یافت. همین خانواده راجپوت در بلوچستان قسمت کچهی آبادان شد که پیش ازان در لیّه، بهکر و دیره اسماعیل خان نفوذ یافته بودند و مسکنت گزیده بوند.این جا به خانواده سیهر معروف گشتند. مورث اعلی این خانواده سیهر محمدعبدالله خان (جوتکی پرشاد) بوده. شجره نسبی این خانواده این طور بیان شده است.

ضمیمه ـ ۴

باب چهارم: فصل اوّل: خانقاه شماره ۲۰

خانواده میان محمد کامل:

فیضان سلسلهٔ قادریه چون بتوسط مخدوم محمد صدیق سیهر (فیض یافته درگاه حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس سره) به سنده و بلوچستان گسترش یافت، از نواح لهری، شهر کتبار میان محمد کامل بردست حق پرست مخدوم محمد صدیق سیهر بیعت کرد واز معرفت و عشق حقیقی بهره ورگشت.

طبق کتاب عمدة الآثار فی تذکار اخبارالکتبار تالیف مولوی محمد قاسم گرهی یاسینی مطبوعه کراچی سال ۱۳۷۲ھ شجره نسبی خانواده میان محمد کامل اینطور بدست آید:

میان محمد انور پسرش میان علی نواز این شجره را ادامه داده بیان می نماید که چطور این سلسلهٔ نسبی تا به زمان حال پیشرفت کرده پائین می آید. میان محمد پناه و میان محمد حیات پسران میان تاج محمد هم تصدیق نمودند، اینگونه به قرطاس سپرده شد:

ضمیمه ـ ۵

باب چهارم: فصل اوّل: خانقاه شماره ۲۴

شجره نسبی اولاد مولوی تاج محمود مهر (فوت:۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۶ھ)
(مهر فقیر پت والا، میان جو گوتھ نزد تھَل، سندھ)(فیض یافته سیّد موسیٰ شاه جیلانی گهوتکی)

ضمیمه ـ ۶

گم گشته و گمنام اولاد حضرت سلطان باھورح

حضرات ده قاضی: شجره ب (iii)

مزار یکی کریم حیدر در شهر رنگ پوره وجود دارد. این ناحیه برسه کیلومیتر از استاسیون فیروزه است. همین کریم حیدر از خانوادۀ حضرت سلطان العارفین قدس سره می باشد. نبیرۀ کریم حیدر مذکوره همین جا مسکنت می دارد. به تاریخ ۲۳ ژولیه ۱۹۸۶م اتفاقاً ملاقات من به آن نبیره که خود نامش هم کریم حیدر بود در موضع حضرت سلطان باھورح شد. وی شجرۀ خودش این طور بیان همی نماید:

معلوم شد که کریم حیدر خال زاد سلطان نوراحمد سجاده نشین بوده. و آن کریم حیدر از ده قاضی (خانواده سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھورح) بشمار می آید.

ضمیمه ـ ۷

تحولات تازه به درگاه حضرت ممدوح قدس سره

سلطان غلام جیلانی سجاده نشین دهم بتاریخ چهارم شوال ۱۴۲۲ھ مطابق بیستمین دسامبر ۲۰۰۱م چشم از این جهان بست و دستار سجادگی به سر پسرخرد ساله خود، منیب سلطان به سال ۱۴۱۳ ھ / ۱۹۹۳ م روبروی افراد خانواده بزرگ نهاده بود. پس ازگذشت سجاده نشین دهم صاحبزادگان فامیل محمد نور سلطان و محمد امیر سلطان (پسران سلطان نور احمد سجاده نشین هفتم) علیه سجاده نشین خرد ساله مرافعه‌ها کردند و سائر افراد خانواده هم خواهشمند شدند که کمیته‌ای همراه سجاده نشینی تشکیل داده شود تا در آمد خانقاه عالی و خرچ کردن آن بطور بوجه سالیانه به کنترل و نظارت آورده شود.

شجرہ نامہ

(۱) ضحاک
شداد
اسد
معدل
ابراهیم
خجش
بهرام
حین
وتذان
مونشی
باین
خرنک
شنسب
پرویز
ورمیشان
وارمیش
نهاران
بنجی
محمد
سوری ـ محمد(x) ـ

محمد(x)
ملک ابوعلی
حسن
امیرشیش
امیرعباس
امیر محمد
ملک قطب الدین حسن
ملک عزالدین حسین
فخرالدین مسعود
سیف‌الدین سوری
قطب الدین محمد
علاءالدین جهانسوز
بهاءالدین سام
غیاث الدین
معزالدین

(طبقات ناصری ترجمه غلام رسول مهر «لاهور ۱۹۷۵م، ۱:۵۹۸ تا ۶۵۸)
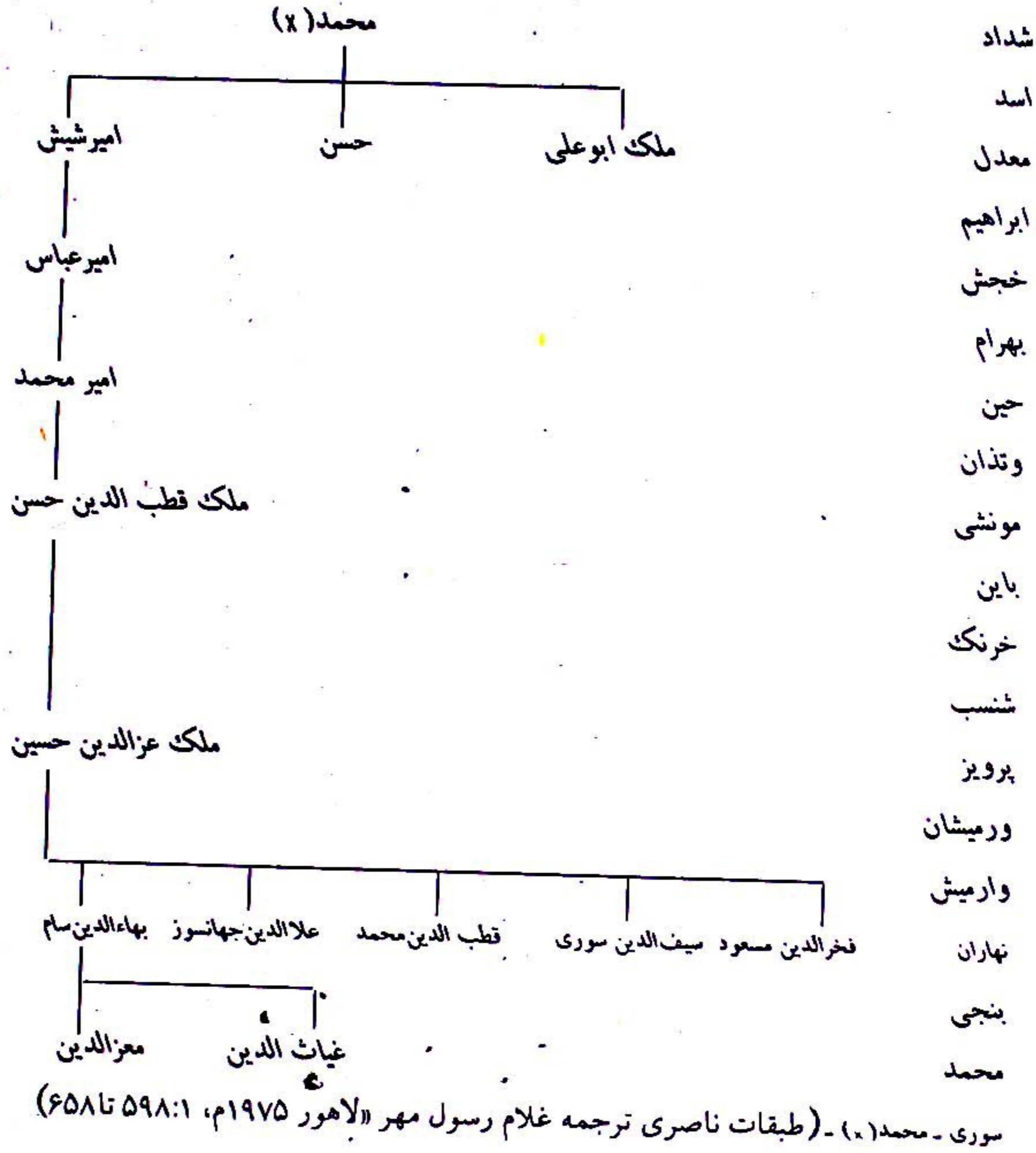
الف۔ فرزندان حضرت سلطان باھوقدس اللّٰہ سرہ العزیز

حضرت سلطان باھو رح

- سلطان نور محمد — اولاد دارند
- سلطان ولی محمد — اولاد دارند
- سلطان لطیف محمد — اولاد دارند
- سلطان صالح محمد — اولاد ندارند
- سلطان اسحاق محمد — اولاد ندارند
- سلطان فتح محمد — اولاد ندارند
- سلطان شریف محمد — اولاد ندارند
- سلطان حیات محمد — اولاد ندارند

ب۔ سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھوقدس اللّٰہ سرہ العزیز

- حافظ غلام محمد
- حافظ سلطان محمود
- حافظ سلطان احمد

(ا) حافظ غلام محمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھو رح

- علی محمد شہید
- غلام یسین
  - حاجی سلطان احمد
  - محمد یار
    - مولوی غلام محمد
      - غلام یسین
        - محمدیار
          - غلام یسین
          - نور محمد
          - غلام محمد
      - نور محمد
    - غلام حنت
  - اللّٰہ یار
    - حیات محمد
    - ولی محمد
      - غلام جیلانی
      - مشتاق
      - صالح محمد
        - محبوب
        - عبدالمجید
        - اسلم
        - سہروری
    - علی محمد
    - سلیمان
- حافظ نور محمد
  - غلام محمد
    - نور محمد
      - اللّٰہ بخش
  - حافظ احمد یار
    - علی محمد
  - حافظ اللّٰہ بخش

خاجی سلطان احمد ولد غلام یسین

- مولوی پیر محمد
  - محمد بخش
    - نور سلطان
    - سلطان محمود
  - صالح محمد
  - محمد امین
    - نور احمد
      - سلطان احمد
      - رفیق احمد
  - جنت
  - جمال خاتون
- مولوی فقیر محمد
  - محمد امیر
    - قاضی پیر محمد
      - امیر محمد
        - کشور سلطان
        - منور سلطان
        - حبیب سلطان
    - قاضی ولی محمد
      - بشیر احمد *
        - عبدالرزاق
        - عبدالرؤف
      - منظور احمد
      - اززوج دوم *
        - منیر سلطان
        - رشید سلطان
        - ظهور سلطان
  - اللہ جوائی
- مائی نور
- مائی جہان
- مائی خیر خاتون
- مائی صاحبزادی

ب (ii) حافظ سلطان محمود ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھو رح

حافظ موسٰی | محمد حسین | حافظ محمد

نور محمد | غلام قادر | یار محمد | نور محمد

زینب | سلطان بی بی | شیخ برخوردار | حاجی محمد حسین | محمد بخش | صاحب بی بی | سلطان بی بی | فتح محمد

محمد بخش

غلام باھو

(حضرات دہ قاضی ۔ نزد شہر لیہ)

ب ۔ (iii) حافظ سلطان احمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھو رح

احمد یار | شیخ حامد

علی محمد | احمد دین | عمر بخش

میاں احمد یار

کریم حیدر

(حضرات دہ قاضی ۔ نزد شہر لیہ)

ج ۔ شیخ سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باھو قدس اللہ سرہ العزیز

سلطان ولی محمد

شیخ سلطان محمد حسین | یک دختر | شیخ سلطان محمد

سلطان عظمت | سلطان نور محمد | حافظ سلطان محمد | بی بی راستی

شیخ محمد شریف | شیخ محمد عریف

شیخ فاضل محمد

ج (i) سلطان عظمت ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باھو

سلطان عظمت

محمدیار — حاجی شریف محمد — دخترجنتان — محمدحسین — محمدغوث

محمدسعید — غلام مرتضیٰ

سلطان بخش — غوث بخش

(حضرات احمدپورشرقیہ)

غلام حیدر — سلطان محمود

محمدعاشق — فقیربخش — غلام قادر — غلام مصطفیٰ

قطب دین

غوث بخش — شمس الدین — رب نواز — سلطان محمود

غلام احمد

شعیب — قطب دین — شمس دین — ربنواز

(حضرات احمدپورشرقیہ)

سلطان احمد — فیض احمد* — غلام قادر — امیراحمد — عبدالصمد*

طارق — مبشر — مظہرسلطان — خالد — عظمت سلطان — سکندرسلطان — زین سلطان — عزیزسلطان

(حضرات چاہ غلام قادر موضع حضرت سلطان باہورح جھنگ)

ج۔(ii)سلطان نورمحمدابن شیخ محمدحسین ابن شیخ ولی محمد ابن حضرت سلطان باھو(رح) (حضرات سمندری نزددربارکہنہ حضرت سلطان باھورح جھنگ)

سلطان نورمحمد

سلطان ولی محمد — جام خاتون — حندودی — عائشہ — سلطان خیر محمد

سلطان نورمحمد — سلطان غلام نبی — سلطان غلام میراں — سلطان جدودا

سردار بی بی — سلطان شہ وار — سلطان امام بخش

سلطان سردار بخش

✗

سلطان غلام رسول — ولی محمد — غلام نبی — غلام محی الدین

نورزمان — مائی سردار بی بی

سلطان نورمحمد — مرادبی بی — امیر بی بی — سلطان فتح محمد — سلطان ولی محمد

سلطان محمدعزیز — سلطان محمدشریف

سلطان صفدرعلی — سلطان اصغرعلی * — محمدفاروق * — سلطان معظم علی * — بی بی راسی — بی بی العب

سلطان محمدشریف — فتح محمد — محمدقاسم

محمدعلی — احمدعلی — بہادرعزیز — معروف سلطان — صفدرعلی

سلطان محمدنواز — محمدسلطان — سلطان محمدحیات — فیض سلطان — سلطان غلام سرور

سلطان غلام نبی — سلطان محمداقبال — سلطان محمدمشتاق — سلطان فیض احمد — ظہورسلطان — رؤف سلطان

امیرسلطان — مظہرسلطان — سلطان اشتیاق — مدبرسلطان — وسیم سلطان — کلیم سلطان

رقیہ بی بی — رفعت بی بی — شگفتہ بی بی — شزی بی بی — سمیرا بی بی — سلطان مرید — جلیل سلطان — نورمحمد — سلطان غلام میراں — لطیف سلطان

ولی محمد — خیرمحمد — جان محمد — شکیل — طارق سلطان — خالدسلطان — سکندرسلطان — حامدسلطان

ج ۱۰ (ii) (جاری)

سلطان محمد نواز ابن سلطان نور محمد ابن سلطان غلام رسول

سلطان غلام باہو — سلطان غلام دستگیر فخر کشمیر — سلطان نور حسین — سلطان عمر دراز — سلطان محمد اشرف — سلطان الطاف علی (نگارندہ رسالہ) *

سلطان حامد نواز — سلطان محمد نواز راشد * — سلطان محمد حسین * — سلطان محسن حسین

معروف سلطان

منصور سلطان

سلطان محمد بایزید — سلطان محمد ریبر — غلام دستگیر — نور محمد — سلطان اویس عمر — خدیجہ

اطہر سلطان — امجد سلطان — اکمل سلطان — طیب سلطان — عادل سلطان — سعید سلطان — فیصل سلطان — سلطان محمد مشتاق سالم — سلطان کاشف علی — سلطان غلام دستگیر ثانی — سلطان رضا علی

نور سلطان * — حبیب سلطان * — سلطان نور احمد * — حافظ نور الٰہی — خلیل سلطان — داؤد سلطان

احمر سلطان — عماد الدین

سلطان عبد القادر — محمود سلطان — ثاقب سلطان

منصور سلطان — ناصر سلطان — شاہد سلطان

ج (iii) سلطان حافظ محمد ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باہو (حضرات دربار و حضرت سلطان باہو رح)

سلطان حافظ محمد

سلطان عبد اللہ — سلطان خدا بخش — سلطان غلام باہو — سلطان عبد اللہ — مائی خیر خاتون — مائی دولت خاتون

حافظ صالح محمد سلطان حامد (صاحب مناقب سلطانی) — برخوردار — خدا یار — محمد زبیر — غوث محمد — غلام محمد

ملا محمد — حبیب سلطان — سلطان محمد — سلطان محمود — غلام فاطمہ — امیر بی بی

شرف دین — خرم خاتون — شمس الدین — سعید بی بی — تاج محمود

حافظ محمد بخش — حافظ باہو بخش — خدا بخش — کرم خاتون — راج بی بی — تاج بی بی

قادر بخش — کرم خاتون — مہر خاتون — راج بی بی — ولایت خاتون — غلام باہو

حاجی اللہ بخش — احمد بخش — غلام سلطان

غلام باہو

شیر احمد — سلطان احمد رفعت — عبد الرحمن

پیر بخش

سلیم — نعیم

فضل احمد — مرید سلطان (تسنیم)

سلطان محمد اکبر — سلطان محمد حسن

محمد جاوید سلطان — محمد بایزید

سلطان محمد حسن ابن حاجی اللہ بخش
- احمد حسن
- ریاض الحسن
- امتیاز الحسن
- فیاض الحسن
- نیاز الحسن
- اعجاز الحسن

سلطان محمد اکبر ابن حاجی اللہ بخش
- امیر الفضل (چن پیر)
  - قمر سلطان
- مبارک
- گلزار سلطان

حافظ صالح محمد ابن سلطان غلام باھو ابن سلطان حافظ محمد
- نور محمد
  - مرید سلطان
  - امیر سلطان
- نور احمد
  - مائی سلطان بی بی
  - حافظ نور سلطان
    - سلطان دوست محمد
      - سلطان خضر حیات
        - طاہر سلطان
        - غالب سلطان
        - ساجد سلطان
  - محمد امیر سلطان
    - نور الحسن
      - سلطان حاجی عبد المجید
        - مقبول سلطان
        - محبوب سلطان
        - حبیب سلطان
      - سلطان عبد الحمید
        - شہزاد سلطان
        - شہریار سلطان
        - مہ لقا
      - مدیر سلطان
        - امیر سلطان
        - آمنہ
        - فاطمہ
    - سلطان حبیب
    - حافظ فیض سلطان
      - منظور سلطان
      - محب سلطان
    - سلطان غلام جیلانی
      - محبوب سلطان
      - حبیب سلطان
      - فخر سلطان
    - حمیدہ
    - مرید فاطمہ
    - غلام فاطمہ
  - سردار بی بی
  - دولت بی بی
  - سلطان علی

---

۵ - سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باھو قدس اللہ سرہ العزیز (حضرات سیرل کوٹ - صادق آباد)

سلطان لطیف محمد
- شیخ سلطان بایزید محمد
  - شیخ سلطان فتح محمد
    - شیخ سلطان لطیف محمد، مائی بخت بھری
      - شیخ جندودا
      - شیخ فتح محمد
      - شیخ سلطان غلام محمد
      - شیخ نور محمد
      - شیخ خدا بخش

شیرمحمد

محمدیار — فقیربرخوردار(باواجی)

فقیربرخوردار(باواجی)

شاہ مزمل

غلام ذکریا — احمدشاہ — غلام مرشد

غلام ذکریا

محمدشاہ

پیرشاہ ولایت — محمدذکریا — غلام مرشد

پیرشاہ ولایت: طاہرولایت — شمس العارفین

محمدذکریا: محمدجنیدزکریا

شیر محمد، مورث اعلی خانوادہ بہ سنی پشت بہ حضرت امیرالمومنین علی کرم اللّٰہ وجہہ می‌رسد.

فقیرمحمود(۱۱۵۱ھ - ۱۲۵۰ ھ)

- فقیرسلطان
  - فقیرعبدالحیی
    - عبدالحمید
      - عبدالوحید
      - عبدالقدوس
    - فقیرمحمدعلی
      - شوکت علی
      - نصرت‌علی
      - لیاقت علی
      - ظفرعلی
      - برکت علی
      - عنایت علی
      - اسرار علی
    - احمدعلی
    - حامدعلی
- فقیرعبدالغفور
  - عبدالرشید
  - فقیرعبدالرزاق
    - فقیرعبدالوهاب(م:۱۴۰۲ھ)
      - نورالحق
      - ظهورالحق
    - فقیرعبدالواحد
      - عبدالجبار
      - علی حسن
  - عبدالحمید
  - عبدالسلام
  - عبدالحق
  - عبدالستار

- میان فتح دین (م: ۱۲۳۰ ھ)
  - میان علاء الدین
    - سلطان محمود
    - میان مقبول
      - میان محمد حسین
      - میان محمد حیات
      - میان خدابخش
    - میان سلطان بخش
    - میان گل محمد
    - میان رکن الدین
  - میان احمد دین
  - میان بهاء الدین
    - فتح دین
    - فتح دریا
    - غلام محمد دین
      - غلام نبی
        - سلطان اعظم
          - محمد انور
      - غلام میران
        - محمد زکریا
          - غلام مرشد

نسبی خانوادهٔ متولیان درگاه حضرت ولی محمد سلطان. قسمت ناحیه رحیم یار خان.

- خیر محمد اعوان
  - میان عثمان اعوان
    - میان امام بخش
      - میان شاه محمد
        - میان الله دیوایا
          - میان محمدنواز
          - میان منظوراحمد
            - میان امتیازاحمد
          - میان شاه محمد
          - میان سراج احمد
          - میان احمد نواز
      - میان غلام حیدر
        - میان غلام رسول
        - میان امام بخش
        - میان غوث بخش
        - میان محمد افضل
        - میان غلام محمد
    - میان خدابخش
      - میان شیرمحمد
        - میان خدابخش
          - میان رب نواز
      - میان گل محمد
        - میان درمحمد
          - میان محمد شفیع
          - میان سلطان محمود
      - میان اکبر
    - میان غلام محمد

شجرہ قوم سیہران

راجه جوتکی پرشاد قوم راجپوت، سورج بنسی از جیسلمیر، بعد از قبول اسلام موسوم به محمد عبداللّٰه خان گشت در سال ۱۰۰۸ھ.

(ا) محمد عبداللّٰه خان (راجه جوتکی پرشاد)

راجه محمد اسحاق خان

راجه غلام محمد

محمد ابراهیم خان

نوراحمد خان — بکهر خان — حیات خان ودهو خان

نوراحمد خان ← نورمحمد خان

جام مسو خان
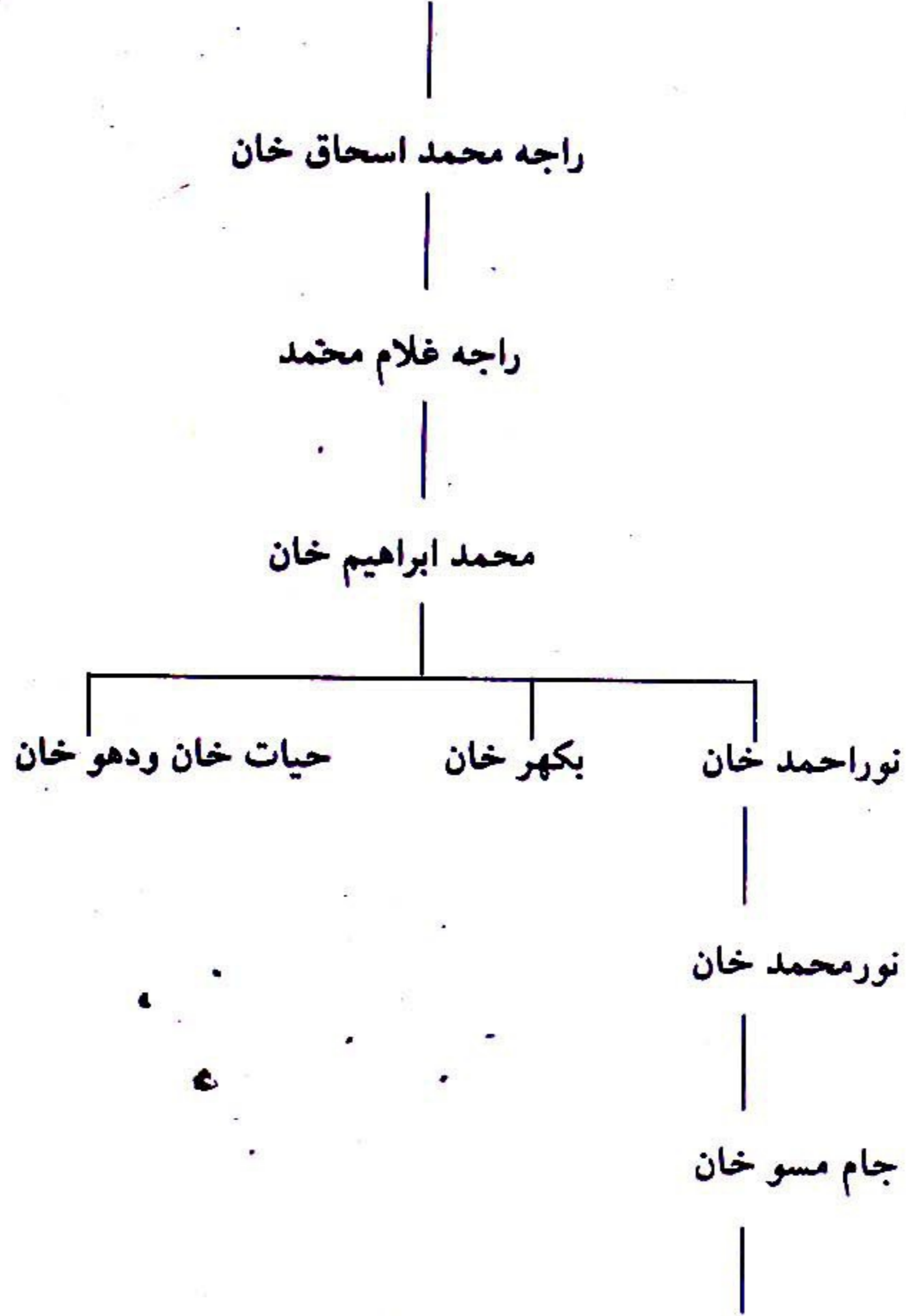
مخدوم محمد صدیق (فوت: ۱۸ ربیع الآخر ۱۲۳۳ھ محمد پور)

مخدوم محمد صدیق (محمد پور)

مخدوم نوراحمد — مخدوم نور محمد

مخدوم پیربخش

مخدوم هادی بخش — مخدوم غلام مصطفیٰ

مخدوم غوث بخش — مخدوم سرداربخش — مخدوم سلطان بخش — مخدوم مولابخش — مخدوم قادربخش

مخدوم نثاراحمد (سجاده نشین کنونی) — مخدوم گلزاراحمد — مخدوم آفتاب احمد

مخدوم عمران

منظورالحق — شمس الحق

مخدوم حضوربخش — بشیراحمد — دیداراحمد — خادم حسین

شبیراحمد — [illegible] علی

غلام سرور — سکندر — اشفاق — وحید

مخدوم زبیراحمد — مخدوم زیداحمد — مخدوم امجدعلی — مخدوم صفدرعلی — مخدوم واجدعلی — مخدوم فایق علی

(ا)

میاں محمد کامل

میاں محمد جام | مولوی میاں محمد حیات | میاں محمد حسن | مائی آمنہ | مائی خدیجہ | مائی غلام فاطمہ

میاں محمد اشرف | میاں محمد اکرم (سجادہ نشین) | مولوی غلام حیدر | میاں تاج محمد (دختر میاں غلام محمد درحبالہ آمدہ)

میاں عبدالرسول | غلام محی الدین | میاں محمد شریف | مولوی میاں محمد حسن | میاں محمد پناہ

میاں غلام حسین | میاں احمد یار | میاں غلام محمد | میاں سلیمان

میاں ولی محمد | دختران | میاں اللّٰہ بخش

میاں غلام محمد ثانی

میاں صالح محمد | میاں عطا محمد

میاں عبدالرحیم

میاں عبدالکریم | میاں عبدالغفور | میاں محمد

میاں محمد انور پسرش میاں علی نواز این شجرہ را ادامہ دادہ بیان می نماید کہ چطور این سلسلۂ نسبی تا بہ زمان حال پیشرفت کردہ پائین می آید. میاں محمد پناہ و میاں محمد حیات پسران میاں تاج محمد ہم تصدیق نمودند، اینگونہ بہ قرطاس سپردہ شد:

میان غلام حیدر ابن میان محمد حسن ابن میان محمد کامل

- میان عزیزاللہ
  - میان محمد بخش
    - میان غوث بخش
    - میان شمس الدین
      - میان عبدالباقی
    - میان عزیزاللہ
      - میان داد محمد
  - میان نبی بخش
    - میان علی نواز
      - میان محمد انور
        - میان غلام رسول
          - میان محمد حسن
          - میان محمد اکرم
          - میان فضل الرحمن
      - میان محمد اکبر
      - میان محمد زمان
      - میان محمد افضل
      - میان نبی بخش
    - میان شہ نواز
      - میان بدل خان
      - میان نصراللہ
      - میان عبداللہ
      - میان ولی اللہ
      - میان مہراللہ
    - میان غلام سرور
      - میان غلام مصطفیٰ
      - میان ممتاز علی
      - میان غلام قادر
    - میان اسداللہ
      - میان رحمت اللہ
- میان داد محمد
  - میان مولا بخش

(ج) میان تاج محمد ابن میان محمد حسن ابن میان محمد کامل

- میان محمد شریف
  - عبدالرحیم
  - عبدالرزاق
    - عبدالخالق
    - قادربخش
      - میان حبیب اللہ
      - میان نصیب اللہ
    - محمد شریف
- مولوی محمد حسن
  - میان میر
- میان محمد پناہ
  - تاج محمد
    - میان محمد پناہ
      - میان تاج محمد
      - اسرار احمد
      - اشفاق احمد
    - میان محمد حیات
    - میان محمد عثمان
  - عبدالحکیم
    - میان عبدالرسول
      - میان عطا محمد
      - عبدالحق
      - محمد صدیق
      - عبدالرحمن
      - عبدالفتاح
      - مقبول احمد
    - مولوی عبدالغفور
      - میان فیض احمد
      - میان عبدالحکیم
      - میان محمد اسحاق
      - میان زبیر احمد
  - عبدالحی
  - عبدالحلیم

(د) میان عبدالحی ابن میان محمد پناہ ابن میان تاج محمد

- میان عبدالنبی
  - میان محمد حسین
- میان منظور احمد
  - میان حبیب احمد
- میان نور احمد
  - میا جمیل احمد
  - میان اعجاز احمد
  - میان محبوب احمد
  - میان عبدالحی
  - میان عبدالحمید
- میان بشیر احمد

میان عبدالحلیم ابن میان محمد پناہ ابن میان تاج محمد

- میان عبداللطیف
  - میان طفیل احمد
  - میان بشیر احمد
  - میان نذیر احمد
- میان خادم حسین
  - میان فدا حسین
- میان امداد حسین
- میان مشتاق حسین
- میان الطاف حسین
- میان طارق حسین

ضمیمہ ـ ۵

باب چہارم: فصل اوّل: خانقاہ شمارہ ۲۴

شجرہ نسبی اولاد مولوی تاج محمود مہر (فوت: ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۶ھ)

(مہر فقیر پت والا، میاں جو گوٹھ نزد تھُل، سندھ)(فیض یافتہ سیّد موسیٰ شاہ جیلانی گھوٹکی)

مولوی تاج محمود مہر

میاں محمد ہاشم

میاں جان محمد — میاں تاج محمد

(میاں جان محمد:) مولوی عبدالحی — مولوی محمد مبارک — میاں محمد عارف

(میاں تاج محمد:) میاں عبدالکریم — میاں مولوی فقیر محمد — مولوی عبدالرزاق

(میاں مولوی فقیر محمد:) دختر

(میاں محمد عارف:) میاں نذیر — میاں علی احمد

(میاں عبدالکریم:) عبدالرؤف — عبدالغفار

(میاں نذیر:) میاں ندیم — محمد عارف

(عبدالغفار:) میاں بدھل — میاں فقیر محمد

(میاں فقیر محمد:) ممتازعلی

(مولوی عبدالحی:) مشتاق — اشفاق — نثاراحمد — غلام صمدانی

(میاں بدھل:) عبدالحفیظ — عبدالغفار

(اشفاق:) میاں اقبال احمد

(نثاراحمد:) غلام ربانی — غلام نورانی — شاہین

(عبدالرؤف:) عبدالرحمن — حبیب — غلام نبی

(عبدالرحمن:) محمد ہاشم — انیس — جمیل — خورشید

(مولوی عبدالرزاق:) میاں عبدالغفور — میاں عبدالقادر — شفیع محمد — رفیق احمد — رشیداحمد — میاں عبدالسلام

خدایار

سلطان احمد — سلطان محمود

سلطان احمد

کریم حیدر

غوث بخش المعروف رسول بخش

کریم حیدر (موجوده)

سلطان احمد

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰هش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریاملتانی و خلاصة العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱هش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱هش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳هش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین/ دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲هش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو/ دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲هش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی(ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابرآفاقی	۱۳۵۳ هش	فارسی
۱۴	رسالهٔ قدسیه	خواجه محمد پارسابخاری/ ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء(مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء(متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار		ف.ا.ا

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکرهٔ ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵هش	فارسی
۱۹	گرایش های تاره درزبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵هش	ف.انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش(ج۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶هش	فارسی
۲۱	قران السعدین(چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵هش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵هش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶هش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیرلاهوری،آرزو/ دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶هش	فارسی
۲۷	کشف الابیات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هش	فارسی
۲۸	گلدستهٔ قلات(اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی		فارسی
۲۹	کشف المحجوب(چاپ عکسی)	علی هجویری جلابئی/ غلی قویم	۱۳۵۶هش	فارسی
۳۰	الاوراد(عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶هش	ف.عر
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل دکتر غروی	۱۳۵۶هش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء(احوال و ملفوظات چشتیه	محمد بن مبارک علوی کرمانی	۱۳۵۶هش	فارسی
۳۳	گلشن راز(منثوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶هش	ف.انگ
۳۴	رسالهٔ ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخی / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸هش	ف.ار
۳۵	مثنوی مولوی(دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هش	ف.ار
۳۶	مثنوی مولوی(دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هش	ف.ار

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی(دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی(دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی(دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون(داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۷۵هش	فارسی
۴۱	تذکرهٔ ریاض العارفین(ج۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵هش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین(اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰م	اردو
۴۴	بیسوین صدی کی اسلامی تحریکین(اردو)	مرتضی مطهری(شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷هش	فارسی
۴۶	لوایح جامی(عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷هش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰م	فارسی
۴۹	علامه اقبال(احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار(اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲م	اردو
۵۱	میاسه و مقداد (فارسی،داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴هش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹هش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائی	۱۹۸۱م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸هش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر مین کتب سوزی (مسلمانون پر عائد الزام‌کا تاریخی تجزیه	مرتضی مطهری (شهید)/ عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱هق	اردو
۶۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲هق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱هش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا(اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری/ خ.جاویدی	۱۳۶۱هش	فارسی
۶۶	جامی(احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳هش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکرهٔ صوفیان دهلی)	محمد صادق دهلوئی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲هق	ف.انگ
۶۸	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲م	فارسی
۶۹	رسالهٔ انسیه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخی / محمد نذیر رانجها	۱۳۶۲هش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲هش	ف.انگ
۷۱	فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲هش	فارسی
۷۲	به یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲هش	فارسی
۷۳	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو(کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳هش	فارسی
۷۴	تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان	سیدحسین عارف نقوی	۱۳۶۳هش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳هش	ف.عر
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳هش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار(اردو) به ضمیمهٔ چهار بهار	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳هش	اردو
۷۸	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)(چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳هش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید وذباحه واطعمه و اشربه ...	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳هش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مولف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳هش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳هش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی/ رانجها	۱۳۶۵هش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵هق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵هق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهای آثارسعدی در شبه قاره و...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳هق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی/ رانجها	۱۳۶۴هش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی/ رانجها	۱۳۶۴هش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی	علی بن محمد الادیب الکرمینی	۱۳۶۴هش	عر.ف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳هش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳هش	ف .ا
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴هش	ف.عر
۹۲	تاریخ عباسی(اردو)(نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴هش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴هش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریما (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۴۰۵ هق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴هش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی،آندرسون	۱۳۶۴هش	ف.انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حلّه)	زرین کوب، دکترکلثوم سید دکتر مهرنور محمد خان	۱۳۶۴هش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴هش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانهٔ کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۷	مجموعهٔ قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمهٔ انگلیسی)	دکتر سید علی رضانقوی (مترجم)	۱۳۶۵هش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش(ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵هش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶هش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶هش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶هش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶هش	فارسی
۱۱۳	یادداشتهای پراکندهٔ علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷هش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹هق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷هش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹هش	فارسی
۱۱۷	ثلاثهٔ غسّاله(کتاب شناسی)	حبیب‌الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸هش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش(ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹هش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰هش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱هق	ار.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰هش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰هش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰هش	ف.ار
۱۲۴	مونس العشاق(منظومه)	عربشاه یزدی دکتر محموده هاشمی	۱۳۷۰هش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ار
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصة الالفاظ جامع العلوم	مخدوم‌جهانیان جهانگشت/ دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصة الالفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج۴)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب(ج۵)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو -فارسی(چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج اول)	رشید الدّین فضل‌الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانهٔ گنج بخش	محمد نذیر رانجها	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سیدحسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی‌ایران و شبه قاره(ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی‌ایران و شبه قاره(ج۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعرای اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی/ دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عر.ف
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفربدخشی دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره	دکتر محموده هاشمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۳	ایرانی ادب	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۵	اردو
۱۵۴	خیابان گلستان	آرزو /دکترمهر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۵	دیوان رایج سیالکوتی	رایج / محمد سرفراز ظفر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۶	اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان		۱۳۷۵	ف./ار انگ
۱۵۷	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ۱۴	احمد منزوی / عارف نوشاهی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۸	برصغیر کے امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۱	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۵۹	برصغیر کے امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۲	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۶۰	سراج الصالحین	بدری کشمیری/ سراج	۱۳۷۶	فارسی
۱۶۱	تذکره بغراخانی	ناشناس/محمد منیر عالم	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۲	راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان	انجم حمید	۱۳۷۷	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۶۳	تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)	خانزمان خان / دکتر توسلی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۴	داستان سرایی فارسی در شبه قاره	دکتر طاهره صدیقی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۵	آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره	دکتر ظهورالدین احمد	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۶	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی	دکتر زاهده افتخار	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۷	فهرست‌الفبایی‌نسخه‌های‌خطی‌گنج‌بخش	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۸	شد[illegible]نه‌های عرفان	امام‌خمینی(ره)/دکترسرفراز	۱۳۷۸	ف/ار
۱۶۹	معراج (صفت شب معراج)	بکوشش دکتر تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۷۰	مرآت غفوریه	امام بخش/معین نظامی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۱	راحت الطالبین	قاری‌کشمیری/ دکترتوسلی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۲	احوال مشایخ کبار	شیخ‌سعدالله/اقبال مجددی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۳	مرآت الاولیاء	محمد شعیب/ ناصرمروت	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۴	معیار سالکان طریقت	قانع تتوی/ خضرنوشاهی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۵	احوال و مقامات نوشه گنج بخش	میرزا بیگ/ عارف نوشاهی	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۶	گرجی نامه	قلیج بیگ / فایزه زهرامیرزا	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۷	احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو	دکتر سلطان الطاف علی	۱۳۸۱	فارسی

LIFE AND WORKS

OF

HAZRAT SULTAN BAHOO

by :

Dr SULTAN ALTAF ALI
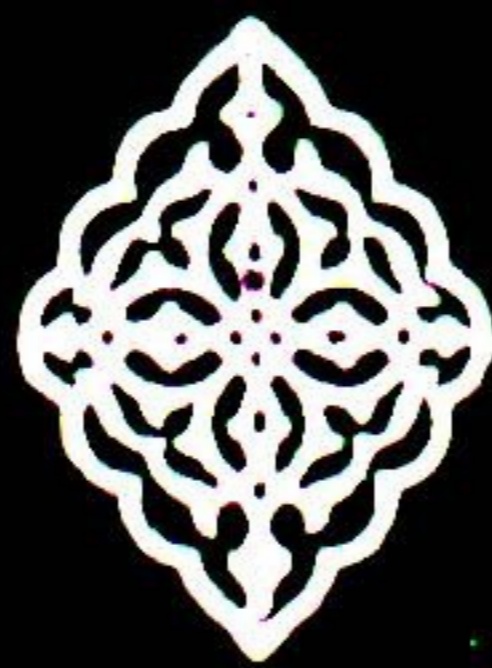
Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad
2003